



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول (جلسات اول تا بیستم) گزارش مباحث پژوهشی - علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۳۴ جلسه، از تاریخ ۷۳/۲/۲۹ الی ۷۳/۰۹/۱۸ به بحث پیرامون **روش تولید تعاریف کاربردی** (توضیح جدول کارنامه فرهنگستان علوم اسلامی) پرداخته است.

اهم مسائل مطرح شده در روش تولید تعاریف کاربردی ناظر به **فلسفه تولید تعاریف کاربردی** است و به همین دلیل، مناسب است که عنوان این دوره از بحث **را فلسفه تولید تعاریف کاربردی** بگذاریم.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه ۱
۲۱.....	جلسه ۲
۳۷.....	جلسه ۳
۵۳.....	جلسه ۴
۷۳.....	جلسه ۵
۹۱.....	جلسه ۶
۱۰۹.....	جلسه ۷
۱۳۳.....	جلسه ۸
۱۶۳.....	جلسه ۹
۲۰۳.....	جلسه ۱۰
۲۳۷.....	جلسه ۱۱
۲۶۱.....	جلسه ۱۲
۲۸۷.....	جلسه ۱۳
۳۱۱.....	جلسه ۱۴
۳۲۹.....	جلسه ۱۷
۳۴۷.....	جلسه ۱۸
۳۶۱.....	جلسه ۱۹
۳۷۷.....	جلسه ۲۰

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۱

تاریخ : ۱۳۷۳/۰۲/۲۹

عنوان کلی:

۱ - وظیفه اصولی بانک اطلاعات

۲ - توضیح عناوین ۳ گانه و ۹ گانه جدول

فهرست

۱ - بیان موضوع جدول کارنامه فرهنگستان...۱

۲ - وظیفه اصولی بانک اطلاعات و ارتباط آن با جدول...۱

۱/۲ - جدول بیانگر طرح زیرساخت بانک اطلاعات...۱

۲/۲ - بانک اطلاعات مرکز سازماندهی جریان توسعه تحقیقات کاربردی...۱

۳/۲ - اثبات یک فرضیه برای یک موضوع با یک کار جمعی به وسیله بانک اطلاعات صورت

می پذیرد...۲

۴/۲ - سازماندهی جریان تکامل اوصاف به وسیله بانک اطلاعات...۲

۱/۴/۲ - بیان احتمال کمی بودن تکامل اوصاف...۲

۲/۴/۲ - تکامل به معنای ملاحظه ارتباط منطقی و ریاضی بین اوصاف و تعاریف مختلف...۲

۵/۲ - بانک اطلاعات روشنگر سیر تحقیقات اسلامی...۲

۱/۵/۲ - تعیین اسلامی، الحادی یا التقاطی بودن تحقیقات براساس کاربرد آنها...۲

۲/۵/۲ - جدول، بیانگر زیر ساخت جریان توسعه تحقیقات...۳

۳ - توضیح عناوین ستون عمودی جدول (دو ستون از سمت راست و دو ستون از سمت چپ)...۳

۱/۳ - تعریف اوصاف «اصلی» موضوع (تأسیس، آزمون، طراحی)...۳

۲/۳ - تعریف اوصاف «توسعه» مقصد (بیان، ساختار، برنامه)...۴

۳/۳ - تعریف اوصاف «فرعی» موضوع (عناوین ستون دوم سمت راست جدول)...۵

۴/۳ - تعریف اوصاف «کلان» توسعه (عناوین ستون دوم سمت چپ جدول)...۵

x - پرسش و پاسخ...۶

- رابطه عنوان «آزمون» در ساختار با «ساختار» در کارآئی...۶

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ - بیان موضوع جدول کارنامه فرهنگستان

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی: بحثی را که در خدمتتان خواهیم بود پیرامون توضیح جدول یازدهم می‌باشد که عنداللزوم هم آن را تکمیل می‌کنیم. در ابتدا باید دید که این جدول چه هست؟ این جدول خودش تعریف و توصیف فرهنگستان می‌باشد؛ یعنی اگر کسی سؤال کند که فرهنگستان چه کارهایی کرده و به کجا رسیده است می‌توانیم با توصیف «وضعیت موجود» فرهنگستان (نه تاریخ رسیدن به اینجا) جواب او را در این جدول بیان نماییم.

مطلب اول این است که در سطر افقی بالای جدول (یعنی خارج از جدول) این عبارتها را ملاحظه می‌کنیم که «موضوع» دارای تقسیماتی است، موضوعات «اصلی»، موضوعات «فرعی» و موضوعات «تبعی». امر بعدی «منزلت» است یعنی منزلت موضوع از نظر «ضرورت» (ضرورت بررسی بحث و بررسی موضوعاتی که ذکر می‌شود) امر دیگر «آدرس» و «ارزش»، و یکی دیگر هم «مباحث» مورد بررسی است. امر بعدی «مقصد» می‌باشد که مقصد موضوع یا اهداف «خرد» است یا اهداف کلی‌تر و «کلان» و یا اهداف تکامل و «توسعه» است. پس اگر بخواهیم خلاصه بکنیم می‌گوییم: سطر اول: «موضوع»، «منزلت موضوع»، «مقصد یا اثر موضوع» می‌باشد. آن وقت موضوع به سه دسته «اصلی»، «فرعی»، «تبعی» تقسیم می‌شود؛ «منزلت» هم به سه دسته «ضرورت»، «ارزش»، «مبحث» تقسیم شده و «مقصد» یا اثر هم به سه دسته «خرد» و «کلان» و «توسعه» تقسیم می‌گردد.

حالا موضوعی را که در سطح افقی ملاحظه می‌کنیم در سطح عمودی جدول، موضوع معرفی ما، «فهرست کلیات کارنامه تحقیقات فرهنگستان علوم اسلامی» است. الان به چه چیزی، به چه محصولی رسیده‌ایم؟

۲ - وظیفه اصولی بانک اطلاعات، و ارتباط آن با جدول

می‌گوییم اثر این کارنامه تحقیقاتی در پایان پیش‌نویس یازدهم طرح زیر ساخت اسلامی، «مرکز سازماندهی جریان توسعه اسلامی تحقیقات کاربردی» یا «بانک اطلاعات» میباشد.

۱/۲ - جدول بیانگر طرح زیرساخت بانک اطلاعات

پس این جدول «پیش‌نویس بانک اطلاعات» است. حاصل این کارنامه تحقیقاتی، اثر موجودش بانک اطلاعات است.

۲/۲ - بانک اطلاعات مرکز سازماندهی جریان توسعه تحقیقات کاربردی

تعریفمان از «طرح زیرساخت بانک اطلاعات» و از «بانک اطلاعات» چیست؟ حاصل مرکز سازماندهی جریان توسعه تحقیقات کاربردی، توسعه تحقیقات می‌باشد. پس بنابراین یک توسعه تحقیقات کاربردی را فرض کرده‌ایم؛ یعنی مفاهیم، تکامل پیدا می‌کند. با ذکر مثالی، «تکامل مفاهیم» را توضیح می‌دهم. مثلاً شما برای کلمه آهن خصوصیتی قائل بوده‌اید و یک کارآئی را هم از آن داشته‌اید در زمانی ۱۰ تا خصوصیت کنار آن ذکر می‌کردید که حالا ۱۵ تا خصوصیت شده است، ولی زمانی «تعریف» جدیدی برای آهن ارائه می‌کنید که در حالات مختلف، تغییرات مختلفش را هم می‌توانید نشان دهید، نه تنها می‌گویید ۲۰ تا خاصیت دارد، بلکه می‌گویید مثلاً در فلان فشار چگونه تبدیل می‌شود؟ به چه چیزی تبدیل شده و تبدیل شدنش به چه نحوه خواهد بود؟ یعنی شما دیگر آهن را به چیز دیگری (مثل میدانهای انرژی که در یک شکل خاصی در حال تغییر است و احیاناً قابلیت تبدیل به چیزهای دیگر هم دارد) تعریف می‌نمایید. در این صورت تعریف شما از آهن و کاربردش عوض شده و می‌تواند در مجموعه‌هایی به کار گرفته شود و در ترکیبهایی حضور پیدا کند که در قبل نمی‌توانست.

۳/۲ - اثبات یک فرضیه برای یک موضوع بایک کار جمعی به وسیله بانک اطلاعات صورت می‌پذیرد.

حالا اگر تکامل تحقیقاتی کاربردی، مرکزی برای سازماندهی داشته باشد؛ یعنی برنامه بریزد و کار هر فرد و گروه را به کار فرد و گروه آخری کنترل کند و بتواند نسبت بین آن برنامه‌ها را مشخص کرده و رد و قبول تئوریه‌ها را نیز معین نماید در این صورت اثبات فرضیه و مجموعه برای یک موضوع، با یک کار جمعی انجام می‌گیرد.

۴/۲ - سازماندهی جریان تکامل اوصاف به وسیله بانک اطلاعات

پس باید نسبتی بین اوصاف فرض شود که آن نسبت بتواند تغییر کند و برای آنها نیز «خصلتهای اصلی»، «خصلتهای فرعی» و «خصلتهای تبعی» ذکر شود. اگر چنین کاری صورت گرفت سازمانی با یک روش مدیریت خاصی برای «توسعه تحقیقات کاربردی» لازم خواهد بود که این سازمان باید جریان تکامل را به عهده داشته باشد.

۱/۴/۲ - بیان احتمال کمی بودن تکامل اوصاف

حالا این «تکامل» را هم باز در اینجا توضیح می‌دهیم: گاهی است که تکامل را «کمی» می‌بینید، تا حالا ۱۰ تا کلمه داشتیم حالا ۲۰ تا داریم، ۲۰ هزار تا داشتیم حالا ۲۵ هزار تا داریم.

۲/۴/۲ - تکامل به معنای ملاحظه ارتباط منطقی و ریاضی بین اوصاف و تعاریف مختلف

ولی گاهی است که مفاهیمی پشت این است که تا به حال مفاهیم را جدا جدا می‌دیدیم و لکن حالا آنها را در یک سازمان می‌بینیم. مثلا مفهوم آهن با مفهوم مس و مفهوم فلز با سایر مفاهیم غیر فلز، این مفاهیم با هم ارتباط منطقی و ریاضی دارند که تعریف هر کدام در تعریف سایر آنها تأثیر می‌گذارد؛ یعنی وقتی در فیزیک اتمی آهن را تعریف کردید، می‌گویید طبیعتا تعریف جدید آهن، تعریف جدیدی برای مس را هم اقتضاء می‌کند، «تئوری جدید» باید مس را هم تعریف کند، آلومینیوم را نیز باید تعریف بکند، نمی‌گویید که آهن ماهیتی علیحده بود که کاری به مس ندارد. اگر فلزات در فیزیک اتمی تعریف شد، شبه فلز و غیر فلز هم باید تعریف بشود. در صورتی که شبه فلز و فلز (جوامد) تعریف شدند، باید مثلا مایعات هم تعریف بشوند. میعان که تعریف شد باید تشعشع هم تعریف بشود، یا تبخیر که تعریف بشود بعد از آن باید تشعشع نیز تعریف بشود. در پایان جریان تبدیل کیفیتها به هم ارتباط تعاریف به هم را اثبات می‌کند.

۵/۲ - بانک اطلاعات روشنگر سیر تحقیقات اسلامی

۱/۵/۲ - تعیین اسلامی، الحادی یا التقاطی بودن تحقیقات براساس کاربرد آنها

خیلی خوب! حالا ما یک چنین کاری را هم انجام دادیم و لکن زمانی این تحقیقات فقط مادی است، محکی از آن صرفا مادی است، اما در زمانی اثبات «جهت» در کل آن می‌شود و کاربردها را هم به صورت

یک سازمان «الهی» و «الحادی» و «التقاطی» اثبات می‌کند. این بانک اطلاعات می‌خواهد بگوید که تحقیقات اسلامی را ما می‌توانیم رهبری کنیم.

۲/۵/۲ - جدول، بیانگر زیرساخت جریان توسعه تحقیقات

بنابراین در مرحله اول، کارنامه فرهنگستان این است که زیرساخت یک «بانک اسلامی» را در «جریان توسعه اسلامی تحقیقات کاربردی» تحویل بدهد. در مرحله دوم که امیدواریم انشاءالله تعالی به آن برسیم این است که از حالت زیرساخت و شالوده در می‌آید و به تأسیس یک بانک اسلامی منجر می‌شود. حالا چه چیزهایی برای تبدیل شدنش به بانک اسلامی کم داریم؟ انشاءالله تعالی بعدا عرض خواهیم کرد.

۳ - توضیح عناوین ستون عمودی جدول (دو ستون از سمت راست و دو ستون از سمت چپ)

۱/۳ - تعریف اوصاف «اصلی» موضوع (تأسیس، آزمون، طراحی)

حالا ببینیم آیا این در قسمت دوم کارنامه کلیات که موضوعات اصلی آن است چه چیزهایی قرار دارد، این سطر باید «تأسیس روش اسلامی علوم کاربردی» را انجام بدهد؛ یعنی تا الان «تأسیس روش اسلام علوم کاربردی» در «توسعه ولایت حقه» انجام گرفته است.^۱ یک «آزمون تقریبی» هم انجام داده‌ایم، شما در جدول عمودی سمت راست «تأسیس» و «آزمون» و «طراحی» را می‌بینید. در ابتدا باید دید خود این سه عنوان چه کاره هستند، تا بعد از آن زیربخشهایش را معلوم کنیم.

منظورمان از «تأسیس» این است که شما در قسمت مفاهیم کاربردی که ولایت است باید «قدرت ایجاد»، داشته باشید تا لقب تأسیس داده شود. حالا تأسیس چه چیزی باید انجام بگیرد؟ باید «تأسیس روش» باشد، روشی را هم که می‌خواهیم، «روش اسلامی علوم کاربردی» می‌باشد. مثل همان بانک که عرض شد که می‌خواهیم تکامل و توسعه تحقیقات، اسلامی باشد. در اینجا هم روشمان طبیعتا باید اسلامی باشد.

^۱ قابل ذکر است که علوم دیگری هم وجود دارد که آنها را کاربردی نمی‌شناسیم، مثل «علم اصول» که در استنباط به کار گرفته می‌شود، مفاهیمی که در آنجا وجود دارد، مفاهیم تولی ما به نظام ولایت ربوبی است نه ولایت ما، کاربردی در جایی به کار می‌رود که تعاریفی باشد که ابزار تصرف ما است.

بعد از آن باید توجه داشته باشیم که اگر آزمایش در کار نباشد تأسیس «اجتماعی» نمی‌شود. «تأسیس» وقتی که از طریق آزمایش به «تفاهم اجتماعی» رسید «تأسیس کاربردی» خواهد بود. گاهی یک تأسیس کاربردی نیست در این صورت باید، اثبات متناسب منطقی، داشته باشد. ولی گاهی، تأسیس کاربردی می‌باشد که در این صورت باید نمونه کارآئی‌اش نشان داده بشود تا برای آن قابلیت قبول نسبت به «قدرت عملکرد عینی» پیدا بشود.

در قسمت آزمون «آزمون تقریبی» را مطرح کرده‌ایم. چرا «تقریبی» می‌گوییم در حالیکه در قسمت بالا تأسیس را تقریبی ذکر نکرده‌ایم؟ در جواب می‌گوییم که در تأسیسمان یک ««خلاءهای» کوچکی وجود دارد که هنوز به اتمام نرسیده است و انشاءالله امسال باید به اتمام برسد. بنابراین در آزمونمان مجبور به آزمون تقریبی خواهیم بود، علاوه بر اینکه در «کاربرد» همیشه «نسبت تقریب» لحاظ می‌شود، مسلماً هیچ وقت کاربرد برابری تمام و یقینی ندارد. خوب! حالا چرا؟ برای اینکه در نظام ولایت شما یک سهم خاصی از فعالیت را می‌توانید داشته باشید. سهمتان هرگز مطلق نخواهد بود حالا ثمره این مطلب چه می‌شود که ما تأسیسی بکنیم و آزمونی داشته باشیم و آن را به تفاهم اجتماعی هم برسانیم؟! اگر آن را به تفاهم اجتماعی رساندید آن وقت شما قدرت و منزلت «طراحی» پیدا می‌کنید. در جامعه اگر حرف شما از طریق آزمون به اثبات برسد در جامعه در منزلت طراحی قرار می‌گیرید و خودتان هم توان طراحی را دارید. این سه قسمتی را که مطرح کردیم زیر بخش کارهای اصلی فرهنگستان بوده است که می‌شود: «تأسیس روش اسلامی علوم کاربردی در توسعه ولایت حقه»، «آزمون تقریبی اصول موضوعه در تنظیم تخمینی مدل تجربی مدیریت اسلامی» و «طراحی امکان تقریبی خدمات فرهنگی در این سطح از موفقیت».

برادر ترابی: آیا می‌توانیم به جای آزمون تقریبی، آزمون آزمایشگاهی هم بگذاریم؟ چون آزمون را مثلاً دو رتبه بگیریم که یک رتبه‌اش در تحقیقات صنعتی این جوری می‌گویند که فعلاً آزمون مثلاً در آزمایشگاه است...

(ج): عیبی ندارد، آزمون آزمایشگاهی هم می‌تواند باشد.

(س): چون در سطح جامعه که وارد بشود آن آزمون اصلی و یا کاربردی خواهد بود و دیگر معنا ندارد که آنجا را اسمش آزمون بگذاریم.

(ج): درست است.

(س): قبلا از آن هم که آزمایشگاهی می‌شود مثلا در فرهنگستان اجرا می‌کنیم تا ببینیم که این اصلا نتیجه بخش است یا نیست.

۲/۳ - تعریف اوصاف «توسعه» مقصد (بیان، ساختار، برنامه)

(ج): درست است. آن وقت مقابل اینها یک نتایجی برای روش اسلامی علوم کاربردی ذکر می‌کنیم؛ یعنی نتیجه، متناظرش در سطح «توسعه»، «بنیان توسعه مفاهیم سازماندهی توسعه تحقیقات» می‌باشد، در اینجا بانک بود و این بانک زیرساخت بانک، یک «بنیان» و یک «ساختار» و یک «برنامه» ای می‌خواست. بنیانش چه بود؟ «بنیان توسعه مفاهیم سازماندهی توسعه تحقیقات» که برابر با روش است و «آزمون اصول موضوعه» باید، «ساختار» را نتیجه بدهد؛ یعنی بگوید این روش در چه نظامی قدرت «طراحی» دارد.

(س): که کاربرد معلوم می‌شود.

(ج): کاربرد معلوم می‌شود. اینجا طراحی ما در حقیقت طراحی چه چیزی می‌شود؟ طراحی برنامه می‌شود، «طراحی برنامه توسعه شرایط سازماندهی توسعه تحقیقات» می‌شود. تا اینجا بیان شد، که البته طبیعی است که عین این مفهوم را مترادفش را اینجا نمی‌بینید بلکه نتایجش را می‌بینید، نتیجه «روش»، در بانک «بنیان» است، نتیجه «آزمایش»، اگر چیزی در آزمایش به اثبات رسید یک «ساختار» فعالیت ایجاد می‌کند؛ یعنی امر، «امر اجتماعی» می‌شود.

(س): این روش دوم می‌شود.

(ج): روش دوم یعنی «روش» اجتماعی شدن کار که وقتی در جامعه آمد، جامعه براساس آن روش دوم یک «ساختار» پیدا می‌کند. و «طراحی» هم برای خدمات پیدایش برنامه را نتیجه می‌دهد. اگر ما طراحی کردیم آن وقت آن طراحی هم مورد قبول قرار گرفت معنایش این است که می‌توانیم برنامه‌ریزی بکنیم؛ یعنی جامعه دارای یک برنامه شده و بانکتان نیز دارای برنامه می‌شود. پس بانک باید یک «بنیان» و یک

«ساختار» مراجعاتی و یک «برنامه‌ای» برای سازماندهی مراجعات داشته باشد. «برنامه‌تان، «توسعه شرایط سازماندهی توسعه تحقیقات»، می‌شود، یا اینکه اگر توسعه اولی را هم حذف کنیم، یا اینکه برنامه توسعه بگذاریم، آن وقت توضیح در پراتنز: «شرایط سازماندهی توسعه تحقیقات» باشد.

(س): این، برنامه توسعه را معنا می‌کند.

(ج): بله! یعنی به عبارت دیگر می‌شود هر سه اینها را سه تا نقطه کنارش گذاشت. یکی «بنیان توسعه»؛

مفاهیم سازماندهی توسعه تحقیقات اینجا هم «ساختار توسعه»: فعالیتهای سازماندهی توسعه تحقیقات، اینجا هم «برنامه توسعه»: شرایط سازماندهی توسعه تحقیقات.

۳/۳ - تعریف اوصاف «فرعی» موضوع (عناوین ستون دوم سمت راست جدول)

حالا در قسمتهای فرعی موضوعات برمی‌گردیم تا ببینیم آیا «روش اسلامی علوم کاربردی» چه زیر بخشهایی دارد؟ یکی از آنها، «اصول موضوعه روش مدل سازی» است؛ یعنی مباحث فلسفی باید به یک اصول موضوعه روش مدل‌سازی منتهی بشود که یکی از آنها هم خود روش مدل‌سازی بر مبنای اصول است (روش نه مدل) و یکی از آنها مدل ساختن. پس بنابراین، «اصول موضوعه روش مدل‌سازی»، «روش مدل‌سازی» و «مدل‌سازی»، این سه تا روی همدیگر «روش اسلامی» را تحویل می‌دهند. حالا می‌خواهیم آزمایش بکنیم، نتیجه آزمایش ما چطوری می‌شود؟ در فصل دوم «شاخصه اجتماعی فعالیتها» که در فصل آزمون به جای اصول موضوعه، شاخصه اجتماعی قرار می‌گیرد و به جای روش (که خود روش هم در حقیقت ابزار است)، ابزار فعالیتهای اجتماعی قرار گرفته و نظام اجتماعی فعالیتها که در اینجا سازمان فعالیتها می‌شود در عینیت به جای خود مدل‌سازی قرار می‌گیرد یعنی متناظر با اصول موضوعه «شاخصه اجتماعی فعالیتها» داریم، متناظر با روش، «ابزار اجتماعی فعالیتها» و متناظر با مدل، «نظام اجتماعی فعالیتها» را خواهیم داشت. این در فصل آزمون بود و در فصل طراحی هم «مدیریت تحقیقات طرح تنظیم»، جای اصول موضوعه را می‌گیرد، «مهندسی طرح تنظیم» هم جای روش را می‌گیرد، و «نظام برنامه طرح تنظیم» دو باره جای مدل را می‌گیرد. البته طبیعی است که اینها در ۳ سطح قرار دارند، سطحی را که در اینجا (اوصاف توسعه موضوع) می‌گویید سطح نظری در باره عمل است، اینجا عمل است، اینجا کیفیت عمل است؛ یعنی اینجا (اوصاف

توسعه موضوع) در حقیقت سازمان است و سازماندهی اعمال است، اینجا (اوصاف توسعه مقصد) برنامه آن اعمال است، اینجا ماشین درست می‌کنید، اینجا حرکت ماشین به طرف مقصد است.

۴/۳ - تعریف اوصاف «کلان» توسعه (عناوین ستون دوم سمت چپ جدول)

حالا ببینیم آیا برابر «اصول موضوعه روش سازی» در این طرف چه داریم؟ اگر این بدست آمد چه نتیجه‌ای در «کلان» بدستمان آمده است؟ در کلان «اصول توسعه»، بدستمان آمده است که «مفاهیم سازماندهی مبانی روش توصیف» می‌شود، مبانی روش توصیف چه چیزی است؟ اصول موضوعه است. بعد در اینجا روش مدل سازی است در مقابلش «روابط روش توصیف» است؛ اینجا اصول روش توصیف است، اینجا روابط روش توصیف است که روش می‌شود، اینجا خود مدل می‌شود (در این قسمت سوم) در اینجا موضوعات نظام توصیف می‌شود. برای نظام توصیف، «مدل»، موضوع است. چرا؟ چون شما مدل‌های مختلفی را خواهید ساخت تا موضوعات مختلفی را بتوانید توصیف کنید مثلاً یک مدل اقتصادی می‌سازید، چون «روش مدل سازی» را دارید. در اینجا مدل سازی را هم دارید، توصیف اقتصادی را نتیجه می‌دهد. یک مدل روانشناسی می‌دهید، نظام توصیف روانشناسی‌تان و امثال آن، موضوعاتی که در نظام توصیف قرار دارند باید اینجا تمام بشود.

(س): یعنی می‌شود بگوییم که آنجا سبب موضوعات است. مثلاً در بانک معلوم است که چه سبدهایی در آنجا داریم که باید بعداً پر بشود.

(ج): بله! اینجا علاوه بر این توجه داشته باشیم که این «اصول»، «روابط»، «موضوعاتی» را که ما در اینجا می‌گوییم از قبیل «اصول»، «روش»، «نظام»‌ها است که این طرف در سمت راست جدول می‌گوییم. نهایت اینکه اینجا نظام توصیف، قید توصیف دارد. اینجا شاخصه‌ها هستند دوباره این طرفش، «اصول معیار روش تنظیم»، است. این طرف، ابزار اجتماعی فعالیتها است این طرف، روابط روش تنظیم است. مقابل «نظام اجتماعی»، «نظام توسعه» است موضوعات نظام توسعه است. در مدیریت تحقیقات طرح تنظیم مقابلش در این طرف «اصول مقهورات اجتماعی»، اصول قدرت اجتماعی (چه سیاسی چه فرهنگی چه اقتصادی) است که به مدیریتی که شما در اینجا دارید برمی‌گردد. سمت راست جدول «مهندسی طرح» دارید، در اینجا در

سمت چپ، «روابط مقیاس اجتماعی» دارید اگر مقیاس اجتماعی شما توسعه پیدا کند مهندسی شما توسعه پیدا کرده است. پس «مهندسی» شما در یک سیکل برابر «مقیاس» قرار دارد، هر چه مهندسی، پیشرفته‌تر بشود مقیاس اجتماعی دقیق‌تر می‌شود. حاصل این مهندسی طرحان مقیاس اجتماعی، «توسعه مقیاس اجتماعی» خواهد بود. هم چنین یک نظام برنامه طرح تنظیم دارید که می‌شود «موضوعات توسعه شرایط سازماندهی موضوعات اجتماعی». این ۹ تا در سمت چپ جدول برابر با این ۹ تا در سمت راست جدول است.

× - پرسش و پاسخ

حالا این هم در قسمت خردش، من به نظرم می‌آید که در قسمت اول، امروز تا این قسمت اگر سؤالی داشته باشید بفرمایید که قسمت دیگر را برای جلسه دوم می‌گذاریم. نحوه «جدول تعریف درست کردن» در خود قسمتها می‌آید که بعدا در زیر بخشها خواهیم گفت ولی فعلا آن چه را که می‌خواهیم بگوییم این معرفی کارنامه فرهنگستان است، فعلا یک ۹ تا اینجا حضورتان عرض شده است و یک ۹ تا هم اینجا گفته شده است و یک ۹ تا هم این طرف گفته شده است: یعنی مثلا علی فرض اینکه اینجا مثلا «اوصاف توسعه» داریم، اینجا هم «اوصاف ساختار» و اینجا هم «اوصاف کارائی» خواهیم داشت. از هر ۳ تا به ۳ تا ۹ تا رسیدیم. برادر ترابی: اوصاف توسعه فرمودید کدام قسمت بود؟

(ج): عناوین افقی بالای جدول یعنی «موضوع، منزلت، مقصد» می‌باشد.

- رابطه عنوان «آزمون» در ساختار با «ساختار» در کارائی

برادر ترابی: این که مقصد در تأسیس بنیان است یا مقصد در طراحی برنامه قرار می‌گیرد اینها روشن است اما این مقصد آزمون، ساختار قرار می‌گیرد خیلی روشن نیست که ربطش چطوری است؟ شما آزمون که می‌کنید...

(ج): آزمون که می‌کنید در جامعه چه چیزی بوجود می‌آید؟ پذیرشی در جامعه به وجود می‌آید، آزمون

فقط برای اثبات است یا برای جا افتادن اجتماعی «موضوعی» است؟

(س): بله! یعنی برای اینکه ارتکاز اجتماعی بشود.

(ج): ارتکاز، که پیدا می‌شود ساختار اجتماعی شما هم به همان نحو عوض می‌شود؛ یعنی «آزمون»، زبان «تفاهم اجتماعی» است، یعنی تا آزمون نکنید که دیگران از شما پذیرشی نخواهند داشت. اگر امر، امر «کاربردی» باشد از طریق آزمون پذیرفته می‌شود.

(س): یعنی در واقع معیار صحت قرار می‌گیرد.

(ج): احسنت! یعنی اگر امر، امری کاربردی باشد و احیانا اثر نداشته باشد...

(س): دیگر بی معنی است.

(ج): می‌گویند که این، عجب کاربردی است که هیچ کارآئی ندارد! مثلا اگر شما بگویید که قند شیرین و سفید است بعد که درست می‌کنید جبه‌اش سفید است ولی شیرین نیست! هر چه که آن را می‌چشند می‌گویند این مثل گچ است شیرین که نیست! در حالیکه گفته بودید شیرین است! یا مثلا هر چیز دیگری که کارآئی نداشته باشد.

(س): یعنی ساختار برنامه می‌شود؛ یعنی در واقع می‌شود گفت نسبت جامعه، نسبت به این، شکل جدید می‌گیرد.

(ج): اگر شکل گرفت آن وقت برنامه می‌تواند در آن جامعه جاری بشود. جامعه هر برنامه‌ای را نمی‌تواند بپذیرد. مثلا یک ساختارهایی را جامعه ایران پذیرفته است که متناسب با آن برنامه‌هایی را می‌پذیرد: اگر هم شما زمانی بخواهید مثلا ساختار جامعه را تغییر بدهید و برنامه تغییر ساختار داشته باشید باید به نحوه‌ای برای جامعه توضیح بدهید و یک برنامه آزمونی داشته باشید تا اینکه جامعه یک چیزی را بپذیرد تا بعد از آن بشود آن را جاری کرد. به عبارت دیگر برنامه‌ای را که تمایلات عمومی در مقابلش قرار بگیرد و موافقش نباشد که شما نمی‌توانید آن را اجرا نمایید بلکه باید آن برنامه به تفاهم اجتماعی برسد و در جهت مقصدی که مردم دارند آن ساختار را بپذیرند در این صورت است که برنامه شما در آن ساختار قابل جریان است. مثلا خیلی از برنامه‌های فعلی نظام بدلیل اینکه ما فقه حکومتی نداریم، ارتکازات مذهبی مقابل آن است، برنامه دولت موافق آن است ولی ارتکازات مذهبی آن را نمی‌پذیرد و اصلا مشروعیت برای آن قائل نیست با اینکه شما با هزار وسیله سیاسی آن را تبلیغ می‌کنید، می‌گویید که شورای مصلحت گفته است، ولی فقیه

تنفید کرده است، هزار رقم این را تأیید می‌کنید ولی انگیزه‌های مردم در یک ساختاری از مسائل فردی قرار دارد که با این امر سازگاری ندارد، در این صورت برنامه شما با مشکلات اجرایی مواجه می‌شود. یعنی ندیدن وضعیت «ساختار روحی و تمایلات»، «ساختار ذهنی و تفکر مردم» و «ساختار عینی و فعالیتهای مردم» و برنامه‌ریزی کردن و خیال کردن اینکه مردم را مثلاً مثل پیچ و مهره می‌توان چرخاند و مثل چوب و آهن می‌شود آنها را تراشید امر خلافی است که برنامه را مواجه با شکست می‌کند.

(س): در این طرف آن که پس از «بنیان»، حتماً باید «ساختار» قرار بگیرد تا بعد این ساختار یک عملی انجام بدهد که اسمش را «برنامه علمیات» یا برنامه می‌گذاریم، این طرف روشن است اما اینکه نتیجه آزمون، «ساختار» باشد یک مقداری مبهم است.

(ج): اگر امر، امر فرهنگی باشد، و آزمون، علت پیدایش یک پذیرش در جامعه بشود...

(س): درست است و خود همین پذیرش که شد نتیجه پذیرش را تغییر شکل می‌گیریم که همان ساختار جدید است.

(ج): یعنی امکان سازماندهی پیدا می‌شود نه اینکه خودش سازماندهی است.

برادر حسینان: با مقدمه‌ای می‌شود گفت.

(ج): احسنت! یعنی شما اگر روش داشته باشید، آزمون هم داشته باشید، برنامه هم داشته باشید آن وقت می‌توانید بنیان بانک را پی‌ریزی کنید، ساختار درست کنید و برنامه هم برای عملیات بانک اطلاعات درست کنید ولی اگر هر کدام از اینها را نداشته باشید نمی‌توانید کارتان را انجام بدهید. بانک اطلاعات این طرف است ولی اگر این کارها انجام نگرفته باشد این بانکها را نمی‌توان ساخت؛ یعنی به عبارت دیگر به نحو فرمایشی نمی‌شود بنیان ریخت اینکه قرار بگذاریم یا فرمایشی بگوییم ساختار درست می‌کنیم، نظام درست می‌کنیم و یا فرمایشی بگوییم برنامه حرکت بانک درست می‌کنیم.

« والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته »

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۲

تاریخ: ۱۳۷۳/۳/۱۳

عنوان کلی: بیان دو شیوه تقسیم‌بندی

فهرست:

۱ - یک نوع از تقسیم عبارت است از وجود رابطه کلی و مصداق بین مقسم و اقسام... ۱

۱/۱ - امکان تشکیک بین افراد کلی، در صورت وجود شدت و ضعف در افراد... ۱

۲ - امکان جابجایی وصف و موصوف... ۱

۱/۲ - تقوم صفت و موصوف... ۱

۱/۱/۲ - بی‌نیاز نبودن موصوف از صفت و عدم وابستگی مطلق صفت به موصوف... ۱

۲/۱/۲ - تبعی بودن تأثیر وصف و اصلی بودن تأثیر موصوف در کل... ۱

۲/۲ - امکان وصف قرار گرفتن موصوف و موصوف قرار گرفتن وصف در جریان اوصاف... ۱

۱/۲/۲ - تغییر در نسبت تأثیر وصف و موصوف، منشاء جابجایی آنها... ۳

۳ - یک نوع از تقسیم عبارت است از وجود نسبت صفت و موصوف بین اقسام... ۳

۱/۳ - وابستگی اقسام به هم در این نوع تقسیم... ۳

۲/۳ - لحاظ حرکت و تکامل در این نوع تقسیم... ۳

۳/۳ - وجود نسبت صفت و موصوف بین مقسم و اقسام آن در این نوع تقسیم...۳

۴/۳ - توجه به جهت‌داری (مقصدداری) تکامل موضوع، در این نوع تقسیم...۳

۴ - تقسیمات عمودی سمت راست جدول، بیانگر «اوصاف ساختار»، تقسیمات مقابل آن، بیانگر «اوصاف

کارآئی» و... تقسیمات افقی بالای جدول، بیانگر «اوصاف توسعه» موضوع...۳

۱/۴ - نسبت هر مفهوم با «توسعه ساختار کارآئی»، تعیین کننده منزلت آن...۴

۲/۴ - توضیح ستون «مباحث مورد بررسی»...۴

x - پرسش و پاسخ...۵

بسم الله الرحمن الرحيم

حجة الاسلام والمسلمين حسینی: برای تشریح قسمت دوم «نظام تعاریف» مقدماتی را عرض می‌کنیم تا انشاءالله خود نظام تعاریف را در جلسه دوم بیان کنیم.

۱ - یک نوع از تقسیم عبارت است از وجود رابطه کلی و مصداق بین مقسم و اقسام

مقدمه اول این است که، یک تقسیم اولیه‌ای به مقسم و اقسامی که تحت یک تقسیم است داریم، یعنی یک «کلی» که دارای اقسامی می‌باشد و اینها مصداقش هستند.

۱/۱ - امکان تشکیک بین افراد کلی، در صورت وجود شدت و ضعف در افراد

با حفظ این بحث که آیا افراد کلی که مصداق هستند همیشه نسبتشان به کلی متساوی است، یا اگر فرض شدت و ضعف در یک «وصف» بشود، «نسبت» افراد می‌تواند به نحو تشکیک باشد. مثلا انسان شمولش نسبت به همه افراد در اصل انسانیت مساوی است ولی اگر انسانیت را دارای یک وصف بدانیم که یک مقدماتی داشته باشد نبی اکرم(ص) فرد اکمل انسانیت است، حالا افراد ضعیف انسانیت هم انسان هستند ولی طبیعی است که آنها قابل قیاس با وجود مبارک نبی اکرم(ص) نیستند، یعنی «صدق کلی» به مصادیق گاهی به نحو «تساوی» است و گاهی به نحو «تشکیک».

۲ - امکان جابجایی وصف و موصوف

۱/۲ - تقوم صفت و موصوف

مقدمه دوم در فرضی است که «صفت و موصوف» به لحاظ تغییر به هم اتکاء داشته باشند یعنی صفت از مقومات موصوف باشد که اگر مطلقا آن صفت برود موصوف تغییر کرده باشد همان گونه که اگر موصوف برود صفت طبیعتا نخواهد بود.

۱/۱/۲ - بی‌نیاز نبودن موصوف از صفت و عدم وابستگی مطلق صفت به موصوف

رابطه صفت و موصوف را در این فرض بایستی متقابل بدانیم یعنی برای وجود صفت هم یک نحوه ارتباط و یک نحوه هویت قائل باشیم که نتوانیم بگوییم مطلقاً وابسته به موصوف است همان طور که برای موصوف یک نحوه وابستگی به صفت قائل شویم که نتوانیم بگوییم مطلقاً از موصوف بی‌نیاز است بلکه بگوییم صفت و موصوف باید روی هم لحاظ شود.

۲/۱/۲ - تبعی بودن تأثیر وصف و اصلی بودن تأثیر موصوف در کل

هر چند تأثیر صفت نسبت به موصوف در یک کل، «تبعی» باشد و تأثیر موصوف نسبت به صفت «محوری» یا «تصرفی» باشد.

۲/۲ - امکان وصف قرار گرفتن موصوف و موصوف قرار گرفتن وصف در جریان اوصاف

برای مثال اگر بگوییم: «ولایت تولید قدرت»، آیا این جمله را برعکس هم می‌توان گفت. یعنی بگوییم: «قدرت تولید ولایت»؟ یعنی «ولایت» چقدر می‌تواند بر «تولید قدرت» مؤثر باشد. می‌گوییم تا چقدر قدرت داشته باشد، اگر بخواهیم اوصاف را در تغییر و تکامل ببینیم نه در یک زمان ثابت، باید «قدرت تولید ولایت» را هم در «جریان تکامل» ببینیم. می‌گویند: «وضعیت ولایت» بر «تولید قدرت» چگونه است؟ می‌گوییم: تا «قدرت تولید ولایت» چگونه باشد. سؤال می‌کنید: مگر می‌شود ولایت هم تولید شود؟ می‌گوییم حالا این را با یک تأملی بررسی می‌کنیم.

یک مجموعه با هم کمک می‌کنند که این کمک مجموعه به هم، یک «نظام» دارد. نظامی که ارتباط این افراد به هم را شکل می‌دهد دارای یک «زیرساخت»، شالوده و الگویی است (اینکه الفاظ متعدد می‌آورم برای این است که یک مفهوم را در نظرمان تمام کند) این تقسیم یک «چارچوبی» دارد که در آن چارچوب «حدود و وظایف و اختیارات» به گونه‌ای تقسیم شده است. پس از این، «الگوی تخصیص و توزیع» قدرت، تشکیلات

و سازمان شما بر پایه این نقشه شکل گرفته است، (مثل نقشه ساختمان که مهندس آن را می‌کشد که ساختمان بر اساس آن، درست می‌شود) «تولید قدرت اجتماعی»، در این نظامی که زیربنای این سازمان طراحی شده، متکفل چگونگی «تولید قدرت» همین «الگوی سازمان» شماست. یک «برنامه» هم برای «تخصیص جریان قدرت» دارید و می‌گویید: این سازمان، این ماشین چه راهی را باید برود چه کاری را باید داشته باشد. یعنی «مقدورات سازمان» چگونه تخصیص پیدا کند. حالا که قدرت درست شده و یک مقدوری دارد، برنامه صرف مقدورات، یک الگوی تخصیصی دارد که به آن «ساختار توزیع یا تخصیص قدرت یا برنامه» گفته می‌شود.

الگوی اولی نقشه سازمان در «تولید» یا «تأمین»، «قدرت اجتماعی» بود و در قسمت دوم الگوی تخصیص یا «برنامه جریان قدرت یا مقدورات» است که مقدر سازمان، چگونه و به چه کیفیتی جاری شود و کارها چگونه انجام گیرد؟

سوم اینکه یک فعالیت‌هایی در انجام این برنامه در سازمان داریم که افراد در آن نقش دارند. کیفیت فعالیت افراد هر چند هم «کنترل و بهینه» شود باز قابلیت و فرض شدت و ضعف دارد که کارها را با کیفیت خوبی انجام دهند یا اینکه با کیفیت خوبی انجام ندهند، هر سه امر «تصمیم‌گیری فرد»، «برنامه حرکت جمع» و «برنامه تولید نظام» حتما در «منتجه» اثر دارند.

«منتجه» چیست؟ «تکامل قدرت» است. یعنی از وضعیت و سطح اول به وضعیت دوم رسیدن، در «مصرف قدرت» در نهائی‌ترین مرتبه یعنی در مرتبه سوم از فروض فوق و تقسیمات یاد شده حتما نقش «عملکرد افراد» وجود دارد ولیکن آیا این نقش، نقش «محوری» است یا «تصرفی» یا «تبعی»؟ پاسخ این است که موضعگیری فرد و افراد نسبت به تکامل قدرت، نقش تبعی دارد، چون سازمان ابزار قدرت را تأمین کرده است و اگر کسی وظیفه‌اش را خوب انجام ندهد جایش عوض می‌شود یعنی قدرت اجتماعی سپرده شده به

او، در دست فرد دیگری قرار می‌گیرد. می‌گویید: تاجر ورشکست می‌شود خوب پول که ناگهان آتش نمی‌گیرد که دود شده و به آسمان برود، کالا هم که دود نمی‌شود، بلکه هم کالاها در بازار هست و هم پول، در حقیقت مدیریت این آقا بر آن پول، گرفته شده و بدست دیگران افتاده است یعنی اختیار تولید، توزیع یا چرخاندن کالاها از ایشان گرفته شده و به دیگران داده شده است.

پس «مکانیزم سازمان» و «نظام سازمان» در خودش شرایط انتقال قدرت را دارد، شرایط تغییر این صاحب منصب به صاحب منصب دیگر را داراست. بنابراین موضع انسان در آن موضع افراد قرار می‌گیرد و به عنوان فرد بودن نسبت به تکامل قدرت تبعی می‌شود. البته افراد به حسب منزلت‌هایشان مختلف هستند و شدت و ضعف دارند و لکن جایگاهشان عوض می‌شود، اگر که نتوانند «سازمان» را «توسعه» دهند یعنی در «تکامل قدرت» اگر نتوانستند نقش خودشان را ایفا کنند جایگاهشان عوض می‌شود. از این مطلب نتیجه می‌گیریم که «قدرت تولید ولایت» در «تکامل» به همان گونه «ولایت بر تولید قدرت» قابل ملاحظه است.

۱/۲/۲ - تغییر در نسبت تأثیر وصف و موصوف، منشاء جابجایی آنها

پس صفت و موصوف می‌توانند جایشان را با هم عوض کنند ولی با عوض شدن نسبت تأثیر از اصلی به تصرفی یا تبعی.

۳ - یک نوع از تقسیم عبارت است از وجود نسبت صفت و موصوف بین اقسام

مقدمه سوم این است که هر یک از اقسام تقسیمات یک مجموعه از افراد، نسبت‌شان به هم می‌تواند نسبت صفت و موصوف باشد.

۱/۳ - وابستگی اقسام به هم در این نوع تقسیم

یعنی واجدیت‌شان نسبت به وصف، در مجموعه مستقل از غیر از سایر قسمت‌ها (که قسیم آنها هستند) نباشد، بلکه به گونه‌ای وابسته به هم باشند.

۲/۳ - لحاظ حرکت و تکامل در این نوع تقسیم

یعنی اقسام یک مقسم را به صورت تجریدی ملاحظه نکنیم و این در زمانی است که حرکت و تبدیل و تکامل را در آنها ببینیم.

۳/۳ - وجود نسبت صفت و موصوف بین مقسم و اقسام آن در این نوع تقسیم

پس صفت و موصوف و مقسم و اقسام با همدیگر قابل ملاحظه هستند و اگر صفت و موصوف را در خط افقی می‌نویسیم و مقسم و اقسام را در خط عمودی، در حقیقت اینها یک نحوه وابستگی نیز به یکدیگر دارند و نسبتی بین آن مقدمه اول با مقدمه دوم وجود دارد.

۴/۳ - توجه به جهت‌داری (مقصد داری) تکامل موضوع، در این نوع تقسیم

اگر «نسبت» وجود داشته باشد آیا می‌توانیم «جهت تکامل» را هم بحث کنیم و بگوییم برای مبدأ حرکت که موضوع است، وضعیت اول و مقصدی خواهیم داشت که در پایان باید دید حرکت و جهتی را که داریم چگونه می‌تواند باشد؟

۴ - تقسیمات عمودی سمت راست جدول، بیانگر «اوصاف ساختار»، تقسیمات مقابل آن، بیانگر «اوصاف

کارائی» و تقسیمات افقی بالای جدول، بیانگر «اوصاف توسعه» موضوع

حالا اگر جدول را در دست بگیریم و بگوییم خط افقی که ما داریم، خطی است که یکبار همه آنچه را که در سمت راست دارد تقسیماتش را برای معرفی یک موصوفی نسبت به یک صفتی قرار می‌دهد و یک بار برعکس می‌کنیم تا بتواند نسبتی را که بین صفت و موصوف است، کنترل کند. یک تقسیماتی هم از این طرف در خط عمودی دارد اینها مقسم را ملاحظه می‌کنند ولی به لحاظ تقسیماتی که در صفت و موصوف در آنها هست.

خوب در اینجا مقدمه جدولی که می‌خواهد «تعریف مقومی» را تحویل دهد، تدریجا پیدا می‌شود و اگر چنین چیزی باشد حتما یک «جهتی» را در بالا داریم، یک «ظرفیتی» در این طرف و یک «کارائی» نیز در این طرف داریم و مقصد هم، «کارائی» خواهد شد که این کارائی حتما دارای «ساختار» است. اینجا ابتدائا ساختار و اوصاف موضوع، دارای یک تقسیماتی است، اینجا در طرف راست، ساختار موضوعات، مورد تحلیل است و در مقابل، ساختار کارائی مورد تحلیل است و آنچه را نیز که نسبت بین اینها دوتا را بیان می‌کند وضعیت حرکتی یا توسعه ما می‌باشد. در ابتدا تقسیمات ظرفیت بالای سر موضوعات یا «تقسیمات ساختاری» ما می‌آید و بعد از آن در بالای سر نحوه «ترکیب صفت و موصوف» قرار گرفته و بعد هم بالای سر «کارائی» یا مقصد ما قرار می‌گیرد.

۱/۴ - نسبت هر مفهوم با «توسعه ساختار کارائی»، تعیین کننده منزلت آن

بحثی است که قبلا نیز ذکر شده و آن این است که منزلت این خانه‌های داخلی از ترکیب ساختار، توسعه و کارائی می‌باشد، یعنی یک خانه از اینجا می‌گیریم، یک خانه از آنجا و یک خانه هم از این طرف می‌گیریم، یعنی این سه دسته ۹ تائی که داریم که ۲۷ تا می‌شود، این ۲۷ تا را، منزلتا و از نظر نظام، «متشابه» می‌نویسیم البته «منزلت» غیر از مفاهیمی است که در جای منزلت می‌نشینند. منزلت این خانه وسط، منزلت احکام حرکتی یا جهتی یا توسعه است و منزلت خانه‌های اولی این است که ساختار موضوع چیست؟ و منزلت خانه‌های آخری این است که کارائی چیست؟ یعنی به عبارت دیگر اگر بخواهیم بگوییم موضوع ما چه جهتی و چه کارائی دارد در همه این خانه‌ها می‌توانید تکرار کنید و بعد برای هر سه تا سه تائی هم می‌توانیم بگوییم موضوع ما چه جهتی دارد و چه کارائی و بعد در کل این ۹ تا هم می‌توانیم بگوییم این موضوع ما چه جهت و چه کارائی دارد، در عین حالیکه منزلتا این طور هستند، باید اوصاف سه تا را در هر یک از این سه تاها بتوانیم بینیم که یک منزلت، چه نسبتی با «ساختار» و چه نسبتی با «توسعه» و حرکت و چه نسبتی

با کارآئی دارد؟ یعنی در یک مفهوم واحد باید نسبتش را به هر سه جایگاه ببینیم هر چند در اینجا مشروح سه جایگاه هستند.

۲/۴ - توضیح ستون «مباحث مورد بررسی»

در باره «مباحث مورد بررسی» جدول، توضیح بیشتری ذکر کنیم. باید در معنای اصلی که بیان می‌کنید بگویید این موضوع واحد با چه نسبتی در این بالای موضوع قرار می‌گیرد، چون اصلی، فرعی و تبعی «موضوع» قرار می‌گیرد و ضرورت و ارزش هم «منزلت» و این سه تا هم «مقصد» می‌شوند پس باید بتوانید

بیان کنید که موضوع چه منزلتی دارد؟ یعنی چه نسبتی به ساختار، به کارآئی و به جایگاه خودش دارد؟

طبیعتاً این ۲۷ تائی را که در ابتدا آورده‌ایم در مقابلش هم یک ۲۷ تائی اینجا داریم که اینجا جامعش است یعنی ستون مورد بررسی، جامع ستون تبعی و مقاصد خرد است که به نحو صفت و موصوف نوشته شده، یعنی یک بار باید بخوانید: «توسعه کثرت جهت، وحدت» و یک بار بگویید: «توسعه کثرت جهت» و یک بار بگویید: «جهت وحدت»، یعنی باید آن را دو نیمه کنید که ستون وسطی تکرار می‌شود عین اینکه می‌گفتید: «ولایت تولید قدرت» و بعد دوباره می‌گفتید: «قدرت تولید ولایت» (یعنی آن را برعکس می‌کردید) اینجا هم باید بتوانید برعکسش کنید یعنی کلمه‌ای که حد وسط است در دوتا تکرار می‌شود یعنی دو نیم دایره که بنویسید یک نیم دایره قید اول و قید وسط را بنویسید و یک نیم دایره بالای آن قید دوم و آخرش را بنویسید، باید دوتا از آنها را بتوانیم این طرف بیاوریم و دوتا از آنها را طرف دیگر قرار دهیم، دوتا را سمت راست و دوتا را نیز سمت چپ ببریم. اگر چنین کاری را کردیم باید بتوانیم کارآئی و مقصد را تحویل دهیم، توسعه کارآئی وحدت و کثرت و این طرف اوصاف توسعه هم معنایش معنای جهت وحدت شود، البته در اینجا سه کار باید صورت گیرد.

اول: باید منزلت را بشناسید و نسبتش به منزلت‌های دیگر را بیان کنید.

دوم: باید بگویید آن چیزی که تقسیم می‌شود که چیست؟

سوم: مفهومش در مقابل مفهوم این طرف چه خواهد بود؟

دلیل این کار سوم این است که در عین حالیکه برایش حفظ منزلت می‌کنید از فروع این هم باشد، شما فقط نمی‌خواهید بگویید آنچه را که ما در اینجا می‌نویسیم وصف و موصوفی کرده و قسمتی از این طرف و قسمتی را آن طرف می‌نویسیم، بلکه این را که نوشتید باید نسبتش را با آن طرفی معنا کنید، یعنی باید به گونه‌ای بنویسید که از فروع این شود و آن نقش را معنا کند.

x - پرسش و پاسخ

برادر رضایی: اینکه هر موضوعی سه تا نسبتش باید ملاحظه شود...

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی در تمام این ورقه، باید منزلتش حفظ شود و سه نسبت داشته باشد و معنای تقوم داشته باشد یعنی هم نظام شما باید معنای تقوم بدهد و هم مفاهیمی را که قرار می‌دهید. کل معنای تقوم هم به آن دو مقدمه‌ای باز می‌گردد که در ابتدا خدمتتان عرض کردیم.

(س): با مشخص شدن سه نسبت از یک موضوع...

(ج): یک مجموعه‌ای که در خود مجموعه بودنش سه نسبت رعایت شده باشد، یعنی در کیفیت ترسیم منازل و در مفاهیم و همچنین در کیفیت نسبت مفاهیم به منزلت‌ها هم معین شده باشد که همین قسمت آخری بود که عرض کردم که در اینجا سه جمله بنویسید که یکی حد وسط است و تکرار می‌شود، یعنی در وصف و موصوف بودنش تکرار می‌شود، دو تا را این طرف می‌آورید و دوتا را آن طرف و «نقل به معنا» می‌کنید تا نسبتش به این طرف و آن طرف معین شود نه «نقل خود الفاظ» کنید.

به عبارت دیگر وقتی از یک سطح به سطح دیگر می‌روید متوجه سطح قبلی را دارید، نه تکرار تدریجی آن با حذف یا اضافه کردن یک قید تدریجی، مثلاً از خوراک حیوان سراغ خوراک انسان می‌آید، حالا یک

وقت به صورت تجریدی می‌گویید: این کلی ما با قیود و حذف قیود می‌باشد، یعنی هم خودش و هم قیود تجریدی هستند، یک وقت هم می‌گویید: از یک منزلت به منزلت دوم که می‌آید موضوعا چیز دیگری داریم ولی چیزی متناسب با آن، یعنی اگر در سطح اولی گوسفند و خوراک حیوانی داشته و الان انسان است و خوراکش هم احیانا ممکن است از همان حیوان باشد در این صورت موضوعا، موضوع دیگری خواهد بود و در سطح انسان دیگر نمی‌توانید بگویید این انسان هم حیوان است. مثل اینکه چگونه حیوان، حیوان را می‌خورد؟ شما می‌گویید: این حیوان گوشتخوار است یعنی می‌تواند از حیوان دیگری تغذیه کند، موضوعا حیوان دیگری و از سنخ حیوان قبلی نیست هر چند در جنس که ملاحظه‌اش کنید حیوان است.

یا مثلا می‌گویید ماهی، به یک نحو شرب آب دارد و آن حیوان به یک نحو دیگری، یعنی این آبشش دارد و آب را برای تنفس می‌خورد ولی انسان اگر بخواهد آب را برای تنفس استفاده کند خفه می‌شود، آب را باید برای استفاده دیگری که متناسب با بدنش است بخورد و حتما به آب نیز نیاز دارد و اگر آب نخورد می‌میرد و لکن آب خوردن او از قبیل آب خوردن ماهیها و آبزیها نیست، بلکه برای او، تنفس اصل است و آب در ضمن مواد غذایی‌اش هست نه اینکه اصل تنفسش، با آب انجام گیرد.

خلاصه از هر سطح به سطح بالاتر که می‌آید موضوع بالاتر، متوجه موضوعات که به وسیله آن یک موضوع به موضوع دیگر تبدیل شده، می‌باشد البته متوجه موضوعات را هرگز در کل این برگه به این صورت نمی‌بینید که از اضافه کردن تجریدی یا کم کردن یک قید از قید دیگر بدست آید. بنابراین در مقسم و تقسیماتی که در اینجا داریم هرگز مبتلای به این نمی‌شوید که مثل تقسیمات در منطق صوری یک کلی را بالا بنویسید و بعد چهار قسمت زیر آن بنویسید و بعد هم بگویند این چهار تا چه ربطی با آن اولی دارد. چون ممکن است یکی از اشکالاتی که کسی به این ورقه وارد کند این باشد که خیال کند ما یک چیزی را باید بالای صفحه بنویسیم و مثلا بگوییم عنوان کلی ما در اینجا کلمه است و زیر آن هم بنویسیم اسم، فعل

و حرف و بعد زیر حرف هم حروف جاره و غیر آن را بنویسیم و زیر اسماء هم اسماء معرفه و نکره و غیره را بنویسیم و زیر افعال هم دسته‌بندیهای مربوط به افعال را بنویسیم نه این طور نیست، البته این تقسیم‌بندی در ادبیات هست و در آنجا به نحو تبعی کارائی هم دارد ولی اگر خواستید «تعریف مقوم» کنید یعنی اگر خواستید در تعریف‌تان «نظام سازی» کنید باید وابستگی هر یک از عناوین به سایر عناوین را تعریف کنید که چگونه به هم وابسته هستند. آیا به صرف اینکه یک کلماتی را در کنار هم بنویسیم می‌توان گفت اینها وابسته هستند (خوب عنایت کنید!) ممکن است کسی در مورد این تقسیم‌بندی که کلمه دارای اسم فعل و حرف است بگوید اینها به هم وابسته هستند ولیکن حفظ استقلال را در این وابستگی که بیان می‌کند اصل قرار می‌دهد و بعد آنها را در این دسته‌بندی قرار داده و هرگز نمی‌گوید که اصل هویت‌شان وابسته به اصل هویت دیگران است که اگر شاخصه‌هایی را برای این مباحث مورد بررسی معرفی کردید و نسبت‌های بینشان را در اینجا و آنجا اخذ کردید، در صورت پیدا شدن تغییری در آن شاخص‌ها بگویید در ارزش‌هایش نیز تغییر پیدا می‌شود و کل شما دچار رونق یا دچار بحران و رکود است. آن چیزی را که می‌خواهید، این است که بتوانید درجه تغییراتی را برای هر موضوعی در دستگاهتان بنویسید یعنی بتوانید نسبتش را با دیگران در اصل بقای یک بحث یا تبدیل شدنش مشخص کند.

این مطالب، مقدماتی پیرامون جدول بود که حالا وارد می‌شویم و دانه دانه هر یک از اینها را بیان می‌کنیم و برادران نیز برای تشریح آن محبت می‌کنند.

(س): ستون وسط که توضیح داده شده و ما به‌ازاء این طرفش نسبت اینها به هم، آیا این تبعی‌تر است؟

(ج): مباحثی را که بررسی می‌کنیم از لحاظ ضرورت ملاحظه کرده و اثبات ضرورت می‌کنیم نه اثبات ارزش، مقابل آن هم که نوشتیم آدرس است، کنترل اصلی به واسطه اینها بین دو ستون واقع می‌شود، ولی سؤال این است که این دو ستون را برای چه مقاصدی می‌خواهید و این مقاصد چیست؟ نه مقاصد خرد و

کلان بلکه ضرورت اینکه اینها را برای این مقاصد بیاوریم، چیست؟ یعنی این «موضوعیت در طریق» را ذکر می‌کند و این «اهداف اولی و ثانوی و ثالثی» را بیان می‌کند می‌توانیم این را حذف کنیم و آنگاه دیگر موضوع در طریق برایمان معلوم نیست که چرا اینها موضوع در طریق هستند، یعنی ربط به مبانی را این می‌آید متکفل می‌شود که چرا اینها موضوع در طریق برای دسته‌بندی هستند.

اگر این را عنایت کنید این محصول فرهنگستان می‌شود و باید برای سیر مباحث به اینجا هم بتوان از این دیدگاه رفت و سیر را تنظیم کرد، یعنی اگر بخواهیم برای بار دوم از اول مباحث فرهنگستان را مورد دقت قرار دهیم خوب است چه بحثی مقدم باشد و چه بحثی مؤخر.

(س): آنگاه جایگاه منطقی‌اش معلوم می‌شود که آن را در این سیر جدول بیاوریم.

(ج): یک سیری داشته‌ایم که با حفظ یک قوت و ضعفهائی راهی را آمده‌ایم تا به اینجا رسیده‌ایم و حالا می‌خواهیم دو باره باز گردیم و ارزیابی کنیم که چگونه است، یا می‌خواهیم برای کتابهای متعدد آموزشی مطلب بنویسیم، یا یک برنامه برای تحقیقات بنویسیم، باید یک «بازنگری» و یک «بهینه» نسبت به کار داشته باشیم، یعنی راهی که انسان یک بار رفته است اگر بخواهد یک نقشه‌ای از آن برای دیگران که می‌خواهند از آن راه بروند تهیه کند، این کار لازم است.

(س): در کلیه کارها همین طور است، در مسئله ارتباطات و هر مسئله دیگری.

(ج): در هر مسئله‌ای باید بتوانید آن را تبدیل به یک جدول متقوم کنید و بعد تعریف آن را بیان کنید که در جدول برای تعریف نیز لازم است هم تقسیماتتان معلوم شود و هم وصف و موصوف به صورت خیلی کلی و هم نسبت بین آنها معلوم گردد.

(س): بعد که تبدیل شد، جدول تعاریف خود آنها جداست و باید تبدیل به جدول تعاریف شود؟

(ج): بله، البته این قواعدی را که ذکر می‌کنید عملاً برکاری که آنجا می‌گیرد حکومت می‌کند، یعنی قواعد این طور نیست که به جدول تعاریف جهت و نظام ندهد. برای مثال اگر شما بخواهید بانک درست کنید بدون اینکه طبقه‌بندی کنید و جدول متقوم تحویل دهید یک بایگانی بیشتر برای شما نخواهد شد، الان یک بایگانی اطلاعات وجود دارد. بانکهای اطلاعاتی موجود یعنی انبارهای اطلاعات که وقتی یک دکمه می‌زنید به صورت مکانیزه و یا به صورت دستی یک شماره می‌دهید و مثلاً می‌گردند کتاب مورد نظر را از کتابخانه آیت الله نجفی برای شما پیدا می‌کنند و می‌آورند. اسم کتاب و شماره آن را می‌گویید و آن را به شما تحویل می‌دهند، اما ما به این «بانک اطلاعات» نمی‌گوییم بلکه بانک آن است که «چرخش اطلاعات» را «سازماندهی» کرده و در «تولید اطلاعات» جدید مؤثر باشد و برای مؤثر شدن در تولید باید زمینه‌های کمک به شما را کنارش معرفی کند یعنی «مشاوره» و توصیه‌هایی به شما داشته باشد و بگوید کتاب را برای چه مقصدی می‌خواهید قبل از اینکه سراغ فهرست موضوعی بروید، یک وقت می‌گوییم من مستقل هستم و توصیه شما را نمی‌خواهم خوب آنها کارت را انجام می‌دهند ولی اگر بخواهی از وقتت بیشتر استفاده کنی می‌توانی قبلاً یک سؤال بکنی، وقتی سؤال کنی می‌گویند برای رسیدن به این هدف اگر بخواهی فلان کتاب را ببینی یک بخشهایی از این کتابها هم در این باره هست و آنها را هم ببین، توصیه‌هایی را که می‌کنند و امکاناتی را که در اختیار قرار می‌دهند «نحوه چرخش احتمالات» را در ذهن جنابعالی، «توسعه» می‌دهند و در پایان در انتقال حاصل کار شما به دیگران هم سهیم هستند.

(س): مثل یک استاد راهنما که در هنگام تز نوشتن از او استفاده می‌شود باضافه اینکه محفوظات استاد راهنما هم خیلی محدود است و هم کارش فردی است. نسبت خود این جدول با این بحث که مدل بعداً به نحو کامل پیدا می‌شود...

(ج): یک بخش از کار مدل این است، این بخش هم «نظام تعاریف» است که بعدا عرض می‌کنیم. باید نظام تعاریف بسازید و یک فضای بزرگ ریاضی یا منطقی و فلسفی برای خودتان ترسیم کنید و بعد بتوانید آن را تبدیل به یک فضائی از تعاریف کنید و بعد باید به فضائی از احکام برسید، یعنی تا «نظام اصطلاحات» درست نکنید «نظام تعاریف» درست نمی‌شود.

بر پایه دستگاه منطقی‌تان اول جایگاه‌هایی را درست می‌کنید و آنها را «نظام اصطلاحات» می‌نامید، بعد آنها را به هم ربط می‌دهید، «نظام تعاریف» درست می‌شود و بعد نسبت بین آنها را که می‌بینید، «نظام احکام» درست می‌شود.

(س): آیا اینها در هر رتبه‌ای همدیگر را بهینه می‌کنند یعنی در نهایت این طور است که وقتی به معادلات رسیدیم آن معادلات برمی‌گردند و جدول را بهینه می‌کنند؟

(س): بله، کل فلسفه را بهینه می‌کند چرا فقط می‌گویید جدول، یعنی کارآئی‌اش را که مشاهده کنید هم باید تکمیل کند و هم مبانی فلسفی را توضیح جدی‌تری بدهد و هم اینکه برگردد نظام عناوین و اصطلاحات و تعاریف را تعریف جدیدتری بدهد.

(س): یعنی سیرش این طور نیست که دو باره از بالا اصلاح شود بلکه اگر تا مرحله کارآئی رفت دو باره از کارآئی می‌تواند برگردد بالائی را اصلاح کند.

(ج): حتما این چرخش باید وجود داشته باشد.

برادر ترابی: منتهی در شکل کلانش همه آنها را که جمع کنید می‌تواند یک قید به این بزند.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: همه آنها را که جمع کنید و مقومشان کنید آن وقت صحبت می‌شود که

مثلا تئوری به نسبت، ۸۰٪ تقویت شد بعد سؤال می‌کنید چرا ۲۰٪ تضعیف شده است؟ مفاهیم زیربنائی آن

چه ایرادی داشته است. در این صورت باید بتوانید به عقب برگردید و آن را تبدیل به ایرادهای فلسفی کنید که یک سطح دیگر از توسعه را ایجاد نماید.

« والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته »

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۳

تاریخ: ۱۳۷۳/۳/۱۰

عنوان کلی: کارآیی جدول تعریف و شیوه تقسیم‌بندی حاکم بر آن

فهرست

- مقدمه: ویژگی‌های جدول کارنامه فرهنگستان... ۱

۱ - جدول حاصل پیاده کردن روش تعریف در محصولات فرهنگستان... ۱

۲ - جدول تعیین کننده زیرساخت بانک اطلاعات... ۱

۳ - جدول بیانگر جامع‌ترین اطلاعات پیرامون فرهنگستان... ۱

۴ - جدول ابزار هماهنگ سازی برادران دفتر در امر تدوین و ارائه مباحث... ۱

اصل بحث: کارآیی جدول تعریف و شیوه تقسیم‌بندی حاکم بر آن... ۲

۱ - جدول تعریف «وسیله کنترل تغییرات» از طریق برقراری نسبت بین «اوصاف توسعه و اوصاف

ساختار»... ۲

۱/۱ - امکان جابجایی وصف و موصوف... ۲

۱/۱/۱ - موصوف قرار گرفتن وصف در صورتی که وصف محور ارزش گذاری قرار گیرد... ۲

۲/۱/۱ - فاعل بودن «وصف» مجوز موصوف قرار گرفتن آن... ۲

۲/۱ - امکان «کنترل تغییرات» از طریق کنترل نسبت وصف و موصوف... ۲

۲/۲/۱ - جدول بیانگر نسبت بین اوصاف توسعه (وصف و موصوف) و اوصاف ساختار (کل و

اجزاء)...۲

۳/۱ - زمان، مکان و نسبت بین آن حد اولیه حاکم بر جدول...۴

۱/۳/۱ - «وصف و موصوف» شاخصه زمان...۴

۲/۳/۱ - «ساختار» شاخصه مکان...۴

۳/۳/۱ - نسبت بین تغییرات وصف و موصوف با ساختار شاخصه کارآیی...۴

۲ - «انعکاس متقوم ابعاد»، شیوه حاکم بر تقسیم‌بندی جدول...۴

۱/۲ - تألیفی شدن تقسیمات، در تقسیم متشابه کل و اجزاء...۶

۲/۲ - ابعاد (و نه اجزاء) بیانگر بهترین تعریف از تقوم...۶

۱/۲/۲ - حضور داشتن ابعاد در هم (تفاوت بعد و جزء)...۶

۳/۲ - ظهور تقوم موجود در نظام اصطلاحات، در جدول...۶

۴/۲ - ظهور وابستگی تغییرات هر وصف به اوصاف دیگر و به کل، در جدول تعریف...۷

۵/۲ - جدول تقسیمات توسعه، ساختار، کارآیی در یکدیگر در جدول تعریف...۷

بسم الله الرحمن الرحيم

جمع‌بندی * - مقدمه: ویژگی‌های جدول کارنامه فرهنگستان

۱ - جدول حاصل پیاده کردن روش تعریف در محصولات فرهنگستان

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی: بحث در باره پیاده کردن «نظام تعریف»، در محصولات فرهنگستان می‌باشد. این بحث، غیر از این است که بگوییم فرهنگستان چه مسیری را پیموده تا به اینجا رسیده است و دسته‌بندی سیر و مباحثی که بر سیر انجام گرفته چه بوده است. پس خاستگاه بحث این است که ما بتوانیم محصولات فعلی فرهنگستان را در یک «نظام تعاریف» بیان نماییم. به عبارت دیگر، یکی از مهم‌ترین بحث‌های دفتر، خود «نظام تعریف» است، که یکبار نظام تعریف را در خود محصولات فرهنگستان پیاده می‌کنیم.

۲ - جدول تعیین کننده زیر ساخت بانک اطلاعات

بنابراین حاصل و ثمره این کار این است که هم می‌توانیم زیرساخت بانک اطلاعات را توضیح بدهیم.

۳ - جدول بیانگر جامع‌ترین اطلاعات پیرامون فرهنگستان

و هم می‌توانیم اطلاعات خواسته شده از فرهنگستان (در حد جامع‌ترین سطحی که الان به آن رسیده‌ایم) را در اختیار غیر بگذاریم و هم اینکه «مدلی» را که شناخته‌ایم یک بار تمرین کرده باشیم و ارائه روند و محصولات مباحث در یک «نظام فهرست» و یک «نظام تعریف» و یک «ساختار» را یک بار پیاده و تجزیه نموده باشیم.

۴ - جدول ابزار هماهنگ سازی برادران دفتر در امر تدوین و ارائه مباحث

بنابراین اگر افرادی غیر از خودتان که احیانا موضوعات و مطالب دیگری دارند، در اینجا حضور پیدا کنند و مطالب خود را ارائه نمایند شما می‌توانید در نظام تعاریف هم به صحبت‌های آنها، نظام بدهید و ضعف یا قوت آنها را ببینید و می‌فهمید که از چه موضعی بایستی، ضعف‌های آنها را ملاحظه نمود، و هم اینکه اگر خواستید به بحث‌های خودتان نظم و ترتیب بدهید و یک سری مباحثی داشته باشید، آنها را هم باز در این نظام می‌توانید منظم و منسجم عرضه نمایید.

به نظر من می‌آید که تسلط شما بر این نظام، اولین چیزی است که امکان موضع‌گیری هماهنگ را در ارتباط با خارج یا تدوین مباحث (براساس تعریفی که از هماهنگی در اینجا بیان شده) را برای شما فراهم می‌آورد. حالا اگر شما این قدرت و امکان را نداشته باشید، حتما با یک نظامی از فهرست، مجبور هستید با دیگران برخورد بکنید که احیانا ممکن است در آن دقت لازم در هماهنگی‌اش با «مفاهیم» (یعنی دقت هماهنگی فرم و محتوا) به این اندازه نشده باشد. شما ممکن است یک فهرستی را ارائه کنید و احیانا در آن هم دقتی داشته‌اید ولی در این جا، این دقتی را که می‌کنید، اگر نقدی هم داشته باشید، بحث و بررسی نمایید تا مسلط بشوید. اگر زمانی هم خواستید رساله‌ای بنویسید، خوب طبیعتا نحوه نظام دادن به مطالب (یعنی نظام تعریف‌تان) را هم می‌توانید مشخص بکنید.

اینکه من این مقدمه را با اینکه قبلا هم اشاره کرده بودم، عرض کردم، برای این است که حساسیت شما بیشتر جلب بشود که در هر سطح از مطالب که ابهام یا نقد یا بحثی دارید مطرح کنید. مثلا بگویید: نه! این مطلب اینگونه اثبات نمی‌شود، و نقدتان نیز ناشی از اجمال در بیان نیست بلکه ناشی از این است که می‌گویید: این «ارتباط»، اثبات نشد. این کار را در حدی که جلسات اجازه بدهد داشته باشید و ما نیز در خدمتتان هستیم.

* - اصل بحث: کارآیی جدول تعریف، و شیوه تقسیم‌بندی حاکم بر آن

۱ - جدول تعریف وسیله کنترل تغییرات از طریق برقراری «نسبت بین اوصاف توسعه و اوصاف ساختار» در بحث عمده زیرساخت جدول که در جلسه قبل گذشت، یک تقسیمی می‌خورد که «تقسیم ساختاری» است بدین معنا که یک موضوع با زیربخشهایش داشتیم، یک تقسیم دیگری به نام «وصف و موصوف» (که هر یک می‌توانند مقدم و مؤخر بشوند) نیز داریم.

۱/۱ - امکان جابجائی وصف و موصوف

۱/۱/۱ - موصوف قرار گرفتن وصف در صورتی که وصف محور ارزش گذاری قرار گیرد

مثلا وصف سیب، شیرینی است، می‌گوییم «سیب شیرین» قاعدتا نباید گفت که شیرینی را اصل قرار بدهید و سیب را فرع قرار بدهید باید بگوییم «سیب شیرین»، تا سیب به اصطلاح به عنوان یک وصف برای شیرینی تلقی بشود. «شیرین سیب»، گفته نمی‌شود حالا اگر یک قدم بالاتر ببرید، ارزش را بالای سرش بنویسید، زیر آن می‌توانید این جمله را بنویسید: سیب هر قدر شیرین‌تر باشد، ارزشش بیشتر است یا «داخل شیرینها مثلا سیب شیرین ارزشش بیشتر است». شما می‌توانید وصف را اصل قرار بدهید و بعد ببینید موصوفتان هر نسبتی که به این وصف داشته باشد، اگر نسبتش شدیدتر باشد آیا آن را در ارزش، مرغوبیت، مطلوبیت، بالاتر می‌بینید.

۲/۱/۱ - فاعل بودن «وصف» مجوز موصوف قرار گرفتن آن

حالا بگذریم. یک توضیحی را من در جلسه گذشته در باره «ولایت تولید» و «تولید ولایت» عرض کردم» گفتیم که اگر جای وصف و موصوف عوض شود (هر چند که جای یکی همیشه تبعی است و نسبت تأثیر دارد و جای یکی هم همیشه جایش اصلی است) چه می‌شود؟ این بنا بر مبنایمان که هیچ چیز تغییر نمی‌کند

مگر اینکه «فاعلیت» داشته باشد، (چه فاعلیت محوری، چه تصرفی، چه تبعی) اینگونه می‌شود که در وصف و موصوف این طور نیست که وصف فاعلیت نداشته باشد.^۲

۲/۱ - امکان «کنترل تغییرات» از طریق کنترل نسبت وصف و موصوف

در اینجا می‌گوییم که نسبت بین وصف و موصوف و برعکس کردن آن، یعنی نسبت بین موصوف و وصف، کم و زیاد شدن این نسبت می‌تواند بوسیله «کنترل تغییرات» باشد.

۱/۲/۱ - جدول، وسیله کنترل تغییرات

کل این جدول چه کاری می‌خواهد انجام دهد؟ می‌خواهد کم و زیاد شدن نسبت بین وصف و موصوف را در یک تقسیمات ساختاری (که از جهت دیگری تقسیم می‌کند) را مشاهده کرده و باز بین خود آن تقسیمات هم نسبت فرض کند.

۲/۲/۱ - جدول، بیانگر نسبت بین اوصاف توسعه (وصف و موصوف) و اوصاف ساختار (کل و اجزاء)

بنابراین سه امر داریم ۱- وصف و موصوف کردن ۲- کل و اعضا ۳- نسبت بین کل و اعضا و وصف و موصوف، این سه تا، یعنی نسبت بین وصف و موصوف در کل یعنی در نسبتی که بین اعضا به هم هست، این مجموعه می‌آید تغییرات را برای شما در «ساختار»، «توسعه» (یا زمان) و «کارایی»، تعریف می‌کند، یعنی شما در یک بخش تغییرات را می‌بینید، در یک بخش دیگر ترکیبات را دیده و در یک بخش، نسبت بین این دو را که در کارایی مشاهده‌شان می‌کنید، می‌بینید. آن وقت با این زیربنا که به صورت خیلی اجمالی، قابل طرح و قابل تعریف هست کار می‌کنید.

^۲ اینکه این مبنا صحیح است یا نه، این را در جای دیگر باید بحث کنیم.

یعنی خود هر کدام از این سه کاری را که انجام می‌دهیم، می‌توانید اول کار، آنها را جدا جدا برای مردم تعریف بکنید. مقسم و اقسامی را ذکر کنید، بعد وصف و موصوف را ذکر نمایید (به صورت تمثیلی) در این صورت می‌بینید که «اوصاف» تغییر می‌کند و بعد «موضوع» تغییر می‌نماید یا اینکه «موضوع» تغییر نموده سپس «اوصاف» تغییر می‌کند، بین این دو، «نسبتی» در تغییر وجود دارد، و بعد هم بگویید: بین این امری که در تغییر هست و تقسیمات یک مجموعه نسبتی وجود دارد، یعنی بین اینکه چه وصفهایی از چه بخشهایی تغییر کند تا «کل» چه تغییری پیدا نماید، این نسبت هم وجود دارد. بعد از این می‌گویید ما این سه تا را در این جدول، زیرساخت تعریفمان قرار داده‌ایم.

در جلسه سابق، تقسیماتی را نیز برای جدول مطرح کردیم که حالا آنها را در قسمتهایی که در اینجا (در تحت این قسمت، از تبعی گرفته تا مقاصد خودمان) پیاده می‌کنیم.

برادر رضایی: آیا در بحث می‌خواهیم آن قدر دقیق شویم مثل بعضی از سؤالاتی که در بحث آقای معلمی بوده است...

(ج): نه! در اینجا یک بحثهای مفهومی وجود دارد که آن بحثهای مفهومی آن را خود برادران در جاهایی که مطرح شده است ملاحظه نمایند و لکن بحثی که داریم در این است که نحوه نظام یافتن آن مفاهیم و ارتباطشان به هم، که به آن «جدول تعریف» می‌گوییم چگونه می‌باشد؟! ما به نظرمان می‌آید که یک ابزاری برای هماهنگی صحبت شماها در جاهای دیگر وجود دارد.^۳

^۳ در زمانی که شما یک جلساتی دارید و اتفاقی به آقایان حوزه و دانشگاه برخورد می‌کنید، هر کسی هر مقدار که از فرهنگستان اطلاع دارد در بحث و بررسی مطرح می‌کند این احتمال نیز هست که همه افراد مطالب را «هماهنگ» ارائه نکنند یا هماهنگی اش خیلی ضعیف و کلی باشد، ممکن است یک کسی مطلب را در سطح بسیار گسترده‌ای مطرح کند و یک کسی آن را جزئی کند به هر حال این عدم هماهنگی در وقتی که در یک مرکز خاص می‌روید، خیلی نمود پیدا می‌کند. خصوصا زمانی که بنا است نماینده پنج یا شش گروه در جلسه‌ای حضور داشته باشند نباید تناقضی در فرمایشات برادران وجود داشته باشد

برادر رضایی: خود کیفیت ورود و خروج در این مباحثی که شما می‌فرمودید مثلا در مورد اینکه حالا در بخش تقسیمات توسعه، وصف و موصوفی است یا تقسیمات در ساختار کل و اعضاء، کل و جزئی است؟ یا در بخش آخر که نسبت بین وصف و موصوف را می‌خواهیم نگاه بکنیم، حالا در علت چرایی این هم می‌شود وارد شد یا نه؟ علی فرض اینکه دیگر نباید وارد این مطلب شویم، حالا چرا تقسیم...

(ج): هر بحثی که به «محتواها» برگردد، به معنای اینکه «اثبات محتوا» لازم داشته باشد، در آن بحثها وارد نمی‌شویم اما هر مطلبی که به «اثبات تنظیم محتوا» برگردد را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. چون آن مطلبی را که ما بر آن حساس هستیم این است که نظام حرف زدن برادران مختلف و متشتت نباشد، یعنی به عبارت دیگر چیزی را که شما آنجا به عنوان مبنا ذکر می‌کنید، برادران به عنوان مسائل ریز ذکر نکند و یا اینکه حمله‌ای که شما به مبنای دیگری می‌کنید، بدانید چه سطح از مطلب را شما به عنوان مبنا ذکر کرده‌اید.

(س): اینجا به عنوان موضع...

(ج): یعنی اینجانبست به نظامش مورد بحث است (نظام تعریف) و لکن محتوای نظام، «اعلام توسعه» است. محتوای نظام را که بخواهید بحث کنید باید آن بحثها را داشته باشید ولی نظام دادن یعنی فهرست سازی، ساختار زدن.

۳/۱ - زمان، مکان و نسبت بین آن حد اولیه حاکم بر جدول

(س): در رابطه با اصول فهرست سازی هم گویا، محتوا می‌شود که...

رفع تناقض به دو شکل ممکن است، یکی اینکه بگوییم همه برادران باید همه بحثها را مسلط شده باشند که این کار تقریبا ممکن نیست! یکی دیگر اینکه لافل یک چهار چوبه‌ای که بحثها را به یک نسبت نزدیک کند، در اختیار آقایان قرار داده شود تا علاوه بر این که خودشان هم سعی دارند که مثلا مذاکراتی که انجام می‌شود، براساس آن چهارچوبه باشد، در پاسخ به سؤالات نیز هماهنگی مطالب رعایت شود، پس فی‌الجملة داشتن ابزاری برای هماهنگ شدن، ضروری است.

(ج): اصول فهرست را با محفوظ گرفتن یک چیزهایی شروع می‌کنید که ما در خدمتتان از ساده‌ترینش شروع کردیم، الان این صحبتی را که می‌کنم در باره این است که مثلاً می‌توان نسبت بین وصف و موصوف را دید. این اولین سؤالی است که آیا مثلاً وصف به تبع موضوع عرض هست برای موصوف؟ یا فاعل هست و خودش مستقل می‌باشد. اگر مستقل است که دیگر آن یکی وصف برای او نمی‌شود و امثال ذلک... که ما وارد آن بحثها نمی‌شویم. بلکه می‌گوییم اینجا، حد اولیه جدولتان این هست. یعنی حد اول جدولتان را به این گستردگی نبینید بلکه سه تا موضوع است که این سه تا موضوع «توسعه» و «ساختار» و «طراحی» را تحویل می‌دهد.

۱/۳/۱ - «وصف و موصوف» شاخصه زمان

به عبارت خیلی ساده، کلاً یک «بحث زمانی» دارید که بعد از این باید برای این بحث زمانی، «شاخصه» تعریف کنید، بحث «موصوف»، «شاخصه بحث زمان» است. یک وقت می‌گویید: «زمان» دارای سه بخش است «ظرفیت، جهت، عاملیت» و یک وقت می‌گویید: «شاخصه‌اش» چیست و کلاً چه کار می‌خواهد بکند؟ می‌گویید: می‌خواهد تغییرات را کنترل کند، تغییرات را چگونه کنترل می‌کند؟ می‌گویید: نسبت بین «وصفها» و «موصوفها» را ملاحظه می‌کند.

۲/۳/۱ - «ساختار» شاخصه مکان

نسبت بین «وصفها» و «موصوفها» را ملاحظه می‌کند، در اینجا می‌گوییم «ساختار» چیست؟ «ساختار»، «تقسیمات» یک «کل» است.

۳/۳/۱ - نسبت بین تغییرات وصف و موصوف با ساختار شاخصه کارآئی

آن وقت این نسبت بین مکان و زمان، «کارآئی» را تحویل می‌دهد، یعنی نسبت بین تغییراتی که بین وصف و موصوف و اعضاء مجموعه پیدا می‌شود چگونگی کارایی و چگونگی متوجه را نشان می‌دهد.

برادر پیروزمند: حالا در این رابطه به نظر می‌آید با توضیحی که فرمودید، مبنای جدولی که قرار گرفته،

تقسیم زمان و مکان و...

(ج): و نسبت بینشان است، یعنی به عبارت دیگر «توسعه، ساختار، کارایی»

(س): آن وقت بر این اساس، این نظمی را که فرمودید، شکل گرفته است. منتها با صحبتی هم که با

دوستان داشتیم، اگر توضیحی در یکی دو نکته بفرمایید خوب است یکی اینکه، رابطه «وصف و موصوف» یا

«اوصاف ساختار» چیست؟ با توجه به اینکه رابطه وصف و موصوف را به «اوصاف توسعه» منحصر کردید و

گویا این نوع از ارتباط را در اوصاف ساختار یا اوصاف کارایی منعکس نکردید.

(ج): نباید کارایی و ساختار را هم، بر یک اساس دیگر، تقسیم بکنیم و نسبت بین این دو را ببینیم، یعنی

نمی‌گوییم نسبت وصف و موصوف، ساختار ندارد، در ساختار هم بخشی نسبتشان برای بالاتری نسبت

وصفی می‌باشد. ولکن این را تقسیمات ساختاری نمی‌گوییم. «تقسیمات ساختاری» یعنی تقسیماتی که

«طبقه‌بندی موضوعات»، در آنجا انجام می‌گیرد.

۲ - «انعکاس متقوم ابعاد» شیوه حاکم بر تقسیم‌بندی جدول

(س): یعنی ما یک بحث داریم که اساسا شیوه تقسیم‌بندیمان چیست؟ (ج): احسنت! (س): اصل جدول

هم به این برمی‌گردد؟ (ج): بله (س): بعد از اینکه خود قانون اصلی زمان و مکان و نسبت بینش مفروض بود،

مطلب بعد که ما را در درست کردن جدول کمک می‌کند شیوه تقسیم است.

(ج): یعنی انعکاسش در تنظیم یک نظام چگونه است؟

(س): آن وقت این مطلبی را که حضرت عالی جلسه قبل فرمودید و استفاده کردیم که: یک نوع

تقسیم‌بندی به کل یا مصداق است که ما این را حداقل در این جدول قبول نداریم به خاطر اینکه نسبت بین

تقسیمات با یکدیگر را قطع می‌کند. بعد فرمودید برای اینکه این نقیصه برطرف شود باید تشابک بین

اوصاف برقرار بشود که ما می‌آییم تقسیمات را برای همدیگر وصف و موصوف قرار می‌دهیم، یعنی قائل به ارتباط وصف و موصوفی بین این تقسیمات می‌شویم، طبیعتاً اگر فلسفه این حرف، فلسفه حاکم بر تقسیمات ما باشد، کأنّ یک قاعده کلی و پایه اصلی برای هر نوع تقسیمی که می‌خواهیم انجام بدهیم قرار داده‌ایم.

(ج): بله یعنی کلاً تقسیم...

(س): لذا نمی‌توانیم تقسیمات جدولمان را منحصر بکنیم و بگوییم یک بخش آن مربوط به تقسیماتی می‌شود که می‌خواهد در آن وصف و موصوف شود. یک بخش آن مثلاً مربوط به ساختار می‌شود، آن وقت این سؤال جا دارد که ما بگوییم وقتی می‌خواهید تقسیم به کل و جزء بکنید اینجا مثلاً رابطه وصف و موصوف بین اجزاء نیست؟ پس اگر نیست آن نقیصه‌ای را که قبلاً در تقسیم قرار دادیم چگونه می‌خواهد برطرف بشود؟ هکذا در تقسیمات کارایی، یعنی بر همه تقسیماتی که می‌خواهیم انجام بدهیم، یک فلسفه کلی حاکم باشد.

مطلب دیگر اینکه در قرار دادن تقسیم به نحو وصف و موصوف منظورتان چیست؟ وقتی می‌خواهیم وصف و موصوف بکنیم، می‌خواهید بگویید که نسبت بین تقسیمات با یکدیگر وصف و موصوفی است؟ یعنی تقسیمات برای همدیگر وصف و موصوف قرار می‌گیرند؟ یا نسبت مقسم با تقسیماتش وصف و موصوفی است؟ یا هر دو؟ یعنی وقتی که شما در اینجا «تأسیس» می‌نویسید و سه چیز را زیر آن می‌نویسید، یعنی اینکه اینها سه وصف هستند برای این؟ (حالا حداقل در آن بخشش که می‌فرمایید اوصاف توسعه هست و وصف و موصوف می‌خواهد قرار بگیرد) اینها برای این سه وصف هستند؟ یعنی وقتی ما می‌خواهیم یک چیزی را تقسیم کنیم، باید دنبال سه وصف بگردیم که برای این باشد؟ حالا مثلاً سه وصفی که یکی‌اش اصلی باشد و مثلاً یکی‌اش فرعی باشد و یکی از آن تبعی باشد (که حالا خودش باید از یک

قانونی پیروی کند) یا اینکه نه! این سه تا خودشان برای همدیگر وصف و موصوف هستند اگر اینگونه بود نسبتشان با مقسم چه می‌شود؟ یا هر دو، یعنی در عین اینکه این سه تا، سه وصف برای این هستند، ولی خودشان با همدیگر وصف و موصوف هستند، این هم یک مطلب دیگر نسبت به توضیحاتی که فرموده‌اید.

یک سؤال هم قبل از این جدول هست و آن اینکه: ما پذیرفته‌ایم که اگر بتوانیم نسبت بین زمان و مکان را توصیف بکنیم توانسته‌ایم یک کنترل تغییراتی را انجام بدهیم ولیکن چرا وقتی می‌خواهیم تنظیمش کنیم، شکل جدول اینگونه بشود؟ که یکی از آن طرفی باشد و یکی‌اش آن طرفی و یکی‌اش از بالا باشد؟ یعنی این خودش از همین قانون تقسیم باید پیروی بکند. ((ج: احسنت!)) شما وقتی که قانون تقسیم را هر چیزی قرار دادید بعد باید بگوییم که نتیجه‌اش این شد که چون می‌خواستیم وصف و موصوف قرار بدهیم مثلاً نمی‌شد کار دیگری نسبت به آن داشته باشیم، الا اینکه این شکلی در بیاید. این است که قبل از اینکه وارد در تقسیمات خود اوصاف توسعه و کارایی بشویم، چیزی که شاکله اصلی این جدول را مشخص می‌کند، این است که ما معین کنیم، اینکه زمان و مکان و نسبت بینش را باید بشناسیم این درست است. ولی اینکه وقتی می‌خواهیم بشناسیم باید اینها را این شکلی کنار همدیگر بگذاریم و بعد تقسیم کنیم و بعد ارتباطش را بیان کنیم، این مطلب هم توضیحی می‌خواهد! ((ج: بسیار خوب)).

برادر حسینیان: نظر من این است که اگر این دو تا تقسیم خودش باز از یک تقسیم پیروی می‌کند، یعنی یک تقسیم حاکم بر وصف و موصوف، کل و جزء هست که بیان آخرش نسبت بین این دو تقسیم هست، یعنی بگوییم دو تقسیم کل و جزء و تقسیم وصف و موصوف و نسبت بینش، نسبت بین این دو تقسیم بایست از یک تقسیم شامل تبعیت بکند این تقسیم روشن نیست.

((ج:)) حالا ما شروع می‌کنیم از اول: اگر سه نحو تقسیم را فرض بکنیم که یک قدم مطلب را دقیق‌تر بکنیم، بگوییم به صورت تجریدی یک تقسیماتی به مقسم و اقسام، انجام می‌گیرد یک تقسیمات کل و

جزئی هم هست که به صورت متشابه می‌باشد، یک تقسیمات ابعاد هم وجود دارد که به نحو متقوم می‌باشد.

۱/۲ - تألیفی شدن تقسیمات، در تقسیم متشابه کل و اجزاء

ما تشابه را رد نمی‌کنیم، بدلیل اینکه تشابه معنای تألیفی دارد، تشابه فرض شده از اینکه ارتباط مثل این... مثل این تعریف و ما به نظرمان این طور می‌آید که اگر در تعریف زمان بیاییم به واحدهای لحظه‌ای، ثانیه‌ای، دقیقه‌ای و مثلاً ساعتی، روزی، هفته‌ای، سالی، دوره‌ها، مقطع‌های مختلف تقسیم بکنیم و بعضی را با یک سرعت بیشتری در آن تغییر قائل بشویم، بعضی را یک سرعت کمتر، این به نظر ما می‌آید که تعریف دقیقی از زمان تحویل داده نشده و در کنترل تغییرات، بن‌بست پیدا می‌شود، که بحث مبسوطش در تعریف زمان است.^۴

۲/۲ - ابعاد (و نه اجزاء) بیانگر بهترین تعریف از تقوم

حاصل مطلب این است که در اینجا ما می‌گوییم: که «تقوم» باید «اصل» باشد، بهترین تعریف از تقوم، «ابعاد» است نه «اجزاء»! پس بنابراین، «ابعاد یک منتجه» را ما لحاظ می‌کنیم. در هر سطح که برسیم.

۱/۲/۲ - حضور داشتن ابعاد در هم (تفاوت بعد و جزء)

فرق بین ابعاد و اجزاء را هم در یک جمله می‌گوییم. می‌گوییم: هرگاه مجموعه ابعادی یک منتجه را نشان بدهند حضور هر بعد در بعد آخر امری اجتناب ناپذیر است، هر چند سهمش در منتجه کم و زیا دارد و هرگاه به اجزاء تعریف بشود، جزء، شخصا جدای از جزء دیگر قابل لحاظ است و حضورش در...

^۴ یعنی آیا مفهوم نسبت تأثیر در «منتجه» بازگشت به حضور خود صفت می‌کند؟ یا به بساطتش؟ یا خیر به تقوم و تبدیلیش به منتجه و اگر تبدیل می‌تواند بشود آیا تبدیل چگونه واقع می‌شود؟ آیا معنای جریان یک نسبت چه چیزی هست؟ یعنی تغییر خود قوانین نسبت که طبیعتاً الان وارد بحثهای آنها نباید بشویم، بلکه به حاصلش باید پردازیم

وجودشان شده است در یک مجموعه با هم حضور دارند مابه‌الاشتراکی که قابل توصیف هست به لحاظ مستقل با مابه‌الاختلافی که به لحاظ مستقل قابل توصیف هست اینها هر دو شان با همدیگر تا هر جا که بروید هستند، این یک نحو «تشابک» است.

بنابراین ابعادی که ما می‌گوییم، ابعادی است که حضور هر یک در معنای دیگری باشد و وابستگی هر یک از مفاهیم به مفهوم آخر، در تغییرات باید به هم وابسته باشند، حالا اگر شما آمدید ابعاد سه‌گانه یک چیزی را ملاحظه کردید، «عرض» را توصیف می‌کنید، نه اینکه نمی‌کنید، ولی «عرض» خالی هیچ وقت ندارید، «طول» را توصیف می‌کنید، ولی طول خالی ندارید، طول بدون عرض ندارید، «عمق» را توصیف می‌کنید ولی هیچ وقت عمق خالی ندارید، اگر همین طور جلو آمدید هر چیزی را که می‌خواهید توصیف کنید (نسبت به یک موضوع یا یک متجه) مثلاً بعد حضور بعد با حضور سایر ابعاد، توأم بوده، قابل تفکیک نیستند.

۳/۲ - ظهور تقوم موجود در نظام اصطلاحات، در جدول تعریف

خوب حالا ما اولین چیزی را که می‌خواهیم این است که جدول تعریف، انعکاس تقوم است. (س): کل آن؟) بله کل آن، یعنی شما یک «جدول اصطلاحاتی» داشتید، اصطلاحاتی را درست کردید، یک نظام اصطلاحاتی داشتید که تقوم داشته و لکن ظهور در آن اصلاً تقوم نداشته است، الفبایی را داشتید، براساس آن الفبا یک نظامی از عناوین و اسمها را درست کرده‌اید، بعد حالا می‌خواهید برگردید (که نامگذاری آن اسمها براساس فلسفه‌تان بوده است) آن نامگذاری را می‌خواهید تقومشان را منعکس و ظاهر بکنید آن عکسی که گرفته شده حالا ظاهر بشود، ظهور تقوم باید در جدول تعریف باشد.

۴/۲ - ظهور وابستگی تغییرات هر وصف به اوصاف دیگر و به کل در جدول تعریف

ظهور چه چیزی؟ ظهور ارتباط هر یک از منزلتها نسبت به منزلت دیگر: یعنی وابستگی تغییرات هر کدام

به تغییرات غیر و «کل» باید در اینجا ظاهر بشود. حالا این جدول متکفل این امر است.

۵/۲ - حضور تقسیمات توسعه ساختار، کارایی در یکدیگر در جدول تعریف

اگر ما می‌گوییم که یک طرف باید تا آخر بیاید، ساختار موضوع باشد، معنا ندارد این تقسیم (خوب

عنایت بفرمایید) تقسیمات ساختاری را بگویید در آن حضور ندارد تقسیم توسعه‌ای یا وصف و موصوفی

یعنی روی هر عنوانش که دست می‌گذارید باید بگویید این عنوان چه نسبتی به ساختار دارد؟ چه نسبتی به

توسعه یا زمان دارد؟ و چه نسبت به کارایی دارد؟ علاوه بر اینکه این «نسبت» را شما می‌توانید به کل

بگویید به سایر مفاهیمی که در بخشهای دیگر این هم به کار رفته باید بتوانید وابستگی را ذکر کنید و

بگویید اگر تغییراتی در اوصاف «توسعه، ساختار، کارایی» پیدا شود در مبانی منطقی‌اش، چگونه باید در این

منعکس شود؟

بنابراین یک فهرست و جدولی که نسبتهای بینش به صورت مثلا «انتزاعی» یا «تشابکی» نوشته شده باشد،

نباید باشد، این تعریف خود جدول هست و همان بحثی را که فرمودید: مقدم بر بحث وارد شدن در

جزئیاتش خوب است این بحث باشد اما برای نوشتن جزوه در آخرین بحثها قرار گیرد. اول آن چیزی را که

خیلی راحت مردم می‌توانند بفهمند بیاورید، مثلا اینکه یک موضوع می‌تواند دارای چند عضو باشد، یا یک

تقسیم می‌تواند دارای چند تا بخش باشد، اگر به وصف و موصوف می‌رسید آنرا در همانجا توضیح ندهید

بلکه آن را در ضمیمه جزوه قرار دهید در خود وصف و موصوف یک مثال پیدا کنید مثل مثال همین سبب

که من همین الان عرض کردم که شیرینی وصف سبب هست ولی اگر بخواهیم در «مطلوبیت و ارزش»

ملاحظه کنیم می‌توانیم بگوییم: هر قدر سبب شیرین‌تر باشد، مرغوب‌تر است. بعد این مطلب را که تمام

کردیم، معطل نکنیم؛ یعنی ذهن خواننده را در سطح ارتکازات ابتدایی عرض نگه داریم. بعد از اینکه مقدمه

اولتان تمام شد به سراغ کارایی می‌آیید. برای کارایی هم یک مثال بزنید، که قسمت اول تمام می‌شود سپس بگویید حالا اگر بخواهیم این سه تا مطلب را در تعریف یک چیز رعایت کنیم، شاید بتوان اینگونه آن را روشن کرد، به نظر می‌رسد، این جدول را آخرین صفحه جزوه قرار دهید که دیگر به وسیله یک مقدمات ساده‌ای همه مباحثش را به صورت کلی بیان کرده باشید، مثلاً بحثهای جدی‌تر و عمیق‌تر بحث را یک سطح، عمیق‌تر کنید. خود این را هم نشان بدهید بعد از آن بحث را مقداری قوی‌تر جلو ببرید. یعنی ارائه مطالب به گونه‌ای باشد که افراد در حد تحصیلات عادی هم بتوانند آن را درک نمایند.

« والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته »

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۴

تاریخ: ۱۱/۳/۷۳

عنوان کلی: جدول کارنامه، حاصل «انعکاس متقوم اوصاف»

فهرست

دی ۱ - چگونگی انعکاس متقوم (تعریف متقوم) اوصاف در جدول... ۱

۱/۱ - فلسفه باید به وسیله نظام تعاریف قدرت کنترل هر موضوعی را داشته باشد... ۱

۲/۱ - یک نظام از ابعاد متقوم می‌تواند یک موضوع را تعریف کند... ۱

۱/۲/۱ - کنترل اوصاف وقتی ممکن است که ابعاد قابل تعریف باشد... ۲

۳/۱ - در جدول متقوم نسبت بین اوصاف با یکدیگر و با کل قابل ملاحظه است... ۲

۱/۳/۱ - در ملاحظه اوصاف در جدول متقوم ظهور یک خصلت اصلی و دو خصلت دیگر فرعی و تبعی

است... ۲

۲/۳/۱ - سهم هر یک از اوصاف در یکدیگر به نحو اشاعه است... ۲

۲ - توضیحی پیرامون انواع مختلف تقسیم... ۳

۱/۲ - تقسیم به کلی و مصادیق... ۳

۱/۱/۲ - انتزاع عناوینی در سطوح مختلف و قید قرار دادن برای عنوان دیگر... ۳

۲/۲ - تقسیم به کل و اجزاء متقوم... ۳

- ۱/۲/۲ - ملاحظه ارتباط بین اجزاء با هم و با کل...۳
- ۲/۲/۲ - چگونگی ملاحظه تقوم در کل و جزء...۴
- ۱/۲/۲/۲ - ملاحظه ارتباط اجزاء از طریق مجموعه و مشخص کردن جایگاه هر کدام...۴
- ۱/۱/۲/۲/۲ - جایگاه اجزاء نسبت به هم از امور متضایفه نیست...۵
- ۲/۱/۲/۲/۲ - آسیب شناسی و ملاحظه بحران و عدم بحران به وسیله منزلت‌ها و جایگاه میسر است...۵
- ۳/۲ - تقسیم به کل و اجزاء انضمامی...۵
- ۴/۲ - تقسیم به کل و اجزاء اعتباری...۶
- ۵/۲ - دقت مجدد پیرامون وصف و موصوف و ملاحظه تقوم...۶
- ۱/۵/۲ - بیان رابطه وصف و موصوفی و کلی و جزء، مقدمه‌ای برای رسیدن به مفهوم تقوم...۷
- ۲/۵/۲ - جایگاه اوصاف و اجزاء در جدول و بیان تقوم آنها...۸

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴ تاریخ: ۱۱/۳/۷۳

عنوان بحث: جدول کارنامه، حاصل «انعکاس متقوم اوصاف»

جمع‌بندی ۱- چگونگی انعکاس تقوم (تعریف متقوم) اوصاف در جدول

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی : بحث در باره «تعریف متقوم» یا «انعکاس تقوم» بود، یک نظامی از اصطلاحات داریم که متقوم هستند ولی کیفیت تقومشان ظاهر نیست، مثلاً یک جدول ۲۷ خانه‌ای که هر خانه هم دارای ۳ قید است، قیدها هم طبیعتاً در تقدم و تأخر و امثال ذلک مختلف هستند.

۱/۱- فلسفه باید به وسیله نظام تعاریف قدرت کنترل هر موضوعی را داشته باشد

در آن جدول، وابستگی قیدها به همدیگر ظاهر نیست و عناوین هم صرفاً عناوین فلسفی است که بعداً در باره آنها نیز مبسوطه، در جای خودش بحث می‌کنیم که اگر ما فلسفه‌ای نداشته باشیم که حروف الفبای خاصی را درست نکند که در آن فلسفه، معنا داشته باشد و یک کلمه و کلام و جمله‌ای براساس آن فلسفه درست نشود و هم چنین تعریفی براساس آن فلسفه و یا مجموعه احکامی که معادلات باشد، براساس آن فلسفه درست نشود، آن فلسفه «کنترل عینیت» را نمی‌تواند داشته باشد؛ یعنی کنترل عینیت براساس فلسفه، باید قدرت ایجاد یک «نظام اصطلاحات» یا عناوین را داشته باشد. اگر این امور را بخواهد از ارتکازات و... بگیرد باید بپذیریم که آن فلسفه، قدرت کنترل را ندارد. اگر نتواند عناوین خودش را طبقه‌بندی نماید و نتواند جایگاه تعاریف خودش را معین کند، باید بگوئیم که فقط قدرت کار به صورت انتزاعی را دارد، یعنی نمی‌تواند «محور» واقع بشود علاوه برآن متصرف هم نمی‌تواند واقع بشود. طبیعتاً صرفاً تعاریف تبعی می‌شود که در بحث جداگانه، آنها را به ضمیمه متعلق و ریاضیاتشان ذکر خواهیم کرد. فعلاً این تعریف

متقومی را که داریم آیا این جدول (جدول انعکاس تقوم) می‌تواند تعریف متقوم باشد تا بگوئیم برای هر چیزی که بخواهیم تعریف بدهیم (از جمله محصولات خود فرهنگستان، به عنوان یک نمونه) باید آن را در یک جدول تعریفی قرار دهیم و هم چنین وقتی بخواهیم کیفیت پیدایش مفاهیم را توصیف کنیم، باید بتوانیم براساس این نظام تعریف (تعریف متقوم) حرکت گذشته خودمان را تعیین نماییم. هر چند که پیش‌بینی نمی‌شد که به اینجا برسیم، ولی از موضع این فلسفه و این نظام تعریف باید عملیات گذشته خودمان قابل تعریف باشد کما اینکه عملیات دیگران که اصلاً به چنین چیزی هم معتقد هم نیستند را نیز می‌توانیم بیان کنیم. شما می‌گوئید هر چیزی را می‌توان به این تعریف متقوم، تعریف کرد و می‌خواهید مطلب دیگری را نیز بگوئید که: بنا بر مبنای فلسفه خودتان تعریف متقومی که در این نظام تعریف واقع می‌شود، کاملترین تعریف معقول است.

۲/۱- یک نظام از ابعاد متقوم می‌تواند یک موضوع را تعریف کند

حالا ممکن است د رأینده تعریف دیگری پیدا بشود که از مذهب باشد و فوق این نیز باشد ولی طبیعتاً آن تعریف، تعریفی است که متعبد به وحی شده‌ایم، ولی در تعریف معقول، در تعریفی که شما متصرف در نظام تعریفش باشید می‌خواهید بگوئید با نظام باید هر چیزی را تعریف کرد، می‌خواهید بگوئید یک نظام از ابعاد متقوم می‌تواند یک موضوع را تعریف کند. هر موضوع در «نسبیت الهی»، در نسبیتی که در نظام ولایت الهی، نظام خلافت و نظام ولایت، قابل تعریف است آن موضوع بریده از جاهای دیگر نیست و خودش هم به عنوان یک امر انتزاعی یا یک ماهیت بریده نخواهد بود بلکه یک مجموعه‌ای است که مجموعه دیگر، می‌تواند وسیله تصرف در آن بشود.

۱/۱۲- کنترل اوصاف وقتی ممکن است که ابعاد قابل تعریف باشد

«کنترل اوصاف» وقتی ممکن است که «کنترل ابعاد» قابل تعریف باشد. نظام ابعاد اگر قابل تعریف شد کنترل تغییرات اوصاف می‌تواند از طریق آن واقع بشود؛ یعنی به عبارت دیگر «نظام تعاریف متقوم واسطه‌ای برای تصرف در ابعاد متقوم و اوصاف متقوم است».

بنابراین در مطلب جناب آقای حسینیان برای هر سه امر «توسعه و ساختار و کارائی» یا «زمان و مکان و نسبت بینشان» به صورت متقوم، مقسم فوقشان، «تعریف متقوم» یا «انعکاس تقوم» می‌شود.

۳/۱- در جدول متقوم نسبت بین اوصاف با یکدیگر و با کل قابل ملاحظه است

این پس از آن که به این ۳ تا تقسیم می‌شود و ترتیب نظام نگارش آن هم به گونه‌ای است که «زمان» بر ساختار و کارائی اشراف داشته باشد، به گونه‌ای که ابتدائاً «ساختار»، موضوع قرار گرفته و نهایتاً هم «آثار یا کارائی» موضوع قرار بگیرد.

۱/۳/۱- در ملاحظه اوصاف در جدول متقوم ظهور یک خصلت اصلی و دو خصلت دیگر فرعی و تبعی

است

در این صورت هر کدام از اینها، دو باره تکرار می‌شوند، یعنی روی هر خانه‌ای که دست می‌گذارید باید نسبتش به دو وصف دیگر و به کل قابل لحاظ باشد نه اینکه بریده بریده است، لکن در هر بعد، ظهور یک خصلت اصلی است و ظهور دو خصلت دیگر، فرعی و تبعی است. مثلاً در کارائی که شما دست می‌گذارید «کارائی»، اصلی است، آن وقت «زمان» فرعی و «موضوع» تبعی است یا اینکه در زمان که دست می‌گذارید، زمان اصلی است، موضوع فرعی و کارائی تبعی است پس «ابعاد»، تماماً حضور دارند و طبیعتاً حضور نسبتشان نیز فرق دارد.

۲/۳/۱- سهم هر یک از اوصاف در یکدیگر به نحو اشاعه است

البته سهم تأثیری هم باید مطرح کنیم نه اینکه بگوئیم ۲۰٪ آن، از این می‌شود بقیه‌اش منهای این ۲۰٪. تماماً صاف و خالص است! نه! در حضور ۲۰٪ اگر گفتیم که تبعی را یک هفتم بگیرد و فرعی را دو هفتم و اصلی را چهار هفتم بگیرد (اگر نسبت، یک، دو، چهار باشد) معنای آن، این نیست که یک هفتم آن را که قسمت کنید و جدا کردید، دیگر بقیه‌اش خالص می‌شود! خیر! بلکه یک هفتم به نحو «اشاعه» در کل این هفت تا اشراب شده است. این امر، همانند وصف شیرینی سیب نیست که یک گوشه‌ای از آن شیرینی باشد و یک گوشه‌ای از آن هم جداگانه آب سیب باشد و یک گوشه‌ای از آن هم مثلاً تفاله‌اش باشد، بدین صورت که نیست بلکه حضور همه ابعاد به نحو اشاعه است، وصف است. «وصف» جریان و سریان در موضوع دارد، متقوما هم ساری هستند؛ یعنی هرگاه نسبت شیرینی عوض بشود نسبت پر آبی و کم آبی هم عوض می‌شود، نسبت تردی و غیر تردی هم عوض می‌شود. نسبت هر کدام به همدیگر متقوم است، هر وصفی با وصف دیگر، نسبت حقیقی دارد. این مطلبی بود که در جلسه قبل به عرض رسید، اگر صحبتی در این زمینه نباشد به توضیح بحث پردازیم.

برادر پیروزمند : سؤال جلسه قبل، این بود که تقوم است؛ یعنی یک شیوه تقسیم بر کل جدول حاکم است یا اینکه همان «تقسیم به ابعاد»، یا تقسیم به وصف و موصوف است یا اینکه نه! این امر مربوط به بخش توسعه می‌باشد، در بخش مثلاً ساختار تقسیم به کل و جزء می‌شود، در بخش کارآئی یک شیوه دیگری از تقسیم است الان جوابی را که از حضرت عالی استفاده کردیم این بود که کل جدول، جدول تعاریف است که انعکاس متقوم است و تقوم یا تقسیم به ابعاد، تقسیم حاکم بر کل جدول است و در یک بخشی که تقسیم مثلاً به ساختار می‌شود یا در بخشی که تقسیم به کارآئی می‌شود این هم چون بریده از تقسیم اوصاف نیست، حضورشان در همدیگر ملاحظه می‌شود، بنابراین متقوم هستند. منتهی سؤالی که از خدمتتان داشتیم این بود که ما در زمانی که می‌خواهیم به ساختار تقسیم بکنیم یا مکان را می‌خواهیم تقسیم

نمائیم. طبیعتاً اگر طبقه‌بندی در آن، ارائه نشود و تقسیم به کل و جزء نباشد، در این صورت خصوصیت مکانی آن رعایت نشده است. خوب! وقتی که می‌خواهد تقسیم به کل و جزء بشود قهراً باید بپذیریم که تقسیم به کل و جزء در دستگاه ما جا دارد و صحیح است، منتهی باید به نحوی تقسیم به کل و جزء بشود که متقوم است؛ یعنی نباید تقسیم به کل و جزء را کلاً نفی کنیم و بگوئیم هر جا تقسیم به کل و جزء شد، حتماً تألیفی می‌شود و «تقسیم» به «تقسیم متقوم» منحصر در جایی است که ابعاد تقسیم بشوند، بلکه می‌گوییم «تقسیم حاکم»، می‌تواند «تقسیم به ابعاد»، باشد، منتهی وقتی که در حال تقسیم مفاهیم و ساختار می‌باشیم در درون خودش دیگر تقسیم به ابعاد را نخواهیم داشت بلکه درون خودش باید تقسیم به اجزا باشد و در عین حال باید متقوم نیز باشد. همین طور زمانی که «اوصاف کارائی» را تقسیم می‌کنیم آن هم در عین حالیکه خصوصیت اوصاف توسعه را ندارد، اما در عین حال باید متقوم باشد. بنابراین شاید بهتر باشد که تقوم را وصف تقسیم به ابعاد قرار ندهیم بلکه وصف کلیه تقسیماتمان قرار بدهیم.

۲- توضیحی پیرامون انواع مختلف تقسیم

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: «تقوم»، وصف همه می‌باشد. اصلاً وصف جدول است در این صورت «انعکاس تقوم»، وصف جدول می‌باشد، نهایت این است که باید توجه کنیم که تقسیم به چند گونه واقع می‌شود.

۱/۲- تقسیم به کلی و مصادیق

یکی، تقسیم به «کلی» نه، «کل و مصادیق». در تقسیم به کلی، در زمانی که اقسام یک کلی را می‌شمارید، می‌توانید بگوئید که مثلاً جسم، «اما نامی او غیر نامی» نامی را هم بگوئید: «اما حیوان او غیر حیوان»، حیوان را هم بگوئید: «اما انسان او غیر انسان»، برای انسان هم یک تقسیماتی ذکر کنید، مثلاً: «اما مسلم او غیر مسلم» به همین گونه می‌توان به نحو سلب و ایجاب تقسیم کرد و پائین آمد. در این صورت وقتی که به

«انسان مسلم» می‌رسید، صحیح است که بگوئید مثلا اگر جسم را مقسم قرار داده باشیم می‌گوییم که جسم نامی حیوان ناطق عادل یا مسلم، فلان می‌شود.

۱/۱/۲- انتزاع عناوین در سطوح مختلف و قید قرار دادن برای عنوان دیگر

در اینجا که ملاحظه می‌فرمائید امر، «کلی» دارید، نه «کل»؛ یعنی آمده‌اید مرتبا عناوینی را در سطوح مختلف انتزاع کرده‌اید و قید برای عنوان آخر قرار داده‌اید. این طریقی که انتزاع می‌کنید و قید می‌زنید، در نظام تعاریفتان جا دارد ولی جایش تبعی است، جایش جای ساختار سازی نیست.

(س): این الان در جدول نیست.

۲/۲- تقسیم به کل و اجزاء

۱/۲/۲- ملاحظه ارتباط بین اجزاء و کل

(ج): احسنت! ولی کل که دارای اجزاء است، مشروط به اینکه «کل و اجزایش» به گونه‌ای آورده شود که قابلیت تبدیل شدن به بعد را داشته باشد.

(س): یعنی اجزاء که طبعا با ابعاد فرقی را همیشه ...

(ج): قبلا عرض کرده‌ایم ولیکن آیا در مفاهیم که سه دسته مفاهیم تبعی و تصرفی و محوری مطرح می‌کنیم، آیا اینها مطلقا از همدیگر بریده و جدا هستند؟ تا اینکه صحیح باشد بگوئیم که کلمات انتزاعی در این جدول بالمره وجود ندارند یا نه! نمی‌توانند! این طور نیست که بگوئیم: مفاهیم انتزاعی مطلقا قابل استفاده برای جدول نیست بلکه تا عالیترین مرتبه حتما قابل استفاده است ولیکن معنایی را که ارائه می‌کند معنای انتزاعی‌اش معنای تبعی است؛ یعنی آن را در یک جهت مفهوم دیگری به کار می‌گیریم. از باب مثال کلمه «روش»، کلمه «اسلامی»، کلمه «تأسیس» کل این کلماتی را که شما در این نظام تعاریف متقومتان می‌بینید هر کلمه‌اش را که دست بگذارید مجرد از سایر خصوصیات، مسلما مفهوم تبعی و معنای انتزاعی دارد. ولی مهم

این است که نحوه ترکیب آن و نحوه به کار گیری آن چگونه است؟ آنجائی که یک مرتبه از مرحله کلمات عوض می شود. می گوئیم: جمله، بعد می گوئیم: جایگاه جمله، اینجا مرتبا داریم معنایش را در یک سطح دیگری می بریم. وضع ریاضیات و وضع منطق نیز همین گونه است یعنی نمی توانیم بگوئیم که ما از منطق مثلا «اصالت شیء» یا منطقی که به انتزاعی نظر کردن به هست و نیست، بازگشت می کند، استفاده نمی کنیم، بلکه حتما باید استفاده بکنیم و لکن استفاده مان استفاده محوری از آن نیست؛ یعنی برهان ما به آن ختم نمی شود، آن منطق در یک مجموعه دیگری به کار گرفته می شود که در آنجا وضعیتش نسبت به مجموعه، وضعیت تبعی است تازه آن مجموعه هم در یک مجموعه دیگری به کار گرفته می شود که وضعیتش و وضع تصرفی نسبت به آن مجموعه است، که آن، مجموعه محوری می باشد که رکن اساسی در معیار غلط و صحیح، صحت و بطلان بوده، مجموعه ای که نفی و ایجاب آخری را در مجموعه خواهد داشت؛ یعنی توانائی یا ناتوانائی آن را در عمل به اثبات می رساند، ایجاد و نفی و اثبات و کنترل امور با آن می باشد که این منطق، «منطق محوری» شما می باشد.

۲/۲/۲- چگونگی ملاحظه تقوم در کل و جزء

(س): یعنی می خواهید بفهمید تقسیم به کل و جزء که در دستگاه ما ست یا تقسیمات کارائی (که حالا ما خصوصیاتش را خیلی متوجه نیستیم) اینها مثلا مفاهیم تصرفی می باشند و تقسیمات ابعاد به تقسیمات اوصاف و توسعه نیز، مفاهیم محوری می باشند؟ یا اینکه خیر!... از کل و جزء نیز می خواهیم تعریف متقوم داشته باشیم.

(ج): حتما کل و جزء نیز تعریف متقوم می شود. «نظام تقوم» نه «اوصاف»، «نظام تقوم» که «ساختار و اوصاف و کارائی» را به وحدت می رساند که تعریف شما را وابسته به هم می کند و بر معنای تجریدی آن

خط بطلان می‌کشد؛ یعنی می‌گوید اکتفا به تجرید باطل است، بر هر اکتفاء به کل و جزءای که زمان را نبیند و قدرت کنترل عینیت را نداشته باشد، خط بطلان کشیده می‌شود.

(س): یعنی همین که تقوم بین اوصاف تقسیمات ساختاریمان را با تقسیمات توسعه از طریق ملاحظه نسبتشان با هم دیگر ببینیم کافی است یا اینکه لازم است تقوم خود تقسیمات را یعنی اجزاء با هم را نیز ببینیم.

(ج): مهم این است که نظامی را که در تقوم باید تحویل بدهد باید جایگاه و ربطش را به مجموعه بتوانید ببینید.

(س): آن وقت ربطشان در اجزاء، چگونه ملاحظه می‌شود؟

۱/۲/۲/۲ - ملاحظه ارتباط اجزاء از طریق مجموعه

(ج): ربطشان با اجزاء را باید با همدیگر از طریق نظام و اینکه کجای نظام قرار دارند متوجه شوید. مثلاً آیا تا خانه ۱۲۱ تا ۱۲۳ که آمده‌اید که در برابر تأسیس روبروی آن روش مدل سازی نوشته‌اید می‌توانید جای روش مدل سازی را از اینجا بردارید و جای مهندسی طرح بگذارید؟ برای این امر، نظام تعاریفتان است که باید بگویید: نه! نظام، یعنی جایگاه برای آن دارد. آیا می‌توانیم جایش را برگردانیم و بیائیم به جای «روابط»، «روش توصیف» بگذاریم؟ باید بگویید: خیر!

(س): پس یک جای مشخصی را برای دوتا معین کردن، یعنی متقوم.

(ج): احسنت! باید برای هر جزئی، جائی را معین کنیم؛ حالا این جائی را که معین می‌کنیم به چند گونه است.

۱/۱/۲/۲/۲ - جایگاه اجزاء نسبت به هم از امور متضایفه نیست

زمانی خود جاها، از قبیل امور متضایفه می‌باشند یعنی آنها را به همدیگر اضافه کرده‌اید ولی از همدیگر قطع هستند، مثل تعریفی را که در امور ذات اضافه بیان می‌کنید که چیزی بر روی چیز دیگر قرار گرفته باشد و شما جای آنها را عوض کنید؛ می‌گوئید فرقی نمی‌کند چه بالا باشد چه پائین! ولکن اگر نظام متقوم بود باید بگوئید حتما در حقیقت این مکان مثلا مختص سوزن است، اگر جای آن را عوض کنیم تعریف فرق پیدا می‌کند.

(س): آن وقت وقتی در مفاهیم می‌خواهیم این تأثیر را مشاهده بکنیم...

(ج): اگر این را به لحاظ یک اثری نگاه بکنید (نه اینکه این را بریده از اثر) قطعاً اثر اینکه این شیء روی دیگری باشد تا اینکه این بالعکس آن باشد، فرق پیدا می‌کند. حالا اگر گفتیم که هرگاه در «اثر» تفاوت داشت در پیدایش نیز فرق دارد، یعنی مثلا اگر گفتیم در اثر که فرق داشته باشد میزان بازاری که این پیدا می‌کند یا اینکه بازار این شیء کم شود در آن رشدی که تکنولوژی می‌خواهد داشته باشد فرق پیدا می‌شود، پس می‌گوییم در به کار گیری این موضوع با آن یکی فرق دارد. بنابراین جایگاهها باید به هم متقوم باشند. موضوعی و مفهومی را هم که در هر جایگاهی، می‌گذاریم نمی‌تواند به آن جایگاه هیچ گونه ربطی نداشته باشد.

آسیب شناسی و ملاحظه بحران و عدم بحران به وسیله منزلت‌ها و جایگاه میسر است

بلکه بالاتر می‌گوئیم اصلاً فهمیدن «بحران» و «عدم بحران» به این است که این جایگاهها در ستون ارزش که می‌آید ارزش خاصی دارد وقتی جای آن را عوض بکنید یا معتقدید که همان ارزش در جای دیگر قرار گرفته یا اینکه معتقدید اصلاً نظام ارزشی به هم خورده است که از هر دوی اینها باید معنای بحران را تحویل بگیرید.

بنابراین کل جدول به عنوان یک واحد، یک کل و یک وحدت و کثرت خاصی را دارا هست؛ یعنی زیربنای اولی مباحث زمان و مکان «وحدت و کثرت»، بوده است و تکامل به بالا رفتن کثرت، توأم با بالا رفتن انسجام و وحدت، تعریف شده است. بعد از آن گفته ایم که اگر این را کنار بگذارید و سراغ زمان و مکان و کارآئی نسبت بین زمان و مکان بیائید ولی زیربنای آن نیز که همان وحدت و کثرت بوده است، این هم باید یک وحدت و کثرتی داشته باشد، آنهم به صورت یک کل متقوم نه یک کلی که از اجزای بریده بریده به صورت کل انضمام بوجود آمده باشد.

۳/۲- تقسیم به کل و اجزاء و انضمامی

مگر کل انضمامی هم داریم؟ بله! تعریف از «کل» داریم که آن تعریف، به کل نظر انتزاعی می‌کند، می‌گوید کل یا «انضمامی» است یا «انحلالی»، انحلالی آن است که نتوانیم روی هیچ جزئی دست بگذاریم. «سکنجبین» که درست می‌کنید هیچ جای از سکنجبین نمی‌شود دست گذاشت و گفت اینجا سرکه یا شکر و یا آب است، بلکه درهم منحل شده‌اند. یک «کل» دیگری داریم که «انضمامی» است مثل این ساختمان که آجر و سیمان و درب و پنجره هرکدامشان علیحده می‌باشند. درست است که بعضی از آن در بعض دیگر استتار شده‌اند ولی معنایش این نیست که آجرها با سیمان مخلوط شده باشند و آلیاژی شده باشند که آجر نباشند، یا آهنها از آهن بودنشان یا چوبها از چوب بودنشان خارج و هویت یکی در هویت دیگری وارد شده باشند. این کل «کل انضمامی» است. ما عرضمان این است که نه اینجوری نیست، اگر به کل انضمامی نظر دقیقتری بیندازید و در مقصد آن را ببینید دیگر آن را کل انضمامی نمی‌بینید! مثلاً در انتقال نیرو در بردار، نیرویی که از این سقف تا زمین می‌رود و بعد برمی‌گردد همه مقاومت مصالحی که در این ساختمان است، نقشهای خاصی دارند که در غیر این ساختمان، حتما نقششان عوض می‌شود. در نقشی که مقاومت مصالح دارد مثلاً می‌گویند که یک ساختمان (اینجوری که برآورد کرده‌اند) بر حسب این ساختمانهای

موجودی که داریم می‌گویند ۸۰٪ از مصالحش اصلا از آن استفاده نمی‌شود. می‌گویند ۲۰٪ از مقاومت مصالح در بردارهای نیرو از آن استفاده می‌شود لذا بلوکهای پوک خاصی از اشکال هندسی خاصی درست کرده‌اند که بتوان از همه مقاومت مصالح استفاده کرد.

۴/۲- تقسیم به کل اعتباری

حالا وارد آن بحثها نمی‌شویم، ما فعلا صحبتمان در باره این است که آیا کل را یک کل انضمامی می‌بینیم؟ یا اصلا یک کل را اعتباری دیده و آن را انضمامی نمی‌بینیم؟ یک کسی دلش خواسته است امری را مثلا به ۴ امر تقسیم کرده و دیگری به ۵ امر تقسیم کرده است یکی دیگر به ۱۲ امر تقسیم می‌کند. آیا این تقسیمات به صرف اعتبار است؟! البته اغراض هم در این اعتبارات جاری می‌شود نه اینکه جاری نمی‌شود ولی آیا از قوه تخیل فرد استفاده می‌کنند؟! آیا امر، امر خطابی است نه برهانی؟! یعنی همان گونه که یک شاعر شما را به عالم تخیل می‌برد، مثلا ماه و سرو و دریا و کوه و دشت و دمن و گل، همه اینها را جمع می‌کند و در یک بند شعر می‌آورد، می‌گویند اینکه برهان نشد. می‌گویند ولی شما را در عالم خیال برد و شما هم لذت بردید و در آخر حرفش را نیز تصدیق کردید و به کاری دست زدید مثلا خوشحال شدید یا گریه کردید، می‌گویند اینها که واقعیت نداشته است کار برهانی که نکرده است. این، عین همان است. وقتی که شما تقسیم‌بندیهای خاصی می‌کنید که منطق حکم نمی‌کند به اینکه حصر عقلی را در سلب و ایجاب تمام بکند بلکه شما دسته‌بندی کرده‌اید؛ حالا مثلا شما ۳، ۳ تا بعد از آن ۹ تا ۹ تا بعد از آن هم ۲۷ تا ۲۷ تا تقسیم کرده‌اید، یک کس دیگری هم می‌آید به گونه دیگری تقسیم می‌کند، این غیر از «کل» ای است که ما در اینجا بحث می‌کنیم که حتما این کل بالاتر از استدلال برهانی که شما در سلب و ایجاب انجام می‌دهید و موجب پیدایش یک اعتقاد و یک تصدیق جزئی می‌شوید، این کل می‌تواند وسیله به وجود آمدن شیء در خارج بشود؛ یعنی «سهم تصرف» شما را در خارج می‌تواند در اختیارتان قرار بدهد. شما می‌توانستید در

تمثل فرد، در فکر فرد یک روشی بدهید آن هم نه روش جامع و مانعی که همه امور را بپوشاند، بلکه می‌گفتید که موادش را خودت پیدا کن! ما در اینجا معتقد هستیم که چیزی را تحویل می‌دهیم که «مواد» و «صورت ترکیب مواد» و «به نتیجه رساندن» نه فقط در مرحله «مفاهیم نظری» بلکه «مفاهیم کاربردی» (یعنی مفاهیمی که عمل عینی را در ایجاد شیء به نسبت می‌تواند کنترل کند) را خواهد داشت. اگر اسم آنجا را برهان نظری فقط بگذاریم، اینجا برهانی است که از نظر آغاز می‌کند و به عمل ختم می‌نماید بلکه از نظر هم بالاتر، که «اعتقاد» و «رابطه بین اعتقاد و عمل» را به عهده می‌گیرد که اعتقاد در بخش «ارزشی» آن است و اینکه «ارزشی» را که شما در نظرتان است چگونه می‌توانید در خارج محقق کنید؟

۵/۲- دقت مجدد پیرامون وصف و موصوف و ملاحظه تقوم

(س): پس می‌فرمائید این تقوم د راجزاء باید باشد و ما تقسیمات را متقوم ببینیم؟

(ج): یعنی در نظام متقوم.

(س): آن وقت این را باز با وصف و موصوف قرار دادن، این تقوم ملاحظه می‌شود یا شیوه دیگری

است.

۱/۵/۲- بیان رابطه وصف و موصوفی، مقدمه تبعی برای فهم تقوم

(ج): نه! اصلاً خود وصف و موصوف قرار دادن مقدمه تبعی برای فهم تقوم چند چیز است: یکی اینکه

بگوئیم عیناً که حروف علیحده آدم گرفته می‌شود بعد کلمه، بعد جمله، بعد مقاله را و بعد از مقاله می‌گوئید

منتجه این مقاله چه هست؟ اول کار ما می‌گوئیم وصف و موصوف، مثلاً امور تبعی، همان طوری که تقسیم

به کل و اجزاء هم امور تبعی است. در ارتکازات هم کاملاً معنای اینها در منطق تبعی (منطق انتزاع) جا دارد؛

وصف و موصوف در ادبیات و ارتکازات جا دارد ولی اینکه مثلاً خرما شیرین است یا عسل شیرین است،

این چیزی است که از یک کودک هم که سؤال بکنید می‌تواند جوابتان را بدهد، معنای شیرینی، ترشی،

تلخی و الی آخر را هم می‌تواند بچشد و هم برای آن مفهوم و فهم داشته باشد. حالا به آرامی یک قدم بالاتر می‌رویم که آیا همیشه مثلاً اصل در وصف، موصوف است؟ یا اینکه می‌شود بالعکس هم بشود و وصف، اصل در موصوف قرار گیرد؟ حالا می‌گوئیم: قیمت یک چیز که به نظر می‌رسد که این هم، امری است که در مفاهیم، «تبعی» می‌باشد ولی دیگر اضافه شدن این دوتا به همدیگر در مفاهیم تبعی نخواهد بود یعنی می‌گوئیم: قیمت سیب شیرین‌تر، مرغوب‌تر است. می‌گویند پیدا است که سیب شیرین‌تر، قیمتش بیشتر است که در اینجا می‌آئیم یک نسبتی را برقرار کرده و می‌گوئیم صحیح است که بگوئیم به هر نسبت که شیرینی سیب بیشتر باشد قیمتش بالاتر است؟ می‌شود یک چنین تناسبی را بست؟ از آنجائی که می‌بینید از مفاهیم عرفی کم کم داریم خارج می‌شویم معنای نسبت و سهم تأثیر را می‌آوریم، گو اینکه این هم تا یک اندازه‌اش این جوری نیست که در خرید و فروش و امثال ذلک، مردم نفهمند. ولی اینکه آیا می‌شود سیب را هم شیرین‌تر کرد؟ آیا می‌توان شرایطی را ایجاد کرد که سیب شیرین‌تر بشود تا قیمتش بالاتر برود یا نمی‌شود؟ بلکه شیرینی سیب یک چیزی است که ذاتی آن است، در یک حدی است آیا تا چه حد می‌شود این را کم و زیاد کرد؟ اینها دیگر از مقولات دیگری می‌شود که تصرف، در کیفیت دیگر می‌شود.

(س): یعنی شما شیوه ملاحظه تقوم اوصاف و مفاهیم به همدیگر را وصف و موصوف قرار دادن، گرفته‌اید؟

(ج): شروعش را از وصف و موصوف قرار داده‌ایم ولی جای وصف و موصوف را که عوض می‌کنیم اولین قدمی است که کم کم تغییر پیدا می‌شود.

برادر حسینیان: اگر نکته این باشد که ما همین شیوه تعویض وصف و موصوف را برای رسیدن به تقوم، ملاک قرار بدهیم می‌گوئیم اول، وصف و موصوف قرار می‌دهیم، این پله اول، تبعی است.

(ج): نه! این تنها نیست.

(س): بعد می‌گوئیم وقتی جای این را عوض می‌کنیم، کم کم پله‌ای برای رسیدن به «مفهوم تقوم» خواهد بود که در جدول می‌خواهیم به آن برسیم.

(ج): البته با مقدمه دیگری که می‌گوئید یک مفهوم تبعی دیگر کل و جزئی هم داریم و بعد می‌گوئید که آن کل هم رابطه‌شان به همدیگر از قبیل رابطه وصف و موصوف است.

(س): حالا همین قسمت را باید یک مقداری توضیح بفرمائید که ما وقتی رابطه بین وصف و موصوف را عوض می‌کنیم...

(ج): حالا من بالعکس آن را فرض می‌کنم که گمان می‌کنم برایتان روشن بشود. یک مفهوم انتزاعی فرض می‌کنیم، «سیب»، اسم یک ماهیت است، «شیرینی» هم اسم ماهیت دیگری است. «سیب شیرین» اسم یک مجموعه است حالا این کدامشان اصلی است؟ طبیعتا سیب اصلی است. ماهیت شیرینی را جز در یک موضوع دیگری نمی‌توانند بیابید، یا در خرما است یا در عسل است و امثال ذلک، این ماهیت را باید در یکی از ماهیات دیگر ببینیم که ماهیات دیگری انتزاع شده است، خودش را که در مفاهیم می‌بینیم، مفهوم شیرینی مثل مفهوم ترشی، سفیدی و الی آخر، ماهیت بود و لکن باید در جای دیگری قرار داشته باشد. حالا من از شما سؤالی می‌کنم و می‌گویم اگر شیرینی سیب قابلیت تغییر نداشته باشد و سیب هر چه شیرین‌تر باشد قیمتش بیشتر است و معنایش نیز این نباشد که می‌توان شیرینی سیب را اضافه کرد بلکه معنایش این باشد که ما ۱۰۰ نوع سیب داریم که هر کدامش یک درجه خاص از شیرینی را متناسب با ماهیت خودش داراست، در این صورت سیب درجه دهم را هیچ کس نمی‌تواند تبدیل به سیب درجه دوازده نماید. مثلا اگر بگوئید که نوع درخت و زمین و آب و خاکش ماهیت این سیب را سیب شیرین در درجه ۱۰ کرده است. (البته اگر بشود روی آن درجه‌بندی هم کرد.) این غیر از کسی است که می‌گوید سیب شیرین مجموعه‌ای است که دارای ساختار است و هرگاه نسبت‌های درونی آن کم و زیاد بشود نسبت شیرینی آن کم و زیاد می‌شود.

۲/۵/۲- جایگاه اوصاف و اجزاء در جدول و بیان تقوم آنها

یعنی وصف و موصوف و جای آن را عوض کردن به نظام ساختار و نسبت بینشان ارتباط پیدا کند، یعنی در کارآئی در مرتبه اول، صحبت از کارآئی نداشته باشید بلکه اول، صحبت از این داشته باشید که آیا وصف و موصوف و عوض کردن جای آن، به معنای یک مفاهیم بریده‌ای است که در یک خط آن را نوشته‌اید؟ یا اینکه در این خط که آن را افقی رسم کرده‌ایم، این یک خط عمودی نیز دارد که صحیح است اجزاء را بنویسیم و بعد بنویسیم هر وقت شیرین‌تر بشود جای این اجزاء بدین نحو عوض می‌شود که نسبتی بین ساختار و وصف و موصوف برقرار باشد.

برادر رضایی : به همان تعبیری که قبلا می‌گوئیم زمان و مکان است؟

(ج): حالا ما الان کاری به آن تعابیر نداریم، اینجا که ما هستیم اصلا کاری به آن بحثها نداریم، به خود همین بحث کار داریم، همین جمله‌ای را که حالا می‌گوئیم؛ چون داریم نظام را تعریف می‌کنیم نمی‌خواهیم وارد مباحث زمان و مکان بشویم.

(س): نه! اینکه وصف و موصوف، اصل در کل و جزء باشد.

(ج): چرا «اصل» بگوئیم، ما می‌گوئیم یک «وصف و موصوفی» داریم و یک «ساختاری» داریم، ساختار را که عوض بکنیم وصف عوض می‌شود، وصف که عوض بشود ساختار عوض می‌شود.

(س): پس نسبت اینها مساوی می‌شود.

(ج): یعنی به هم نسبت دارند، به هم گره خورده‌اند، کاری نداریم که نسبتش مساوی است یا دو برابر است یا یک برابر است بلکه کار داریم به اینکه این اجزائی را که اینجا در یک ترتیبی نوشتیم، جایشان را که یک ذره عوض کنید اینجا در خط این طرف عوض می‌شود.

(س): خط افقی عوض می‌شود.

(ج): خط افقی را عوض کنید آن وقت جای اینها عوض می‌شود؛ یعنی چیزهایی در خط افقی نوشته شده است، چیزهایی هم در خط عمودی نوشته شده است که بین این خط افقی با خط عمودی رابطه‌ای است، یک «پیوستگی» وجود دارد. این اولین درکی است که از «تقوم» در کوچکترین سطح پیدا می‌شود یعنی شما یک «تقوم و تأخری» در وصف و موصوف می‌نویسید که مشعر به نسبت است که آن «نسبت» را در اجزاء ملاحظه کرده که نسبت بین اجزاء و نسبت بین وصف و موصوف می‌شود. این اولین جایی است که شما می‌خواهید مجموعه به هم پیوسته درست بکنید؛ یعنی مجموعه‌تان دیگر از قبیل گفتن یک کلی و قید زدن به آن و شاخه شاخه از آن جدا کردن نمی‌باشد، مثلا یک آدرس درختی درست می‌کنید (آدرس درختی اصطلاحا به همین، ۱/۱/۱، ۲/۱/۱، ۳/۱/۱، و امثال ذلک تعبیر می‌شود) این آدرس درختی را شما می‌توانید به نحو شاخه‌های بریده بریده در دسته‌بندیها قرار دهید مثلا می‌گویند ۱۰ تا سرباز (مثلا ۹ تا با یک نفر که ۱۰ تا می‌شوند) یک گروهان می‌شود، بعد می‌گوئید ۱۰ تا گروهان و مثلا یک نفر که فرمانده آن است یک دسته دیگر می‌شود و یک نام دیگری بر آن می‌گذارید، بعد می‌گوئید ۱۰ تا از این و یک نفر دیگر یک نام دیگری را برای آن می‌گذارید. شما یک دسته این رقمی دارید که در آن نمی‌توانید آسیب‌شناسی بکنید، دسته‌بندی «انتزاعی و اعتباری» اگر به سبیل «نفی و اثبات» و «حصر عقلی» باشد نهایتش اثبات حکم برای هر تک تک از موضوعاتش خواهد داد که حکم نظری خواهد بود یعنی اثبات یا نفی می‌کند که یک لازمه که در یک جا اثبات یا نفی شده است، به قسیم آن هیچ ربطی ندارد و برای آن تأثیری نخواهد داشت الا در چیزی که هر دو با همدیگر در آن مشترک هستند که «مقسم» می‌باشد؛ اگر چیزی برای مقسم ثابت شود برای اقسام هم ثابت شده است (به نحو اندراج مصادیق در کل، مصادیق کلی بر کل) باز برای مقسمشان چیزی را اثبات می‌کنید،

مهای می گوئید این مقسم ما هم یک قسمهائی دارد، می گویم چیزی را که برای این ثابت کرده‌اید در آن قسمه ثابت نمی‌شود مگر امری باشد که در مقسم بالاتری اثبات شده یا قابلیت اثبات داشته باشد. بنابراین همیشه در یک خط طولی «احکام» لازمه‌ای را برای موضوع اثبات می‌کنند چون در یک خط طولی که قسمه را جد کرده‌اید نمی‌توانید کل بسازید، «قابلیت عقلی» برای کل ساختن ندارد. حالا ما می‌خواهیم کل بسازیم، چکار بکنیم؟ باید اول بتوانیم مفهوم کل ساختن را یعنی وابستگی دوئیت و وحدت (چیزی را که بعداً هم در ریاضیات از آن صحبت می‌کنیم) را معلوم نمائیم. باید دید که دوئیت چگونه وابستگی‌ای به وحدت دارد؟ اعتباراً یا انتزاعاً؟ یا اینکه خیر، «اثبات نسبت» می‌توانید بکنید، اگر توانستید اثبات نسبت کنید آن وقت باید قسمه‌ها در عین تقسیم بودن، در خود تقسیم بودن به هم نیز وابسته باشند.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۵

تاریخ : ۲۴/۳/۷۳

عنوان کلی:

۱- انعکاس متقوم اوصاف شیوه تقسیم حاکم بر جدول

۲- ضرورت بررسی «نحوه ایجاد وحدت و کثرت در نظام»

فهرست

۱- مهمترین مطلب در مورد جدول بیان نحوه نظمی است که در جدول وجود دارد...۲

۱/۱- نحوه نظم در هر جدول متناسب است با مفاهیم موجود در جدول...۲

۲/۱- شامترین نظم در جدول «توسعه، ساختار، کارایی» است...۲

۳/۱- رعایت تناسب جایگاه با مفاهیم امری است ضروری...۲

۲- توضیحی پیرامون انعکاس متقوم اوصاف...۳

۱/۲- معنای اصلی، فرعی و تبعی بودن جایگاهها در جدول...۳

۲/۲- تفاوت تقسیم در کل و تقسیم در کلی...۳

۱/۲/۲- انعکاس تغییرات در تقسیمات کل...۴

۳/۲- در انعکاس متقوم منتجه یا وحدت می تواند معرف اوصاف اجزاء قرار گیرد...۴

۴/۲- در انعکاس متقوم کثرت می تواند معرف وحدت قرار گیرد...۴

- ۵/۲- در انعکاس متقوم منزلتها (کثرتها) نیز به هم متقوم و معرف یکدیگرند...۴
- ۶/۲- خاص نبودن اصطلاحات جدول مدل تعریف...۴
- ۷/۲- کاربردی شدن تعاریف در صورت انعکاس متقوم اوصاف...۵
- ۱/۷/۲- روش تعریف در منطق صوری...۵
- ۲/۷/۲- از تعاریف انتزاعی ابزار تصرف بدست نمی آید...۵
- ۳/۷/۲- ابزاری بودن تعاریف بنابر تعریف «علم» ضروری است...۵
- ۳- تقدم بحث فلسفی در مورد «نحوه وحدت و کثرت در نظام» بر توصیف جدول...۶
- ۱/۳- ضرورت توصیف فلسفی منزلتها قبل از بیان آنها (مثال)...۶
- ۲/۳- اوصاف توسعه، ساختار، کارائی به منزله بعد برای منزلتها هستند...۷
- ۱/۲/۳- ربط بین اوصاف و ابعاد...۷
- ۳/۳- سؤال از شیوه تکثیر نیست بلکه سؤال از شیوه تنظیم منزلتهاست...۷
- ۴/۳- ضرورت تناسب مفاهیم با منزلتها...۷
- ۵/۳- بیان سه مرحله لازم برای تعریف شدن موضوعات...۸
- ۶/۳- کارائی نظام طبقه‌بندی در ایجاد تفاهم...۸

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان کلی:

۱- انعکاس متقوم اوصاف شیوه تقسیم حاکم بر جدول

۲- ضرورت بررسی «نحوه ایجاد وحدت و کثرت در نظام»

بقیه = برادر پیروزمند: جلسه قبل توضیحاتی راجع به تقسیم‌بندی که حاکم بر جدول است فرمودید و در توضیح شیوه تقسیم‌بندی مطلبی که ما از خدمتان استفاده کردیم این بود که آن که چه در جدول به دنبال آن هستیم و متوجه جدول را تشکیل می‌دهد انعکاس متقوم است، در توضیحات، سؤالی برایمان مطرح شد که به دو قسمت تبدیل می‌شود. اول برای اینکه انعکاس متقوم معلوم شود باید دو چیز مشخص شود: یکی اینکه ما تکثیر اوصاف را چگونه انجام می‌دهیم بدین معنی که یک وصف را چگونه تبدیل به چند وصف می‌کنیم. دوم اینکه چگونه اینها را به هم متقوم می‌کنیم بدین معنی که چگونه در هم منعکسشان می‌کنیم و شیوه انعکاس چیست؟ قسمت اول قبلا مورد سؤال نبود ولی اگر لازم بدانید توضیح بفرمائید چون این نکته برای بعد لازم است که (ما فرضا بر روی تقسیم توسعه، ساختار و کارایی اگر بحثی نکنیم و آنها را اصل موضوعه بگیریم) وقتی در قسمت ساختار می‌خواهیم تقسیم کنیم، و در خصوص این موضوع (کارنامه فرهنگستان) به تأسیس، آزمون، طراحی می‌رسیم حالا یا باید مفاهیم جدول را حفظ کنیم و یا اگر قرار باشد که بفهمیم توسعه تناسب با ساختاری بودن دارد و از تناسب ساختار به اینجا می‌رسیم باید راه آن معلوم باشد. قسمت دوم اینکه شیوه انعکاس چگونه است؟ یعنی چگونه می‌خواهیم اوصاف را متقوم کنیم و شیوه متقوم کردن اوصاف و تقسیمات چیست؟ چگونه اوصاف را تقسیم و به هم مرتبط کنیم تا متقوم ملاحظه کرده باشیم؟ در این رابطه مطلبی که از جلسات قبل استفاده کرده‌ایم این بود که شیوه متقوم کردن اوصاف

یعنی شیوه ملاحظه ارتباط اوصاف با یکدیگر وصف و موصوف کردن آنها نسبت به هم می‌باشد پس اگر سه بار اینها را نسبت به یکدیگر در یک مجموعه ۲۷ گانه وصف و موصوف کنیم می‌توانیم ارتباطات ۳ اوصاف را با یکدیگر بینیم آن وقت اگر بگوئیم شیوه کلی مان این است که برای ملاحظه ارتباط سه وصف باید اینها را وصف و موصوف کنیم پس تفاوت این وصف و موصوف کردن با آن خصوصیتی که برای اوصاف توسعه فرمودید در چیست؟ چون در واقع خصوصیت و مایز تقسیمات اوصاف توسعه را نسبت به تقسیمات ساختار همین وصف و موصوفی بودن قرار دادید و فرمودید چون در اوصاف توسعه می‌خواهیم تغییرات را کنترل کنیم و کنترل تغییرات به وسیله نسبت بین وصف و موصوف است پس در تقسیمات توسعه وصف و موصوف می‌کنیم تا با این کار نسبت را کنترل کرده تا کنترل تغییرات را نتیجه بدهد، البته اینکه چگونه کنترل تغییرات را نتیجه می‌دهد برای ما روشن نیست. پس اگر شیوه ملاحظه تقوم، وصف و موصوف کردن است تفاوت آن با خصوصیتی که برای اوصاف توسعه فرمودید چیست؟

سؤال دوم هم این بود که شیوه تقوم اوصاف چیست؟ اگر وصف و موصوف است آن وقت با این خصوصیتی که برای اوصاف توسعه فرمودید که خصوصیت اوصاف توسعه وصف و موصوف کردن است تفاوتش چه می‌شود.

مطلب دیگر اینکه عبارتی در جلسه گذشته فرمودید که «جدولمان انعکاس متقوم ابعاد است» و با توجه به اینکه یک بخش ساختار هم داریم و در بخش ساختار هم، تقسیمات به اجزاء می‌باشد حال اگر اجزاء را بخواهیم متقوم بینیم آیا اجزاء تبدیل به ابعاد می‌شوند؟ یا اینکه نه تقوم همان گونه که در ابعاد قابل ملاحظه می‌باشد در اجزاء هم همان گونه است بنابراین شیوه حاکم را باید انعکاس متقوم بگیریم. حال این انعکاس متقوم اعم از تقوم اجزاء یا ابعاد باشد ممکن است قسمت اولی که تقسیم می‌کنیم سروکار با ابعاد داشته باشیم ولی وقتی به تقسیمات داخلی که هر کدام خصوصیت خودش را داشته باشد مثلاً یک بخش آن اجزاء

باشد و سؤال دیگر اینکه آیا بین ابعاد و اوصاف تفاوت قائلیم یا نه و اگر متفاوت است از تقویم اینها نتیجه‌ای بدست می‌آید یا نه؟

۱- مهمترین مطلب در مورد جدول بیان نحوه نظمی است که در جدول وجود دارد

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی: بحث در باره انعکاس تقویم است سؤالاتی که فرمودید ابتدا در مورد نظام جدول بود. در مورد نظام جدول کاری به مفهوم خاصی در آن نداریم به طور مثال عرض می‌کنم شما وقتی می‌گوئید «یک» به عنوان اینکه می‌توانید به هر وحدتی که فرض بشود اطلاقش کنید مثلاً یک قندان، یک قلم و امثال ذالک حتی یک جمله. بنابراین ابتدائاً چیزی که در جدول مهم می‌باشد این است که نحوه نظمی که در این جدول وجود دارد را تعریف نمائیم.

۱/۱- نحوه نظم در هر جدول متناسب است با مفاهیم موجود در جدول

چون هر جدولی یک نحوه‌ای از نظم را داراست و هر نوع جدولی در آن یک نحوه تقسیماتی وجود دارد که باید متناسب با نحوه مفاهیمی که در آن هست باشد پس جدول بریده از مفاهیم و بریده از نحوه تقسیم و تکثیر خودش نیست.

۲/۱- شاملترین نظم در جدول، توسعه، ساختار، کارائی است

وقتی جدول را مقابلمان می‌گذاریم سمت راست آن به طرف آخر باید بحث ساختاری باشد و سمت چپ به طرف آخر آن باید بحث کارائی باشد. قسمت بالای جدول باید بحث اوصاف توسعه باشد پس بنابراین هر یک از این خانه‌های خاصی که در این جدول مشاهده می‌کنیم باید قابل پذیرفتن سه عنوان باشد بدین معنی که در کوچکترین خانه هم شما سه وجه را می‌بینید. پس بنابراین در پایین جدول چیزی و عنوان خاصی ذکر نکردیم و متکفل بیان آن هم نیستیم یعنی پایین جدول را نمی‌گوئیم که از این طرف هم باید

عنوانی را بیان بکنیم ولی از سه طرف دیگر باید محل بیان این اوصاف باشد یعنی باید هر خانه‌ای را که دست می‌گذارید بگوئیم این خانه نسبتش به توسعه و نسبتش به ساختار و نسبتش به کارایی چیست؟ در خود این معنا که نسبت داشته باشد به هر سه خصوصیت معنای تقوم اوصاف باید ملاحظه بشود که هیچ خانه‌ای نیست که موضوع کلام توسعه و یا موضوع کلام ساختار و یا موضوع کلام کارایی قرار نگیرد.

۳/۱- رعایت تناسب جایگاه با مفاهیم امری است ضروری

وقتی موضوع قرار می‌گیرد برای هر سه بحث متوجه می‌شویم که مفهومی که در این جایگاه قرار می‌گیرد نیز باید تناسب داشته باشد با این جایگاه یعنی مفهوم غیر متناسب به جایگاه هم نمی‌توانیم در جایگاه قرار دهیم باید مفاهیم مفاهیمی باشند که یک نحوه تناسبی با جایگاه داشته باشند.

۲- توضیحی پیرامون مفهوم تقوم اوصاف

غرضمان از معنای مقوم هم این جامعیت که گفته شد نسبت به سه وصف متناسب با منزلت، می‌باشد مثلا این منزلت رکنی در توسعه را معرفی می‌کند اما آن منزلت از امور مثلا زیربخشی است که باید نتیجه آن رکنی را معرفی کند درست است که بُعد هست ولی نسبت تأثیر این بُعد با یک بُعدی که در مرتبه شامل آن قرار دارد قطعا خیلی کمتر است بنابراین وقتی سهم تأثیری متناسب با منازل ملاحظه می‌کنیم آن گاه در نسبت‌ها هم به اوصاف توسعه، ساختار، کارایی شدت و ضعف برقرار می‌شود یعنی هر وصفی و خانه‌ای از این خانه‌ها نسبتش به سه موضوع نسبت برابر نمی‌تواند باشد یکی می‌تواند رکن در ساختار و یکی رکن در کارایی باشد، نسبت حتما دارد یعنی سهم تأثیر تبعی آن کارایی را معرفی می‌کند سهم تأثیر محوری آن ساختار را معرفی می‌کند در یک جای دیگر این سهم تأثیر می‌تواند بالعکس باشد یعنی هیچ کدام از این جایگاهها و به اصطلاح منزلت و خانه‌ها در جدول بریده از هم نیستند بلکه یک منزلت در یک نظام است و هر منزلتی از منزلتهای این نظام نسبت تأثیر خاصی از آن اصلی هست و نسبت خاص دیگر، آن درجه

خاص از تأثیر را ندارد یعنی در جدول کارنامه فرهنگستان ربط ساختار به تأسیس چه هست؟ طبیعتاً تأسیس ربطش به ساختار یک ربط خاصی است مثلاً در خانه‌ای و منزلتی واقع شده که این منزلت نسبت تأثیر اصلی آن نسبت تأثیر ساختاری است و نسبت تأثیر فرعی آن نسبت تأثیر توسعه یا نسبت تأثیر تبعی آن نسبت تأثیر کارایی است از باب مثال در کل جدول کدام منزلت، در وحدت جدول امری است محوری کدام امر تصرفی و کدام امر تبعی است بعد باید متناسب با هر خانه‌ای ببینیم چه مفهومی واقع می‌شود.

۱/۲- معنای اصلی فرعی و تبعی بودن جایگاهها در جدول

البته برای کل جدول در وحدت آن، زمان امری محوری یا اصلی است مکان یا ساختار در آن امری فرعی یا تصرفی است و کارایی که نسبت بین زمان و مکان است امری تبعی می‌باشد ولی در خانه سمت چپ جدول، جایگاه تبعی دارد لذا نمی‌توانیم برای «بنیان» بگوئیم نسبت آن به کارایی نیز نسبتی است تبعی نسبت آن در وحدت نسبت تبعی است یعنی از سمت چپ به سمت راست ولی در خود تبعی بودن سه منزلت اول سه منزلتهایی هستند که در تبعی اصلی هستند باز در بین خود آنها خانه اول اصلی است پس ما باید اول نظام را ذکر کنیم.

۲/۲- تفاوت تقسیم در کل و تقسیم در کلی

مهمترین مطلب هم همین است که آیا جایگاههایی را که داریم به صورت نسبتهای مساوی در آنها تغییر پیدا می‌شود یعنی مثلاً از سمت راست جدول که به سمت چپ می‌رویم برای همه یک حکم می‌کنیم یا نسبت به هر سه وصف مرتباً تغییر پیدا می‌شود و هم چنین بالای جدول که به طرف پایین می‌آئیم آیا به یک نحوه در حال تقسیم ربط اوصاف توسعه هستیم و یا اوصاف توسعه به یک نسبت خاصی تغییر می‌کند که در این قسمت به نظر می‌آید اختلاف این تقسیم با تقسیماتی که به صورت خطی و یا به تعبیر دیگر کلی و اقسام را که مشاهده می‌کنیم تفاوتش واضح می‌شود که تفاوت زیادی هم دارد شما در تقسیم کلی به

مصادیق یک حکم را که برای کلی ثابت می‌کنید حتماً برای اقسام یا برای مصادیقی که تحت یک کلی قرار می‌گیرد ثابت می‌شود مثلاً یک حکمی را برای جسم اثبات می‌کنید حالا جسم، نامی و غیرنامی دارد و هر دو را شامل می‌شود آن حکمی که برای جسم صادر شد مقدم بر حکمی است که برای جسم نامی ثابت می‌کنید و این حکم جسم نامی حتماً برای بالاتر آن ثابت نمی‌شود اگر شرط در آن نمو باشد نسبت آن به جسم این طور نیست که اثبات باشد یعنی صحیح نیست کسی چیزی را ثابت کند برای نامی و بعد بگوید کل جسم دارای این حکم هستند چرا؟ برای اینکه فرض شما این است که جسم دارای نامی و غیرنامی است و این خصوصیت را هم برای نمو اثبات کردید که برای غیر از آن نفی کرده‌اید یعنی نسبت دادن به غیر آن نفی شده پس وقتی حکمی برای خصوصیتی اثبات می‌شود که از یک مجموعه تجرید شده است دیگر به آن مجموعه نمی‌تواند سرایت بکند، سپس یک تقسیم دیگری می‌کنید و می‌گوئید که این حکم را با این دلایل برای جسم نامی متحرک بالاراده ثابت می‌کنیم و سپس در تقسیم بعدی وقتی ناطق بودن برای انسان ثابت شد این نطق برای هیچ یک از مقسم و یا قسمهای آن قابل اثبات نیست.

۱/۲/۲- انعکاس تغییرات در تقسیمات کل

به خلاف اینکه در یک کل نه کلی باید یک حکمی که برای یک عضو اثبات می‌شود نسبت تغییرات آن به سایر اعضاء و اجزاء کلی و کل قابل لحاظ باشد یعنی تغییراتی که پیدا می‌شود در این خصوصیتی که برای این عضو است باید منعکس در ثمره کل بشود حالا اگر فرض چنین شد آن وقت باید نسبت یک خصلت به سایر خصلت‌ها روشن باشد مثلاً می‌گوئید این صفت برای این بخش یا برای این عضو اصلی است ولی به دلیل اینکه در حال ملاحظه‌اش در کل هستید نمی‌توانید بگوئید این وصف کاری به بقیه و بقیه کاری با این ندارند پس می‌گوئیم سهم تأثیری است و به نسبت باید حضور هر یک از اوصاف در کلیه

منزلتها مشاهده بشود ولی متناسب با منزلت بنابراین منزلت و نسبت آن به سایر منزلتها در وجود و تغییر خصوصیتها باید حتما ملاحظه بشود تا معنی انعکاس تقوم را ملاحظه کنیم.

۳/۲- در انعکاس متقوم منتجه یا وحدت می تواند معرف اوصاف اجزاء قرار گیرد

با این توضیحاتی که دادیم که به اصطلاح یک طرف جدول، معرف توسعه و زمان و یک طرف مکان و ساختار و یک طرف کارائی است که هر کدام از اینها حقیقتشان به غیر وابسته است، این جدولها جدولهایی نیستند که تألیفی آنها را کنار هم بگذارید و صحیح است که هر منزلت برای کل مجموعه به عنوان وصف مجموعه تلقی بشود همان گونه خصوصیت‌های معرف کلتان یعنی وحدت و منتجه باید معرف اوصاف اجزاء باشد یعنی هر خانه‌ای را که دست بگذاریم باید بگوئیم چه نسبتی به توسعه ساختار و کارایی دارد.

۴/۲- در انعکاس متقوم کثرت می تواند معرف وحدت قرار گیرد

حالا به عکس آن هم صادق است که بگوئیم همه منازل به منزله وصف وحدت هستند یعنی وحدت با آن کثرت‌ها شناخته بشود اگر فرض شد که هر گونه تغییری در نسبت بین کثرتها و منزلتها به هم در کل اثر می‌گذارد تمام این خصوصیات را که در اینجا می‌بینید وصف می‌شوند برای وضعیت منتجه یعنی در منتجه سهم تأثیر دارند ولی نه به صورت مساوی. به تعبیر دیگر آسیب‌شناسی وحدت باید بازگشت پیدا کند به سهم تأثیرهای منزلتها نسبت به آن وحدت و بنابراین بیان کثرتتان هم وصف برای وحدت می‌شود هم تقوم اجزاء به همدیگر تمام می‌شود و هم تقوم کل نسبت به اجزاء یعنی هر خانه به کل متقوم است همان گونه که کل به اجزاء متقوم است.

۵/۲- در انعکاس متقوم منزلتها (کثرتها) نیز به هم متقوم و معرف یکدیگرند

حالا اگر اینطور شد آیا منزلتها هم به یکدیگر متقوم هستند یا منزلتها به یکدیگر به غیر از اینکه از طریق کل باشد متقوم نیستند همین که شما لقب متقوم را در وحدت می‌آورید معنای آن این است که یک گونه

نسبت و تناسبی با سایر منزلتها لحاظ می‌شود و هر گونه تغییری در هر کدام از خانه‌های جدول به معنای تغییر منزلت است.

۶/۲- خاص نبودن اصطلاحات جدول مدل تعریف

پس بنابراین یک جدولی ابتدائاً درست می‌کنیم که در آن اصلاً اصطلاحات خاص توسعه و ساختار و کارایی در آن جدول نباشد و بعد آن اصطلاحات را به صورت بریده از هم نمی‌توان آورد بلکه باید سهم تأثیری ملاحظه شوند یعنی بگوئیم سهم آن در ساختار این اندازه در توسعه این اندازه و در کارایی این اندازه است تا منزلتها قابل تعریف بشود پس از اینکه قابل تعریف شد می‌شود سراغ یک موضوع خاص مثلاً کارنامه فرهنگستان یا هر چیز دیگر را که بخواهیم تعریف بکنیم رفت پس آن جدول عام ما مدل تعریف برای هر موضوعی از جمله موضوعات کار فرهنگستان است پس بنا بر مبنای ما هر کاری که در عالم انجام می‌گیرد چه التفات باشد به اینکه در نظام ولایت هستند و چه التفات نباشد جایگاهی دارد و ما باید بتوانیم جایگاه آنها را تعریف کنیم و از نظر دستگاه خودمان بگوئیم اینها اوصاف زمانی، مکانی و اوصاف کارائیشان چه می‌باشد و سهم آنها چه مقدار است. و به هر حال تأثیر پذیری آنها در تعریف ما مشخص می‌شود و بنابر تعریفمان باید در پایان بگوئیم که اگر مثلاً فلان متغیر را دست بزنیم چه تأثیراتی در کجا پیدا می‌شود و چه تأثیراتی پیدا نمی‌شود پس بنابراین اول چیزی را که ما در پاسخ نسبت به سؤالاتی که فرمودید عرض کردیم مسئله تکثیر بود که چگونه انجام می‌گیرد که برای این کار در حال تعریف نظام هستیم و اینکه منزلتها چگونه کثرت پیدا می‌کنند پس از اینکه اشراف بر کثرت و وحدت نظامتان پیدا کردید آن وقت روش تعریف شما تمام شده است.

۷/۲- کاربردی شدن تعاریف در صورت انعکاس متقوم اوصاف

۱/۷/۲- روش تعریف در منطق صوری

حالا این روش را چگونه به کار بگیریم به هر عنوان بحث دیگری می‌باشد ما باید اول نظام تعریف را بشناسیم و اینکه به چه چیز و چرا تعریف می‌گوئیم مثلا شما برای تعریف در منطق صوری یک خصوصیتی را ذکر می‌کنید می‌گوئید که ما برای تعریف اول یک چیزهایی را تجرید می‌کنیم بعد یک چیزهایی را در کنار چیزهایی دیگر قید قرار می‌دهیم و از طریق قید قرار دادن جا برای آن درست می‌کنید که این عنوان شامل چه و مشمول چه می‌باشد و همعرض آن چه هست و به عبارت دیگر قسم چه چیز و مقسم آن و اقسامی که در آن هست چه می‌باشد؟ در منطق صوری اینکار به وسیله جنس و فصل انجام می‌گیرد و در تعریف انسان ماهو؟ می‌گویند حیوان ناطق اگر هم بخواهید از جنس بعیدش آغاز کنید می‌توانید بگوئید جسم نامی متحرک بالاراده الی آخر تا بگوئید حیوان ناطق آیا واقعا جدول تعریف شما هم همین طور است؟! چگونه تعریف می‌کنید؟ در اینجا دیگر با یک نظام و یک وحدت و کثرت تعریف انجام می‌پذیرد لذا به کمتر از این تعریفی که بر مبنای ولایت می‌دهید می‌گوید ناقص است، تعریف درست نیست.

۲/۷/۲- از تعاریف انتزاعی ابزار تصرف بدست نمی‌آید

آیا این نحوه تعریف یعنی تعریف یک موضوع به نحو تام، تعریفی است که قابلیت این را دارد که نظام بالاتر و درونش را مطالعه کنید و معادله بدست بیاید. تعریفی را که شما می‌خواهید مثل این است که مثلا کسی می‌گوید آب چیست شما به جای اینکه بگوئید جسم بارد بالطبع مثلا می‌گوئید پ ۱۲ این معنی اش این است این معادله را هر کجا توانستید ایجاد بکنید، در شرایط ترکیبی اش آب بدست می‌آید حالا این تعریف یعنی معادله بدست آوردن یا تولید کردن چیزی با تعریف تجریدی کردن ان تفاوت دارد که مثلا برودت و حرارت و اوصاف دیگر شیء بینیم بعد هم بالطبع بودن غیر بالطبع بودن را بینیم و بگوئیم بارد بالطبع و یا سیال بارد بالطبع می‌شود یعنی تعریف ما باید تعریفی باشد که ابزار تصرف باشد.

۳/۷/۲- ابزاری بودن تعاریف بنابر تعریف «علم» ضروری است

یعنی در بحثی که شما دارید برای علم چه خصلتی قائل هستید؟ شما در تعریف علم می‌گوئید وسیله تصرف است و علم را به قانون تعریف نمی‌کنید و این ماده قانونمند را هم نمی‌گوئید وجود یا مراتب وجود است بلکه می‌گوئید یک نظام فاعلیت داریم که قانون به تبع آن ایجاد می‌شود قانون پس از فاعلیت و به فاعلیت تعریف می‌شود و نه فاعلیت به قانون و اگر این گونه می‌گوئید باید تعریفی هم که می‌دهید متناسب با تعریف معرفت باشد در حقیقت سه بحث ۱- وحدت و کثرت

۲- زمان و مکان

۳- علم و قانون را که تمام کردید حالا در تعریف شما نمی‌توانید طوری عمل کنید که ابزار تصرف واقع نشود باید تعریف وسیله تصرف شود.

پس در چه مرحله‌ای اسم وسیله تصرف را تعریف می‌گذارید؟ در مرحله‌ای که انعکاس تقوم باشد به نظام متقوم اصطلاحاتتان که تقوم آن ظهور و بروزی ندارد تعریف نمی‌گوئیم بلکه آنجایی را که «ظهور تقوم» است تعریف می‌گوئیم یعنی ظهور موضوع تصرفمان. از اینجا به بعد سیری می‌کنید که سیر یک معادله است که موضوع تصرف به عنوان وسیله تصرف مشخص شده.

۳- تقدم بحث فلسفی در مورد «نحوه وحدت و کثرت در نظام» بر توصیف جدول

حالا یک خصوصیتی را هم در مورد این قسمت عرض می‌کنیم و به نظر می‌آید که جواب یک مقدار از سؤالات پاسخ داده شده باشد و آن عبارت از این است که قبل از این که ما چگونگی تکثیر مفاهیم را ملاحظه کنیم چگونگی وحدت و کثرت خود نظام جدول را نگاه کنیم، (جدول هم شاید اصطلاح درستی نباشد باید بگوئیم منزلت نظام چون نوع جدولها را که به این خصوصیت ترسیم نمی‌کنند بلکه جدول به عنوان رسم یک خانه‌هایی هست که یک نحو ترتیب را منعکس می‌کند) شما یک ترسیم نظام دارید و منزلتهای آن که دارای یک وحدت و کثرتی است که باید وحدت و کثرت و خصوصیات آن مشخص بشود

بنابراین باید این خانه‌ها را خالی فرض کنید. یعنی قبل از پر کردن خانه‌های جدول می‌خواهیم ببینیم که این خطها را چگونه بکشیم.

یعنی ابتدا یک بحث فلسفی باید داشته باشیم و بعد از آن باید کیفیت وحدت و کثرت را در یک نظامی که انعکاس تقوم باشد روشن کنیم یعنی باید بگوئیم نظام انعکاس تقوم چیست؟ و چه خصوصیتی دارد؟ بعد از بیان خصوصیت بنابر بحثی که آنجا اثبات شد منزلت چگونه پیدا می‌شود خطوطی را که به صورت افقی و عمودی در جدول می‌کشیم و برخوردهایی که خطوط با یکدیگر می‌کنند و به اصطلاح منزلتهایی که قابل تعریف می‌شود باید مبتنی بر نظام فلسفی ما باشد اگر این گونه شد نظام تعریف را درست کرده‌ایم بعد باید هر کدام از منزلتها را که در آن نظام قرار دارد بتوانیم برای آن منزلتها بدون اینکه در آن چیزی نوشته شده باشد یک پاراگراف درباره‌اش تعریف کنیم و به طور مثال بگوئیم منزلتی که واقع شده در ۱،۲ یا ۲،۱ نسبت به این منزلت و نسبت به آن چه می‌شود و چه معنایی دارد.

۱/۳- ضرورت توصیف فلسفی منزلتها قبل از بیان آنها (مثال)

اگر بخواهیم مثال ساده‌اش را بزنیم مثل اینکه شما نظام یک دولت را ترسیم می‌کنید و بعد می‌گوئید حالا پست نخست‌وزیری، پست ریاست جمهور و این نوع پستها را ذکر می‌کنید هنوز چارت کشی نکرده‌ای اول از نظر فلسفی یک پستهایی را تمام می‌کنید بعد یک حدود و وظائف و اختیارات را برای آن تعریف نموده و بعد نمودار جایگاه هر کدام از این منزلتها را مشخص نموده و بعد می‌گوئید این چارت تشکیلاتی آن است می‌گوئیم یعنی چه؟ می‌گویی یعنی هر منزلتی را در «جای خودش» ما قبول داریم.

۲/۳- اوصاف توسعه، ساختار، کارایی به منزله بُعد برای منزلتهاست

حالا آن چه که ما بیان کردیم خصوصیات کلی نظام و نظام تعریفمان بود که چند خصوصیت را گفتیم

۱- رابطه خصوصیات وحدت یعنی کل با کلیه منازل ۲- خصوصیت هر کدام از منزلتها وصف برای این کل هستند و خصوصیت کل این بوده که هیچ منزلتی را پیدا نمی‌کنیم که نسبت به توسعه، ساختار، کارایی نداشته باشد طبیعتا اوصاف توسعه بالاترین ارزش را داراست ساختار به تبع او و کارایی نسبت بین این دو و یا تابع حساب می‌شود و اصلی، فرعی، تبعی و یا محوری، تصرفی، تبعی و لکن آیا نسبت این اوصاف در تمام خانه‌ها به نحو مساوی است؟ خیر، نسبت اینها مختلف است و همه اینها وصف هستند برای آن وحدت بنابراین یک بخشهایی جدول تقسیم به اجزاء باشد و یک منطقه‌ای را فرض کنیم که تقسیم به اوصاف باشد بریده از یک منطقه دیگر این گونه نیست بلکه هر منزلتی را که ملاحظه کنیم حتما نسبتی به توسعه، نسبتی به ساختار و نسبتی به کارایی دارد یعنی به عبارت دیگر هر سه وصف به منزله بُعد هر منزلت هستند.

۱/۲/۳- ربط بین اوصاف و ابعاد

آن وقت سؤال مهم این است که آیا اوصاف با ابعاد یکی هستند؟ فرق بین اوصاف و ابعاد این است که گاهی یک وصف را به صورت ساده تعریف می‌کنیم مثل سیب شیرین و بعد می‌گوئیم شیرینی سیب هر قدر بیشتر باشد ارزشش بیشتر است این به صورت ساده است گاهی وصف را حتما در رابطه مستقیم با ساختار شیء می‌بینید و می‌گوئیم چون ترتیبش این گونه بود شیرینی سیب بیشتر بود یعنی اجزایش در وصف مستقل نیستند و به عبارت دیگر خصلتها منسوب به منزلتها هستند و هرگاه سیب در آن منزلت قرار بگیرد شیرین است نه اینکه اجزاء در خصلتها مستقل باشند (که وارد آن خصوصیات خیلی نمی‌شویم و به میزانی ذهن را آشنا و نزدیک کند مطرح می‌کنیم چون اگر بخواهیم برویم سراغ اینکه آیا حدود اختیارات و وظایف به میزان تأثیرگذاری یا تأثیرپذیری مربوط به منزلت است یا مربوط به شیء حتما بنابر مبنای ولایت شیء

نمی‌تواند باشد) پس حال که مربوط به منزلت است برای منزلت به لحاظ قوانین ثابت یعنی جدول ثبات یک چیزهایی را تمام می‌کند و حتما جدول تابع فاعلیت است.

۳/۳- سؤال از شیوه تکثیر نیست بلکه سؤال از شیوه تنظیم منزلتهاست

بنابراین شما جدول نظام فاعلیتی را که تعریف می‌کنید خود آن در یک رتبه برآمده از فاعلیت است یعنی معنی ابزاری و معنی ایجاد یک فاعل تبعی را می‌دهد ولو منزلت آن منزلت تصرفی نسبت به فاعلهای تبعی و پایین‌تر است پس بنابراین شما آن چه را که در اینجا می‌خواهید این نیست که تکثیر چگونه واقع می‌شود بلکه این است که کثرت و وحدت در این نظامها چگونه ترسیم و تنظیم می‌شود و شیوه‌های را هم که می‌خواهید همین شیوه تنظیم منزلتها است یعنی در نظام خاص تعاریفتان کثرت در نظام و وحدت در نظام و نسبت بین وحدت و کثرت را شما می‌خواهید.

(س): تا اینجا روشن است منتهی صحبت این است که برای اینکه اینگونه شود یعنی اوصاف را که تقسیم کردیم در هر وصفی که دست می‌گذاریم به طور طبیعی ملاحظه تأثیرات شده باشد باید به چه شیوه‌ای این تقسیم صورت بپذیرد تا این تقوم ملاحظه بشود یعنی چگونه ما اثر آن را می‌آوریم در این.

۴/۳- ضرورت تناسب مفاهیم با منزلتها

(ج): نظام تقسیم را باید تکمیل بکنیم بعد شیوه بکار گیری تقسیم را و کلمه تقسیم را هم نباید به کار ببریم اول باید نظام کثرت و وحدت یعنی منزلتها و وحدتشان تمام بشود بدون لحاظ اینکه بخواهیم در نسبت چه موضوعی را به کار بگیریم بعد شیوه به کار گیری یعنی اگر خواستیم یک چیزی را در این نظام قرار بدهیم چگونه می‌توانیم هر چیزی را در جای خودش بگذاریم بطوریکه نه این طرفتر و نه آن طرفتر باشد یعنی سلیقه‌ای و ذوقی نیائیم یک طرف جدول بنویسیم روش تنظیم کارایی مثلا جلوی آن هم بنویسیم کارایی نظام ارزشی بعد ببینیم کدام بیشتر به هم شبیه‌تر است احیانا چون «یای» نسبت دارد این را در کنار

آن دیگری که «یای» نسبت دارد قرار بدهیم یا به عکس ببینیم آن را میم شروع می‌شود چون بالائی هم که را میم شروع می‌شود پس بهتر است کنار هم باشند، نه اینگونه نیست بلکه باید هماهنگی در مفهوم را ملاحظه کنیم یعنی نباید روی سجع و قافیه خانه‌ها را پر کنیم بلکه باید براساس تناسب مفهومی پر کنیم.

۵/۳- بیان سه مرحله لازم برای تعریف شدت موضوعات

سه چیز لازم دارید اول: ادارک کاملی از نظام وحدت و کثرت در تعریف متقوم که انعکاس تقوم این نظام می‌شود، دوم: باید ملاحظه بکارگیری آن در موضوع مختلف که برای هر چیزی چگونه تعریف متقوم بکنید سوم: آن چیزی که تعریف شده است با یک روشی بیاورید در یک چنین نظامی که خودش نظام تعریف است قرار بدهید.

۶/۳- کارایی نظام طبقه‌بندی در ایجاد تفاهم

حالا نظام شکل گرفته شما می‌توانید سطر به سطر پشت سرهم بنویسید و یک روشی معین بشود مثل کتابی که می‌نویسید بنابراین با استدلال و برهان تمام کردیم که وحدت بره این موضوع مثلا ابعاد اصلی، فرعی، تبعی آن این است یا خصوصیت زمانی، مکانی و کارائیش هم این است بعد آن وقت خود آنها را باید به بخشهای درونی تعریف کنید که می‌شود ابعاد زمانی یعنی به عبارت دیگر زمان، مکان و کارائی که بسیط نمی‌دانید پس باید بتوانیم اوصاف آنها را پیدا کنیم تا بعد کلیه مفاهیمی که سزاوار است که در این جدول قرار داده بشود آنها را درست بکنید بعد که درست کردید می‌توانید در جدول بنویسید اگر به صورت جدولی بنویسید می‌شود همه خانه‌های جدول را به صورت مجله‌ای و بدون طبقه‌بندی پشت سر هم بنویسید در این صورت برای افراد براحتی قابل انتقال و تفهیم نخواهد بود ولی آن مفاهیم را اگر در نظام بریزید بلافاصله مشخص می‌شود که این مفهوم در جای خودش تقسیم خود را پذیرفته یا نپذیرفته بنابراین یک نظام طبقه‌بندی داریم که این نظام طبقه‌بندی در انتقال به نظام تعریف، شما را کمک می‌کند یعنی کل

این عناوین را پشت سر هم به اصطلاح مثل مجله یکی، یکی می‌شود از ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و تا ۲۰۰ عنوان نوشت و از ۱ تا ۲۰۰ را هم توضیح بدهید اگر توضیح ندهید که خیلی سخت است که بفهمد اگر برای هر پاراگرافی توضیح آن را هم بگوئید حدوداً ۲۰۰ صفحه توضیح ۲۰۰ عنوان باشد ولی ۲۰۰ صفحه‌ای که نوشتید منعکس کننده این طبقه‌بندی خاص نیست مگر طرف به خاطر بسپارد ولی آن عناوین را وقتی در جدولی می‌ریزید باید بدون آن تعریفها (اگر فرد با جدول آشنا باشد) فوراً منتقل شود.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۶

تاریخ : ۸/۴/۷۳

عنوان کلی: «جدول حاصل انعکاس متقوم «توسعه، ساختار، کارائی»

فهرست

۱- خصوصیت تعریف... ۱

۱-۱- در جدول، تعاریف نباید شرح الاسمی باشد... ۱

۲-۱- تعریف باید وسیله تصرف در عینیت باشد... ۱

۲- اختلاف سهم «توسعه، ساختار، کارائی» در سطوح مختلف جدول... ۱

۳- تقوم منزلتها در نظام... ۲

۱-۳- تقسیمات ساختاری و ارتباط آن با زمان... ۲

۲-۳- عدم برابری زمانها در تقسیمات جدول... ۲

۳-۳- هم افقی زمانی عوامل موضوع... ۲

۴-۳- عدم برابری مکانها در تقسیمات جدول... ۲

۴- توضیحی پیرامون کارائی به عنوان نسبت بین زمان و مکان... ۳

۱-۴- کارائی بیانگر وضعیت شیء در جریان پرستش... ۳

۵- عدم جدائی هر منزلت از انعکاس متقوم «ترکیب، تغییر و اثر» موضوع... ۳

۱/۵- ملاحظه تجزیه با توجه به وحدت امکان‌پذیر است...۳

۲/۵- جدول بیانگر اولین معادله تغییر...۳

۳/۵- سلب قدرت آسیب‌شناسی در صورت ملاحظه غیر متقوم وحدت...۴

۶- زمان، مکان، کارائی، سه رکن اصلی در توصیف وحدت و کثرت تکاملی...۵

۱/۶- ضرورت انحصار جدول در سه بعد (زمان، مکان، کارائی)...۵

پرسش و پاسخ...۶

۱- کارائی «مبرز جهت» (پرستش)...۶

۲- شکل‌گیری «جهت» در تعلق فاعل به مافوق (زمان)...۶

۳- تعریف از زمان باید به گونه‌ای باشد که قدرت تصرف شما را توسعه دهد...۷

۴- زمان و مکان و کارائی سه بعد از نظام فاعلیت است...۸

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۶ تاریخ: ۸/۴/۷۳

عنوان بحث: «جدول حاصل انعکاس متقوم «توسعه، ساختار، کارائی»

جمع‌بندی ۱- خصوصیت تعریف

۱/۱- در جدول، تعریف نباید شرح‌الاسمی باشد

چنانکه گفته شد جدول یا نظام د حقیقت نظام طبقه‌بندی است که ما در باب تعریف داریم که نتیجه آن انعکاس و ظهور تقوم است که در حقیقت تعریف ما با همه خصوصیات آن باید در آن باشد یعنی به عبارت دیگر اگر بخواهیم دقت کنیم تعریف به عنوان اسمی که جدای از معنوی لحاظ شده و به یک تناسبی نام گذاشته شده باشد بعد هم یک تعریف شرح‌الاسمی برای آن داده شود به گونه‌ای که جامع و مانعیت آن در حدی که انتزاع بکنیم خصوصیات را و بعد از آن براساس سلب و ایجاب معنوی را تعریف کنیم و آن عنوانی را که نام گذاشتیم، به صورت جعلی و اعتباری نام بگذاریم برای آن خصیصه که انتزاع کرده‌ایم و با خصوصیت انتزاعی باز ترکیب و به عبارت دیگر جنس و فصلی را بیاوریم و چیزی را معرفی کنیم نیست.

۲/۱- تعریف باید وسیله تصرف در عینیت باشد

در حالی که می‌گوئیم تعریف ما وسیله تصرف در عینیت است یعنی خود آن یک فاعل تبعی است که به شما هم تعلق دارد ولی رتبه آن بالاتر از فاعل تبعی بوده و تحت تسخیر شما در مرتبه نازل‌تر هست این در مرتبه عالیتری قرار دارد اسم تصرفی است و در اسم تصرفی می‌خواهید خصوصیات یک نظام متقوم را تحلیل کنید.

۲- اختلاف سهم «توسعه، ساختار، کارائی» در سطوح مختلف جدول

حال می‌گوئیم سه طرف جدول که یک طرف فهرست کلیات کارنامه نوشته شده (یعنی سمت راست) این قسمت اصل است ساختار است هر چند در آن کارائی هم حضور دارد و در توسعه و بالای جدول هم اصل توسعه است هر چند ساختار و کارایی در آن وجود دارند و سمت چپ هم اصل در آن کارائی است هر چند توسعه و ساختار در آن وجود دارد باید هر کدام از بخشهای جدول و منزلتها در حقیقت با حفظ اختلاف منزلت و حفظ اختلاف این سه وصف در آن در سه وصف دیگر حضور داشته باشد بطور مثال اگر ما طراحی را در منزلت سوم در تقسیمات ساختاری ببینیم این از نظر منزلت توسعه باید سهمش را خیلی بیشتر بدانیم تا از نظر منزلت ساختار در ساختار نازلترین منزلت را دارد در توسعه منزلت در موضعی از متوجه و تغییرات قرار دارد که سهم آن بالا است، حال سؤال این است که آیا اگر سهم آن بالا است به این معنا است که سهمش از نظر زمانی برابر با تأسیس است. می‌گوئیم نه اینجا بالا هست در سطحی که شما نگاه می‌کنید سطح سهمش بالاست مثلا از باب مثال عرض می‌کنم اگر گفتیم نسبت آن به ۶۴ نسبت ۱۶ می‌شود و اگر گفتیم نسبت ۱۶ دارد به ۱۰۰ این خیلی فرق دارد تا اینکه بگوئیم مثلا نسبتش ۸ از ۱۶ از ۳۲ هست حالا اینها را در بخش خودش باید توضیح دقیقتری عرض کنم هر کدام از اینها یک سهم از ساختار، توسعه کارایی را دارند و هیچ کدام از تعدد که در اینجا دارید این نیست که عدد بریده از منزلت باشد.

۳- تقویم منزلتها در نظام

منزلت در نظام در هر سطحی که ارتقاء پیدا می‌کند باید موضوعا عوض شوند یعنی عوامل به وجود آمدن امر آخری هستند نه تقسیماتی که مصدایق آن امر باشند پس اگر بنا شد چنین چیزی باشد سؤال این است تعددی که ما در تعدد منزلتها ملاحظه می‌کنیم وابستگی آنها به هم آیا فقط از طریق متوجه‌هاست؟ یا تغییرات خود آنها هم نسبت به همعرض و مادون آنها قطعا قابل لحاظ است، یک وقت می‌گوئید تقویم در

منتجه‌ها ظهور پیدا می‌کند اما یک وقت می‌گوئید این ظهور کاشف از این است وحدتی که در نتیجه می‌بینید کاشف از نسبت تأثیر خود اینها هستند به گونه‌ای که منزلتهای آنها را نمی‌توانید عوض کنید.

۱/۳- تقسیمات ساختاری و ارتباط آن با زمان

حالا اگر چنین چیزی باشد، آیا اگر ما بخشهای اساسی ساختار را به سه سطح تقسیم کردیم، و گفتیم که هر سطح آن هم در درون خودش دارای سه مرتبه است، و مثلا گفتیم سطح محوری، سطح تصرفی، سطح تبعی، و در درون آنها هر کدامشان دارای سه بخش و یا سه منزلت بودند این تقسیم اولیه آیا ارتباطی به زمان پیدا می‌کند؟ می‌توانیم بگوئیم زمانهای آنها هم متفاوت است اگر توجه به تقسیم قبلی داشته باشیم که گفتیم موضوعا تبدیل پیدا می‌کنند موضوعات وقتی تبدیل به نتیجه می‌خواهند بشوند عوامل پیدایش نتیجه ذکر می‌شود نه مصادیقی از نتیجه، اگر چنین چیزی فرض می‌شود طبیعتا باید گفت زمان و نتیجه یک موضوع آخر نیست، تغییر آن باید یک تغییرات دیگری باشد

۲/۳- عدم برابری زمانها در تقسیمات جدول

اگر شما بگوئید که ما سه چیز داریم که اینها در ترکیب مثلا آثارشان می‌آید و یک چیز آخری را نتیجه می‌دهد مثلا برای برق اتومبیل. سه سیستم فرض می‌کنیم بعد آن چیزی که نتیجه می‌دهد دیگر از قسم برق و سوخت و امثال ذالک نیست بلکه حمل و نقل و ماشین را تحویل می‌دهد. حالا ممکن است که ما تا به وضعیت تغییر سیستم سوخت و برق و الی آخر در تکامل ماشین برسیم هنوز مدتها فاصله داشته باشیم، بین تغییر خود مدل ماشین با تغییر مدل سوخت و قوانین سوخت و الی آخر آن فاصله است، یعنی اگر گفتید موضوعا موضوع دیگری ایجاد می‌شود باید سطحی دیگر هم از نظر زمانی داشته باشد.

۳/۳- هم افقی زمانی عوامل موضوع

کما اینکه خود عوامل هم معنی ندارد که بگوئید دارای زمان برابر هستند البته در یک افق زمانی هستند (اما در زمان برابر نیستند) یک افقی که زمان آنها را با یک مقیاس می‌شود مشاهده کرد، یعنی یک نحوه نسبت کمی در اینجا می‌شود ملاحظه کرد که یکی از آنها را «واحد» قرار دهید و یا یکی از آنها را «نسبتی» قرار دهید که در تناسب ملاحظه میشود و این بدان خاطر است که می‌شود در سطح نازل به صورت متناظر، کم انتزاعی را در مورد اینها به کار برد (البته به شرطی که کم انتزاعی را از آن نظام ساخته باشیم یعنی از تکرار واحد به توان رسانده باشیم) ولی باید در خاطر داشته باشید که به این معنا نیست که افق در سطح دوم زمان هم با همان مقیاسها بشود کار کرد، در افق دوم آن باید مقیاس عوض شده باشد (نه مقیاس به معنی واحد کمی) مقیاس باید در یک افقی قرار گرفته باشد که در این افق مقیاس اولی نمی‌تواند کار بکند.

۴/۳- عدم برابری مکانها در تقسیمات جدول

پس بنابراین باید یک چنین اختلاف زمانی بین سطوح مختلف زمانی وجود داشته باشد همان طور که یک اختلافی در سطوح مکانی آن ملاحظه می‌شود، یعنی مثلا می‌گوئید در تقوم تأثیر نسبت «اصلی» ما یک موضوعاتی است که آن را فاعلیت محوری می‌گوئید و نسبت تأثیر «فرعی» یا تصرفی مربوط به یک امور دیگری، و نسبت تأثیر «تبعی» هم مربوط امور دیگری است، در اینجا سعی ما این است که هم زمان سطوح مختلف در مقیاسهای مختلف دارد و هم مکان.

مثلا اگر کسی بگوید زمان الکتریسیته و حرکت آن با زمان مولکول فرق دارد، یعنی تغییراتی در آن پیدا می‌شود که با تغییراتی که در اندام یک گیاه است فرق دارد در اینجا می‌خواهیم بگوئیم این اختلاف در مکان هم وجود دارد یعنی حیوان یا گیاه را که ملاحظه می‌کنید آخرش مثلا تقسیم می‌شود به مواد عالی و الی آخر ولی این مواد با حفظ تغییرات متناسب با خودشان برابر نیستند. یعنی صرف جمع کمی مواد معدنی و کانی کیفیت مورد نظر را نتیجه نمی‌دهد مثلا اگر یک مقدار آهن، گوگرد،... می‌شود برابر با موادی که در بدن یک

انسان است اگر اینها را کنار هم بگذاریم انسان تحویل نمی‌دهد. یعنی فاصله بسیار زیادی است در آنجا که زمان آن تبدیل نشده است و آنجا که زمان آن تبدیل شده و در یک نظام و ارگانیزم خاصی قرار گرفته است در این جا هم می‌خواهیم بگوئیم همین طور است.

۴- توضیحی پیرامون کارائی به عنوان نسبت بین زمان و مکان

حالا یکی از مطالب دیگری که باید به آن پردازیم این است که: آیا صحیح است که به کارایی نسبت بین زمان و مکان بگوئیم؟ و برای آن هم سطوح قائل باشیم؟ «کارایی» یک شیء بیانگر حاصل یک شیء نسبت به اشیاء دیگر، یا اثر یک شیء بر چیزهای دیگر در جایگاه خاص می‌باشد؛ که «جا» یعنی مکان و «گاه» یعنی زمان.

۱/۴- کارائی بیانگر وضعیت شیء در جریان پرستش

«کارائی» بیانگر نسبت واقعی بین زمان و مکان است تغییر در منزلتها (تغییر در افق زمانی) تغییرات شیء را نتیجه می‌دهد، تغییرات چه چیز شیء را؟ تغییرات آثار، کارائی موضوع را در کل که ملاحظه کنید باید وضعیت پرستش و تقرب شیء را نشان بدهد، یعنی به هر حال شیء با یک ساختاری در یک مرحله‌ای واقع شده است و یک نحوه تعلق از آن ظاهر می‌شود که همان کارائی است.

۵- عدم جدائی هر منزلت از انعکاس متقوم «ترکیب، تغییر و آثار» موضوع

حالا اگر این گونه شد هر منزلتی را که بر آن دست بگذاریم نمی‌شود رابطه آن را با کارائی قطع دید همین طور که رابط آن با زمانش قطع نیست. «انعکاس تقوم» نمی‌تواند از «ترکیب، تغییر یا آثار» جدا باشد.

۱/۵- ملاحظه تجزیه با توجه به وحدت امکان‌پذیر است

حالا چطور در جدول، این سه بخش به نحوه‌ای جدا شده است اگر عنایت بفرمائید جدائی که در جدول وجود دارد (که اگر بخواهید به اصل جدول اشکال کنید آن اشکال مقدم است) جدایی ابعاد یک چیز است

که در عین حال به گونه‌ای این جدایی انجام گرفته که نسبت بین آنها با هم ملاحظه بشود، یعنی وحدتشان ملاحظه شود؛ وحدت آنها اگر ملاحظه شود معنی آن این است که تقویم آنها ملاحظه بشود.

۲/۵- «جدول»، بیانگر اولین معادله تغییر

پس بنابراین (این به نظرم می‌آید که از نکات ظریف مطلب است). گاهی ما یک شیء را برحسب دو تا خصوصیت جدا می‌کنیم، یعنی یک جدولی درست می‌کنیم «موضوع فعالیتها» و «خود فعالیتها»، و فعالیتها را در ستون و موضوع فعالیتها را در سطر می‌نویسیم، موضوع فعالیتها را به سه قسم تقسیم می‌کنیم بعد هم خود فعالیتها آن را هم به سه نوع فعل تقسیم می‌کنیم، بعد نسبت اینها را به هم ملاحظه می‌کنیم (یعنی اقسام فعلهایی که نسبت به اقسام موضوعات پیدا می‌شود) بعد فرض کنید سه موضوع فعل داریم سه تا فعل نوشتیم می‌آئیم شاخصه‌هایی برای این ۹ تا ذکر می‌کنیم، بعد می‌آئیم رجوع می‌کنیم به عینیت بینیم اینها چه گونه است، و سپس می‌گوئیم وضعیت بهتر این است که چگونه باشد در این صورت شما برای تجزیه‌تان روش دارید ولی برای اینکه وضعیت چگونه بهتر باشد مدلی ندارید، یعنی چرا یکی اولی بر دیگری است؟ و چرا باید با این نسبت باشد؟ اگر شما اولاً نتوانید بگوئید وضع مطلوب نسبت بین اینها چیست؟ نمودار تغییری آن را بکشید و بگوئید زمان تغییر هر کدام از اینها را رسم می‌کنم، اگر نمودار نسبت مطلوب را نداشته باشید گرفتار می‌شوید که حالا واقعا کدام اینها باید چه تغییری بکند؟

یعنی به نظر بنده می‌آید که اولین معادله در همین جدول تجزیه شما معلوم می‌شود، اینگونه نیست که تقسیماتی که کردید بعد از آن بگوئید حالا یک معادله درست کنیم و چرا معادله درست نمی‌شود، یعنی تجزیه‌ای که دارید اگر تجزیه جدا، جدای از هم باشد و کاری به یک مدل و یک نمونه انعکاس تقویم یک وحدتی در نظام اگر نداشته باشید اگر وحدت نداشته باشید بعد از آن هم به وحدت نمی‌رسید باید یک وحدت بتوانید ترسیم کنید.

پس تجزیه کردن شما نباید تخمینی بدین معنا باشد که اموری را در کنار امور دیگر قرار بدهید بدون اینکه نظام وحدت آن را بتوانید تعریف کنید.

در صورت اول می‌توانستید همین طور تقسیمات را خُرد کنید اما نیامدید برای آن نظام خردتر شدن یک وحدتی را پیش‌بینی کنید، معلوم است که در این صورت به وحدت هم نمی‌توانید برسید.

ولی اگر فرض چنین شد که اول یک موضوع را توانستید متناسب با منزلتهای یک نظام خُرد کنید به وحدت می‌رسد (البته به حاصل این گونه خُرد کردن نباید جزء گفت چون بر مبنای ما وصف و موصوف، هر دو فاعل محسوب می‌شوند). شما یک نظام برای فاعلیتها باید تعریف بدهید و آن نظام‌تان را به وحدت برسانید.

بنابراین اگر ما ساختار، توسعه، کارائی را ملاحظه می‌کنیم که از هم جدا کرده‌ایم ولی نحوه جدا کردنشان نحوه جدا کردنی نیست که هر کدام از دیگری مستقل کنیم هر کدام را منصوب به دیگری و متقوم به دیگری ملاحظه کرده و برای آن نظام تنظیم می‌کنیم تا تغییرات آنها قابل کنترل باشد.

۲/۵- سلب قدرت آسیب‌شناسی در صورت «ملاحظه غیر متقوم وحدت»

حالا اگر وحدت غیر متقوم یعنی یک موضوع تنها یا منتجه تنها دستتان باشد ولو خوبی و بدی را هم فرضاً برای آن منتجه گفتیم (البته در نظام فاعلیت این حرف، حرف تبعی است و تصرفی نیست شما ببینید که حال آدم یا جامعه به عنوان یک ارگانیزم زنده گاهی خوب است و گاهی بد) ولی نمی‌توانید آسیب‌شناسی کنید توصیف می‌کنید ولی اینکه رابطه بین این ارزشی که دارید که می‌گوئید خوب یا بد به توصیفی که می‌کنید چیست ربط آن را بریده می‌بینید می‌گوئید خوبی و بدی امور ارزشی است آن هم امر توصیفی است چه ربطی به یکدیگر دارد؟ تفاوت است بین قطع دیدن ارزش از توصیف با قطع ندیدن آن. شما گفته‌اید سبب شیرین، بعد گفته‌اید شیرینی سبب هر ه بالاتر رود ارزشش بیشتر می‌شود معنای آن این

است که تلاش بر این دارید که رابطه‌ای بین ارزش و توصیف پیدا بشود سیب شیرین قیمت آن گرانتر است قبول ولی چگونه شیرینی سیب بیشتر می‌شود؟ اگر بگوئید شیرینی و ترشی جزء ذات ماهیت سیب است و قابل تصرف نیست سؤال فوق بی‌مورد است. چون به تعداد مصادیق می‌شود لحاظ ماهیت کرد و دوئیت برای آن فرض کرد.

اگر ما در کثرت تنها نظر بکنیم همان طور در آسیب‌شناسی بی‌نتیجه خواهد بود که اگر به وحدت تنها نگاه کنیم پس تقسیماتی که در سطر یا ستون عرض شد هرگاه به تجزیه امور متعددی بپردازد هر چند یک نحوه تناسب هم بر آن در نظر بگیرد، ولی نتواند آنها را جمع کند و در یک وحدت منزلت بدهد به بن‌بست خواهد رسید مثل توسعه اصطلاحاتی که در نظام اصطلاحات می‌گفتیم ظرفیت ظرفیت و الی آخر حالا شما تکرار نکن سه کلمه را در شکل‌های مختلف تکرار بکن و در هر مرحله از تکرار کلمات جدیدی را بیاور، و بر حسب این جهت هم تقسیم کن بر حسب جهت آخر هم تقسیم کن و این تقسیمات، تقسیماتی باشد که فقط نظر به کثرت می‌کند، اگر در یک نظام واحد یک وحدتی نباشد و این کار را انجام بدهید بعد از آن هم به وحدت نخواهد رسید.

۶- زمان، مکان، کارائی، سه رکن اصلی در توصیف وحدت و کثرت تکاملی

اگر سؤال شود آیا رکن در وحدت و کثرت رساندن شیء (وحدت و کثرت تکاملی نه وحدت و کثرت ثابت و غیر تکاملی) «زمان و مکان و کارائی» هست یا نه؟ آیا فرض دارد که چیز دیگری باشد؟ بر مبنای فلسفه فلسفه نظام ولایت جواب مشخص است یعنی اثبات کردید که حرکت و تکامل بدون فاعلیت (که تعریفش هم به خودش (یعنی به تکامل خود بازگشت کند) امکان ندارد؛ فاعلیت را تعریف کردید به فاعلی که تولی داشته باشد به فاعل بالاتر که فاعلیت کند در توسعه فاعلیت او، یعنی فاعلیت را به تکامل فاعلیت بازگرداندن و تعریف کردن او به «ولایت، تولی، تصرف» (یا تبعیت) از اولین اوصاف فلسفی شما است.

۱/۶- ضرورت انحصار جدول در سه بعد (زمان، مکان، کرائی)

حالا آیا زمان، مکان، کرائی می‌تواند به عنوان اولین موضوعات فلسفی قرار بگیرد یا نه؟ که به نظر ما می‌آید که عامترین تقسیمی که برای تکامل وجود دارد همین زمان و مکان و کرائی است بنابراین جدول باید انحصار داشته باشد در سه بعد زمان و مکان و کرائی، و نمی‌شود مثلاً کسی بگوید یک وحدتی درست کنید ۸ گوش و یا ۶ گوش بلکه باید یک وحدتی درست کنیم که از سه طرف قابل ملاحظه باشد.

به برهان خود فاعلیت که فاعل سه بار تکرار می‌شود تا خودش را تعریف کند در تکامل نمی‌تواند باز به دو بُعد برسانید البته برهان نفی دو بعد طرق دیگری هم دارد که فقط اشاره می‌کنم که اگر گفتید فاعل و فعل و ربط، اگر گفتید دوئیت بدون وحدت ممکن نیست، اگر گفتید فاعل محوری و فاعل تصرفی نمی‌توانند به تنهایی نظام فاعلیت تحویل بدهند و نظام پیدا کردن آنها به وجود فاعل تبعی تمام می‌شود، و هم چنین توسعه فاعل محوری با فاعلیت تبعی تنها ممکن نیست زیرا توسعه (یعنی وحدت و کثرت در تصرف) واقع نمی‌شود (اینها را اشاره می‌کنم و عبور می‌کنم یک بحثهایی مربوط به فلسفه است) لذا ما حتماً باید سه بُعد را داشته باشیم و دو بُعد نمی‌شود. در توسعه مجموعه هم شما باید در هر سیکل جدید از توسعه این حداقل تکرارتان حفظ شود، نمی‌شود یک جا به اندازه ۳ تکرار شود در یک جای دیگر به اندازه ۲، پس بنابراین همان برهانی که در حداقل تکرار کمتر از ۳ باز تکرار را رد می‌کند، حداکثر تکرار را هم ثابت می‌کند.

سه بعد موجود جدول تجزیه شدند ولی نحوه تجزیه شدن آنها مثل تجزیه شدن سه بعد از یک موضوع است که هم انعکاس آنها در هم رعایت شده و هم تعداد تقسیماتی که بر این سه بعد قرار گرفته.

برادر پیروزمند : سه مطلب استفاده کردیم از خدمتتان که دو تای آن به مباحث قبل از جدول برمی‌گردد و یکی هم به جدول نزدیکتر است.

یکی اینکه تقسیمات جدول محدود می‌شود در زمان و مکان و کارائی و اینکه این قانون هم از نسبت آن با مبنای فاعلیت به دست آمده، و انحصار آن هم در رابطه با همان توصیفی که از فاعلیت می‌کنیم بدست می‌آید. یک نکته این است که چگونه به خود این فرمول زمان، مکان و نسبت بین آن می‌رسیم، و بر مبنای فاعلیت توصیف از آن داشته باشیم طبیعتاً اگر بخواهیم وارد شویم بیش از آن چه فرمودید توضیح لازم دارد.

- البته اشاره بهتر از این است که ندانید از کجا آمد، بحثهایی که داریم هیچ کدام را نمی‌خواهیم برگردانیم مبسوط صحبت کنیم ممکن است قدم به قدم بیائیم و بفهمیم که چگونه شد و از کجا آمد.

نکته دوم اینکه در رابطه با همین فرمودید این بود که آیا وصف کارائی نسبت بین زمان و مکان هست یا نه؟ که این هم مربوط می‌شود به تبیین بیشتر همین فرمول که در این هم در جای خودش هنوز ابهام وجود دارد که آیا کارائی نسبت بین زمان و مکان باشد یا اینکه نه زمان نسبت بین کارائی و مکان است؟

پرسش و پاسخ = آیا کارائی نسبت بین زمان و مکان است؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی : - ببینید اگر این گونه شد که فاعل تعلق داشته باشد به فاعل بالاتر بعد بگوئید مبرز تعلق آن نحوه خلافت آن است یعنی نحوه‌ای که در تصرفات خود نسبت به مادون، واسطه مولی می‌شود. و به عبارت دیگر همین کیفیت خلافت نحوه پرستش را معین می‌کند.

حال دو سه مثال کوچک می‌زنم که فقط تمثیلی آشنا بشوید (اگر دقت بکنید حتماً در مباحث گذشته مبسوط آن را به دست می‌آورد) شما از جانب خداوند متعال در تصرفتان نسبت به حساسیتهای خود خلافت کرده و آن را تهذیب می‌کنید، یعنی یک فاعلیتهای تبعی متعلق به اراده شما در کنه و روح شما واقع شده است. ما نمی‌گوئیم در روح شما یک فاعل است می‌گوئیم همین که شما می‌گوئید تهذیب می‌کنم یعنی تغییراتی برای این روح قائلید اگر روح به معنایی از بساطت برسد که تهذیب و تکامل پذیر نباشد نمی‌توانید تهذیب و تصرف کنید درخواست هم بکنید و بگوئید این صفت را نداشته باشد یا این صفت ضعیف و آن

قوی بشود، این بی‌ربط است. آیا اوصافی در خود روح فرض فرمودید و گفتید اراده توجه می‌کند به مولی، بعد مولی او را برحسب وضع توجهی که به او دارد، در خلافت امداد می‌کند، با این امداد مولی (یعنی چیزی که بر او می‌افزاید و قدرتی که به او می‌دهد) سازماندهی و آرایش جدید در این لشکر خود می‌کند، به این سازماندهی و آرایش جدیدی که می‌دهد خدای متعال راپرستش می‌کند.

توجه او به مولی باید جهت باشد و از منزلت بالاتری نسبت به زمان و مکان برخوردار باشد.

۱- «کارائی» مبرز «جهت» (پرستش)

ببینیم آیا این را یک تقسیم می‌شود گفت بگوئیم «جهت آن» و یا می‌گوئیم خلافت آن نسبت به مادون است؟ از طریق خلافتی که نسبت به مادون می‌کند کیفیت تعلقش را مشخص می‌کند پس کیف تعلق کجا معین می‌شود در ظهور خلافت.

شما اگر گفتید این عقربه را در این دیگ بخار برای نشان دادن درجه فشار اتمسفر گذاشته‌اند من در اینجا وقتی بخواهم بگویم درجه تعلق آن چگونه است مبرز و مظهر آن چه هست؟ می‌گوئید کیفیت جریان پرستش آن.

حالا از اینجا سریع می‌آیم سراغ مرحله عینی آن می‌گوئیم شما از طریق اداره لشکری که در جامعه به شما سپرده می‌شود خدای متعال را پرستش می‌کنید اگر بخواهید ببینید که در کدام صف هستید آیا در صف بندگان خوبید یا در صف بندگان بد می‌گویند ببینید این لشکری که به او سپردیم چگونه آرایش می‌دهد با اینها چه می‌کند چه متوجه‌ای دارد؟ جهت شما بدون این مبرز ظهور پیدا نمی‌کند.

۲- شکل‌گیری «جهت» در تعلق فاعل به مافوق (زمان)

یک «جهت‌گیری» داریم یک «بروز جهت» داریم، پرستش عمومی آن را به سوی خداوند متعال فرض کردید، گفتید که فاعل دارای زمان است یعنی چه یعنی فاعل تعلق دارد به فاعل بالاتر خود، و این را برایش

یک سیر تبعی یک سیر تصرفی و یک سیر محوری فائید می‌گوئید تبعی آن این است که از حین خلق، مخلوق در حال حرکت است، بعد می‌گوئید متصرف می‌شود در زمان تبعی خودش به میزانی که اختیار تصرف داشته باشد، بعد می‌گوئید محور است در مرحله بعد نسبت به آن چه را که به او اعطاء کرده‌اند محور است در اینکه چگونه در آن تصرف کند چه نحوه آن را آرایش دهد و سازماندهی کند.

نکته اینجا است که از هر گونه ترکیبی هر گونه کارائی در نمی‌آید و از هر گونه تغییری هر گونه کارائی بدست نمی‌آید.

نه من می‌گویم با توجه به خصوصیتی که می‌خواهید به آن برسید تغییراتی انجام می‌دهیم و با توجه به تغییراتی که می‌خواهید انجام دهید یک ساختاری را عوض می‌کنید.

یک وقت است که یک قدم بالاتر از این صحبت می‌کنیم و می‌گوئیم اول تعریف بکنید نظام تکامل را بعد بگوئید حال که ما متصرف هستیم در تکامل چه بکنیم؟ حتما تغییرات شما از زمان و مکان شروع می‌شود.

س: از زمان و مکان شروع می‌شود به کارائی ختم می‌شود.

ج: اینکه می‌گوئید به کارایی ختم می‌شود یعنی کارائی مبرز آن است نگوئید «ختم» شما در منزلتها متصرف هستید ولیکن تصرف شما در کارائیها ظهور پیدا می‌کند یعنی شما موجد خود زمان نیستید.

س: نه صحبت در چیزهایی می‌کنیم که تحت تصرف ما است.

ج: نه ما ابدا اینگونه صحبت نمی‌کنیم اگر ما نتوانیم حرکتی را که در اختیار ما نیست به نسبت پیش‌بینی کنیم برنامه‌ریزی ما مختل می‌شود اینکه نمی‌دانیم نباید از این مطلب زود گذشت، اصلا معنای دارا بودن یا دارا نبودن قدرت تصرف به روشن شدن همین امر برمی‌گردد. مثلا اگر گفتیم که ما نمی‌دانیم باران می‌آید یا نه؟ اگر امثال این امور را در ابهام گذاشتیم بعد گفتیم آنهایی را که می‌دانیم و می‌توانیم، باید تغییر بدهیم من

می‌گوییم در رابطه با آنها که نمی‌دانید حداقل نسبت تقریب حداقل و حداکثرش را معین می‌کنید یا رابطه آن را کلاً کنار می‌گذارید؟ مثلاً ما می‌توانیم یک زمینی داشته باشیم که مقدار ۱۰ هکتار آن را آبی بکاریم می‌گویند زمین کناری آن هم شیرین است به آقایان می‌گوئیم آیا می‌شود دیم کاشت می‌گوئید اگر باران بیاید بله می‌گوئیم اگر باران نیاید چه می‌شود می‌گوئید دیم از بین می‌رود، شما می‌گوئید شاید هم باران آمد چون مردمی که دیم می‌کارند که دیوانه نیستند شاید هم باران آمد، بنابراین ما ده هکتار آبی داریم می‌آئیم ده هزار هکتار دیم می‌کاریم می‌گویند اگر باران نیامد همه زحمات و تخمها و سرمایه شما از بین می‌رود لذا می‌گویند یک نسبتی بین آبی و دیمی ملاحظه بکن که اگر باران آمد به یک نسبتی شما رشد می‌کنید اگر نیامد هم اینگونه نیست که کل سرمایه شما از بین رفته باشد آن مقدار که آبی کاشتید خسارت اصل سرمایه‌ای که خرج دیم کردید جبران می‌کند یک مقدار هم باقی می‌ماند برای اینکه امسال را بگذرانید. اگر اینگونه باشد آن وقت در نمودار که می‌کشید می‌گوئید از ۵سال که دیم می‌کاریم اگر دو سال آن هم باران بیاید ما بهره خود را می‌بریم چون اصل سرمایه ما که از بین نمی‌رود.

۳- تعریف از زمان باید به گونه‌ای باشد که قدرت تصرف شما را توسعه دهد

اگر زمان طوری تعریف شود که از دست خارج شود و بعد بخواهید وحدت زمانی شیء را هم ملاحظه کنید این قطعاً نمی‌شود، خود اینکه تغییرات را بیاوریم ثابت کنیم و بگوئیم تغییرات را اگر کوچک، کوچک، کوچک بکنیم در هر لحظه که بروید باز در آن فرض تغییر دارد پس بنابراین می‌آئیم ما مقیاسهای اعتباری برای زمان قرار می‌دهیم من به ذهنم می‌آید اینها یک بن‌بست‌هایی است که اگر شما برای آن پاسخ نداشته باشید نمی‌توانید نسبتها را تنظیم کنید، نه اینکه بگویم هیچ نشود. کسانی هم که اصلاً مدل نداشته باشند به نحوی عمل می‌کنند یعنی تنظیمات تبعی هم در عالم تنظیمات است و تنظیماتی که حداقل تصرف را داشته باشد هم تنظیمات است، تنظیماتی هم که حداکثر تصرف را داشته باشد هم تنظیمات است.

ما به ذهنمان می‌آید که اگر شما برای زمان تعریف نداشته باشید همین طور اگر تقسیمات زمان و نسبت بین زمان و مکان را مشخص نکنید، در وحدت و کثرتی که دارید موفق به اینکه بتوانید تصرف بکنید نمی‌شوید، لااقل تصرفات محوری برای شما حاصل نمی‌شود تصرفات درجه دوم هم بسیار ضعیف می‌شود شما محدث حادثه نخواهید شد.

به نظرم می‌آید این امر از اعظم اموری است که قبلا نسبت به آن غفلت می‌شده است! اصلا کسی که به نحوی توجه به احکام کند که همیشه پاسخ‌گوی مسائل مستحدثه باشد و مستحدث حادثه نباشد، چنین شخصی حکومت بر زمان ندارد البته تعبد در مرتبه فرعی نازل دارد اما تعبد آن نمی‌تواند در مرتبه اصلی باشد، تعبد در مرحله اصلی آن است که بتواند توسعه زمانی را ایجاد کند، و برای این امر باید حتما نسبت بین زمان و مکان و کارائی را در دست داشته باشد.

۴- «زمان، مکان، کارائی» سه بعد نظام فاعلیت

این زمان و مکان و کارائی سه نحوه فاعلیت از یک فاعل است؟

یعنی سه بعد یک فاعلیت هستند، مفاهیم ما نباید به یک فاعل بسیط برسد وقتی می‌گوئید باید حتما به وحدت برسد معنای آن این است که «فاعلیت» دارید نه «فاعل» یعنی می‌گوئید ابتداء خلقت نمی‌شود یک فاعل خلق کرد قابلیت خلق ندارد بلکه نظام فاعلیت باید خلق بشود، اگر نظام باید خلق شود باید سه فاعل و مقوم خلق شود که یکی محور، یکی متصرف و یکی تابع است ولو یک جماد باشد، اگر

نخو این گونه شد خانه‌ای کمتر از سه نخواهید داشت یعنی سه فاعل حد تعریفی شما را تمام می‌کند. مفاهیم تألیفی در دستگاه ممتنع است در این صورت باید حتما مفاهیم ترکیبی باشد؛ آن وقت می‌گوئید ادبیات روز چه طور می‌شود می‌گوئید اینها انتزاعاتی است که در مرحله تبعی خود آن سه تا

فاعلیت را دارد ولی شاعر بر آن نیست متصرف در جامعه نمی‌تواند باشد متصرف در جامعه آن می‌باشد که ادبیات تصرفی دارد یا محوری.

به عبارت دیگر شما به وسیله منطقی که مواد تحویل ندهد یعنی با منطق صورت و ریاضیات صورت تنهایی (که ریاضیات انتزاعی می‌شود) امتناع دارد که بتوانید تصرف کنید. کارائی محصول به دو چیز متقوما ارتباط دارد به موادش و صورت آن، بعد در مرحله بعدی یک مطلب دیگر اضافه می‌کنید که می‌شود سه چیز به عبارت دیگر این ماشین محاسبه‌ای که دارید اگر ماشین محاسبه مواد دست شما باشد (حال چه مواد آن از مفاهیم باشد چه از مواد اشیاء خارجی باشد) اگر شما مواد درست کن باشید می‌توانید در ادبیات انتزاعی تصرف کنید و آن را به کار بگیرید.

«والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته»

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۷

تاریخ: ۱۰/۴/۷۳

عنوان کلی: «توجیه شکل جدول، و ستونهای ۲۷ خانه‌ای آن»

فهرست

۱- عدم امکان ملاحظه تغییرات موضوع، در صورت «مثلثی شکل بودن» جدول...۱

۱/۱- هر یک از مثلثهای کوچک (اجزاء)، به هر سه بعد نسبت دارد...۱

۲/۱- «شکل مثلثی» بیانگر مسیر تغییرات برای رسیدن به یک هدف نیست...۲

۳/۱- تقوم اوصاف باید به نحوی باشد که «عاملیت با کارائی»، و «ظرفیت با ساختار»، دارای نزدیکترین

سهم تأثیر باشند...۲

۲- ربط «جدول تعاریف» و «جدول اصطلاحات» به وسیله ستون «مباحث مورد بررسی»...۳

۱/۲- ظاهر نبودن تقوم اوصاف، در جدول اصطلاحات...۳

۲/۲- منحصر بودن ملاحظه تقوم اوصاف از طریق ملاحظه معانی قیود، در اصطلاحات...۳

۳/۲- ضرورت متقوم دیدن اوصاف برای امکان یافتن تعریف...۳

۳- ترسیم «جدول منزلتها» اولین قدم تبیین جدول...۳

۴- نحوه تقسیم اوصاف بالای جدول (اوصاف توسعه) ...۴

* - پاورقی: کارائی فعلی فرهنگستان در ارائه زیرساخت بانک اطلاعات (مرکز سازماندهی توسعه

اطلاعات)...۴

- ۱- حاکمیت «استراتژی تحقیق» بر «مرکز تحقیقات استراتژیک»...۴
- ۲- بانک اطلاعات، ابزار تحقیقات رهبر...۴
- ۳- «استراتژی تحقیق» محصول فرهنگستان...۴
- ۴- «دفتر رهبری» ابزار هدایت سیاسی رهبر...۵
- ۵- جایگاه فرهنگستان در هدایت فرهنگی جامعه...۵
- ۶- «مرکز تحقیقات استراتژیک» تعیین کننده سیاستهای اجرایی...۵
- ۵- توضیح ستونهای جدول تعریف (ستونهای ۲۷ خانه‌ای وسط جدول)...۶
- ۱/۵- معکوس شدن تقدم و تأخر اوصاف توسعه کارائی در دو ستون ۲۷ گانه دو قیدی...۶
- ۱/۱/۵- تناظر سه وصف «تأسیس، آزمون، طراحی» با «بنیان، ساختار، برنامه»...۶
- ۲/۱/۵- تناظر تقسیمات «تأسیس» با تقسیمات «بنیان»...۷
- ۲/۵- رابطه ستون «مباحث مورد بررسی» با دو ستون ۲۷ گانه دو قیدی...۷
- ۱/۲/۵- لزوم ذکر «ربط» بین وصف و موصوف در قیود جدول...۷
- ۳/۵- ستون «ضرورت بررسی موضوعات»، طریق رسیدن از موضوع، به کارائی...۸
- ۱/۳/۵- اوصاف زمانی، معرف تغییرات موضوع به سمت کارائی...۸
- ۲/۳/۵- ستون «ضرورت بررسی موضوعات» بیانگر شاخصه موضوع...۸
- ۴/۵- جدول تعریف متشکل است از ستونهای ۲۷ گانه وسط جدول...۸
- ۶- «منتجه» حاصل وحدت ترکیبی سه بعد توسعه، ساختار کارائی...۹

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان بحث: «توجیه شکل جدول، و ستونهای ۲۷ خانه‌ای آن»

برادر پیروزمند: از بیانات حضرت عالی غیر از توضیحی که پیرامون زمان و مکان و کارایی (و اینکه اینها با مبنا ربط دارد) و فرمودید، در رابطه با «نسبت بین مفاهیم جدول» این مقدار فهمیده‌ایم که تقسیمات نبایستی از همدیگر تجزیه شده و یا بریده از هم باشند بلکه باید متقوم به هم باشند و وقتی که متقوم شدند، تأثیر هر سه بعد در هر عنوانی مطرح می‌شود، لکن خصوصیت هر جایی حفظ می‌شود یعنی آن خانه‌ای که در توسعه هست، هم توسعه بودنش حفظ می‌شود و هم در عین حال تأثیر دو بعد دیگر هم در آن لحاظ می‌شود، که تا این مقدار را ما متوجه شده‌ایم.

اما اینکه اگر زمان و مکان و کارایی محور تقسیم شوند چگونه «وحدت و کثرت» نظام پیدا می‌کند؟ یا اینکه چگونه سامان‌دهی واقع می‌شود تا جدول به این شکل درمی‌آید؟ این را ما منتقل نشده‌ایم. هر چند دوستان کم و بیش در جریان مطالبی که ابتدا راجع به متقوم کردن اوصاف فرمودید هستند، یعنی اینکه این سه وصف را چگونه باید متقوم به همدیگر کرد تا جدولهای ۹ خانه‌ای به وجود آید.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: جداول مورد نظر «حالت تجزیه» را نشان می‌دهد و توجه داشته باشید

که «جدول اصطلاحات» کلاً با «جداول تعاریف» فرق می‌کند.

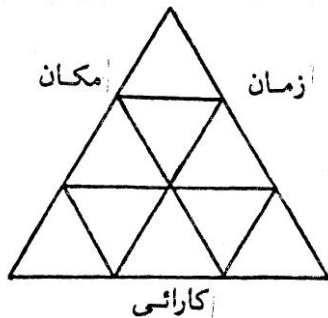
۱- عدم امکان ملاحظه تغییرات موضوع در صورت «مثلثی شکل بودن» جدول

(س): آن مقداری که ما متوجه شدیم در حد جدول اصطلاحات است، آن هم نه به صورت جدولی بلکه

به صورت تجزیه‌ای، به این معنا که اگر سه خانه از جدول با سه خانه دیگر جدول روی هم قرار گیرند،

می‌شود ۲۷ تا خانه ولی حالا اینکه چه نظمی را داده‌اید تا این نتیجه را داده است ما متوجه نشدیم. منظوری که از این بحث داشتم این بود که خواستم عرض کنم که دوستان این سابقه ذهنی را دارند.

(ج): یک بحث این است که می‌خواهیم ببینیم این جدول چگونه نظام پیدا کرده است؟ ابتدا یک مثلثی را فرض کنیم که این مثلث سه تا ضلع دارد که یک ضلع آن «زمان» و ضلع دیگرش «ساختار یا مکان» و ضلع دیگر آن «کارایی» باشد و اینها سه وصفی هستند که متقوم به هم می‌باشند (متقوم هستند یعنی به تنهایی و بریده از دیگری نیستند)



اگر فرض کنیم جدول را به شکل مثلث بکشیم چطور می‌شود؟
یعنی قاعده مثلث را از هر طرف به سه قسمت تقسیم کنیم همانند شکل روبرو.

۱/۱- هر یک از مثلثهای کوچک (اجزاء) به هر سه بعد نسبت دارد

هر مثلث از آن مثلث بزرگ، حتما یک نحوه تقومی را نشان می‌دهد، یعنی مثلثهای کوچکی درون آن بدست می‌آید که این مثلثها نسبتی به مثلث بزرگتر دارند، از هر طرف که مثلثها را ملاحظه کنیم، خواهیم دید که از هر طرف تقسیمات یکی از اضلاع است. یعنی به فرض مثلث ۱ از تقسیمات هر سه ضلع مثلث تشکیل شده است. یعنی مثلا اگر اسم یک ضلع مثلث را «الف» بگذاریم، یکی از آنها را «ب» و دیگری را «جیم»، آنگاه اگر به مثلث نگاه کنیم، الف از تقسیمات الف و ب از تقسیمات ب و ج از تقسیمات جیم می‌شود. هکذا نسبت به سایر قسمتها می‌توانیم این را مشاهده کنیم، پس بنابراین تقسیمات را در فرض اول (اگر به صورت مثلث قرار دهیم)، می‌شود منعکس درهم دید، تجزیه هم اگر کنیم می‌بینیم که یک نحوه ارتباطی نسبت به هم دارند.

۲/۱- شکل مثلثی بیانگر سیر تغییرات برای رسیدن به یک هدف نیست

حال اگر یک چنین چیزی را فرض کردیم. آیا خواهیم توانست سیر رسیدن از یک جا به جای دیگری را در تقوم نشان دهیم یا خیر؟ یعنی آیا می‌توانیم بگوئیم موضوع یک چیز و مقصد هم یک چیز هست؟ ظاهراً در این شکل به راحتی نمی‌توان گفت، در این شکل یک چیز را می‌شود گفت، هر کدام از ابعاد در هر خانه یک سهمی دارند

۳/۱- تقوم اوصاف باید به نحوی باشد که عاملیت با کارایی و ظرفیت با ساختار دارای نزدیکترین سهم

تأثیر باشند

پس مطلب دیگری را هم بایستی توجه داشته باشیم، که کارایی در عین حال حضور داشتن و سهم داشتن، نسبت بین زمان و مکان هست و آخرین قدمی است که آخرش «توسعه ظرفیت» هست، یعنی اگر بنا باشد در بحث زمان ملاحظه کنیم که یک «ظرفیتی» است که دارای «جهت تولی» هست و بعد در آن جهت و در آن توجهی که دارد، یک «عاملیتی» از طرف بالاتر پیدا می‌کند، اگر یک هم چنین چیزی بگوئیم و عین همین را در ساختار بگوئیم یعنی یک محوری، متصرفی، تابعی، هست، و همین‌ها را هم در کارایی بگوئیم یعنی یک هماهنگی اصلی داریم و یک وسیله هماهنگی و یک زمینه هماهنگی، اگر ما یک هم چنین چیزی را فرض کنیم، به صورت ساده می‌توانیم بگوئیم همیشه عاملیت و کارایی بایستی سهم تأثیرشان نزدیکترین باشد.

(س): آیا عاملیت از تقسیمات توسعه هست.

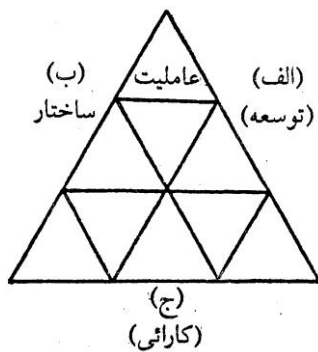
(ج): بله، همین‌طور ظرفیت هم با ساختار باید نزدیکترین سهم تأثیر را دارا باشد، یکی نیستند و تطابق هم ندارند! نسبتها با هم فرق می‌کند و نزدیکترین و دورترین را ملاحظه می‌کنیم تا ببینیم نحوه تقوم چگونه است؟ وقتی می‌خواهیم درصدبندی بکنیم چه انعکاسی را باید بدهد، آیا در یک موضوع کارایی همان درصدی را دارا هست، که به اصطلاح ظرفیت، جهت، عاملیت.

و آیا محوری، تصرفی، تبعی نزدیک به عاملیت هست یا به ظرفیت؟ (البته در عاملیت هم هستند) یعنی ظرفیت یک شیء دارای ساختاری است که آن را باید توجه کنیم.

با کمی دقت میتوانیم بگوئیم، اگر یک موضوعی را که آغاز می‌کنیم به نتیجه‌اش آن را تمام کنید که هم موضوع متقوم به اثر و نتیجه هست (و لذا به ثمره تعریف می‌شود) و هم تعریف ثمره به موضوع آن متقوم است، و همین طور «زمان» یعنی تغییراتی که می‌کند، تغییرات چه چیزی هست، تغییرات موضوع هست که ظهور پیدا می‌کند در عاملیت و آثارش، البته اینهایی که عرض می‌کنم به شکل ساده و گذرا است.

حال اگر چنین مطلبی را عرض کنیم به ذهن می‌رسد که جدول مثلث نمی‌تواند همه خصوصیتها را

منعکس کند



به عبارتی اگر به فرض بگوئیم ضلع (ب) در شکل قبل توسعه است یک قسمت از آن مثلا خانه (ا) عاملیت می‌شود. که نسبت مثلث (ا) با ساختار و کارایی هم مشخص است، اما آیا این سیر را هم نشان می‌دهد یا خیر؟ بر حسب آن چیزی که در اینجا معین می‌شود سیر را در این خانه (خانه وسط

متصل به اضلاع مثلث) حتما نشان می‌دهد، ولی در آخرین خانه (مثلث ا واقع شده در گوشه مثلث) سیر را نشان نمی‌دهد. یعنی مثلا توسعه در سطح اول یک بخش دارد اما در سطح سوم (گوشه روبروی ضلع الف) یک بخش دارد.

بنابراین سه بُعد «توسعه، ساختار، کارائی» را به شکل جدول کارنامه به هم ربط می‌دهیم که زیرساخت جدول را تشکیل می‌دهد. حالا اگر اینگونه شد، هر وقت توانستیم در بالای جدول بنویسیم توسعه، در طرف راست ساختار و در طرف چپ آن کارایی یک تقسیماتی در تقسیم اولیه می‌توانیم قرار دهیم.

۲- ربط «جدول تعاریف» و «جدول اصطلاحات» به وسیله ستون و «مباحث مورد بررسی»

۱/۲- ظاهر نبودن تقوم اوصاف در جدول اصطلاحات

البته یک صحبتی هست که ربط این جدول با جدول تعاریف چیست؟ مهم این است که تقوم در آنجا (جدول اصطلاحات) ظهور ندارد، آنجا فقط اوصاف پشت سرهم می‌آید، ولی خانه‌ای که در اینجا پیش‌رو داریم و سه قیدی هم هست نسبتی دارد با آخرین خانه و آن هم متقوم به این هست، آنجا اصلا صحبت چنین چیزی نیست.

۲/۲- منحصر بودن ملاحظه تقوم اوصاف از طریق ملاحظه معنی قیود، در اصطلاحات

بلکه آنجا فقط تکثیر است، هر چند تکرار بر یک اساسی هست، یعنی در آنجا به یک روالی مرتبا در هم ضرب می‌شود، هر چند معنای «ضرب کردن» را هم بایستی عرض کنیم، که در ضرب چه خصوصیتی هست که ما می‌گوئیم ضرب، البته در آنجا تکثیر می‌کنیم تا ۷۶۰۰ میلیارد البته تکثیر خاص که یک دسته‌بندی خاصی را تحویل می‌دهد، مثلا یکی از دسته‌بندی‌هایی که می‌توان ارائه نمود ۲۷ تا سه تا خانه هست حالا این که ۲۷ تا خانه چه نسبتی با هم دارند را باید از راه معانی قیود (یعنی از راه ظرفیت، ظرفیت، نسبت آن را با عاملیت، عاملیت) تعریف کنیم مثلا بگوئیم ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت یکی از این ظرفیتها در منزلت ظرفیت هست و یکی دیگر در منزلت جهت و دیگری در منزلت عاملیت هست، و بعد هم بگوئیم «عاملیت، عاملیت، عاملیت» یکی در منزلت ظرفیت است یکی در منزلت جهت والا دیگری هم در منزلت عاملیت، بعد هم اگر سؤال کردند که چرا اینگونه مشاهده می‌شود؟ می‌گوئیم این برای موقعی هست که، ظرفیت برای کوچکترین نظام باشد نه کوچکترین وصف، بعد بگوئیم وصف این متقوم به آن می‌شود، پس از چه طریقی آن معنا می‌شود؟ از راه قیود معنا می‌شود، از راه قیود یک فضای تقریبا نزدیک به دو میلیون میلیارد قید فلسفی هست که به یک ترتیب خاصی نوشته شده که اگر معنی بشود متقوم ملاحظه خواهد شد، ولی نظام چیدن آن متقوم نیست! یعنی چیدن معمولی هست.

۳/۲- ضرورت متقوم دیدن اوصاف برای امکان یافتن تعریف

حالا چه نیازی داریم که نظم را تبدیل به نظم متقوم بکنیم؟ ما می‌خواهیم جای نظام قیود یک اصطلاحاتی را بیاوریم، و به جای آن اصطلاحات، می‌خواهیم خصوصیت‌های موضوع خارجی را ببینیم، بعد ملاحظه شاخصه‌هایی را کنیم که چه نسبتی به هم دیگر دارند، یعنی بتوانیم چیزی را تعریف بکنیم.

۳- ترسیم «جدول منزلتها» اولین قدم تبیین جدول

در اینجا باید براساس یک مدل و الگو «توسعه، ساختار کارایی» را منظم چید، مثل گفتن «ظرفیت، جهت، عاملیت» به خانه‌ای که «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» هست، می‌گوئیم منزلت ظرفیت اول، منزلت ظرفیت هست ولی منزلت ظرفیت دومی، منزلت جهت است و منزلت سومی منزلت عاملیت هست، ولی کل این سه خانه به منزله «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» در کوچکترین نظام می‌باشد. برای مثال: یک نقشه برای شهر و یک نقشه برای خانه داریم بعد گفته می‌شود، این نقشه خانه در هر کجای این شهر قابل ملاحظه هست، در این نقشه یک طرح برای یک نحوه چینش موضوعات هست به نحوه طبیعی اولی، بدون اینکه تطبیق به نظام قیود و اصطلاحات پیدا کند. یک نقشه و طرح دیگری شبیه به این ترسیم می‌شود که فرضا جدول ۲۸۰۰۰ را اگر بیاوریم، بایستی بتوانیم در این جا، جا دهیم، هر موقع که جا دادیم، هر کدام از اینها معنای متناسب با خودشان را متقوما نشان می‌دهد، حالا عین همین را قرار می‌دهیم در موضوع آخر که در جایگاهش برحسب آن نظام پیدا کند، هر چند کارهایی که عرض می‌شود، کارهای «کمی» هست. که با ماشین (کامپیوتر) انجام می‌شود و دیگر لازم نیست با دست انجام داد. بنابراین تا اینجا کلیاتی از چگونگی تقسیم جدول به صورت خیلی کلی بیان شد.

(س): پس قبل از اینکه اصطلاحاتی را در جدول قرار دهیم، (مشابه شکلی که برای مثلث کشیده‌اید)، باید برای آن شکلی ترسیم شود تا ببینیم اینها چگونه در هم منعکس می‌شود. مطلبی که حداقل در این جدول به نظر می‌آید اینکه جدول از طرف بالا (اوصاف توسعه) تقسیم نشده است.

۴- نحوه تقسیم اوصاف بالای جدول (اوصاف توسعه)

(ج): اگر قسمت بالا (اوصاف توسعه) را ملاحظه کنیم، می‌بینیم که بعضی عناوین هست که با «نقطه» از هم جدا شده که قبیل «موضوع، منزلت، مقصد» این سه تا مفهوم را می‌توانیم در بالا بیاوریم، یعنی در بالای اصل، فرعی و تبعی بنویسیم «موضوع» و در بالای سر ضرورت، ارزش (که البته ارزش و آدرس روی هم هست) منزلت «مباحث» بگذارید و در بالای سر خرد، کلان، توسعه هم بنویسیم «مقصد».

خوب در اینجا سه تا عنوان نظیر «تأسیس، آزمون، طراحی» و «بنیان، ساختار، برنامه» «موضوع، منزلت، مقصد» داریم که این سه موضوع روی هم یک عنوان بایستی در بالای آن آید که این سه موضوع هم روی هم بایستی یک عنوان بالای سرش آید.

حالا هر موضوعی که داشته باشیم که بخواهیم بوسیله جدول تعریف، تعریف شود وحدتی دارد که جایش در شاملترین عنوان ساختاری است، به عبارتی یک عنوانی دارد که ناظر بر یک وحدتی هست. ولو درونش مرکب باشد، حالا این جدول یک درونی و یک بیرونی دارد، و وضعیت تغییر درونی آن را نمی‌توانیم منفصل از بیرون ملاحظه کرد، لذا پایگاه زمان و کارایی موضوع، همیشه در یک ۲۷ تایی دیگر تعریف می‌شود (یعنی یک سطح از یک جدول ۲۷ تایی دیگری هست) در آنجا یک وحدت موضوعی وجود دارد که بایستی تعریف زمانی موضوع هم انجام پذیرد، مثلا اگر در مورد فهرست کارنامه تحقیقات فرهنگستان علوم اسلامی بررسی می‌شود، در اینجا کارش را موضوع قرار دادیم خود فرهنگستان را هم می‌توان به عنوان موضوع قرار داد. مثلا فرهنگستان را قرار دهیم، می‌گوئیم فرهنگستان چه تقسیمات درونی

را داراست همین طور در مورد فرهنگستان هم می‌توان تقسیماتی را انجام داد. اینکه خود موضوع چه چیزی هست؟

* - پاورقی: کارایی فعلی فرهنگستان در ارائه زیرساخت بانک اطلاعات (مرکز سازماندهی توسعه اطلاعات)

مثلا فرهنگستان تا حالا کارش چه بوده است؟ به فرض توانسته زیرساخت بانک اطلاعات بسازد، تمام آن چه که ما تحویل داده‌ایم زیرساخت و شالوده بانک اطلاعات است، غرض از بانک اطلاعات چه چیزی هست؟ و به چه چیزی بانک اطلاعات گفته می‌شود؟ آنجائی که سازماندهی می‌کنند، توسعه اطلاعات را یعنی در حقیقت «ولایت فرهنگی» نتیجه کار فرهنگستان علوم اسلامی هست.

۱- حاکمیت «استراتژی تحقیق» بر «مرکز تحقیقات استراتژیکی»

برای مثال عرض می‌شود فرهنگستان در نظام اسلامی چه جایگاه دارد؟ آیا جایگاه آن در دفتر تحقیقات استراتژیک است؟ خیر، چرا که تحقیقات استراتژیک، برای عمل خود به یک «استراتژی تحقیق» احتیاج دارد.

۲- بانک اطلاعات، ابزار تحقیقات رهبر

یعنی یک استراتژی تحقیقات داریم که استراتژی تحقیقات در جایگاه رهبری تحقیقات است، ماشین تحقیقات رهبری می‌شود بانک اطلاعات که اولین چیزی که برای زیرساخت ارائه می‌دهد، بایستی بتواند متد تحقیقاتی برای دانشگاه و برای حوزه بدهد و این متد هم می‌بایست هماهنگ باشد.

در آن موقع وقتی که استراتژی تحقیقات معین شد مرکز تحقیقات استراتژیک در باره موضوعات استراتژیک تحقیق می‌کند، و سیاست‌گذاری، سیاستهای اجرایی را به رهبری می‌دهد، به نظر ما جایگاه «تحقیقات استراتژیک» در دستگاه ریاست جمهوری نیست، بلکه رئیس جمهور جایگاه قانونی او ریاست قوه مجریه هست، نه استراتژی‌گذاری، استراتژی‌گذاری برحسب قانون اساسی و منزلتی که ولی فقیه دارد،

برای ولی فقیه هست در بخش اجرائی فرهنگ «تحقیقات استراتژیک» می شود بازوی دست رهبری و در جایگاه سیاست گذاری قرار می گیرد اما در بخش فرهنگی خود فرهنگستان می شود.

۳- «استراتژی تحقیق» محصول فرهنگستان

حالا لقب فرهنگستان را همین فرهنگستان بگوئیم یا اینکه بگوئیم مثلا استراتژی تحقیقات که در این صورت فرهنگستان پایگاه فرهنگ می شود که تولید کننده استراتژی تحقیقات هست، یعنی محصول آن استراتژی تحقیقات هست، نه اینکه خودش به جای استراتژی تحقیقات باشد، ولی تحقیقات استراتژیک به دلیل اینکه منصوب روشهایی هست که او برایش معین کرده که چگونه تحقیق بکند؛ یعنی استراتژی تحقیق قید تحقیقات استراتژیک می شود.

۴- «دفتر رهبری» ابزار هدایت سیاسی رهبر

حالا اگر از این قسمت هم بگذاریم، در بخش سیاسی هم، شخص رهبری یعنی دفتر رهبری عهده دار آن هست، به عبارتی باید محدث حادثه باشد، طبیعتا در امور سیاسی که منزلت آن خیلی بالاتر از چارت فعلی شورای امنیت هست (که البته الان هم همین طوری هست)

پس بنابراین یک رهبری سیاسی داریم، که دفتر مقام معظم رهبری می شود و در مفهوم دیگر خود رهبری می شود که متصدی آن، شخص رهبر هست.

۵- جایگاه فرهنگستان در هدایت فرهنگی جامعه

دومین چیزی که در زیر آن قرار می گیرد، فرهنگستان هست، که رهبر فرهنگی را به عهده دارد یعنی متناسب با حوادثی که او (رهبری) ایجاد می کند، او طراح سؤال می شود.

به عبارت دیگر اگر بخواهیم آن را ساده کنیم، عشق قویتری که در مبارزه با کفر غلیظتر، محدث حادثه هست، سؤال ساز هست که نیازمندی جامعه را تعریف کند؛ ولی نه به صورت کیفیت گذاری، و قانون

گذاری کردن بلکه ایجاد شرایطی که سؤالات مشخص می‌شود و ساختارسازی و قانون‌سازی را فرهنگستان انجام می‌دهد؛ البته فرهنگستان به تنهایی این کار را نمی‌تواند بکند، بلکه به کمک ماشین‌های تحقیقاتی قبل حوزه و دانشگاه ممکن می‌شود.

۶- «مرکز تحقیقات استراتژیک» تعیین کننده سیاستهای اجرایی

در این صورت قدم سومی آغاز می‌شود که در سطح سوم مرکز تحقیقات استراتژیک می‌شود که با معادلات به دست آمده، سیاستهای اجرایی معین می‌شود. بعد از آن ماشینی هست به نام ماشین دولت که روی آن کار می‌کند (با کمک مجلس و ساختار اجرایی) تا آنرا به انجام می‌رسانند.

بنابراین دانشگاهها از وزارت علوم، آموزش و پرورش و عده‌ای از وزارت‌خانه‌ها (حداقل آن وزارت علوم) آنها می‌آیند تحت شمول بخش معاونت فرهنگی رهبر قرار می‌گیرند.

برادر رضائی: مگر منزلت تعیین استراتژی منزلت خود رهبری نیست؟ یعنی اگر استراتژی را تقسیم کنیم به خرد، کلان توسعه.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: خیر رهبری را که کسی در خرد کلان معنا نمی‌کند، رهبری را در توسعه معنا می‌کند.

(س): آیا سیاست‌گذاری در رتبه توسعه مخصوص رهبری هست؟

(ج): شخص رهبر و دفترش ایجاد شرایط و ایجاد حادثه می‌کند.

(س): یعنی می‌فرمائید به عنوان کسی که سیاست‌گذاری می‌کند قبول ندارید؟

(ج): سیاست‌گذاری در رتبه اجرایی در یک مرتبه پائین هست. لذا می‌گویند وزارت امور خارجه چنین و

چنان کند! اینها برای مرحله پائین آن هست که در بخش اعلام سیاستهایی است که حاکم بر برنامه می‌شود،

ولی تولید منزلت جدید سیاسی، به عبارت دیگر توسعه یافتن درگیری با کفر، اصلاً کار خودش هست، نه

اینکه فرمان بدهد دیگران انجام بدهند، یک موقع هست شخص رهبر خودش یک نامه‌ای را می‌نویسد و این فرق می‌کند با آن موقعی که دستور می‌دهد تا کس دیگری کاری را انجام دهد.

(س): پس سیاست‌گذاری در رتبه خرد و کلان چگونه می‌شود؟

(ج): می‌توان گفت سیاستهای اجرایی از سطح رهبری که می‌آید پائین، می‌شود اجرایی که دستور کار دولت قرار می‌گیرد.

(س): پس در این صورت جایگاه فرهنگستان به عنوان معاونت فرهنگی که در زیر مجموعه رهبری کار می‌کند، آیا تولید مفهوم هست؟

(ج): هدایت تولید مفهوم است. براساس موضعگیری رهبر ماشین «هدایت تولید مفهوم» است، خود «تولید مفهوم» یا باید در دانشگاه یا در حوزه انجام گیرد. به عبارتی او ماشین را تولید می‌کند تا بتواند این ماشین هدایت کند تولید مفهوم را، همین طور که عرض شد ماشین تولید می‌کند و قطعات یک ماشین را تولید می‌کند برای هدایت کردن.

(س): هماهنگی آن با سیاست‌گذاری‌های رهبری چگونه تمام می‌شود آیا به وسیله همان ایجاد شرایط هماهنگی واقع می‌شود؟

(ج): شرایطی را رهبر ایجاد می‌کند، اگر این توانست پاسخگو باشد معنایش این است که توانسته هماهنگ باشد، و اگر نتوانست پاسخگو باشد طبیعتاً نتوانسته هماهنگ باشد.

برادر پیروزمند: در جدول مورد نظر، صرف نظر از عنوان‌های آن، معلوم هست که در طرف ساختار (۱)، ۳، ۹ و ۲۷) شده است، حالا از طرف توسعه به سه عنوان داریم و این سه عنوان هم تقسیم شده به سه عنوان دیگر، اما تقسیم ۲۷ تایی نداریم.

(ج): پس تا «نه» تقسیمات آن کامل هست، یعنی یک ستون یک، یک هست، یک ستون سه، سه هست و

یک ستون هم نه، نه هست.

۵- توضیح ستونهای جدول تعریف (ستونهای ۲۷ خانه‌ای وسط جدول)

۱/۵- معکوس شدن تقدم و تأخر اوصاف توسعه و کارایی در دو ستون ۲۷ گانه دو قیدی

حالا اگر این سه تا نه تا را اگر متشابهک بنویسیم ۲۷ درست می‌شود یعنی این ستون «مباحث مورد

بررسی» که باید ۲۷ تایی اصلی باشد، که از جدول اصطلاحات می‌آید، یعنی بایستی ۲۷ تا سه تایی باشد. البته

چند تا ۲۷ تایی در آخر کار داریم، یک ۲۷ تا ۳ تایی داریم (ستون «مباحث مورد بررسی») یک ۲۷ تا دوتایی

داریم (ستون سوم سمت راست جدول) و یک ۲۷ تا دوتایی دیگر (ستون سوم سمت چپ جدول) این

ستونهای ۲ تایی از ستون ۲۷ تایی ۳ قیدی بدست می‌آید مثلا در یک طرف می‌نویسیم «کثرت جهت» (یعنی

۲ قید اول از ۳ قید) و یک طرف می‌نویسیم «جهت وحدت» (یعنی ۲ قید دوم از ۳ قید)، چون می‌خواهیم همان

کاری را که حد وسط در منطق صوری انجام می‌دهد همان کارایی را خود جهت داشته باشد، البته در آنجا

۲ قیدی است (مثل سیب شیرین) اما در اینجا ۳ قیدی است، حالا منزلتا ملاحظه می‌کنیم، منزلتا همیشه هر

۳ تایی اولی قید توسعه را دارد یک طرف اصول توسعه، طرف دیگر هم درست وارونه آن را دارید یعنی

توسعه کارایی وحدت و کثرت، در این قسمت وسطی جدول یعنی اصول اوصاف ساختار و این طرف

برعکس ساختار نسبت زمان و مکان.

حالا چرا اینگونه انجام دادیم؟ در آنجایی که می‌گوئید، کارایی سیب را که بخوایم در ارزش معین کنیم،

می‌گوئید شیرینی سیب، هر قدر بالا برود ارزش آن بیشتر می‌شود، بعد آن موقع می‌خواهیم بگوئیم که،

شیرینی آن به تنهایی بدست نمی‌آید بلکه در یک مجموعه بدست می‌آید، یعنی باید یک مقدار آب باشد و

یک مقدار شیرینی تا در یک نسبت طعم آن مناسب شود. این گونه باید نسبتهایش تغییر کند تا شیرینی آن

بالا رود. بنابراین اثر می‌آید در آنجایی که وصف را با ارزش می‌سنجید (شیرینی و قیمت) این طرف اثر با موضوع ملاحظه می‌شود (شیرینی و سیب). حالا فی‌الجمله نظام جدول به نظر می‌آید بایستی پذیرفته شده باشد.

پس سه تا ۲۷ تایی که داریم، نحوه چینش اینجا، نحوه چینشی هست که عین همین (ستون سوم سمت راست جدول) را برعکسش را هم می‌توانیم بیاوریم، یعنی این ۲۷ تا (ستون سوم سمت راست) جایگاه وصف و موصوف آن که عوض بشود، می‌تواند در جدول کارایی (ستون سوم از سمت چپ جدول) قرار گیرد. حالا مگر کارایی در اینجا نیست؟ چرا در طرف ساختار هم هست اما در طرف کارایی ظهور آن در کارایی شدیدتر هست، و در آن جا ظهور شدیدتر موضوع هست و الا در هر دو طرف هم کارایی هست و هم موضوع در کارایی هم می‌شود موضوع برای کارتان نداشته باشید، لذا در سه تای بعدی که می‌رسد، کاملاً باید متناظر باشند.

۱/۱/۵- تناظر سه وصف «تأسیس، آزمون، طراحی» با «بنیان، ساختار، برنامه»

یعنی باید بگوئیم «تأسیس» برابر است با «بنیان»، اینجا «تأسیس روش اسلامی علوم کاربردی در توسعه ولایت حقه» اینجا می‌گوئیم «بنیان توسعه مفاهیم سازماندهی توسعه تحقیقات»، کارمان اگر کار فرهنگی بوده است تحقیقات بوده است، در اینجا می‌نویسیم «آزمون ساختار توسعه فعالیت‌های سازماندهی توسعه تحقیقات»، آن موقع خود «آزمون» هم بایستی دارای جایگاهی باشد که نسبت به «تأسیس» بتوانیم بگوئیم هر جا تأسیس و آزمون بشود، آن موقع «طراحی» انجام می‌پذیرد، البته طراحی اجتماعی نه طراحی فردی، حالا در طرف راست «طراحی» هست در طرف چپ هم «برنامه» هست، و تناظر اینها هم در این سه تا اثر هست، قدرت تغییر «بنیان توسعه مفاهیم توسعه» را نداریم مگر اینکه تأسیس کرده باشیم در روش، و همین طور قدرت تغییر «ساختار فعالیتها» را نداریم. مگر در عمل، مدیریت آن آزمون شده باشد و همین طور

نمی‌توانیم «برنامه» داشته باشیم اگر قدرت طراحی نداشته باشیم هر کدام از اینها متناظرش باید آن طرف در مقابلش باشد.

۲/۱/۵- تناظر تقسیمات «تأسیس»، با تقسیمات «بنیان»

باز در بخش‌های داخلی آن که وارد می‌شویم یعنی می‌گوئید «اصول موضوعه روش مدل‌سازی» باید متناسب باشد با «اصول توسعه مفاهیم سازماندهی»، یعنی قادر نیستیم سازماندهی کنیم مبانی روش توصیف را، مگر اینکه روش مدل‌سازی داشته باشیم همین طور قادر به توصیف نیستیم مگر اینکه اصول موضوعه‌ای داشته باشیم، روابط توصیف نمی‌توانیم داشته باشیم مگر اینکه روش مدل‌سازی داشته باشیم. موضوعات نظام توصیف نمی‌توانیم داشته باشیم مگر مدلی بسازیم تا روش توصیف را تعریف کنیم... این در شکل خیلی کلی که البته کمک گرفتیم یک مقدار از مطالبی در جدول تعریف.

۲/۵- رابطه ستون «مباحث مورد بررسی» با دو ستون ۲۷ گانه دو قیدی

حالا این خانه ۲۷ تایی (ستون مباحث مورد بررسی) باقی مانده است. به «کثرت جهت وحدت» را که در بالا می‌بینید، اگر مثل شیرینی سیب و سیب شیرین جای صفت با موصوف را عوض کنیم البته با ۳ قید نه با دو قید آن موقع این طرف که آوردید با دو قید (یعنی قید اول و دوم) این طرف هم از دو قید را دوباره آوردید ولی یک بار قید جهت مقدم قرار گرفته، و یک بار هم قید جهت را مآخر قرار گرفته (یعنی قید دوم و سوم)

برادر پیروزمند: پس دو قیدی که در یک طرف اینجا قرار گرفته نبایستی در طرف دیگر باشد بلکه فقط یک قید آنها بایستی مشترک باشد، که با هم دیگر سه قید بشود.

(ج): این دو تا قیدی که می‌گوئید وارنه کنید این سه تا (مثلا: کثرت، جهت، وحدت) اصولا یک موضوع

را می‌دهد یعنی یک وحدت را بایستی در اینجا تعریف کنید. که این یک وحدتی که می‌گوید، حالا دارای

سه بخش اصلی هست که بین خود اینها این نسبت، وجود دارد، که قید اول و وسط را که بیاورید ستون سوم از سمت راست را نتیجه می‌دهد، و قید وسط را که دوباره تکرار کنید با قید سوم، ستون سوم از سمت چپ را تحویل می‌دهد، با این فرق که قید وسط در ستون سمت چپ، در اول آمده است.

اگر به جای این بخش‌ها می‌گذاشتیم «اوصاف توسعه» یک موضوعی، در اینجا هم برعکس آن را می‌گفتیم، یعنی توسعه را اول می‌آوردیم.

(س): پس دو قیدی که در آن طرف (ستون سوم و سمت راست) آمده به عنوان کثرت جهت، و جهت وحدت هم این طرف (ستون سوم از سمت چپ) بیاید، پس این دو نمی‌توانند برگردان هم باشند.

۱/۲/۵- لزوم ذکر «ربط» بین وصف و موصوف در قیود جدول

(ج): برگردان هم هستند یعنی صدر و ذیل یک موضوع هستند، با تکرار حد وسط

(س): در این صورت مثل سیب شیرین و شیرینی سیب نمی‌شود.

(ج): آن موقع بعدش می‌آئیم به سراغ اینکه آیا فقط به وصف و موصوف تمام می‌کنیم مثل شیرینی سیب و سیب شیرین (در مثال بسیار ساده‌اش) یا خیر؟ یعنی ارتباط، موصوف به وصف، دوتایی هست یا یک ربطی هم می‌خورند، اگر ربط می‌خورد آن ربط بایستی ذکر شود یعنی یک فاعل محوری و یک فاعل تصرفی و یک فاعل تبعی، اگر شیرینی را بگیریم به منزله آثار و تبعی، باید یک تصرفی هم در وسط آن باشد، اگر این گونه باشد بایستی در اینجا یک ستون وسطی داشته باشید یک «موضوع» داشته باشید و یک «نسبت» و یک «اثری» داشته باشد، که باید نسبت و اثر این طرف بیاید، «سیب، شیرینی، ارزش»، ارزش را بگیرید «تابع»، شیرینی را بگیرید «وسط» با تغییر آن تابع تغییر کند و سیب را هم به عنوان «محور» (یا موضوع) بگیرید در آن صورت می‌توان گفت سیب شیرین، ارزش آن این گونه می‌شود.

۳/۵- ستون «ضرورت بررسی موضوعات» طریق رسیدن از موضوع به کارایی

۱/۳/۵- اوصاف زمانی، معرف تغییرات موضوع به سمت کارایی

حال آیا برای سیر یک موضوع به کارایی، ما چه چیزهایی را لازم داریم؟ در صورت کلی، حتما زمان، (که در اینجا نه‌تای آنها را درون آن می‌بینیم) می‌تواند یک چیزی را از یک جایی به جای دیگری برساند، اصلا زمان معرف تغییرات شیء به اثرات آن و اثر به خود شیء است. حالا موضوع در زمان چه چیزی هست؟ زمان موضوع در طریق می‌باشد. که غیر از خود موضوع هست، یعنی یک موضوع در طریق داریم که قید تبینی ما را تشکیل می‌دهد

۲/۳/۵- ستون «ضرورت بررسی موضوعات» بیانگر شاخصه موضوع

حالا یک مفهوم «کمی» داریم، که ستون ارزشی جدول هست بعد همان مفهوم کمی را باید بتوان به صورت کیفی بیانش کرد، یعنی نام داشته باشد پس ستون شد، ستون بررسی موضوعات، یعنی به صورت کیفی موضوع در طریق هستند، که ستون کمی بیان ارزش آنها می‌شود.

(س): آیا طریق موضوع به اثر است؟

(ج): بلی یعنی موضوع در طریق یا زمان، همانطوری که ارزش را به صورت کمی لازم داریم به صورت کیفی هم باید شاخصه‌ها معرفی شوند یعنی اینها (در شکل) می‌گوئیم شاخصه هست، که ۸۱ شاخصه در ستون مباحث مورد بررسی داریم که باید بروند و نمونه بردارند، که وقتی نمونه‌برداری می‌کنند هر سه تا از شاخصه‌ها باید یک هم‌چنین نسبتی (مطابق جدول) با بقیه داشته باشند؛ که وقتی بخواهیم مفاهیم کلی به این شاخصه‌ها بدهیم، باید مفاهیم کلی آن را در ستون «ضرورت بررسی موضوعات» معرفی کنیم.

پس اینها کیفیتهایی می‌شوند در، ضرورت بررسی موضوعات، یعنی به عبارتی سؤال می‌شود که برای چه چیزی موضوعات را بررسی کنیم؟ عنوان ما این موضوع کیفی می‌شود، نسبت آنها به همدیگر بیان کیفیت آنها می‌شود، کمی آنها هم ارزش می‌شود، ستون بررسی موضوعات هم شاخصه‌ها می‌شوند، البته به صورت

خیلی اجمالی و کلی، حالا کاری که بایستی انجام دهیم، تمرین روی مفاهیم جدول هست تا اینکه انشاءالله تسلط کافی را پیدا کنیم.

۴/۵- جدول تعریف متشکل است از ستونهای ۲۷گانه وسط جدول

(س): همان طور که حضرت عالی فرمودید سه تا مرحله بایستی طی کنیم تا به این جدول برسیم. ۱- عناوین را پاک کنیم، مشابه همان شکلی که برای مثلث ترسیم کردیم شکل دیگری ترسیم نمائیم تا اینکه ببینیم این خانه‌ها چگونه ارتباط با هم پیدا می‌کنند. اما در این ترسیم ارتباط بالا به پائین هنوز روشن نیست. (ج): از نظر زمان این ستون (ستون اول سمت راست جدول) اصلی هست، هر چند از نظر ساختار فرعی هست. یعنی اوصاف «اصلی، فرعی و تبعی» موضوع روی هم یک متوجه زمانی دارند، هر چند نسبت تأثیرهایشان برای این متوجه متفاوت هست، مثلا اگر این خانه را یک بدهیم و خانه دیگر ۲ و خانه بعد را ۴ بدهیم، متوجه ما اینجا موضوعی هست که متوجه این ۷ هست این ۷ یک موضوع واحد هست نه اینکه جمع کمی اینها ۷ باشد، حالا موضوعاتمان در ستون دوم سمت راست جدول، فرعی هست، هر چند سه قسم مربوط به «تأسیس» با همدیگر فرق دارند، و تقسیمات آنها هم اختلاف بیشتری با هم دارند. یعنی خانه پائین «ستون فرعی موضوع»، فرعی، فرعی، فرعی، هست. تا به ستون سوم از سمت راست جدول می‌رسیم که تبعی است، هر خانه ستون فرعی موضوع را که تقسیم کنیم، «ستون تبعی موضوع» را تحویل می‌دهد، که از اینجا (ستون تبعی موضوع) در جدول تعریف وارد می‌شویم. کانه تا اینجا که برسیم (قبل از این ۲۷تای ستون تبعی موضوع) باید نه تایی را بدهیم که ما را به طرف جدول تعریف هدایت می‌کند، اما خودشان جدول تعریف نیستند جدول تعریف ما در حقیقت باید در ستونهای ۲۷گانه داخل جدول معین می‌شود یعنی شاخصه‌هایی را که آزمایش می‌کنیم در اینجا هستند. سه تا ۲۷ می‌شود ۸۱، ۸۱ قید که جدول تعاریف است یعنی سه تا ۲۷ تا که بایستی تجزیه پیدا کند و یک عنوان پیدا کند و بعد قید ارزش بخورد.

برادر حسینیان : آیا زمان ربط بین ساختار و کارایی می‌شود.

(ج): ربطی که می‌گوئیم، نبایستی یادمان برود که زمان را در همه جدول ملاحظه می‌کنیم همین طور که کارایی را در همه جدول ملاحظه می‌کنیم، همین طوری که ساختار را در همه جدول ملاحظه می‌کنیم، اما آن چیزی که نتیجه گرفته می‌شود کارایی را نشان می‌دهد. یعنی با همین کمیته‌ها شناسایی می‌کنیم، یعنی ساختار را می‌بینیم و می‌گوئیم کمیته‌ها کم یا زیاد شد. وقتی که کمیته‌ها دارای وضعیت خوب یا بد باشد، چه چیزی را معرفی می‌کند؟ وضعیت زمان و مکان را به هم معرفی می‌کند، هر چند در ستون کارایی واقع شده باشد. یعنی پایگاه این طرف جدول...

(س): یعنی اگر ما خواستیم آسیب‌شناسی کنیم، از روی همین اعداد می‌توانیم آسیب‌شناسی کنیم، منتهی کارایی را که ملاحظه کردیم، برمی‌گردیم که ببینیم زمانش چه جایگاهی دارد.

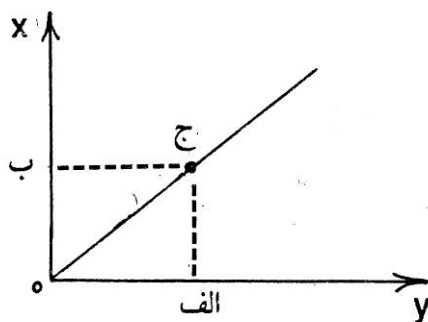
(ج): یعنی موضوع تغییر کمی و کیفی می‌کند، که وقتی تغییر کمی بکند معنایش این هست که مفاهیم کیفی آن هم دائما در حال تغییر هست.

(س): حالا برای ترسیم خود جدول بنابر تعریفی که از ابتدا نسبت به زمان و مکان کارایی داشتیم آیا زمان بایستی در بالا قرار گیرد؟

(ج): به فرض محال اگر بگوئیم یک ستون در اینجا و یک ستون هم در اینجا و آن ستونی که به عنوان معرف هست، در اینجا قرار می‌گیرد.

برای مثال این را عرض می‌کنم و گرنه تعبیر لطیف آن، این که عرض می‌کنم نمی‌باشد ولی در عین حال

به یک نسبت تبیین کننده هست.



در یک منحنی که به شکل زیر ترسیم می‌کنیم

معمولا می‌گویند نسبت بین الف و ب، ج را تحویل می‌دهد، اما ما این را نمی‌گوئیم، بلکه می‌گوئیم بین دو محور ش و ش یک محور شاخص دیگر وجود دارد، که باید وضعیت نقطه (ج) با آن هم سنجیده شود، و منحنی حاصل وضعیت تعادل بین این سه شاخصه است. لذا با دو محور مختصات آن هم در صفحه، نمی‌توان تحلیل کرد، و تنها می‌توان گزارش داد، و تنها در صورتی که بتوانید تأثیرات هر سه شاخصه را کمی کنید، قدرت تحلیل پیدا می‌کنید. ستون ارزشها، تعریف کارایی را نتیجه می‌دهد، ارزشها پایگاه موضوعات درونی را نسبت به موضوعات بیرونی مشخص می‌کند، یعنی بین نسبتهای درونی و بیرونی پایگاه موضوع معین می‌شود.

۶- «منتجه» حاصل وحدت ترکیبی سه بعد توسعه، ساختار، کارایی

(س): «منتجه» آیا از وحدت ترکیبی سطوح نتیجه می‌شود؟ یعنی وحدت ترکیبی «توسعه، ساختار، کارایی» را بایستی مورد توجه قرار دهیم.

(ج): با یک مثال سعی می‌کنم که مطلب را روشن کنم، وقتی تغییرات یک موضوع را مورد کنترل قرار می‌دهید، برای اینکه عنوان آن را تغییر دهید یا اینکه بگذارید همان عنوان باشد مثلا وقتی گزارشی تهیه می‌کنیم، می‌گوئیم: آهن، اکسید شد. در این صورت اگر انکار کنید و بگوئید اکسید نشد، در اینجا شروع می‌کنید به شمردن که چندین خواص از آهن اکسید شده و می‌گوئید اگر اکسید شده باشد یک بچه کوچک آن را می‌تواند بشکند. مقاومت خیلی کمی دارد اما آهن که باشد مقاومت دارد. اینکه یک بچه هم می‌تواند بشکند برای مثال هست و گرنه منظور این است که در کمترین ضربه‌ای که به آن وارد می‌شود باعث شکستن آن می‌شود. اما خود آهن این گونه نیست. اگر طرف دیگر مطلب را بگیریم یعنی به وسیله کنترل آثار کار کنیم. البته ابتدائا می‌گوییم «آثار» بعد از آن می‌گوئید «نسبت بین اوصاف»، نسبت بین اوصاف همان چیزهایی هست که در زمان و مکان بایستی تعریفش کنیم، نسبت بین اوصاف؛ یعنی برای موضوع یک

وصف‌هایی قائل باشیم یعنی یک متغیرهای اصلی و یک متغیرهای فرعی و تبعی قائل باشیم، نسبت بین آنها را بایستی ملاحظه کنید.

پس بنابراین وقتی می‌گوئید وصف شیء را تغییر می‌دهید، چه چیزی از آن تغییر می‌کند؟ «موضوع» آن تغییر می‌کند؛ البته از طریق اوصاف یعنی تغییر موضوع از طریق شناسایی اوصاف کارایی شیء هست. پس کارایی‌ها معرف و شاخصه هستند، نه اینکه اوصاف مستقل از موضوع باشند، به عبارتی اصل با زمان هست اما با شاخصه کارایی شناخته می‌شود.

(س): فرمایش شما صحیح هست اما منتجه هیچ کدام از این سه تا بعد نیست بایستی از این سه یک وحدت ترکیبی درآید که به آن منتجه می‌گوئیم.

ج: موضوع بایستی یک پایگاه خارجی داشته باشد که جدول دیگر آن را نشان می‌دهد. وقتی به پایگاه خارجی برسد منتجه پیدا می‌کند، یعنی همه اوصاف جدول (اوصاف توسعه، ساختار، کارایی) می‌رود وصف یکی از این خانه‌های سه‌قیدی جدول شاملتر خود می‌شود، که فقط یک عدد جلوی آن است نه سه عدد، در یک جدول بزرگتر که آن خانه منتجه همه اینها می‌شود.

(س): یعنی در اینجا هم اگر بخواهیم منتجه ذکر کنیم، نبایستی غیر از منتجه سه بعد چیز، دیگری را در نظر بگیریم؟

(ج): خیر، بلکه بایستی آن را در جدول بالاتر «یکی» بگیریم. پس در جدول بالاتر هست که «یک» می‌گیریم، این عنوانی که در اینجا ملاحظه می‌کنید که دارای یک ارزشی هست که سه عنوان زیربخش دارد، در جدول بالاتر یک تک عنوان هست.

(س): پس اگر این عنوان را در جدول بالاتر ببریم، نبایستی بگوئیم فرهنگستان.

(ج): بلی همین طور هست یعنی مثلا بایستی بگوئید «فرهنگ در نظام ولایت»، فرهنگ در نظام ولایت در اینجا بایستی یک عنوان داشته باشد که روبروی آن بایستی سه عنوانش آمده باشد یا سه تا شاخصه آن آمده باشد. «شاخصه ساختاری، شاخصه زمانی، شاخصه کارایی»، یک عدد عدد هم بایستی خورده باشد.

(س): پس در این صورت چهار چیز ندارید بلکه سه چیز دارید دو باره منتجه این سه تا در جدول بالاتر می آید

(ج): این جدول درون آن هست یعنی، آن را اگر کسی درون آن را بشکافد، این تقسیمات پیدا می شود.
(س): پس ما همین سه پارامتر را داریم، در این صورت منتجه ای که می گوئیم، این سه به اضافه آن منتجه می شود چهار تا چیز؟

(ج): معنای منتجه یعنی اینکه دیگر آن پارامترها را شما نمی بینید. یعنی وقتی آب میل می کنید که ئیدروژن را که دیگر نمی بینید، بلکه شما آب میل می کنید یعنی منتجه را که می بینید دیگر از جزئیات خبری نیست.

(س): پس با کارایی مترادف گرفته نمی شود.

(ج): در کارایی «نسبت» یا سیری را که منتجه دارد به وضوح می رسد اما عین خود منتجه نیست، یعنی اوصافی را می دهد که مجموعه اوصاف «شیء» را تشکیل می دهد، «شیء» منتجه شما هست. مثلا با داشتن قند، شیرینی علیحده ای ندارید. کارائیا باید وحدت پیدا کند، وحدت اوصافی مثل حجم، وزن، شیرینی و ... موضوع واحدی به اسم قند را نتیجه می دهد که هیچ کدام از اینها جدا جدا در خارج یافت نمی شود.

(س): در این صورت عنوانی که به وسیله آن کثره کارائی هابه وحدت رساندیم (مثلا بانک اطلاعات) آن منتجه سه بُعد نیست.

(ج): همین طور که می‌گوئید منتجه نیست، بلکه منتجه آن هست که این چند تا با هم باشد یعنی در

جدول بالاتر هست که وحدت پیدا می‌کند و گرنه در اینجا که سه چیز هست.

« والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته »

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۸

تاریخ : ۲۳/۴/۷۳

عنوان کلی: «توجیه اجزاء مختلف "جدول مدل تعریف"»

فهرست

- ۱- «گوشه‌های جدول» بیانگر تناظر تقسیمات ابعاد جدول...۱
- ۱/۱- معرفی «اوصاف متناظر» به «اوصافی که در یک سطح با هم ضرب می‌شوند»...۱
- ۲/۱- «تناظر» به معنای بیان صفت معادل...۲
- ۳/۱- اوصاف متناظر بیانگر «سطوح متوجه‌ها در جدول»...۲
- ۲- بدست آوردن «ستون ۲۷ و صف سه قیدی» (از حاصل جمع سه ۹ و صف مربوط به توسعه، ساختار، کارایی)...
- «مرحله اول» شکل‌گیری جدول مدل تعریف...۴
- ۳- «تجزیه» ستون ۲۷ تایی سه قیدی، «مرحله دوم» شکل‌گیری جدول مدل تعریف...۴
- ۱/۳- «تجزیه» به دو ستون دو قیدی وسیله شناسایی، ساختار و کارایی، موضوع...۴
- ۲/۳- «تجزیه» وسیله شناسائی نسبت «ساختار با توسعه» و ساختار با کارایی...۵
- ۱/۲/۳- عدم امکان ملاحظه تقوم اوصاف قبل از آوردن آن در ستون ۲۷ تایی و تعیین ارزش کمی آن...۵
- ۳/۳- «تجزیه» وسیله شناسائی تأثیر تغییرات ساختار در کارایی...۵
- ۱/۳/۳- «تناسب کمی» وسیله فهم نسبت بین ساختار و کارایی...۵
- ۴/۳- «تجزیه» به معنای مرتبط ندیدن اوصاف تجزیه شده نیست...۵
- ۵/۳- «تجزیه» واقعی نبوده و برای خواندن واقعیت است...۶

۴- «تعیین ارزش کمی» منزلت هر یک از اوصاف ۲۷ گانه سه قیدی، در یک ستون مجزا، «مرحله سوم»...

شکل گیری جدول مدل تعریف...۶

۱/۴- ضرورت «ستون مجزای کمی»، برای تسهیل در تحلیل کمی موضوع...۶

۴- قرار دادن «عناوین» اوصاف ۲۷ گانه سه قیدی، در یک ستون مجزا «مرحله چهارم» شکل گیری...

جدول مدل تعریف...۶

۱/۴- ادغام چند جدول، در جدول مدل تعریف جهت تسهیل در مقایسه...۷

۵- «ایجاد طبقه بندی موضوعات» (به وسیله نسبتهای متناظر) «مرحله پنجم» شکل گیری جدول مدل

تعریف...۷

۱/۵- وجود «نسبت متناظر» بین اوصاف...۷

۲/۵- قرارگیری یک عنوان شامل برای هر سه وصف از ستون ۲۷ تائی...۸

۳/۵- ایجاد «سطوح مختلف متجه» برای رسیدن به یک متجه، و تعیین پایگاه این موضوع، در جدول

شامل...۹

۶- جمع بندی مراحل شکل گیری جدول...۹

۷- علت عدم لزوم ستون تجزیه شده دو قیدی، برای شناسائی توسعه...۱۰

۱/۷- جایگاه (منزلت) اوصاف دو قیدی، روشنگر نسبت آن با توسعه...۱۰

۲/۷- سطر اول ستون دو قیدی سمت راست جدول، بیانگر «ساختار زمانی موضوع» سطر دوم بیانگر

«ساختار ساختار»...

و سطر سوم بیانگر «ساختار کارائی»...۱۰

۳/۷- ۹ وصف ساختاری موضوع از ضرب ساختار در ساختار بدست نیامده است...۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۸ تاریخ: ۲۳/۴/۷۳

عنوان بحث: «توجیه اجزاء مختلف "جدول مدل تعریف"»

برادر پیروزمند: در مباحثه‌ای که با دوستان داشتیم، قرار شد بحث در سه مرحله دنبال شود، ابتدا جدول جدای از عناوین آن بررسی شود تا متوجه شویم که اولاً: جدول چگونه می‌تواند بیانگر انعکاس متقوم موضوعات باشد. ثانیاً: چگونه می‌تواند بیانگر کنترل تغییرات موضوع باشد. پس باید ببینیم دو مطلب فوق را جدول چگونه پاسخگو هست؟

در مرحله بعد (بنابر شیوه‌ای که مطرح خواهید فرمود) اصطلاحات را درون جدول قرار دهیم.

در مرحله سوم هم به بحث تعاریف و عناوین وارد خواهیم شد.

پس بنابراین ابتدا ابهاماتی که در مرحله اول بود حضورتان عرض می‌کنیم.

۱- گوشه‌های جدول بیانگر تناظر تقسیمات ابعاد جدول

۱- جدولی که هم اکنون مد نظر هست (جدول شماره ۱) مختصر تفاوتی با جدول قبلی (جدول شماره

۲) دارد، و تفاوت آن در گوشه‌های جدول می‌باشد. یعنی در هر دو جدول، از هر سه طرف جدول از ۱ به ۳

و از ۳ به ۹ تقسیم شده است فقط تفاوت آن در این است که خانه‌های ربطی گوشه را در آنجا (جدول

ترسیمی سابق) ندارد، لذا ابتدا می‌خواستیم ببینیم این دو جدول یکی هست یا اینکه آن خانه‌ها بیانگر

معنای خاصی هست؟ احتمالی که مطرح بود اینکه، منظور شما از این خانه‌ها شاید این باشد که تقوم میان

دو بعدی (مثل ساختار و توسعه) که در بین آن قرار دارد مشخص گردد.

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی: اینکه شما می‌فرمائید «تناظر» شد!

(س): منظورتان از تناظر چی هست؟

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی: اگر توسعه را در سه سطح افقی بنویسیم، می‌توانیم بگوئیم، دارای سه تا زیر بخش هست که «ظرفیت، جهت، عاملیت» می‌باشد این یک نحوه است دیگر اینکه، بگوئیم توسعه دارای سه سطح «ظرفیت، جهت، عاملیت» هست در آن موقع عین همین را در ساختار می‌توانیم قرار دهیم. یعنی می‌توانیم بگوئیم «محوری، تصرفی، تبعی» و همین طور عین همان را در طرف کارائی قرار دهیم و بگوئیم «هماهنگی، وسیله، زمینه».

۱/۱- معرفی «اوصاف متناظر» به «اوصافی که در یک سطح با هم ضرب می‌شوند»

تناظر یعنی هم سطحی اوصاف؛ چون هر وصفی را بخواهیم با وصف دیگری ضرب کنیم، بایستی با هم سطح خودش ضرب کنیم، بعد در هر سطح یک تقسیمات دیگری هم وجود دارد که، اینها را ابتدائاً جدا، جدای از هم می‌نویسیم یعنی تقسیمات سه گانه اوصاف توسعه می‌نویسیم «ظرفیت، جهت، عاملیت» و در تقسیمات سه گانه اوصاف کارائی می‌نویسیم «هماهنگی، وسیله، زمینه» و در تقسیمات سه گانه اوصاف ساختار می‌نویسیم «محوری، تصرفی، تبعی» جدا، جدا؛ بعداً می‌گوئیم اینها را در هم ضرب می‌کنیم یعنی در این مرحله اوصاف کارائی را در اوصاف ساختار، و اوصاف ساختار را در اوصاف توسعه ضرب می‌کنیم، که نتیجه یکی از ضربهای آن می‌شود: «هماهنگی محوری ظرفیت». سپس شروع به نوشتن می‌کنیم و نه تای اول و نه تای سوم را در طرف چپ جدول می‌نویسیم و به این ترتیب ۲۷ وصف مورد نظر بدست می‌آید. ضرب شدن یعنی: «قید قرار گرفتن هر یک برای دیگری»، وقتی قید قرار گیرند، نسبت به همدیگر در یک واحد قرار می‌گیرند، البته قید آنها قید تألیفی نمی‌تواند باشد.

تا این ۲۷ وصف (که هر طرف جدول ۹ تقسیم پیدا کرد و جمع آن ۲۷ شد) هنوز جدول اصلی را تشکیل نمی‌دهد و خارج جدول تعریف محسوب می‌شود، چون در ضرب اوصافی که تا قبل از وارد شدن

به جدول اصلی انجام شده، قیود را به همدیگر مقید کردید؛ ولی اینکه نسبت قیود به همدیگر، آنها را تبدیل به یک وحدت کند (وجود ندارد)، به عبارت دیگر تا این قسمت جدول شبیه جدول نظام اصطلاحات می‌باشد، هر چند به گونه دیگری مرتب شده است. ولی از این قسمت جدول به بعد (یعنی ستونهای ۲۷ خانه‌ای وسط جدول) می‌خواهید بگوئید که اوصاف در یک نظام و یک وحدتی به همدیگر وابستگی پیدا کرده‌اند. پس جایی که از هر طرف جدول به ۹ قسم تقسیم شده و جمعا ۲۷ وصف می‌شود، «معرف نظام» میشود و پس از آن در ستونهای وسط جدول تعریف آن نظام تمام می‌شود در این صورت دیگر گوشه‌ها را لازم ندارید. لذا آن را هم حذف می‌کنید، دیگر نمی‌گذارید به این شکلی که هست باقی باشد. در این صورت جدول تعاریف مشخص می‌شود.

۲/۱- «تناظر» به معنای بیان صفت معادل

برادر حسینان: نفرمودید منظورتان از تناظر چی هست؟

(ج): وقتی که معین می‌کنید چه صفتی در برابر چه صفت دیگر قرار بگیرد، معادل آن را ذکر می‌کنید، تناظر اوصاف را بیان کرده‌اید؛ که معرف «وضعیت ضرب» اوصاف هست، یعنی کدام صفت حاکم و کدام یکی محمول هست. هر چند الان حضور ذهن ندارم و لاکن یکی از این دوتا بایستی صحیح باشد، یعنی در این قسمت (مثلث الف، ب، ج در گوشه جدول) ظرفیت، جهت، عاملیت باشد تا حاکمیت را برساند، یا اینکه برعکس محمول بودن آن را برساند.

(س): اگر بگوئید محمول هست در این صورت همان وضعیت اول نمی‌شود؟

(ج): خیر، دقت کنید! در سطح افقی بالای جدول شماره ۱، «توسعه»، نوشته می‌شود، که سه زیر بخش دارد، هم عرض آن یعنی اوصاف ساختار هم سه زیر بخش دارد، حالا اینکه کدام یکی از آنها در چه سطحی قرار دارد با تناظر معلوم می‌شود، مثلا «ظرفیت» معادل با «محوری هماهنگی» است.

۳/۱- اوصاف متناظر بیانگر «سطوح متوجه‌ها در جدول»

برادر پیروزمند: از این چه استفاده‌ای می‌شود؟ و داشتن تناظر چه فایده‌ای برایمان دارد؟ آیا برای این

است که ضرب آن را بهتر بتوانیم انجام دهیم؟

(ج): خیر! وقتی تعاریفتان را جمع‌بندی می‌کنید و اعداد و نتایج را می‌آورید، مشخص می‌کند که متوجه‌ها

در کدام سطح هستند، چون در عین حالیکه درون خودشان را نشان می‌دهند، باید به بیرون هم ملحق بشوند،

برای رسیدن به پایگاه این جدول در جدول بالاتر (که بایستی بشود سه تا و سه تا هم بشود یکی و یکی

هم، برود در پایگاهی که در جدول دیگری دارد، و یک عدد در مقابل آن قرار گیرد، و آن یک عدد را هم

نسبت آن را بایستی با اعداد دیگری که وجود دارد ملاحظه کرد تا، ببینیم در پایگاه خودش هست یا خیر؟)

اگر این گونه باشد آن گاه بایستی سطح متوجه‌ای که اینجا می‌آید معلوم باشد، فرض نکنید که همه اعداد

درست و متعادل در آید، بلکه فرض بگیرید اعداد درست نباشد در این ستون ساختار که آمدیم، اعدادابه

یک گونه‌ای حکم می‌کند که در ستون بالائی به گونه‌ای دیگر حکم می‌کند. آن نه‌تایی که مربوط به ساختار

است نشان می‌دهد که وضع ساختار چگونه هست یعنی معین می‌کند در موازنه ساختار، هر کدام از این

سطح‌ها چه اختلافاتی به سطح دیگر دارد، یا به عبارت دیگر در هر مرتبه‌ای که ساختارتان را جمع می‌بندید

می‌توانید عدد آن را در یکی از مثلثهای «دال، ه، و» در گوشه جدول شماره ۱ بنویسید.

(س): یعنی این گوشه‌ها معرف اعداد سطح مجاور خود هستند؟

(ج): در تناظر همین طور است.

برادر حسینیان: اگر منظورتان تناظر اعداد ارزشی می‌باشد در این صورت نسبت اعداد ساختار در

خانه‌های مثلثی «د، ه، و» در جدول شماره ۱، ۴ به ۲ می‌شود.

(ج): بلی ۴ به ۲، اما اعدادی که به دست آمده ۴ به ۲ نیست. یعنی در پایان کل اعداد «د، ه، و» در منزلت عدد ۲ هستند، مثلاً «واو» ۴ از ۲، «ه» ۲ از ۲، «دال» ۱ از ۲ خواهد بود. البته در جدول تعریف، ساده می‌شود، و مثلاً با تقسیمات بالای جدول (اوصاف توسعه) به این شکل حذف می‌شود؟
برادر رضایی: بالای جدول چرا حذف می‌شود.

(ج): اگر در جدول کارنامه فرهنگستان ملاحظه کنید، خواهید دید که غیر از عناوین سطر بالای جدول بقیه عناوین به مفاهیم عرفی تبدیل شده است. یعنی کسی که ملاحظه کند، می‌بیند نوشته شده «موضوع اصلی» اما پشت سر «موضوع اصلی» چه مفاهیمی است، این مربوط به مدل هست.
برادر رضایی: در ساختار و کارایی، تقسیمات یک و سه و نه، معلوم هست و مابه‌ازاء آن تعریف شده است، ولی در طرف توسعه هم چنین تعریفی نداده‌ایم.

(ج): اگر عنوان نهائی قسمت ساختاری جدول کارنامه «کلیات کارنامه» باشد، عنوان نهائی قسمت توسعه جدول کارنامه (بالای جدول) را باید «وضعیت رشد فرهنگستان» گذاشت، و عنوان قسمت کارایی هم باید معرف «محصول فرهنگستان» باشد. (که «بانک اطلاعات» است). اگر بخواهیم مدل را ترجمه کنیم، دیگر در ترجمه لازم نیست سه قید را ذکر کنیم، می‌گوئیم کارنامه ما این هست، بعد می‌گوئید در نظر ما موضوعات «اصلی، فرعی، تبعی» دارد یعنی به این ترتیب یک مقدار ساده‌تر و نزدیکتر به اذهان عرف می‌شود.

(س): به نظر می‌آید که، همان طوری که در ساختار و کارایی مفاهیم ترجمه شده را آوردیم، در بخش توسعه هم باید همین طور عمل کنیم.

(ج): به ذهن می‌رسد برای مردم این گونه قابل مفاهمه‌تر باشد، برایشان قابل درک است، که «موضوع» (که یکی از تقسیمات توسعه است) سه بخش دارد (اصلی، فرعی، تبعی) اما اگر یک جدول هم در بالای جدول درست شد، درک آن مشکل‌تر است. یعنی با یک درجه تخفیف شبیه جدول کارنامه، در جدولهای

گزارش در سطح کشور وجود دارد که مثلاً گفته می‌شود، این سطح از موضوعات اصلی، فرعی، تبعی، است (البته کارشناسها عناوین را با اصطلاحات خودشان بیان می‌کنند).

برادر رضایی: به نظر می‌رسد به این شکل که شما می‌فرمائید ابهام ایجاد می‌کند (ما نه تا مطلب را نوشتیم و سه تا عنوان آن را هم کنارش قرار دادیم، ولی نیامدیم تقسیم‌بندی آن را بیاوریم)

(ج): عناوین اصطلاحی مربوط به توسعه (مثل موضوع، منزلت، مقصد) خارج از جدول تحلیل می‌شود و صرفاً اهمیت و منزلت عناوین داخل جدول را معین می‌کند.

به نظر ما به این ترتیبی که جدول کارنامه تنظیم شده است دیگر موضوعات عرفی می‌شود، یعنی آن روزی که ما اینها را نوشتیم به نظر ما آمد که ساده، ساده شده و خیلی هم خوانا است و همه فعالیت‌های فرهنگستان درون این هست. اما اگر همه تقسیمات در جدول باشد و همه اعداد هم در آن باشد مثل طلسم می‌شود.

برادر پیروزمند: اول باید خودمان بفهمیم بعد هر کدام را که خواستیم حذف می‌کنیم.

(ج): برای مدل اصطلاحات بایستی جدولی مشابه جدول شماره ۱ ترسیم شود. اما شکل مدل موضوع غیر از شکل مدل اصطلاحات است.

(س): از فرمایشات حضرت‌عالی این گونه استفاده کردیم که جدول تعاریف، جدول انعکاس متقوم هست و باید تقوم در آن ملاحظه شود ولی در جدول اصطلاحات ملاحظه تقوم لازم نیست.

(ج): جدول شماره ۱ که جدول اصطلاحات نیست، در این جا جدول اصطلاحات را در مدل و متقوم آوردیم، خود اصطلاحات که یک ستون هست و در آن «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» و امثال آن نوشته شده است.

(س): آیا این جدول تبدیل اصطلاحات است.

(ج): جدول شماره ۱ جدولی هست که به وسیله آن اصطلاحات را در جدول تعاریف می آورید. پس اول «مدل اصطلاحات» را درست می کنیم (که در آن عناوین موضوعات را نمی گذارید)، و سپس «جدول تعاریف» را درست می کنید (که عناوین موضوعات در آن ذکر می شود) که اهم هیچ کدام از این جدولها، جدول اصطلاحات نیست بلکه بایستی اصطلاحات را به شکل متقوم در جدول تعاریف بنویسیم، تا مدل تعاریف ما درست شود، بعد آن مدل را کنار بگذارید و هر موضوع دیگری را هم براساس آن ملاحظه نمائید.

۲- بدست آوردن ستون ۲۷ و صف سه قید (از حاصل جمع سه ۹ و صف مربوط به توسعه، ساختار، کارایی) مرحله اول شکل گیری جدول مدل تعاریف

برادر پیروزمند: لطفا بفرمائید چرا تقسیمات هر کدام از اینهایی که از سه طرف آمده به ۳ و ۹ ختم شده است و به ۲۷ نرسیده است؟ طبیعتا اگر بخواهد همین روال حفظ شود باید به سه تا ۲۷ تا برسد، و اگر بخواهد سه طرف جدول که هر کدام ۹ خانه دارد با هم ترکیب شود باید یک ۲۷ تا تحویل دهد، در حالی که دو تا ۲۷ تا سه قیدی درون جدول کارنامه پیدا شده است. ۲۷ تایی وسط (ستون مباحث مورد بررسی) حاصل جمع سه و صف ۹ قیدی، سه طرف جدول است. یعنی در بالای جدول شماره ۱ که بنویسیم «توسعه» به سه بخش «ظرفیت، جهت، عاملیت» تقسیم شده است، و در سمت راست که بنویسیم «ساختار» به سه بخش «محوری، تصرفی، تبعی» تقسیم شده است، و در سمت چپ که بنویسیم «کارایی» به سه بخش «هماهنگی، وسیله، زمینه» تقسیم شده است، که تا اینجا جمعا ۹ و صف داریم.

حالا این ۹ و صف را در هم ضرب می کنیم، یعنی در ابتدا کارایی را برای ساختار قید قرار می دهیم که نه وصف زیر را منتجه می دهد، «هماهنگی محوری، وسیله محوری، زمینه محوری» بعد هم «وسيله محوری، وسیله تصرفی، وسیله تبعی» و در مرتبه سومی «زمینه محوری، زمینه تصرفی، زمینه تبعی» تا اینجا نه تا خانه

بدست ما آمده که اگر این نه تا را در سه وصف توسعه (یعنی ظرفیت، جهت، عاملیت) ضرب کنیم آن وقت در حقیقت یک ۲۷ تا داریم، که این ۲۷ سه قیدی را در ستون دوم ۲۷ تایی سمت چپ جدول شماره ۱ که در جدول کارنامه در بالای آن نوشته شده «مباحث مورد بررسی قرار می‌دهیم»

۳- تجزیه ستون ۲۷ تایی سه قیدی، «مرحله دوم» شکل‌گیری جدول مدل تعریف

مرحله بعد جدول خانه تعریف موضوع (یعنی همین ستون ۲۷ تایی سه قیدی را) تجزیه می‌کنیم.

۱/۳- «تجزیه» به دو ستون دو قیدی وسیله شناسائی ساختار و کارایی موضوع

اساسا به وسیله همین تجزیه کردن هست که باید دقیقا وضعیت آن را بشناسیم یعنی قید اول و قید وسط از اوصاف سه قیدی را در طرف ساختار جدول قرار می‌دهیم، و قید دوم و قید سوم را در طرف کارایی قرار می‌دهیم، و نهایتا به وسیله این تجزیه کردن می‌توانید بگوئید: «این موضوع، کارایی را دارد اگر عددش این باشد»

۲/۳- «تجزیه» وسیله شناسائی نسبت «ساختار با توسعه» و «ساختار با کارایی»

برادر رضایی: به نظر می‌رسد در تجزیه کردن عنوان سه قیدی، قید وسطی را حد وسط قرار می‌دهیم، یک بار سمت راست جدول قرار می‌دهیم و یک بار هم سمت چپ جدول قرار می‌دهیم دلیل این کار چیست؟

(ج): با این کار موضوع و ارزش آن را جدا کردید یعنی ارزش سیب و شیرینی سیب بایستی از هم جدا گردد.

(س): وصف و موصوفی است؟

(ج): یعنی گاهی به وصف ارزشی به آن نظر می‌کنید و گاهی به وصف شیرینی نظر می‌کنید، یعنی دو تا وصف داریم یک بار نسبت ساختار و کارایی بیان می‌شود و یک بار نسبت ساختار و توسعه، در این مثال

ساختار را می‌گیرید سیب، یک بار نسبت سیب و ارزش بیان می‌شود و یک بار نسبت سیب و شیرینی، در اینجا اگر عددتان صحیح باشد باید گفته شود این وصف در پایگاه خودش و ارزش خودش جایش درست است.

۱/۲/۳- عدم امکان ملاحظه تقوم اوصاف قبل از آوردن آن در ستون ۲۷ تایی و تعیین ارزش کمی آن
برادر حسینیان: تقوم را که در مرحله قبلش (یعنی وقتی اوصاف را در هم ضرب کردیم) ملاحظه کرده‌ایم.

(ج): در آنجا عددی نداریم، عدد را که می‌خواهیم تغییر دهیم باید ببینیم نسبت بین اوصاف چگونه هست؟ هرگاه بخواهد نسبت بین آنها تغییر کند، باید حتما نسبت ساختار به کارایی (یا به ارزشش) فرق بکند.

۳/۳- «تجزیه» وسیله شناسائی تأثیر تغییرات ساختار در کارایی

اینجا مفهوم نیست، اگر غرض رسیدن به اوصاف ۲۷ گانه‌ای که معرف تعریف باشد بوده است، بعد که به آن رسیدیم چرا مجدداً آن را تجزیه نمائیم؟

(ج): یعنی جدول تعریف آیا فقط یک نوع شکلی دادن به جدول اصطلاحات هست یا اینکه چیز دیگری هم به آن اضافه می‌شود؟ آیا صرفاً یک آرایش جدید در آنها هست؟ یا اینکه «متصرف هم» هست؟ ما می‌خواهیم بگوئیم اثر تغییرات بین نسبتها در ساختار موضوع و در کارایی موضوع در این دو ستون دو قیدی ۲۷ گانه و دو ستون چسبیده به ستون ۹ گانه (در جدول شماره ۱) قابل ملاحظه است. پس یک ساختار موضوع داریم و یک کارایی موضوع که بایستی بگوئیم هرگاه ساختار چنین شود کارایی چنان می‌شود.

۱/۳/۳- «تناسب کمی» وسیله مهم نسبت بین ساختار و کارایی

این تناسب کمی وسیله برای فهم نسبت بین ساختار و کارایی می‌باشد. فرضا این ۲۷ تایی دو قیدی که مقابل ساختار قرار دارد، «عناوین ساختاری» ما هستند، هر چند کارایی هم در آن مطرح هست، ولی بایستی ظهور آن بیشتر در ساختار باشد تا اینکه بتوان نتیجه گرفت که نسبت بین اینها صحیح نبوده پس کارایی غلط است، بعد با معادله تصرف معلوم می‌شود که در صورت عدم تعادل باید از کجا برداشته و به کجا اضافه کرد تا تعادل برقرار شود.

(س): بله، منتهی چرا به صورت اوصاف دو قیدی هستند در حالی که اوصاف دو قیدی از نظر ما اصلا رسمیت ندارند.

۴/۳- «تجزیه» به معنای مرتبط ندیدن اوصاف تجزیه شده نیست

(ج): اوصاف دو قیدی را در جدولی ملاحظه می‌کنید که نسبت اوصاف ساختاری و اوصاف کارایی را حفظ می‌کند، مثل آنالیز و تحلیل که انجام می‌دهید. شما وقتی تحلیل می‌کنید معنایش این است که در حالی که روی هم می‌توانید ببینید جدا هم می‌کنید، یعنی اگر گفتید ساختار موضوع این تغییرات را کرده است، در همان حین صحیح هست که در ستون مقابل آن بگوئیم: و کارایی آن این تغییرات را پیدا کرده است. بعد می‌گوئید این مربوط به چیست؟ می‌گوئید مربوط به همین موضوع است.

برادر رضایی: آیا در ستون سه قیدی جدول «ترکیب» و در ستون دو قیدی جدول «تجزیه» واقع می‌شود؟

(ج): تجزیه و ترکیب را با هم می‌بینیم، یعنی می‌گوئیم ضریب این موضوعات که با همدیگر وحدت دارند این مقدار هست اگر فلان ساختار و کارایی را داشته باشند فلان وحدت خاص را هم پیدا می‌کند. یعنی هم وحدت آنها را دارید و هم طرز تحلیل و تجزیه آنها را مشخص کردید؛ به عبارتی به وسیله تجزیه زمینه برای تحلیل و تجزیه آنها درست کرده‌اید وقتی بگوئید وحدت آن را می‌بینم، دیگر زمینه برای تجزیه و تحلیل آن نیست.

۵/۳- «تجزیه» واقعی نبوده و برای خواندن واقعیت است

البته تجزیه ساختار و کارایی به این معنا نیست که در واقعیت جدا شود! بلکه برای خواندن واقعیت آن را جدا می‌کنند.

۴- «تعیین ارزش کمی» منزلت هر یک از اوصاف ۲۷گانه سه قیدی، در یک ستون مجزا «مرحله سوم»

شکل گیری جدول مدل تعریف

برادر پیروزمند: ستون سه قیدی وسط جدول که باید بیانگر تعاریف باشد به صورت ستون در زیر هم نوشته شده است به این ترتیب باز هم شکل همان جدول اطلاعات می‌شود، یعنی نسبت بین منزلتهای آنها با هم معلوم نیست. بر خلاف آنچه که در تقسیم ۱، ۳، ۹ ملاحظه می‌شود که در آن اختلاف نسبتهای عناوین با همدیگر معلوم هست. ولی وقتی به صورت یک ستون زیر هم هست فقط ممکن است تفاوت منزلت آن را با عددی که در کنار آن نوشته شده است متوجه بشویم والا خود این فقط یک ستون هست.

(ج): اصولاً این جدول روی هم مطلب را تمام می‌کند، یعنی بعد از آن، عددها را کلی کرده در ستونها

می‌آورید و بعد به صورت منتهجه آنها را نگاه می‌کنید (چون می‌خواهید در جدول بالاتری هم نگاه کنید)

(س): ما یا بایستی برای دو ستون تجزیه شده دو قیدی موضوعیت قائل باشیم یا خیر؟ هر چند شما در جدول کارنامه عملاً برای آن موضوعیت قائل شده‌اید، یعنی برای او مابه‌ازاء معرفی کرده‌اید و حال آن که اگر جدول تعریف را به ستون سه قیدی ۲۷گانه منحصر کنیم آن وقت وجود دو ستون دو قیدی تجزیه شده توجیه پذیر نیست، چون خود موضوع را که بشکافید این اوصاف دو قیدی داخل آن نیست. ولی اگر برای اوصاف دو قیدی موضوعیت قائل شدیم باید بگوئیم که وقتی می‌خواهید وحدت برسید باید از این راه برسید؛ یعنی اینکه اگر موضوع را بشکافیم اینها درون آن هستند و این طریق به وحدت می‌رسند.

۱/۴- ضرورت «ستون مجزای کمی»، برای تسهیل در تحلیل کمی موضوع

(ج): اگر بخواهیم این اعداد را در داخل جدول کمی تحلیل کنیم، بایستی برای تسهیل در تجزیه و تحلیل کمی در وسط قرار گیرد، مضافاً اگر کمیت هر یک از اوصاف توسعه، ساختار، کارایی در کنار آن نوشته شود، جمع‌بندی اعداد ممکن نیست و اگر هم ممکن باشد اعداد توسعه، ساختار و کارایی منفصل از یکدیگر قرار می‌گیرند.

(س): لازم نیست به وسط بیایید چون هر کدام از خانه‌های جدول یک عدد دارند، می‌توانیم عدد آن را در کنارش بنویسیم یعنی یک جدول کمی بر آن تطبیق کنیم.

(ج): اگر چنین کنیم اولاً جمع‌بندی اعداد ممکن نیست؛ ثانیاً اگر جمع‌بندی اعداد هم ممکن باشد اعداد مربوط به هر یک از سه بعد توسعه، ساختار و کارایی جدای از یکدیگر قرار گرفته است.

۴- قرار دادن «عناوین» اوصاف ۲۷ گانه سه قیدی، در یک ستون مجزاء «مرحله چهارم» شکل‌گیری جدول مدل تعریف

(ج): پس هر یک از ستونهای وسط جدول نقش خاص خود را ایفاء می‌کند لذا اگر فرضاً ستونهای عمودی وسط جدول کلاً پاک شود و فقط تقسیمات «۱، ۳، ۹» باشد چند کار را نمی‌تواند کرد: اولاً اگر بخواهیم یک دانه از عناوین سه قیدی را تجزیه کنیم تا عنوان مربوط به کارایی موضوع، و ساختار موضوع از هم جدا گردد، در این جدول ۱، ۳، ۹، جایی برای آن منظور نشده است؛ ثانیاً اگر بخواهیم برای هر یک از اوصاف سه قیدی هم عنوان واحد قرار دهیم جایی برای ذکر آن منظور نشده است. البته ستون اخیر علاوه به ذکر عناوین، چنانچه در جلسه گذشته به عرض رسید، واسطه رسیدن از اوصاف ساختار به اوصاف کارایی نیز هست.

(س): می‌شود جدول دیگری ترسیم کرد که فقط عنوانها در آن ذکر شود.

(ج): بلی می شود گفت که یک جدولی جداگانه درست می کنیم و فقط عنوانها را درون آن می گذاریم اما

در این صورت باید جدولهای متعددی را برای تفهیم نظر خود ترمیم نمائید.

(س): این کار چه اشکالی دارد؟ از هر جدولی یک کار بیشتر نمی آید. مثل اینکه یک بار اصطلاحات را

پر می کنید و بعد هم به جای آن عنوان می گذارید و بعد هم بگوئیم اگر یک جدولی نباشد که هر دو تای

اینها را در آن ترکیب کنیم، آن نقص جدول هست اینکه نقص نیست.

۱/۴- ادغام چند جدول در جدول مدل تعریف، جهت تسهیل در مقایسه

(ج): بین این مطلب و آن مطلب خیلی فاصله هست، یعنی یک موقع می گوئید این جدول تعریف است

اگر خواستید بدانید که اینها معنایش چیست؟ به جدول اصطلاحات رجوع کنید و یک موقع جدول تعریف

را تا آنجا که ممکن است جدا جدا می کنید. به عبارت دیگر ایجاز، نباید ایجاز منحل باشد و تطویل هم نباید

تطویل ممل باشد اینکه ده تا جدول در کنار همدیگر بگذارید بعد مرتب اصرار بکنید این مربوط به این

هست این تطویل ممل است، در صورتی که می شود با یک علائم دیگری تک تک اینها را داخل یک صفحه

نوشت.

(س): یعنی دو سه تا جدول را در داخل صفحه جا می دهیم.

(ج): این کار برای این است که مقایسه سهل بشود. مفهوم تعریفی که در ارتکازات عموم هست این

است که چند چیز را در کنار هم بگذارند لذا خود اینکه، این تعریف به شکلی باشد که بخواهید ۲۷ موضوع

را برای تعریف یک موضوع ببینید، یک مقدار برای ارتکازات مشکل است حال چه رسد به اینکه شما

بخواهید جدولها را جدا جدا کنید و نسبت بین اینها را در ذهن مقایسه کنید. به نظر ما می رسد، جدول

«کارنامه» مقایسه را به همراه دارد و هیچ کدام از سطر و ستونهای آن بی وجه نیست؛ در عین حال

کوچکترین نظام را هم به شما می دهد، یعنی شما مثلاً اگر بگوئید در یک خانه می نویسیم «تأسیس» یک

خانه هم می‌نویسیم «بنیان» اگر بخواهیم کوچکتر از این را بنویسیم دیگر نمی‌تواند به ما جواب بدهد چرا؟ چون قبلا گفتیم که یک فاعل حتما مرکب هست، ولی نظام فاعلیت از ۲۷ تا تشکیل می‌شود. فاعل تنها سه تا هست اما کوچکترین نظام فاعلیت ۲۷ تا می‌باشد، اگر کوچکترین نظام فاعلیت بنا به فلسفه ولایت قابل تعریف هست می‌گوئیم کمترین حدش همین است.

۵- ایجاد طبقه‌بندی موضوعات (به وسیله نسبت‌های متناظر) «مرحله پنجم» شکل‌گیری جدول مدل تعریف (س): پس در واقع در این جدول ما دو تا جدول را ترسیم کردیم تا اینکه مقایسه آن راحت تر شود، یعنی این کناری که «۱، ۳، ۹» تقسیم شده بعد در جدول وسط آمده، قسمت وسط جدول ادامه تقسیمات نیست بلکه همان کناری را یک طور دیگر آرایش دادیم و در وسط نوشتیم.

۱/۵- وجود «نسبت متناظر» بین اوصاف

(ج): با یک نحوه دیگری آرایش پیدا کرده در وسط نوشتیم ولی آیا نسبت آن در خواندن آن باز بریده شده است؟ یعنی آیا این نسبت دیگر وجود ندارد؟ یا نسبت متناظر حتما وجود دارد، یعنی عناوین موضوعی را که می‌خواهید بنویسید متناظر با هر کدام از این منزلتها منزلتی هم وجود دارد، همان طوری که در تناظر می‌گفتیم هر وصف، از نظر منزلت و سطح روبروی یک وصف دیگر است.

۲/۵- قرارگیری یک عنوان شامل برای هر سه وصف از ستون ۲۷ تایی

حالا ممکن است بگوئید از راه سطح و افق مثلا می‌توانید در جدول کارنامه «اصول توسعه مفاهیم» را برای سه عنوان زیر مجموعه آن، عنوان شامل قرار دهید، عنوان شاملی که موضوعا با عناوین زیرمجموعه خود تفاوت دارد. و به همین ترتیب سایر عناوین. عنوانی مثل «اصول توسعه مفاهیم» متناظر با منزلتی شامل بر زیر مجموعه‌های خودش است. حالا اگر این تناظر را در منطق صوری ببریم، باید یک کلی را ذکر کنیم، که تقسیمات آن اینها باشد.

پس از الگو، یک سیری برای ساختن این عناوین دو قیدی داریم، و یک سیری هم برای اندازه‌گیری متوجه‌ها و رسیدن آن و یک متوجه داریم، در آن سیری که برای متوجه‌ها داریم از همین تناظر استفاده می‌کنیم یعنی می‌گوئیم این سطح از موضوعات (این سه تایی) یکی شدند. در حالی که خانه‌ای که در جدول ارزشش ۶۴ را دارد از ۹ وصف اوصاف توسعه هست و خانه‌ای که در زیر آن ارزش ۳۲ را دارد از ساختار آورده بودید و خانه سومی که در زیر آن ارزش ۱۶ را دارد از کارایی آورده بودید. ولی هر سه تایی اینها در تبدیل موضوع باید یک عنوان متناظر داشته باشد، عنوان متناظر آن را یک اسمی مثل «اصول توسعه مفاهیم» می‌گذارید. پس بنابراین سیر تبدیل آن را در جدول می‌توانیم بنویسیم لذا یک جدول بریده‌ای که نه از جهت عدد به درد ما بخورد و نه از جهت عناوین نیست.

برادر رضایی: نسبت به بالای جدول کارنامه فرمودید اگر تقسیمات بالای جدول هم نباشد مسئله‌ای ندارد لذا این مطلبی که شما در مورد رفت و برگشت جدول می‌فرمائید در مورد بخش ساختار و کارایی، این مشهود است (یعنی سه تا وصف را تبدیل به یک وصف می‌کنیم) ولی در مورد بالا چنین سه تایی (در رفت) نداریم.

(ج): در جدول تعریف موضوع اینها را که در تبدیل موضوع بیان می‌کنیم یعنی اوصاف توسعه، ساختار، کارایی اینها سه تا هست که موضوعاً تغییر کرده و تبدیل به یک موضوع شده است.

برادر رضایی: تا آنجایی که می‌فرمودید ۲۷ تا را که اینجا قرار دادیم به وسیله حد وسط قرار دادن یک قید آن را به دو ستون دو قیدی است راست و سمت چپ جدول تجزیه می‌کنیم مشخص است اما چرا وقتی می‌خواهیم از ساختار و کارایی توصیف بدهیم، با اوصاف دو قیدی این کار صورت می‌پذیرد؟

(ج): دو قیدی از کدام سه قیدی است؟ به عنوان مثال بیان می‌کنم. یعنی این سه قید اینجا که با آدرس

(س): از سه تا ۹ تا

(ج): کدامیک از سه تا ۹ تا.

(س): یعنی یک نه تایی توسعه، ساختار، کارایی، که در هم ضرب شده است.

(ج): خانه اول (۱-۱-۱) اولی از نه تایی اوصاف توسعه هست، خانه دوم (۲/۱/۱) اولی از نه تایی ساختار

هست، سومین خانه (۳/۱/۱) اولی از ۹ تایی کارایی هست؛ ولی وقتی در تبدیل موضوع ملاحظه می‌کنیم،

منتجه آن چه چیزی هست؟ صحبت در این است که آیا در جدول متقوم هم ساختار کارایی بریده هستند یا

اینکه سه تایی اینها در یک نتیجه می‌آیند. یعنی می‌آیند در یک ستون نه تایی ذکر می‌شوند یعنی ۲۷ تا وصف

ستون تجزیه شده تبدیل به نه موضوع می‌شود.

(س): کدام ۲۷ تا را می‌فرمائید.

(ج): نه تا از ۲۷ تایی که در وسط نوشته شده مربوط به توسعه، و نه تا هم مربوط به ساختار، و نه تایی

دیگر هم مربوط به کارایی است؛ این برای وقتی است که سیر به طرف داخل جدول می‌کنیم. وقتی به طرف

بیرون می‌آئیم می‌گوئیم اینها دارای سه نتیجه هست یا یک نتیجه هست؟ سه تا ارزش دارد ولی در جمع

شدنشان، موضوع دیگری را (به صورت متناظر) بایستی بنوسید، خود آن موضوع با هم جمع نمی‌شود (چون

یکی از اینها، خودش هست)

۳/۵- ایجاد سطوح مختلف نتیجه برای رسیدن به یک نتیجه و تعیین پایگاه این موضوع در جدول شامل

برادر حسینیان: چرا این کار را بکنیم آیا برای این است که می‌خواهیم بیرون بیائیم.

(ج): چون می‌خواهیم بیائیم و نتیجه را نگاه کنیم تا ببینیم پایگاهش نسبت به بیرون چیست؟ یک فرض

این است که گفته بشود به جای اینکه ۲۷ عدد مربوط به هر وصف در وسط جدول و کنار ستون « مباحث

مورد بررسی » نوشته شود، ۵ عدد هر وصف در کنار خود آن در خانه‌های ۹ گانه سه طرف جدول شماره ۱

نوشته شود، در این صورت آیا جمع‌بندی اعداد ممکن است؟ اگر هم جمع‌بندی بشود اعداد ساختار علی‌حده اعداد کارایی هم علی‌حده و اعداد توسعه هم علی‌حده هستند، اوصاف در ضرب با یکدیگر، فقط قید و مقید برای هم قرار می‌گرفتند اما به وحدت نمی‌رسیدند، ولی در جدول مدل به هم مربوط می‌شوند.

(س): پس می‌خواهیم به وحدت برسانیم؟

(ج): یک بار به وحدت رسیده است، حالا که به وحدت رسیده، برای شناختن پایگاه آن در جای دیگر، پایگاه تجزیه را می‌شناسید یا پایگاه وحدت را می‌شناسید؟ یک ستون تجزیه (آنالیز) هم برای شناختن ساختار موضوع و کارایی موضوع علی‌حده دارید. ولی حالا علاوه بر آن مطالب (که نسبت به درون دارید) پایگاه آن را در جدول بالا هم می‌خواهید ببینید، یعنی این عنوان چگونه تبدیل می‌شود به یکی و چگونه در جدول بالاتر می‌رود؟ حالا آیا به صورت قید مقید بایستی بیاوریم یا بایستی به صورت سطوح مختلف موضوعات آن را ملاحظه کنیم. اگر قید مقید بخواهید بیاورید عدد را بایستی به همین جا (خانه‌های ۹ گانه سه طرف جدول) بدهید. اما اگر بخواهید بگوئید با تغییر نسبتها یک موضوع دیگری می‌شوند بایستی «تبدیل موضوع» را در آنها به رسمیت بشناسیم، به نحوی که هر سه تای اینها به یک موضوع دیگر تبدیل شود.

برادر رضایی: در حقیقت به وسیله ستون آنالیز و تجزیه می‌خواهیم تغییرات را در درون کنترل کنیم.

(ج): وقتی این کار را انجام دادید، آن موقع رابطه کنترل تغییرات در درون در پایگاه بیرونی مشخص می‌شود (چون نه درون تنها را می‌توان مستقل دید و نه بیرون تنها را) و طریق این کار تبدیل کردن آن به یک نتیجه است.

۶- جمع‌بندی مراحل شکل‌گیری جدول

(س): نهایتاً اگر بخواهیم برای هر یک از اینها یک جدول جداگانه ترسیم نمائیم چگونه می‌شود؟

(ج): اگر می‌خواهید جدول علی‌حده بکشید بهتر است یک جدول بکشید، بیایید در جدول دوم ۳ تا ۹ وصف حاصله را با ترتیبی خاص به صورت ۲۷ وصف در یک ستون ترسیم کنید و در جدول سوم تجزیه شده این ستون ۲۷ گانه سه قیدی را با متجه‌هایی که در برگشت پیدا می‌کند در سه سطح اصلی، فرعی، تبعی ترسیم نمائید.

برادر پیروزمند: پس فرمودید باید سه تا ۹ وصفی که در سه طرف جدول داریم (که جمعا ۲۷ تا می‌شود) عینا در ۲۷ وصف سه قیدی، وسط جدول (کنار ستون ارزش) تکرار شود.

(ج): البته یادمان باشد که در جدول مدلمان چنین است، نه جدولی که فرض باشد ۲۷ تا از ۷۶۰۰ میلیارد وصف آوردیم. اگر یک ۲۷ تا از ۷۶۰۰ میلیارد آورده باشیم، شکل اوصاف آن ممکن است متفاوت باشد، یعنی نظام اصطلاحاتی که داریم نحوه تقوم و تأخرهای آنها فرق می‌کند. ولی متناظر اصطلاحات که در جدول مدل تعریف است می‌باشد. جدول فعلی مورد بحث ما جدول مدل الگوتان هست، و لاکن اوصافی که از نظام اصطلاحات می‌آورد، نحوه «ترکیب» و قرار گرفتن ظرفیت، جهت، عاملیتشان این گونه نیست، یعنی ممکن است یکی از آنها فقط ۸۱ ظرفیت داشته باشد، که می‌توانید تناظر هر کدام از آن ظرفیتها را با قیود جدول مدل تعریف مشخص کنید یعنی به وسیله جدول مدل قدرت تعریف آن را دارید. اما در جدول تعریف حرف شما صحیح هست یعنی اوصاف سه قیدی وسط جدول به وسیله اوصاف نه گانه جدول پر می‌شود، وقتی این ستون تمام شد بعد تجزیه می‌شود بعد هم ارزش‌گذاری می‌شود، بعد برای بار دوم عنوان متناظر آن را ذکر می‌کنیم.

برادر پیروزمند: پس در قدم اول عنوانهایی که در ستون چهارم سمت چپ جدول شماره ۱ می‌گذاریم از سه وصف ۹ گانه اطراف جدول به دست آمده‌اند.

(ج): بله، که با سه قید هم ذکر می‌شوند، سه قید آنها هم معلوم هست که ۸۱ قید می‌شود که ۸۱ قید در ۲۷ تا عنوان دارید که عناوین آن را در ستون چهارم از سمت راست جدول شماره ۱ قرار می‌دهید، که نکته جدید این ستون فقط همین نامهاست. یعنی هر سه قید یک خانه از ستون ۲۷ گانه سمت چپ جدول را به صورت یک مجموعه ملاحظه می‌کند و یک نام هم به آن می‌دهد. البته نام آن هم نبایستی بی‌ربط باشد، بایستی نامی بین ساختار موضوع و کارایی موضوع پیدا کنیم یعنی همان طوری که ارزش آن را بین ساختار و کارایی می‌بینیم، نام آن را هم بین این دو تا می‌بینیم.

۷- علت عدم لزوم ستون تجزیه شده دو قیدی برای شناسایی توسعه

(س): پس این دو تا ستونی که به صورت دو قیدی در دو طرف پیدا می‌کنیم فرمودید ضرورت ستون دو قیدی این است که یک طرف اوصاف ساختار موضوع را معین می‌کند و طرف دیگر کارایی را چرا که اگر ترکیبی باشد نمی‌توانیم به صورت تجزیه‌ای بفهمیم ساختار موضوع چیست؟ و کارایی موضوع چیست؟

(ج): احسنت، یعنی موضوع را اگر بخواهیم ببینیم موضوع خوبی هست و وضعیت تغییر آن نرمال است، یا بد است در این صورت بین ساختار موضوع و کارایی موضوع بایستی تفکیک کنیم به عبارت دیگر بین «اثر یک کل» و «خود آن کل» تفکیک کنیم، ببینیم چه روابطی در داخل این کل هست و چه نسبتهایی هست تا بگوییم کارایی آن چگونه تغییر می‌کند.

(س): پس به همین ضرورت این دو تا تفکیک شده است حالا عین همین ضرورت نسبت به اوصاف توسعه هم هست، یعنی اوصاف دو قیدی که طرف ساختار هستند آیا بیانگر نسبت ساختار و کارایی هستند؟

۱/۷- جایگاه (منزلت) اوصاف دو قیدی روشنگر نسبت آن با توسعه

(ج): بله اما برحسب جایگاهشان، یعنی «ساختار و کارایی زمانی»، «ساختار و کارایی مکانی» و «ساختار و

کارایی، کارایی»

۲/۷- سطر اول ستون دو قیدی سمت راست جدول، بیانگر «ساختار زمانی موضوع» سطر دوم بیانگر

«ساختار ساختار» و سطر سوم بیانگر «ساختار کارایی»

(س): اینکه دو قیدی هست پس قید سوم آن کسر می‌دارد می‌شود؟

(ج): چون سطر اول اوصاف دو قیدی در ستون سوم سمت راست جدول، تجزیه شده وصف سه قیدی

است که از ۹ وصف توسعه انتخاب شده است. ساختار موضوع را در توسعه معین می‌کند و سطر دوم آن

(که تجزیه شده وصف سه قیدی است که از ۹ وصف ساختار آمده است) ساختار موضوع را در ساختار،

معین می‌کند و سطر سوم (که تجزیه شده وصف سه قیدی است که از ۹ وصف کارایی آمده است) ساختار

کارایی موضوع را معین می‌کند، و به همین ترتیب سایر قیود پائین آن.

(س): پس بایستی سه قید درون آن باشد، یعنی هم بایستی نسبت آن را با توسعه معلوم کند و هم نسبت

آن را با کارایی تمام کند، و ظهور آن هم در ساختار باشد.

(ج): موضوع تغییر را مورد توجه قرار بدهید، موضوع تغییر زمانی یا مکانی یا خود کارایی است؟

(س): در طرف ساختار موضوع مکانی هست.

(ج): سطر اول را که جمع کردید از کجا آوردید.

(س): سطر اول را از تقسیمات توسعه.

(ج): اگر از ساختار توسعه هست، ساختار زمانی را تحلیل می‌کند.

(س): نفرمائید ساختار زمانی بلکه بفرمائید اوصاف زمان.

(ج): اوصاف زمانی نسبتی به هم دارند، یعنی موضوعی دارند (موضوع زمانی نه موضوع ساختاری) موضوع زمانی که مثلا گفتیم زمان عبارتند از: ظرفیت، جهت، عاملیت، پس یک موضوع زمانی دارید و یک موضوع ساختاری یعنی مکان و یک موضوع کارایی دارید، تا در سه سطر اول ستون سوم سمت چپ جدول هر سه اینها ملاحظه می‌شوند.

(س): هر خانه دو قیدی معرف نسبت بین ساختار و کارایی هست یا نیست آن را با توسعه هم معلوم می‌کند؟

(ج): می‌خواهم بگویم این سه تا (توسعه، ساختار، کارایی) را جداگانه ملاحظه می‌کنید در عین حال که منزلتشان (جایگاهشان) اینها را به هم پیوند می‌دهد.

(س): اگر جایگاهشان چنین نقشی دارد پس همین که یک قید بگذاریم کافی است و نسبت آن با هر سه معلوم می‌شود. می‌فرمائید این نسبت را با قید معلوم می‌کنیم منتهی اینجا مقدم می‌دارید قید ساختار را و ظهور آن در ساختار معلوم می‌شود.

(ج): ساختار چه موضوعی؟

(س): ساختار اصل موضوع، البته در طرف راست جدول یعنی در ستون ۲۷ دو قیدی

(ج): در ۲۷ تایی دو قیدی، است که مربوط به این سطر است یا از یک سطر دیگری هست؟

(س): از همان سطر هست.

(ج): اگر مربوط به همین سطر هست آیا این سطر مکانی هست یا سطر زمانی؟

(س): قرار شد زمانی و مکانی را از هم جدا کنید؟ در این صورت منظورتان از این سؤال چیست؟

(ج): مگر هر یک از این ۲۷ وصف سه قیدی ستون چهارم سمت چپ جدول از کجا آمده است؟

(س): هنوز شیوه آن را برایمان توضیح نفرمودید،/ به نظر می‌آید از اوصاف توسعه باشد.

(ج): شیوه آن به ترتیبی است که جدول شماره ۱، شماره گذاری شده است، که سطر اول اولی از ۹ وصف توسعه، سطر دوم اولی از ۹ وصف ساختار و سطر سوم اولی از ۹ وصف کارایی است و به همین ترتیب تا بیست و هفتمین وصف.

ارزش سطر دوم نصف ارزش سطر اول، و ارزش سطر سوم نصف سطر دوم است و به همین نسبت ۱۲ بین هر سه سطر بعدی هم جاری است و هر کدام از این سه سطرها هم یک عنوان شامل دارد که مجموعاً ۹ عنوان را تحویل می دهند، که در صورت تجزیه متناظر یا هر یک از ۹ عنوان ساختاری یک عنوان کارایی وجود دارد و به این ترتیب سطوح مختلف وحدت مشخص می گردد.

برادر حسینیان: در یک رفت و برگشت.

(ج): همین طور هست، یعنی اگر در جدول شما رفت و برگشت نباشد، در این صورت نمی توانید جدول تعریف باشد چون «کل» نیست.

جدول تعریف در آخر کار باید یک «کل» را نشان بدهد نه «نحوه درست کردن کل» را. درست کردن کل، جدول تعریف نیست! بلکه خود کل جدول تعریف هست. وقتی خود کل درست شد باید در سطوح مختلف آن تبدیل موضوع واقع شود.

برادر پیروزمند: برای اینکه مطلب را بهتر متوجه شویم، اگر فرضاً خانه شماره (از جدول شماره ۱) عنوان دوم از ستون ۲۷ تا بیست و هفتمین قیدی قرار دهیم.

(ج): دارای سه قید هست، که اگر آن قیدها را برای آسیب شناسی تجزیه کنیم، دو قید آن در ستون دو قیدی طرف ساختار قرار می گیرد، و در قید آن در ستون دو قیدی طرف کارایی قرار می گیرد (البته با حفظ تکراری بودن یک قید) که دو قید طرف ساختار، «ساختار ساختار موضوع» را نشان می دهد.

(س): یعنی باید این سه قید ساختاری ما یکی از آنها باید در منزلت ساختار باشد و یکی در منزلت توسعه باشد.

(ج): مهمترین مطلب این است که «جایگاههای جدول شما مفهوم دارد»

(س): حالا این دو قیدی که طرف ساختار می‌آید نسبت ساختار را با چه چیزی معین می‌کند؟

(ج): این دو قید معرف ساختار زمانی شما هست، به عبارت دیگر زمان‌ساز شما هست.

(س): در طرف ساختار مکان‌سازها باید قرار گیرد. اگر سطر دوم اوصاف دو قیدی طرف ساختار را فرض گرفتید معرف ساختار موضوع است.

(س): دو قیدی که در طرف ساختار می‌آید، قید ساختاری وصف سه قیدی است همراه با کدام قید؟

۳/۷-۹ وصف ساختاری موضوع از ضرب ساختار در ساختار بدست نیامده است

(ج): موضوع ساختاری‌تان موضوع شما هم در این وصف ساختاری هست.

موضوع قرار گرفتن ساختار، معنایش این است: در جدول هنگامی که سه قیدها را می‌نوشتید مثلاً «همانگی، محوری، ظرفیت»، «وسیله محوری ظرفیت»... این ۹تایی که موضوع آن ظرفیتی هست (که انواع و اشکال ظرفیت را نشان می‌دهد) این در جای نه وصف توسعه شما در بالای جدول قرار می‌گیرد. یعنی ظرفیت کل را اگر بخواهید در طرف توسعه است کما اینکه جهت کل را اگر بخواهید در ساختار هست و عاملیت کل را اگر بخواهید در طرف کارایی است.

(س): پس یک بار بایستی اصطلاحات آن را در جدول بفرمائید که چطوری قرار می‌گیرد.

(ج): بله، اما فلسفه آن را اشاره می‌کنم، اگر برای هر موضوعی تکامل قائل باشید مرحله تکامل متناسب با سطح جهت‌گیری هست، ولی ظرفیت کارایی آن و ظرفیت ارتقاء آن و ظرفیت جهت‌گیری آن متناسب با حد تکامل آن هست آن موقع قدرت عملکرد و پرستش آن، به کارایی آن برمی‌گردد. یعنی ۹تای عاملیت در

کارایی می‌آید، اما بایستی توجه داشته باشیم ترکیب سه قید هست یعنی عاملیتی که مثلا با اوصافی مثل «هماهنگی محوری عاملیت»، «وسیله محوری عاملیت»، و الی آخر ترکیب شده است؛ عاملیت آخرین قید هست ولی با توسعه و ساختار ترکیب شده است. این اوصافی که به عاملیت ختم می‌شوند بایستی در ستون کارایی بیاید در طرف همه ساختار اوصاف جهتی هستند؛ ولی باز با ساختار و کارایی ترکیب شدند یعنی هماهنگی محوری جهت و الا آخر و در طرف توسعه هم اوصاف ظرفیتی هستند. هرگاه یک سه قیدی که می‌آوریم ترکیب از هر سه تا قید اینها هست، با توجه به حفظ خصوصیت جایگاه خودش یعنی این گونه نیست که ساختار را در ساختار ضرب کرده باشیم، ۹ تا ساختاری بدست آمده باشد که در طرف ساختار بنویسیم، بلکه ترکیب به صورت قید و مقید است نه اینکه آن را به صورت وحدت در آورده باشیم.

(س): یعنی از ابتدا اوصاف مرکب هستند.

(ج): مرکب هستند نه متقوم اینجا که می‌آیند که ما به آنها عدد می‌دهیم، نسبت می‌دهیم تجزیه می‌کنیم اینجا دیگر حالت تقومی هست.

(س): توضیح بفرمائید که تجزیه شده عنوان شماره ۲ در طرف ساختار، نسبت ساختار را با چه چیزی

معین می‌کند؟

(ج): «ساختار ساختار» را معلوم می‌کند بیان ساختار موضوع که ما زمانی باشد با بیان ساختار موضوع، که

موضوع از مکانی باشد تفاوت دارد مثلا در «هماهنگی محوری جهت»، «می‌گفتیم موضوع» جهت در اینجا ساختاری هست پس موضوع در این وصف «ساختاری» است.

(س): «هماهنگی محوری» باید طرف ساختار بیاید و «محوری جهت» هم طرف کارایی بیاید. قید اول و

وسط یعنی هماهنگی محوری

هم را این طرف بنویسید، محوری جهت هم این طرف بیاورید.

(س): منزلت ساختاری

(ج): یکی از اینها را بایستی حد وسط قرار دهیم، یعنی محوری حد وسط می‌شود، و باید در هر دو تکرار شود.

(س): اینجا چون ظهور در ساختار باید داشته باشد، قید ساختار آن باید اول بیاید.

(ج): محوری چیزی هست که تکرار می‌شود از، هماهنگی محوری جهت، «محوری جهت» و «محوری هماهنگی» به دست می‌آید و «محوری جهت» در طرف ساختار می‌آید.

(س): پس قید ساختاری را در طرف ساختار نیاوردید، چون قید ساختاری هماهنگی بود.

(ج): هماهنگی متناظر با آن هست که روبروی آن می‌آید لذا روبروی آن می‌گوئیم محوری هماهنگی «محوری» وسط قرار می‌گیرد با قید جهت (محوری جهت) در طرف ساختار می‌آید و با قید هماهنگی (محوری هماهنگی) روبروی آن در طرف کارایی می‌آید.

« والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته »

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۹

تاریخ: ۱/۵/۷۳

عنوان کلی: توجیه «اجزاء مختلف» جدول مدل تعریف و «شیوه قرارگیری اصطلاحات» در آن است

فهرست

* - پاورقی: «ادبیات محاوره» متناسب با یک فلسفه، وسیله دستیابی به کاربرد متناسب با آن فلسفه... ۱

۱- دسته‌بندی علائم «مرحله اول» شکل‌گیری ادبیات... ۱

۲- ترکیبات قاعده‌مند از علائم «مرحله دوم» شکل‌گیری ادبیات... ۱

۱- بررسی کارائی «ستون سوم سمت راست» جدول مدل تعریف... ۱

۱/۱- اوصاف مذکور در این ستون «عنوان» برای اوصاف سه قیدی و «طریق» رسیدن از اوصاف دو قیدی

سمت راست به اوصاف... ۱

دو قیدی سمت چپ جدول... ۲

۲/۱- ذکر مثال از جدول تعریف در مورد فوق... ۲

۳/۱- ستون دو قیدی سمت راست معرف ساختار موضوع و ستون دو قیدی سمت چپ معرف کارایی

موضوع... ۲

۲- تفاوت «جدول مدل تعریف» و «جدول تعریف»... ۳

۱/۲- کارائی جدول مدل تعریف، در شناسائی منزلت اصطلاحات... ۳

۲/۲- تفاوت عناوین بالای «جدول مدل تعریف» و «جدول تعریف»... ۳

۱/۲/۲- اوصاف توسعه عنوان برای ستون مربوط به خود هستند... ۳

۲/۲/۲- اختلاف منزلت اوصاف اصلی و اوصاف فرعی موضوع... ۴

۳/۲/۲- تعریف مقاصد «خرد، کلان، توسعه» از اوصاف بالای جدول تعریف... ۴

۴/۲/۲- حذف گوشه‌های جدول مدل، در صورتی که اوصاف توسعه عنوان برای ستون خود باشد... ۵

۳- «شیوه تکثیر» اصطلاحات و «شیوه قرارگیری» آن در جدول مدل... ۶

- ۱/۳- «شیوه تکثیر» اصطلاحات (اصلی و فرعی قرار دادن اوصاف در جداول ۹ خانه‌ای)...۶
- ۲/۳- «شیوه قرارگیری» اصطلاحات در جدول مدل تعریف...۷
- ۱/۲/۳- اوصاف درونی «توسعه، ساختار، کارائی» در هر سه تای آنها قید برای سه تای دیگر قرار می‌گیرد...۸
- ۲/۲/۳- «حضور وصف به نحو اشاعه» مانع از انفکاک «اوصاف توسعه، ساختار، کارائی»...۸
- ۱/۲/۲/۳- تفاوت «جزء و بعد»...۸
- ۲/۲/۲/۳- تعریف شدن موضوع به نحوه رابطه‌اش، دلیل «اصل بودن وصف در تغییرات موضوع»...۸
- ۳/۲/۳- ۹ اصطلاح طرف توسعه «ظرفیتی» ۹ تای طرف ساختار «جهتی» و ۹ تای طرف کارائی «عاملیتی» هستند...۹
- ۴- ضرورت «تغییر شیوه تجزیه» اوصاف سه قیدی، در تبدیل آن به دو ستون دو قیدی...۱۰
- ۱/۴- تأثیر تغییر شیوه تجزیه، در قاعده‌مند کردن تطبیق اصطلاحات بر عناوین تعریفی...۱۰
- ۲/۴- منفصل شدن سه بعد «توسعه، ساختار، کارائی» در صورت معرفی این سه بعد با ۹ وصف سه قیدی سه طرف جدول مدل...۱۰
- ۱/۲/۴- تعریف نشدن «منزلت» در صورت عدم تجزیه اوصاف سه قیدی...۱۱
- ۲/۲/۴- انفصال سه بعد در صورت متقوم نشدن منزلتها و اعداد آنها در وسط جدول...۱۱
- انفصال ابعاد در صورت متقوم نشدن منزلتها علاوه بر تقویم اصطلاحات...۱۲
- ۳/۴- تفاوت شیوه تولید مدل تعریف و شیوه جمع‌بندی...۱۳
- ۱/۳/۴- امکان عدم تعادل درونی اوصاف توجیه‌گر تجزیه درونی آنها...۱۳
- ۲/۳/۴- تبدیل «موضوعات» و «آثار» به متجه‌های بزرگتر به وسیله روش جمع‌بندی...۱۴
- * - پاورقی: توجیه استفاده از «حد وسط» در روش بر مبنای ولایت...۱۴
- ۱- تبعی بودن استفاده از مفاهیم منطق اصالت شیء...۱۵
- ۲- متقوم بودن ادبیات اسلامی با ادبیات الحادی و التقاطی...۱۶
- ۳- «بلوغ تأسیس بر مبنای ولایت» به تعیین جایگاه ادبیات الحادی و التقاطی در دستگاه ولایت است...۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۹ تاریخ: ۱/۵/۷۳

عنوان بحث: توجیه «اجزاء مختلف» جدول مدل تعریف و شیوه قرارگیری اصطلاحات» در آن

حجة الاسلام والمسلمین حسینی : بحث درباره تشریح نظام تعریف بود، که به آن نظام تعریف متقوم یا انعکاس تقوم هم گفته می شود انعکاس تقوم، یعنی آن چیزی که مضمهر بوده که در اینجا ظاهر می شود. نظام اصطلاحاتی را که ما طبقه بندی کردیم و تا ۷۶۰۰ میلیارد پیش می رود، البته یک اثبات ضرورتی برای آنها است که حتما در جای خودش بحث مبسوطی (تظیر همین بحث جدول) در مورد آن خواهیم داشت.

* - پاورقی: «ادبیات محاوره» متناسب با یک فلسفه، وسیله دستیابی به کاربرد متناسب با آن فلسفه

پس اگر ما ادبیات خاص یک فلسفه، یعنی ادبیات محاوره را در توسعه مفهوم نداشته باشیم، قطعا در تصرف و درست کردن معادلات، و دستیابی به کاربرد متناسب با آن فلسفه، دچار وقفه می شویم. و این نکته خیلی ظریفی است که شما وقتی می توانید یک فلسفه را در عینیت جاری بکنید که قدرت تکثیر مفاهیم را داشته باشید، یعنی براساس فلسفه تان بتوانید معانی بسیار زیادی را تولید کنید. نحوه تولید کردنی نظیر علم صرف و نحو و معانی و بیان و... که شما آن را در زبان عرب مشاهده می کنید. بنابراین چند کار را باید در یک زمان بتوانید انجام دهید.

۱- دسته بندی علائم «مرحله اول» شکل گیری ادبیات

۱- دسته‌بندی علائم ابتدائی (حالا اگر صوتی باشد، دسته‌بندی صداها می‌شود، و اگر نگارشی باشد، علائم خاصی می‌شود که در کتابت یا نقشی که به هر نحوی ملاحظه بشود) پس باید بتوانید دسته‌بندی ابتدائی بکنید.

۲- ترکیبات قاعده‌مند از علائم «مرحله دوم» شکل‌گیری ادبیات

۲- در مرحله بعد، باید براساس آن دسته‌بندی بتوانید ترکیبات خاصی را تعریف کنید؛ که کلمات می‌شود؛ یعنی باید بتوانید حروف و کلمات، جمل و سیاق درست کنید.

تمامی این تعاریف هم باید قاعده‌مند باشد. حال اگر برای هر بخش از آن گفتید که نمی‌خواهم قاعده ذکر کنم در همانجا به همان نسبت، کار شما ضعف پیدا می‌کند. اگر از همان اوائل هم قاعده نداشته باشد؛ یعنی بشود هر صدائی را علامت هر چیزی قرار داد و آن را در هیچ نحوه دسته‌بندی نیاورید، قطعا در این صورت هیچ کاری نمی‌توانید بکنید. شما وقتی می‌خواهید آثار اشیاء را برای یک هدفی به کار بگیرید اولین صحبت این است که آثار اشیاء را چگونه تبدیل به مجموعه می‌کنید تا سهولت هدف شما را نتیجه بدهد؟ و اگر بگوئید تعریفی براساس فلسفه برای آثار ندارم، چون می‌خواهید مجموعه‌سازی در رابطه بین فلسفه و هدفتان واقع شود، به بن‌بست خواهید رسید.

ولی طبیعی است که در ابتداء کار برای حروفی که در ادبیات لازم دارید قاعده می‌دهید. این حروف را هم باید طبق قاعده‌ای تبدیل به کلمه و جمله بکنید و این کار را هم اگر نتوانید انجام دهید به هر حال دنبال چیزی که بتواند مفاد غرض شما را تمام بکند می‌روید و اگر نتوانید این کار را هم بکنید به بن‌بست می‌رسید.

۱- بررسی کارائی «ستون سوم سمت راست» جدول مدل تعریف

در ادامه بحث توضیح جدول مدل تعریف به بررسی این نکته رسیدیم که نظام تعاریف چگونه می‌تواند به نظام اصطلاحات ارتباط پیدا کند؟ عرض کردیم ۲۷ تا وصف که هر یک از آنها دارای ۳ قید است را ابتداء در ستون مباحث مورد بررسی می‌گذارید. بعد طبق یک نحوه تجزیه‌ای آنها را دو طرف جدول قرار می‌دهید یعنی یک ۲ قید را در طرف راست و یک ۲ قید هم در طرف چپ می‌آورید. معنایش این است که یک قید وسط مثل حد وسط در هر دو تکرار می‌شود.

۱/۱- اوصاف مذکور در این ستون، «عنوان» برای اوصاف سه قیدی، و طریق رسیدن از اوصاف دو قیدی سمت راست به اوصاف دو قیدی سمت چپ جدول

بعد از آن باید عناوین ستون «ضرورت بررسی موضوعات» را تعیین نمائیم، عناوین این ستون در عین «عنوان بودن» برای اوصاف ستون مباحث مورد بررسی که سه قیدی است «واسطه» برای حرکت از ستون دو قیدی اول به ستون ۲ قیدی دوم است و جنبه طریقیّت دارد. این عنوانی که بین این دو قید، طریق است باید بر مجموعه سه قیدی هم به عنوان «نام» صادق باشد. نسبت به ۳ قید که به آن عنوان نگاه می‌کنیم، این ۳ قید اجزای او هستند و نسبت به ستون ۲ قیدی (که موضوع را از اثرش جدا کرده است) باید بتواند طریق باشد. پس اولین وصف ستون ۲ قیدی موضوع که در آن «اصول اوصاف توسعه» نوشته شده باید اولین وصف ستون دو قیدی طرف چپ جدول که در آن «توسعه کارائی وحدت و کثرت» نوشته شده است را نتیجه بدهد. در این فرض، اسم یک چنین کاری چیست؟ و برای اینکار چه چیزی لازم دارید؟ اگر خواستید بگوئید که اسم آن چیست؟ باید ترکیب ۲ ستون دو قیدی را در ستون ضرورت بررسی موضوعات ببینید، در این صورت ستون «منزلت» برای ستون «مباحث»، «اسم» می‌شود.

۲/۱- ذکر مثال از جدول تعریف در مورد فوق

مثلا اگر خواستید بگوئید که اصول اوصاف توسعه برای چه امری لازم است؟ می‌گوئید برای طرح پایگاه فلسفی مبنای نظام اجتماعی پس این طرح (طرح پایگاه فلسفی مبنای نظام اجتماعی) وقتی ضرورت پیدا میکند که بخواهید «اصول اوصاف توسعه» را در «توسعه کارائی وحدت و کثرت» به کار ببرید یعنی به نظر ما هر توسعه‌ای که در جامعه قابل فرض باشد، یک پایگاه فلسفی دارد، که این پایگاه فلسفی، توسعه وحدت و کثرت را نتیجه می‌دهد. به عبارت دیگر اگر کسی قائل باشد بحث وحدت و کثرت بحثی کاربردی است. اثر بحث وحدت و کثرت را در تنظیم کثرتها و به وحدت رساندن آنها دانسته است ممکن است گفته شود: وحدت و کثرتی که در فلسفه بحث می‌شود، به تنظیم وحدت و کثرت که کاری ندارند. ولی این گونه نیست بلکه آنجا هم کاربرد دارد نهایت این است که در سطح نظری کاربرد نظری دارد، یعنی بر پایه آنچه که در وحدت و کثرت می‌گویند، بعد از آن نسبت به موضوعات تعاریف می‌دهند و می‌گویند که اینها «مرتبه» یا «شان» یا «ذوات» هستند؛ یعنی آن چیزی را که در تعریفشان بکار می‌آید، ولو تعاریف، نظری باشد، اما هر چیزی را که در باب وحدت و کثرت گفته‌اند، همان در کثرت مفاهیمشان می‌آید. حالا اگر مفهومی‌های شما منحصر به مفاهیم نظری نیست، طبیعی است که کثرت شما هم منحصر به کثرتها نظری نیست، بلکه کثرتها کاربردی هم جزء آن است و کثرتها نظری را هم دربر دارد.

بنابراین در راه دستیابی به «توسعه کارائی وحدت و کثرت» یک اصولی داریم که این اصول یک چیزی را ضروری می‌کند و آن هم داشتن پایگاه فلسفی مبنای نظام اجتماعی می‌باشد.

۳/۱- ستون دو قیدی سمت راست معرف ساختار موضوع و ستون دو قیدی سمت چپ معرف کارائی

موضوع

حالا از این مطلب بگذریم و در عناوین داخل جدول وارد نشویم. دو باره داخل خود جدول رفته و حرف را تکرار نکنیم. در جدول در ستون ۳ قیدی «مباحث» بنا شد که یکی از عناوین آن را از جدول توسعه

و یکی دیگر را از جدول ساختار و یکی دیگر را هم از جدول کارائی گرفته باشیم. که هر سه تای این عناوین روی هم یک موضوع را تحویل می‌دهد. حالا این ستون ۲ قیدی، چکاره است؟ فرض شد که یک دانه از سه قید هر وصف به همراه حد وسط در طرف راست جدول رفته است و ستون دو قیدی را تشکیل داده است که معرف «موضوع» است، و قید دیگر همراه حد وسط در طرف چپ جدول آمده است که معرف کارائی موضوع می‌باشد.

هر سه تای از این کارائی‌ها هم (هر چند که یکی از آنها معرف توسعه، یکی معرف ساختار و یکی هم معرف کارائی است) باید به یک اثر یا متوجه جدید تبدیل بشود. پس بنابراین تبدیل موضوعی را که داریم گاهی به حسب موضوع است، که طرف راست جدول می‌آید؛ یعنی در ستون تبعی موضوع، موضوعات آن را می‌نویسیم و در طرف چپ جدول در ستون مقاصد خرد، کارائی‌ها یا متوجه‌های جدید قرار دارد. این عین خود تجزیه‌ای است که در ستون مباحث مورد بررسی قرار دادیم.

۲- تفاوت «جدول مدل تعریف» و «جدول تعریف»

۱/۲- کارائی جدول مدل تعریف، در شناسائی منزلت اصطلاحات

پس بنابراین جدول تعریف با نظام مدل تعریف یک فرقی دارد. نظام مدل را دو گونه می‌توانید درست کنید در مدل تعریف، اصطلاحات را بدون اینکه از جای خاصی اخذ کنید و با صرف نظر از پایگاهی که در نظام اصطلاحات داشته است ذکر می‌کنید؛ یعنی «ظرفیت، جهت، عاملیت» از اوصاف توسعه و «محوری، تصرفی، تبعی» از اوصاف ساختاری و «هماهنگی، وسیله، زمینه» که از اوصاف کارائی هستند که به وسیله این ۳ دسته از اوصاف کل نظام اصطلاحات مربوط به جدول مدل تعریف را درست می‌کنید یعنی از این اصطلاحات در ساختن یک مدل استفاده می‌کنید که هر قدر عناوین در تقدم و تأخر تغییر کرده باشند آنها را براساس این جدول مدل می‌خوانیم. یعنی اگر یک ۲۷ تایی را از، مجموعه ۷۶۰۰ میلیارد اصطلاح آوردیم که

تمام ۸۳ تا قید آن «ظرفیت» بود (۸۳ بار «ظرفیت» تنها تکرار شده بود) یکی بعدی هم ۸۳ بار «جهت» تنها تکرار شده بود، یکی آخری هم ۸۳ بار «عاملیت» تنها تکرار شده. ولی می‌دانید که منزلتشان مختلف است. منزلت ۳ تایی اولی «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» است. ولی منزلت آنها که بعد از این هستند، مختلف است. مدلی را که درست می‌کنید، برای این است بتوانید به وسیله آن منزلتها را بخوانید مثلاً آن که در او ۸۳ بار «ظرفیت» تکرار شده، معنایش این است که «ظرفیت» کل ۷۶۰۰ میلیارد را دارد. ولی مسلماً جایگاهش وقتی که بخواهد وارد جدول بشود، باید جایگاه «ظرفیت، جهت، عاملیت» را به ترتیب خودش داشته باشد. حالا آن را که می‌خواهید حلقه واسطه جدول تعریف و جدول اصطلاحات قرار بدهید. در قسمت بالای جدول «توسعه» و طرف راست جدول «ساختار» و طرف چپ آن «کارائی» را می‌نویسید. بعد شروع می‌کنید زیربخشهای آنها را می‌نویسید؛ یعنی اولین ستونی را که دارید، توسعه، ساختار و کارائی است، بعد از آن هم اوصاف آنها را ذکر می‌کنید. پس ترکیب این اوصاف در این سطح نوشته می‌شود. بعد هم اینها را برای آوردن داخل جدول برمی‌گردانید. این، برای وقتی است که شما دارید مدل نوشتن جدول تعریف را می‌نویسید.

۲/۲- تفاوت عناوین بالای «جدول مدل تعریف» و «جدول تعریف»

البته وقتی که می‌خواهید آن را به خود جدول تعریف تبدیل کنید، دیگر لزومی ندارد در بالای جدول به جای هر یک از ۹ خانه مربوط به اوصاف توسعه یک عنوان تعریفی قرار گیرد؛ چون که تقوم را در سطر به سطر جدول آورده‌اید و در خودش دیده‌اید؛ یعنی همان گونه که این اعداد را در مقابل هر سطر قرار داده‌اید و گفته‌اید که تغییر در این منزلتها به هم وابسته هستند و از طریق متجه آثارش را در جدول بالاتر مشاهده می‌کنید هم چنین گفته‌اید: تغییرات درونی را محاسبه کن، تغییرات بیرونی را هم بین (که کل این جدول یک سطر و یک عنوان جدول بالاتر است) در اینجا هم کافی است که عناوین حاکم را ذکر کنید.

۱-۲/۲- اوصاف توسعه عنوان برای ستون مربوط به خود هستند

پس آیا لازم است همان طور که کارائی را به «منتجه‌های جدید» و ساختار را به «موضوعات جدید» تبدیل می‌کنید، عین همین را هم در بالای جدول در مورد اوصاف توسعه انجام دهیم؟! یا نیازی نداریم؟ بلکه عناوینی را که در بالای هر ستون آورده‌ایم عناوین معرف خود ستونها می‌شوند (یعنی عناوین توسعه می‌شوند) البته اگر فرض این باشد که در توسعه، یا در حرکت است که موضوعات و آثار پیدا می‌شوند و از بین می‌روند؛ اوصاف توسعه، حاکم خواهد شد. درست است که به معنای ثباتی که معنون آن تغییر نمی‌کند، نیست. ولی به هر حال هر چیزی که زیر ستون اصلی قرار بگیرد «اصلی» خواهد بود و هر چیز که در ستون فرعی قرار بگیرد فرعی است و هر چیز که در ستون تبعی قرار بگیرد تبعی است و هر چیز که در ستون منزلت قرار بگیرد جزء ضرورت بررسی موضوعات است و هر چیز که در ستون آدرس و ارزش قرار بگیرد (کمیت است) و هر چیز که در ستون مباحث قرار بگیرد، «مبحث» یا «شاخصه‌ها» هستند، یا اشیائی را که موضوع قرار داده‌اید. پس بنابراین در اینجا می‌خواهیم بگوئیم که اوصاف توسعه (یعنی اوصاف حاکم بر حرکت) در کل جدول که می‌آید، دیگر معرف هر ستون زیر خود است.

۲-۲/۲- اختلاف منزلت اوصاف اصلی و اوصاف فرعی موضوع

البته اینها با همدیگر فرق دارند؛ یعنی «اصلی اصلی اصلی» که می‌گوئیم مربوط به اولین خانه از ستون اصلی است. با یک قید کمتر در اصلی بودن، مربوط به دومین خانه از ستون اصلی است و باز با یک قید کمتر، مربوط به سومین خانه از ستون اصلی است. و به عبارتی این سه «اصلی محوری»، «اصلی تصرفی» و «اصلی تبعی» می‌باشند و اصلی در هماهنگی در ستون فرعی است؛ در حالی که ذیل آن «اصلی در وسیله» و «اصلی در زمینه» است.

۳-۲/۲- تعریف مقاصد «خرد، کلان، توسعه» از اوصاف بالای جدول تعریف

حالا آیا ما می‌توانیم وقتی که ستونها را می‌نویسیم، همان طور که در سمت راست جدول اصلی، فرعی، تبعی می‌نویسیم، در سمت چپ جدول در مقصد که مقاصد خرد، مقاصد کلان و مقاصد توسعه می‌نویسیم مقاصد خردمان، همیشه روی تقارن مصداقی و مقاصد کلانمان، همیشه روی تقارن مفهومی و مقاصد توسعه‌مان، همیشه روی تقارن اوصاف کل تنظیم و درست می‌شود (این ۳ قسمت را هم من یک توضیح مختصری بدهم) هرگاه اوصاف کل جدول یا متوجه‌های اصلی را بخواهید (البته متغیر اصلی آن، همین است ولی ۳ تای آن ۳ متوجه دارد؛ یعنی با ۳ وصف اصلی است) مثلاً اگر بخواهیم در ستون مقاصد توسعه ساس، فرهنگ و اقتصاد را به عنوان سه وصف اصلی کل بنویسیم در اینجا به صورت اوصاف است، که متوجه آخری می‌خواهد تا یکی بشود، در اینجا موضوعاتش تمام می‌شود. ولی اگر بخواهیم ببینیم که اینها در چه دسته‌بندیهای کلی قرار می‌گیرند، باید به قسمت مفاهیم بیائیم. و اگر بخواهید بدانید دارای چه اجزاء و مصداقی هستند باید به قسمت خردش بیائید.

این مصداقی را که در اینجا می‌گوئیم مصداقی کارائی است نه مصداقی موضوعی؛ یعنی اثرهای جزئی را کنار هم می‌گذاریم مثلاً در اقتصاد در بخش کشاورزی یا صنعت یا خدمات (طبق دسته‌بندی تولیدات به کشاورزی، صنعت و خدمات در تعریفی که مصطلح است) می‌گویند: کشاورزی چه چیزهایی لازم دارد؟ می‌گوئید: مسائلی مربوط به آب، خاک و هوا است؛ که اگر این مسائل را داشته باشید، می‌توانید بگوئید که بذرها چطوری نمو دارند. می‌گوئید که وضعیت دمای هوا، حداکثر و حداقل آن چقدر است. بعد می‌گوئید: خاک را کلاسه بندی می‌کنیم. خاکی که دارای شوری یا شیرینی است، چه ماده‌ای اضافه یا کم دارد. به این ترتیب مسائل خاک را دسته‌بندی می‌کنید. بعد از آن هم مسائل آب را هم کلاسه‌بندی کرده و می‌نویسید. حالا بعد از کلاسه‌بندی می‌گوئید: برای هر آب و خاک و هوایی را که بر روی هم ملاحظه بکنیم، چه بذری لازم است. مثلاً یک جا ممکن است بنویسید: در این زمین با این آب و خاک و هوا محال است که خرما به

عمل بیاید و در شرایط دیگری هم می‌گوئید که بهترین عمل برای پرورش خرما است، و هم چنین در مورد سایر محصولات را که دارید. اینجا دارید اثر را نگاه می‌کنید.

ولی من می‌گویم در اینجا اثر کشاورزی را که در شکل خرد دارید نگاه می‌کنید، آیا می‌توانید سیاست کلان پولی را بنویسید؟ خواهید گفت: خیر! می‌گوئیم: آیا می‌توانید بدون این موارد سیاست کلان پولی را بنویسید؟ باز هم خواهید گفت: خیر! می‌گوئیم: پس چه کار خواهید کرد؟ می‌گوئید: باید یک جمع‌بندی از آنها بکنیم. مثلاً هم از صنعت هم از معادن (مانند آنچه که در کشاورزی عرض شد) باید علیحده کلاس‌بندی کنم. بعد بگویم مقدرات منابع طبیعی ما چیست، بعد بگویم مقدرات انسانی ما متناسب با آن چیست. بعد مقدرات سرمایه‌ای یا ابزاری ما چیست. بعد بگوئیم: حالا چگونه می‌توانیم ارتباط بدهیم. پس منهای اینکه آثار جزئی را ببینیم، نمی‌توانیم تصمیم‌گیری بکنیم منهای اینکه آن را تبدیل به مفاهیم بکنید نمی‌توانید به سراغ اوصاف بیائید، یعنی باید در دسته‌بندی کلی بگوئید که وضعیت کشاورزی چگونه است. مثلاً ممکن است یکجائی فرضاً زمین و آب و هوای آن خوب است ولی اصلاً بالمره نیروی انسانی کشاورزی ندارد.

برای مثال الان فرض دارد که بگوئیم: بسیاری از جمعیت‌ها به شهرها مهاجرت کرده‌اند و حول قطب توزیع، جلب شده‌اند، به خاطر اینکه صادراتمان مختص به قسمت تولیدات صنعتی و مواد طبیعی از جمله نفت بوده است. مدت ۵۰ یا ۸۰ یا ۱۰۰ سال تدریجاً پول نفت داخل کشور شده و به تدریج خدمات را که باید ۲۵٪ جمعیت را تشکیل بدهد، ۴۵٪ کرده است و کل تعادل بافت تولیدی را به هم ریخته است. حالا که تعادل بافت تولیدی به هم ریخته است حالا اگر کشاورزی را هم بخواهید رواج بدهید، مشکل ایجاد می‌شود. این کار مانند آن است که هر پولی را که شما برای کشاورزی خرج بکنید، مجدداً چرخ خورده و به تهران می‌آید. به این صورت که اگر بخواهید در مناطق محروم سد بسازید، برای ساختن سد باید یک مقدار

ابزار از خارج بیاورید و باید یک مقدار هم نیروی کار در داخل جذب نمائید. همین که اسم داخل را آوردید، پولی است که در کشور خرج می‌شود. بازاریها (یعنی نظام توزیع) آن را جذب می‌کنند پس قدرت توزیع گرها به نسبت با پول شما افزوده می‌شود. وقتی که افزوده شد، می‌تواند کارگر جلب بکند. تمرکزش شدیدتر بشود، بافت جمعیتی متمرکزتر بشود. پس اگر واقعا ما الان بخواهیم کشاورزی راه‌اندازی کنیم، آیا نیروی که بخواهد بدنبال کار کشاورزی برود، داریم یا نداریم؟ یعنی راننده‌ها در شهر ترجیح می‌دهند اتوبوس برانند یا در بیابان رفته و تراکتور برانند؟! آن کسی که می‌خواهد مکانیک بشود یا اداره یک تعمیرگاه کشاورزی را به عهده بگیرد، ترجیح می‌دهد در شهر یک کاری را مشابه آن کار را انجام دهد یا در روستا رفته و آن کار را انجام دهد؟ بعد می‌گوئیم: بخش خدمات که حول قطب توزیع، ۴۵٪ شده است، امکان این را نمی‌دهد که نیروی متناسب را توزیع بکند. برای این باید یک فکری کرد.

حالا چرا من این بحث را مطرح می‌کنم؟ می‌خواهم بگویم که دسته‌بندیهای بزرگی که دارید گاهی می‌گوید: ولو از نظر مصداقی امکان منابع طبیعی ما خوب است، ولی قدرت بهره‌برداری از آن را نداریم. یا می‌گوید: نسبت قدرتی را که برای بهره‌برداری از معادن و از کشاورزی داریم از نسبتی که معدن و زمین کشاورزی داریم بسیار کمتر است. پس باید آن دسته‌بندی خرد حتما کلان بشود. حالا کلان که شد، آیا برای یک مجموعه در ملاحظه متوجه‌اش در یک نظام بالاتر، کلان تنها کافی است؟ جواب منفی است. باید اوصاف را ببینید. بگوئید اوصاف چیست؟ باید بگوئیم: چه چیزی از کل که تغییر بکند، پایگاهش در نظام بالاتر عوض می‌شود.

البته شکی نداریم که نسبت بین اوصافی را که می‌خواهیم تغییر بدهیم، به مقاصد خرد منتهی می‌شود؛ یعنی این گونه نیست که بگویم: این مقاصد خردی را که داریم، از جدول بالائی، قطع است ولی از کدام طریق می‌گذرد؟ از طریق این اوصاف می‌گذرد یعنی آسیب‌شناسی که می‌خواهیم بکنیم باید برگردیم

وضعیت اوصاف را از تغییر کمیته‌های خردی را که ما برابر متوجه‌های خرد داریم، تغییر بدهیم. اگر سؤالی باقی است بفرمائید.

۴/۲/۲- حذف گوشه‌های جدول مدل، در صورتی که اوصاف توسعه عنوان برای توسعه خود باشد.

برادر پیروزمند : ادامه همین صحبتی را که حضرت عالی فرمودید، سؤالات را خدمتان عرض می‌کنیم، یک نکته راجع به اوصاف توسعه است که فرمودید: به این شکل موجود باید باشد و لازم نیست که در بالا، جدولی برای اوصاف توسعه تقسیماتی داشته باشیم. بلکه به این شکل که هر کدام از ستونها، منزلت یکی از اوصاف توسعه را دارند. اوصاف توسعه، بر جدول حاکم می‌شود. اگر ما بخواهیم به این شیوه عمل کنیم، هم شکل جدول باید نسبت به آن چیزی که ترسیم شده بود، عوض بشود. و هم شیوه گزینش اوصاف ۲۷ گانه سه قیدی مشخص می‌کند که برای کامل شدن ۲۷ وصف سه قیدی می‌باید ۹ وصف مربوط به توسعه هم عنوان تعریفی پیدا کند والا اگر بخواهیم به این ترتیب که فرمودید عمل کنیم ۹ وصف از ۲۷ وصف را که باید از اوصاف توسعه بیاید، در اختیار نداریم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی : یعنی در حقیقت، بین نظام تعریف مقوم و مدل تنظیم نظام فرق است. شما در مدل تنظیم نظام نیامده‌اید موضوعات را تبدیل بکنید؛ بلکه سیری را از بالا برای تولید کردن خود جدول دارید. ولی در نظام تعریف که با مدلش این تفاوت را دارد که موضوعات در اطراف به صورت تبدیلی درست می‌شوند.

(س): یعنی با این شیوه‌ای که فرمودید، ما دیگر نمی‌توانیم تعاریف را بدست بیاوریم. به لحاظ اینکه ۹ عنوان آن که باید از بالا بدست بیاید، موجود نیست (البته اگر به آن شیوه عمل کنیم که فقط یک اصطلاحاتی را آن بالا بگذاریم) قرار بود در گوشه‌های جدول (شماره ۲، جلسه قبل) اوصاف به صورت متناظر قرار

بگیرد و حال آنکه براساس صحبت امروز حضرت عالی این گوشه‌ها باید حذف شود و جدول شماره ۱ جلسه قبل صحیح خواهد بود.

(ج): یعنی این تبدیل در آن واقع نمی‌شود.

(س): بله! این ۹ وصفی را که ما در بالا داریم.

(ج): مگر اینکه ۳ گوشه‌ها را تا آخر بردارید.

(س): ۳ گوشه‌ها را برداریم که آن وقت این نظام، شکل دیگری می‌شود.

(ج): بله در اینجا شکل دیگری می‌شود.

(س): حالا بفرمائید نظیر این جدول که در خانه‌ها چیزی نوشته نشده این شکل را هم که قرار بدهیم، آن

وقت نوع ارتباطی که اوصاف کارائی و اوصاف توسعه با اوصاف جدول دارند می‌گیرند، با نوع ارتباطی که

اوصاف توسعه با جدول برقرار می‌کند فرق دارد؟

(ج): در مدل و در جدول تعریف.

(س): نه! در خود مدل هم با هم فرق می‌کند.

(ج): حالا یک دقتی می‌کنیم ببینیم که جدول تعریف با جدول مدل فرق دارد؟ یعنی این برای تنظیم

منزلت، واسطه می‌شود که این حاصل کار است. حالا آیا اینکه واسطه برای تنظیم تعریف می‌شود و اینکه

خود تعریف است، چه اختلافاتی با همدیگر دارد. قاعدتا اساس صحبت هم همین است.

(س): حالا هر طور که صلاح بدانید. اگر قبل از توضیح جدول تعریف جدول مدل برای ما توجیه بشود

به این صورت که اول و آخر آن مشخص شده و در ذهن ما جمع بشود طبیعتا جدول تعریف را هم بعدا

براساس آن می‌سازیم.

(ج): یعنی به جای اینکه سراغ جدول تعریف متقوم بیائیم، ابتدا سراغ همان مدلی بیائیم که مشغول تعریف آن بودیم و آن را تمام بکنیم. در جدول مدل که اوصاف توسعه، ساختار، کارائی نوشته شده، بعد هم ۳ تا وصف زیر آنها نوشته است و در هم ضرب شده‌اند.

ستونی که در جدول تعریف، متناظرش مباحث مورد بررسی نوشته شده است. در این ستون سطر اولش را «هماهنگی محوری ظرفیت» قرار می‌دهیم. سطر دوم آن را «هماهنگی تصرفی ظرفیت» قرار می‌دهیم و سطر سوم آن را هم «هماهنگی تبعی ظرفیت» قرار می‌دهیم. به این گونه کل آن را پر می‌کنیم؛ یعنی یک خانه از «توسعه» یک خانه از «ساختار» و یک خانه هم از «کارائی» برمی‌داریم و در ستون مباحث قرار می‌دهیم.

۳- «شیوه تکثیر» اصطلاحات و «شیوه قرارگیری» آن در جدول مدل

۱/۳- «شیوه تکثیر» اصطلاحات (اصلی و فرعی قرار دادن اوصاف در جداول ۹ خانه‌ای)

برادر حسینیان : یعنی یک ضرب اوصاف را باید در درجه اول توضیح بدهید که اینها چگونه بدست می‌آید. بعد گزینش آن اوصاف را در آن جدول مدل تعریف تقریر بفرمائید.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی : پس اول این ضرب را توضیح می‌دهیم. یک جدولی مخصوص ضرب بود که یک سطر و ستونی می‌کردیم. ستون را همیشه اصلی و سطر را فرعی قرار می‌دهیم. حالا باید هر چیزی را که اینجا نوشتیم؛ مثلاً «الف، ب»، «ج» بنویسیم. این «الف، ب، ج» که در فرعی (سطر) نوشته شده است (اینکه «الف، ب، ج» نوشتیم، برای این است که بتوانید هر وصفی را که خواستید بتوانید بنویسید) در ستون هم اصلی‌ها را می‌نویسیم. مثلاً «ه، و، ز» شیوه ضرب چنین است که وصف مربوط به سطر که فرعی است قید اول و وصف مربوط ستون (که اصلی است) قید دوم قرار می‌گیرد که جدول شماره ۱ حاصل آن است.

* جدول (۱) *

حالا کل اینها را دوباره فرعی قرار می‌دهیم
مثلا اصلی‌مان را سه تا حرف دیگر
می‌نویسیم (مانند: ح، ط، ی) ابتدا ستون
اول جدول شماره یک را با سه وصف
جدید (ح، ط، ی) ضرب می‌کنیم که جدول
شماره ۲ اذا حاصل آن است.

ج	ب	الف	فرعی اصلی
ج هـ	ب هـ	الف هـ	هـ
ج و	ب و	الف و	و
ج ز	ب ز	الف ز	ز

* جدول (۲) *

برادر پیروزمند : اگر ارتباطات سه وصف
مثل «الف، ب، ج» را بخواهیم باید خودش
را دوباره تکرار کنیم؟
(ج): نه! اگر این بخواهد از ۹ وصف
درست بشود نه از ۳ وصف چنین نیست.
(س): آن وقت ترکیبش از ۲۷ تا بیشتر
می‌شود.
(ج): یعنی یک وقتی است که شما

الف ز	الف و	الف هـ	فرعی اصلی
الف ز ح	الف و ح	الف هـ ح	ح
الف ز ط	الف و ط	الف هـ ط	ط
الف ز ی	الف و ی	الف هـ ی	ی

می‌خواهید یک جدول ۲۷ تایی که هر ۲۷ تا در هر خانه‌اش ۳ اقلید داشته باشد درست کنید. آن هم سر جای

خودش یک استدلالی دارد؛ که اینها دیگر در استدلالهای نظام اصطلاحات می‌رود. لذا مجبور هستیم، یک مقداری را مفروض گرفته و فعلا بگذریم.

ستون دوم جدول شماره یک یعنی «ب ه ، ب و ، ب ز» در سه وصف «ح، ط، ی» ضرب می‌شود و در مرحله بعد هم ستون سوم جدول شماره ۱ یعنی «ج ه، ج و، ج ز» در سه وصف «ج، ط، ی» ضرب می‌شود که دو جدول اخیر مشابه جدول شماره ۲ ترسیم می‌شود. در پایان ۹ تا خانه برای «الف» ۹ تا خانه هم برای «ب» و ۹ تا خانه هم برای «جیم» دارید که همه اینها به صورت خطی در ستون ۲۷ گانه سه قیدی در جدول مدل تعریف آمده است. پس نحوه ضربشان به صورت مختصر حضورتان اشاره شد. حالا دلیل اینکه ما چرا اضافه را این گونه می‌نویسیم و چرا ۲۷ تا؟ مربوط به بحث فعلی نیست.

۲/۳- «شیوه قرارگیری» اصطلاحات در جدول مدل تعریف

برادر پیروزمند : توضیح بفرمایید چرا اوصاف رده بعدی توسعه، ساختار، کارائی اوصاف ترکیبی نیستند، و همان تقسیمات ضرب نشده توسعه، ساختار، کارائی در جدول نوشته شده است. به تعبیر دیگر وقتی می‌خواهیم تقوم ساختار، توسعه، کارائی را به عنوان یک وصف ببینیم، مثل این که می‌خواهیم تقوم «الف»، «ب»، «ج» را ببینیم. ارتباطات «الف، ب، جیم» را که بخوایم ببینیم، باید «الف، ب، جیم» را مشابه آن چه که می‌فرمائید سطر و ستون بکنیم. به این صورت که ۲۷ تا ارتباط یعنی ۲۷ خانه ۳ قیدی برای آن درست کنیم، که از این ۳ تا وصف ترکیب شده است. لذا اگر ما بخوایم تقوم خود ۳ وصف توسعه، ساختار و کارائی موضوع را ببینیم، شاید شکل طبیعی آن به این صورت باشد که در مرتبه‌ای که می‌خواهد ۲ قیدی و بعد ۳ قیدی بشود، خود «توسعه توسعه»، «توسعه ساختار» و «توسعه کارائی» و امثال آن درآیند در غیر این صورت اگر ما بخوایم وارد تقسیمات «توسعه، ساختار، کارائی» بشویم و تقومش را ببینیم، کآن باید تقوم ۹ وصف را

با همدیگر ببینیم، یعنی ارتباطات ۹ وصف را با همدیگر بیان بکنیم تا تقومش را بیان کرده باشیم. که طبیعتاً تعدادش به مراتب از ۲۷ تا بیشتر می‌شود. شاید ۲۷ به توان ۳ بشود اینکه حالا اصطلاحات آن چطور پر می‌شود آن هم خودش یک حکایت دیگری دارد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: حالا یک سؤال این است که آیا ما توسعه را که ملاحظه می‌کنیم، باید بگوئیم که «توسعه، ساختار، کارائی» در همدیگر ۳ بار ضرب بشوند؟ بعد از این سؤال، اگر بگویند: «توسعه ساختار کارائی»، چه مفهوم متناظری دارد؛ یعنی کارائی اجزائی دارد که توسعه آن را دارید صحبت می‌کنید؟ «توسعه ساختار کارائی» یعنی اسم و عنوان است یا معنون است؟ ما همین کاری را که می‌فرمائید انجام می‌دهیم، نهایت اینکه در پله بعدی این کار را می‌کنیم. برای اینکه معین کنیم اسمهای اوصاف سه قیدی درون جدول چیست، باید یک کاری بکنیم که آن عنوانهایی را که اجزای درونی هستند، به یک وحدتی برسانیم. تخمینی که نمی‌توانیم این کار را بکنیم می‌گوئید: یک عنوان را چطور پیدا کنیم که بر این ۳ تا صادق باشد. آن وقت می‌گوئیم به ستون بالاتر برگردید و اینها را ضرب بکنید گاهی می‌خواهید بگوئید که این عنوان بر چه چیزهایی صادق است؟ طبیعتاً باید درون آن بروید.

۱/۲/۳- اوصاف درونی، «توسعه، ساختار، کارائی» درهم ضرب نشده و هر سه تای آنها قید برای سه تای دیگر قرار می‌گیرد.

(س): اگر ما بخواهیم وارد درون اوصاف، توسعه، ساختار، کارائی» بشویم دیگر این جدول تحمل آن را ندارد.

(ج): حالا وارد درون می‌شویم تا ببینیم آیا اگر درون را بخواهیم بیاوریم به چه شکل باید بیاوریم. گاهی صحبت این است که ما یک بار خود اینها را در خودشان ضرب بکنیم (مثل کاری را که در باره «توسعه، ساختار، کارائی» کردید) گاهی است که می‌گوئیم: هر کدام از توسعه، ساختار، کارائی یک بار بیشتر نباید در

جدول بیاید یعنی هرگز تقسیمات درونی اوصاف توسعه یا اوصاف ساختار یا اوصاف کارائی نباید در خودشان ضرب بشوند بلکه قید برای وصف آخر قرار بگیرند.

۲/۲/۳- «حضور وصف به نحو اشاعه» مانع از انفکاک «اوصاف توسعه، ساختار، کارائی»

استدلال این امر چیست؟ شما می گوئید: وصف آن است که به نحو اشاعه، حضور در موضوع داشته باشد. چون دائما که نمی شود یک بلوک مثلا اوصاف توسعه و یک بلوک هم اوصاف ساختار و یک بلوک هم اوصاف کارائی باشد؛ یعنی نمی شود ترکیبات «ظرفیت، جهت، عاملیت» در خودش ضرب بشود و جلو رفته و کاری به ترکیبات ساختار نداشته باشد.

۱/۲/۲/۳- تفاوت «جزء و بعد»

یعنی فرق اوصاف با اجزاء این است که در اجزاء شما حق دارید بگوئید که این جزء، غیر از آن جزء است و جایی را برای آن نشان بدهید و بگوئید اینجائی که این جزء است، آن جزء دیگر نیست. در ابعاد هرگز چنین کاری را نمی توانید بکنید. در ابعاد می گوئید که به نحو اشاعه، هر وصف، همان جائی است که وصف آخر هم همان جا است، و شما می خواهید بگوئید: به وسیله مجموعه اوصاف خرد و کلان تغییرات موضوع بیان می شود.

۲/۲/۲/۳- تعریف شدن موضوع به نحو رابطه اش، دلیل «اصل بودن وصف در تغییرات موضوع»

چرا در نظام فکری شما، وصف، اصل قرار می گیرد؟ در جدول شما همیشه عضو به تبع وصف شناخته می شود؛ یعنی موضوع به تبع نحوه رابطه اش شناخته می شود. نه اینکه رابطه به موضوع تعریف بشود. به همین دلیل تغییرات اوصاف در پیدایش موضوعات، اصل است. نسبتها را که عوض می کنید؛ یعنی اوصاف را دارید عوض می کنید. اوصاف که عوض می شود، موضوعات هم عوض می شود.

پس مجبور هستید، ذیل اوصاف کل، ستون تجزیه اوصاف بزرگ را در بخش دوم داشته باشید؛ ولی ذیل تجزیه آنها در ترکیب که می‌رسید، ترکیب خودشان با هم باشد. مثلاً می‌شود این گونه بنویسیم (کما اینکه در بعضی از جدولها این گونه است) یعنی «الف، ب، جیم» را که در طرف فرعی جدول شماره ۱ می‌نویسید، در طرف اصلی آن «الف، ب، جیم» را بنویسید. بعد آن را در خودش تا ۲۷ بار ضرب کنید. تا به ۷۶۰۰ میلیارد برسد. معنایش این است که ۳ و صف را با هم ارتباط نمی‌دهید. ۳ تا بلوک مانند ۳ تا ساختمان علیحده درست می‌کنید. بعد می‌گوئید: کل از این سه ساختمان درست می‌شود. این اصلاً معنای وصف را نمی‌دهد بلکه معنای جزء را می‌دهد.

برادر حسینیان : قبلاً ما می‌گفتیم این سه وصف (توسعه، ساختار، کارائی) ۳ وصف شامل است. بعد در مرتبه اول، همین ۹ وصف را پیدا می‌کردیم.

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی : نه! اصل بودن به معنای اینکه یک نحوه اصل بودن را ما در جدول آورده‌ایم، معنای حضور اصلی در مجموعه است؛ یعنی حضور آن حضور تبعی نیست؛ یعنی متغیر اصلی شناختن است؛ نه به این معنا اصلی است که بعد یک ستون را در درون خودش باز کنید. مثلاً ساختارش را بنویسید و یک ستون هم در درون ساختار باز کنید و کارائی را بنویسید (مانند ۳ تا پوست پیاز).

۳/۲/۳- ۹ اصطلاح طرف توسعه، «ظرفیتی» ۹ تایی طرف ساختار، «جهتی» و ۹ تایی طرف کارائی «عاملیتی»

هستند

حالا توجه کنید که اصطلاحات سه قیدی که سه طرف جدول قرار گرفته است (هر طرف ۹ اصطلاح) چگونه است؟ باید ۹ تایی «ظرفیت» در قسمت بالای جدول باشد و ۹ تایی «جهت» هم در طرف راست جدول باشد و ۹ تایی «عاملیت» هم در طرف چپ باشد. در قسمت بالای جدول باید به جای ظرفیت، توسعه را نوشت و لکن ظرفیت، ظرفیت کل و ظرفیت منتهی است. طرف راست جدول که «جهت» است و

متغیر جهت؟ ساختار است، یعنی ساختار را که عوض کنید، جهت مجموعه عوض می‌شود. اینکه می‌گوئید متوجه عوض می‌شود، یعنی جهت آن دارد عوض می‌شود و عاملیت هم طبیعتاً طرف کارائی خواهد بود. در جای دیگری باید بحثش را در نظام اصطلاحات خدمتتان عرض بکنیم و در آنجا باید بگوئیم: اصل در توسعه «ظرفیت» است و اصل در ساختار «جهت» است و اصل در کارائی «عاملیت» است. بنابراین تا اینجا جدول روشن شد و نحوه قرار گرفتن این ۲۷ تا هم گفته شد. البته اگر می‌خواستیم ۳ تا را در خودشان ضرب بکنیم و اگر نمی‌خواستیم آنها را به صورت متقوم ذکر کنیم یا با اضافه ذکر کنیم به صورت دیگری در می‌آمد.

برادر پیروزمند : حالا صحبت بر سر این بود که اگر ما به این ترتیب قرار بدهیم، عناوین بالا را باید مشابه دو طرف ساختار و کارائی بدست بیاوریم تا بتوانیم ستون ۲۷ تایی را کامل کنیم؛ یعنی مشابهش الان در جدول تعاریف از این ۲۷ تا عناوین مباحث مورد بررسی، یکی را «اصلی، فرعی، تبعی» نوشته‌اید و یکی را هم «خرد، کلان، توسعه» بنویسید بلکه هر کدام از ۳ قیدیهای طرف توسعه باید یکی از ۲۷ وصف سه قیدی را تشکیل دهد. طبیعتاً اگر ما نخواهیم اینها را وارد کنیم، بلکه بگوئیم حکومتشان به این ترتیب است که فقط یک منزلت را معرفی بکنند. سایه هر وصف توسعه روی یک ستون می‌افتد. آن وقت عناوین ۲۷ تایی به آن ترتیب بدست نمی‌آید.

حجّه الاسلام والمسلمین حسینی : جدولمان، جدول معرفی مدل نظام تعاریف است. آن هم بدون تبدیل موضوع، پس ستون ۲۷ تایی و معرفی کردن طرفین جدول هم معلوم شد که چگونه باید باشد؛ یعنی منهای جدول تعریف در این جدول مدل که نگاه کنید، چیز مبهمی هست یا نه؟

برادر پیروزمند : حالا همین ابهامات آن را داریم تک تک خدمتتان عرض می‌کنیم یکی از آن ابهامات همین بود که این ۹ عنوان بالا را لازم داریم، برای اینکه ۲۷ تا عنوان ستون مباحث مورد بررسی مشخص

بشود. لذا اگر ما بخواهیم اینجا بگوئیم که آنها وارد جدول نمی‌شوند، در تکمیل ۲۷ وصف مشکل ایجاد می‌شود.

(ج): نه! اینها وارد جدول می‌شوند و در این جدول مدلی را که داریم، اینجا اینطور است، حالا آنجا یک طور دیگر می‌شود، که بعدا توضیح می‌دهیم. نهایت این است که اینجا هم باید مثلا شکل جدول آن به این صورت کشیده شود: یعنی نباید این ستون، بالای سر اینها قرار بگیرد، بلکه باید به این شکل گوشه داشته باشد (جدول شماره ۲ جلسه قبل)

۴- ضرورت «تغییر شیوه تجزیه» اوصاف سه قیدی، در تبدیل آن به دو ستون دو قیدی

(س): نکته دیگری که در این جلسه هم توضیح فرمودید و جزء سؤالات دوستان بود، این است که ما ۲۷ وصف متناظر با ستون مباحث مورد بررسی (یعنی ستون ۲۷ تایی سمت چپ) را به ترتیبی که فرمودید به دست آوردیم. بعد حضرت عالی می‌فرمائید: لازم است که دو باره ما خود این را تجزیه کنیم. و دو ستون ۲ قیدی درست کنیم که از طریق یکی از آن دو ساختار، کنترل بشود و از طریق دیگری کارائی، کنترل و مطالعه بشود. اینجا باز این سؤال بود که اگر بنا هست خود این را موضوع قرار دهیم و دو باره تجزیه کنیم؛ این به معنای تبدل موضوع است؛ یعنی دو باره خود این عناوین را موضوع فرض کرده‌ایم، و وارد خودش شده‌ایم یعنی خودش را خرد کرده‌ایم. اگر این کار را بخواهیم بکنیم؛ یعنی باید یک جدول مشابهی را برای خود این عنوان تکرار بکنیم.

نکته بعد این که طبیعی مسئله این است که اوصاف ۹ وصفی را که قبلا از طریق تقسیم اوصاف ساختار بدست آوردیم، معرف ساختار موضوع باشند؟ و در بالا مثلا ۹ وصف آن معرف توسعه باشد و ۹ وصف کارائی هم معرف کارائی باشد. اینها اوصافی هستند که از تقسیمات خود آن موضوع بدست آمده‌اند، ولی اوصاف دو قیدی از تجزیه یکی از عناوین بدست آمده‌اند.

۱/۴- تأثیر تغییر شیوه تجزیه، در قاعده‌مند کردن تطبیق اصطلاحات بر عناوین تعریفی

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی : این سؤال خوبی است که اگر پاسخ آن را دقت کنید، فرق بین دو شیوه تجزیه را متوجه می‌شوید. روشی که ما تا به حال برای رسیدن به اوصاف سه قیدی و نوشتن ستون ۲۷ تای سه قیدی داشتیم با روشی که برای تجزیه اوصاف سه قیدی داریم فرق می‌کند. از مطالب بسیار مهم جدول «ظهور تعریف متقوم» است؛ یعنی گاهی به نظر می‌آید اگر یک موضوع را در خودش ضرب بکنید، هر چه هم که ضرب کنید، به جایی نخواهید رسید، یعنی اگر بنا باشد که مثلاً «ظرفیت، جهت، عاملیت» را در خودش ضرب کنید و یک بلوک بزرگی درست کنید، که در این صورت به چیزی نمی‌رسید. حالا اگر این قدر هم اختلاف نداشته باشد که مثلاً «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت» بنویسید. در خودش ضرب کنید که هر چه تکرار کنید مثل آن است که یک حرف را تکرار کنید، ولی یک تغایر ابتدائی در آن قرار می‌دهید؛ مثلاً به تعبیر قبل، زمان سازها می‌گوئید ۳ چیز را هم که به نظرتان خیلی به زمان نزدیک می‌آید، در خودش دائماً ضرب می‌کنید. (این را فقط برای مثال می‌گوئیم نه اینکه می‌خواهم بگویم زمان ساز است) مثلاً «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» می‌گوئید و دائماً خودش در خود ضرب کرده تا سیاست سیاست سیاست فرهنگ فرهنگ فرهنگ نتیجه می‌دهد که در این صورت چیزی را بدست نمی‌آورید. شما اگر آن را ترکیب هم کنید، نظیر همین می‌شود، یعنی اگر بگوئید که نه خود یک وصف را تکرار می‌کنیم و نه سه وصف را به گونه‌های مختلف تکرار می‌کنیم. اگر ۹ وصف را هم که تکرار بکنید؛ (یعنی در هم ضرب بکنید) آیا چیزی را تحویل می‌دهد یا نه؟! گاهی می‌گوئید، بروید جستجو کنید و مشابه آن را بیاورید، می‌گوئیم معنای اینکه «بروید جستجو کنید» یعنی بدون قاعده بگردیم؟ که در این صورت هماهنگی‌اش محال است. یعنی اگر انسان در تطبیق کاری را که انجام می‌دهد هر سطحش را نتواند قاعده برایش معرفی بکند معلوم است که نمی‌تواند تفسیر سطوح را انجام بدهد. بنابراین باید در همان سطح اختلاف مشاهده افراد را داشته باشیم. حال سطوح

می خواهد سطح بالای بالا باشد یا سطح پائین پائین باشد. در هر سطحی نتوانستیم اختلافات را هماهنگ کنیم باید بپذیریم که اختلافات از پائین می آید سطوح بالا را ناهماهنگ می کند یعنی در جمع بندی ظهور پیدا می کند.

۲/۴- منفصل شدن سه بعد «توسعه، ساختار، کارائی» در صورت معرفی این سه بعد با ۹ وصف سه قیدی سه طرف جدول مدل

نحوه خرد شدن در اینجا (تجزیه اوصاف سه قیدی) اصلا با روش تولید و ضربی را که دارید باید تفاوت کند هر چند باید مبنا هماهنگ باشند ولی از همان روش استفاده نمی شود. اگر بخواهید بگوئید ۹ وصف سمت راست معرف ساختار است و ۹ وصف بالای جدول معرف توسعه است و ۹ وصف دیگر معرف کارائی است و... اگر تا ۷۶۰۰ میلیارد هم جلو بروید چیزی را معرفی نکرده اید. چرا که تا اینجا فقط تکثیر مفاهیم را تحویل می دهد. فقط می گوید اینها روی هم فرضا ساختار بخش و ساختار کل بزرگتر و ساختار کل کوچکترند و فقط جوابگوی اینهاست.

۱/۲/۴- تعریف نشدن «منزلت» در صورت عدم تجزیه اوصاف سه قیدی

ولی این که نسبتها چگونه تغییر بکنند و ما به ازایش چه چیزی هست؟ به عبارت دیگر منزلت تعریف نمی کند.

(س): چرا منزلت تعریف نشده است؟ اوصاف سه قیدی سه طرف جدول هیچ فرقی با آن ردیفهای جلویشان (دو ستون دو قیدی) ندارد چون منزلت هر کدامشان چه با عدد یا به وسیله اصلی، فرعی و تبعی کردن بالائیها نسبت به پائینیها کلا قابل بیان است.

(ج): حالا من سؤال می کنم. اگر در اینجا اوصاف توسعه (که یک وصف واقعی برای کل است) معیوب باشد و بخواهیم علاجش کنیم باید چه کاری انجام بدهیم؟

(س): باید ببینیم کدامیک از ۹ وصفی که معرف توسعه هستند در ارزیابی که انجام می‌دهیم معیوبند و آسیب در آنها منعکس است.

(ج): یعنی عددهایی را باید در دور جدول بنویسیم.

(س): البته فرقی نمی‌کند که در دور جدول بنویسیم یا به همان شکلی که در وسط جدول است.

(ج): بعد عددهایی را که در جدول قرار دادیم باید بتوانیم بگوئیم چنین نسبتی بین خود این اعداد و بین کل آن با این کل و این کل هم با کل دیگر چگونه است. در این صورت آن چیزی را که شما ذکر می‌کنید نسبت کل این بخش به کل آن بخش را می‌توانید ترسیم کنید. یعنی مثلاً نسبت کل «ظرفیت» (که دارای سه بخش است) به کل «محوری» (که دارای سه بخش است) می‌توانید بگوئید.

۲/۲/۴- انفصال سه بعد در صورت متقوم نشدن منزلتها و اعداد آنها در وسط جدول

(س): بصورت خردش را هم می‌توانیم بگوئیم.

(ج): آیا خردش را متشابه می‌توانید بگوئید یا به صورت جدا جدا می‌توانید بگوئید؟

(س): منظور شما چیست؟

(ج): یعنی وقتی به نحو اشاعه که می‌بینید آیا در جدول شماره ۳ باید بگوئید که نسبت بین «هماهنگی

محوری ظرفیت» با «هماهنگی محوری جهت» باید ملاحظه بشود یا اینکه نسبت آن با «وسیله محوری ظرفیت» باید ملاحظه بشود؟

(س): با هر دو آنها قابل ملاحظه است.

(ج): منظور این است که هم عرضش کدام است؟

(س): هم عرضش طبیعتاً آن سطر پائینی (هماهنگی محوری جهت) است.

(ج): هم عرض اولین ستون توسعه: دومین ستون توسعه است؟ و باید وسیله محوری ظرفیت را ۲

بگذارم یا هم عرض هماهنگی محوری جهت است؟

(س): این تابع همان توضیحی است که اول فرمودید که یک این سطر اول سطح اصلی و بعد سطح

فرعی و در مرحله آخر تبعی است که براساس این، ۲۷ وصف را ردیف می‌کنیم پس هر توجیه‌ای که در

آنجا بکنیم همان پاسخگوی این معناست.

(ج): در عین حال باید تدریجا ببینیم اگر از این طرف باشد وقتی که می‌خواهیم عددگذاری کنیم، آیا

عددها را جای دیگری درست کنیم که هیچ گونه ربطی با این جداول نداشته باشد همین طوری بی حساب

کنار هر یک از خانه‌ها یک عدد بگذاریم؟! یا اینکه عددها را جای دیگر درست نکنیم بلکه همین جا در

جدول مدل در تقسیمات ۹ تایی شروع به نوشتن کنیم و بنویسیم ۱، ۲، ۴ و ۴، ۸ و ۸، ۱۶، ۳۲، که اینها ۹

وصف توسعه هستند. یا اینکه به صورت گزینشی در ستون وسط جدول بدین صورت که یک دانه از خانه

اول توسعه و بعد یک دانه از خانه اول ساختار و بعد یک دانه از خانه اول کارائی در ستون، زیر همدیگر

نوشته شود حال سؤال این است کدامیک از دو شیوه را باشد؟

(س): رویش فکر نکردیم؟

(ج): روی این فکر بکنید. اگر دیدید مجبور هستید که «هماهنگی محوری ظرفیت» عدد ۶۴ بدهید و به

«هماهنگی محوری جهت» عدد ۳۲ بدهید و به «هماهنگی محوری عاملیت» عدد ۱۶ بدهید آن وقت

نمی‌شود گفت مثلا پشت سر ۶۴ عدد ظرفیتی باشد؟ حالا اگر اینها را جدا بکنید چه فرقی دارد؟ ریشه

فرقشان را برایتان عرض کنم.

معنایش این است که شما در بلوک اوصاف توسعه را جدا کرده‌اید.

(س): یعنی اگر عدد دوم، وصف کناری از ۹ توسعه باشد، جدا می‌شود.

(ج): یعنی آمده‌اید به صورت جدا، جدا ۹ تا وصف را وصف توسعه قرار داده‌اید که مثل یک بلوک است.

- انفصال ابعاد در صورت متقوم نشدن منزلتها علاوه بر تقوم اصطلاحات

(س): با توجه به اینکه قیودات سه بعد به وسیله اصطلاحات درهم تکرار شده‌اند حال چگونه جدا می‌شود.

(ج): خیر. جایگاهش را جدا کردید نه عنوان را. عناوین که درست هستند چون عناوین را مقید ذکر کردید و بلوکی نبوده ولی در جایگاهش ۹ تا ظرفیتش به صورت جدا ذکر کرده‌اید.

(س): حالا اگر ما اعداد را به این ترتیب زیکزالی (یعنی چرخش اعداد از سه طرف) بنویسیم این چه اشکالی دارد؟

(ج): حالا عددها را فرضاً زیکزالی شبیه آن ستونی که قبلاً ترسیم کردیم نوشتیم. اگر اعدادها معرف جایگاهها هستند، تغییراتی که می‌خواهد بین یک موضوع و موضوع آخر واقع بشود یعنی تغییراتی که بین اولی از ستون توسعه و اولی از ستون ساختار و اولی از ستون کارائی واقع می‌شود. می‌خواهید بگوئید که این سه تا یک حد وسط دارد که وصف ساختاری است. هر نسبتی که بین عدد ۶۴ و ۳۲ است همان نسبت باید بین ۳۲ و ۱۶ باشد. اگر اعداد به صورت متفرق در اطراف جدول باشد نه وسط جدول کنترل این نسبت ممکن نیست.

سؤال این است در آنجائی که شما می‌خواهید کنار همدیگر یک چیزی را حد وسط بگذارید، اگر عددها به صورت زیکزالی قرار داده‌اید مفهوماً درست است ولی جایگاهها چگونه؟ بعد می‌خواهید بگوئید این سه تا روی هم (۶۴ و ۳۲ و ۱۶) یک عددی تحویل می‌دهد که ۱۱۲ باشد حال نصف ۱۱۲ که ۵۶ است با نصف ۵۶ که ۲۸ می‌شود. اینها سه تا جمعی است که می‌خواهیم با آن، متوجه‌ها را بررسی کنیم. در اینجا که

می‌خواهیم منتجه را بررسی کنیم به این منظور است که اگر هر عیبی در اینجا پیدا شود باید در سه وصف مشاهده‌اش بکنیم و هر کدام از اینها که معیوب باشند باید به داخلش برویم و هر کدام از آن داخلی‌ها هم معیوب باشند باز باید داخل داخلش را ملاحظه کنیم.

(س): مشکل ما فلسفه اوصاف دو قیدی است.

(ج): خیر توجه داشته باشید، ما هنوز وارد اوصاف دو قیدی نشدیم. ما فعلا می‌خواهیم جایگاه برای این سه تایی‌ها معرفی بکنیم. جایگاه سه تایی‌ها باید طوری باشد که بتواند در بزرگ و کوچک شدن مورد لحاظ قرار گیرد. یعنی در تبدیل به منتجه واحد شدن یعنی بزرگ شدن و در تجزیه منتجه واحد به نتایج خرد باید بتواند نظام جایگاهش به ترتیبی قرار بگیرد که بتواند مترادف با عنوانش باشد. یعنی بین جایگاه و عنوان همخوانی وجود داشته باشد.

عرض ما این است اگر جایگاه این ۹ تا را علی‌حده حساب کنید، گرچه عنوانهای آنها متقوم به هم هستند ولی جایگاه متشابهک ندارد. اگر جایگاه متشابهک نباشد منتجه‌ها متقوم دیده نمی‌شوند.

(س): این را پذیرفتیم. فرضا می‌گوئیم تشابهک دیدن به همین صورت است.

(ج): سؤال این است که باید جایگاه را با مفاهیم درونی هماهنگ بکنیم.

(س): درست است. هماهنگ کردن به این معنا است ولی تفاوت ندارد که این عناوین ۲۷ تایی را دور

جدول بگذاریم یا اینکه در وسط جدول قرار دهیم، چون می‌دانیم که منزلتش چه منزلتی است.

(ج): خیر! منزلتها را می‌خواهیم ترکیب بکنیم تا اینکه در جایگاهها به آنها جا بدهیم.

(س): نهایت این می‌شود که ما ۲۷ تا را وسط بیاوریم و عددها را هم کنارشان می‌نویسیم.

(ج): اشکالی ندارد. بنابراین تا اینجا بنا شد اینها را در کنار این عددها بیاوریم و به صورت ستون

بنویسیم.

(س): ولی آن ۹ تائی از این ۲۷ تا که مربوط به ساختار است معرف ساختار هستند و آن ۹ تائی که از

کارائی آمده‌اند معرف کارائی هستند.

(ج): اشکالی ندارد. به صورت متشابه که دارید می‌نویسید مثلا اولین خانه از ۹ تائی توسعه که

«هماهنگی محوری ظرفیت» است معرف وصف توسعه در شکل خرد است.

(س): شکل خرد چرا؟ و یعنی چه؟

(ج): این عناوینی که ۲۷ تا است، این خردترین حد مفهومتان است نه بزرگترین حد مفهومتان چون

بزرگترینش که عدد یک است. حالا می‌خواهید واسطه ۱ تا ۲۷ را بنویسید.

(س): واسطه ۱ تا ۲۷ که همان ۹ تائی هستند که کنارشان بوده‌اند. دیگر برای چه دو باره آنها را

می‌خواهیم؟ یعنی ما از یک طریقی از ۱ تا ۲۷ رسیدیم.

(ج): از آن طریقی که آمده‌اید از طریق نتیجه‌ها که نبوده است؟

(س): چرا نبوده است؟

(ج): چون می‌خواستید یک سیر برای تولید مدل داشته باشید و یک سیری هم برای جمع‌بندی و

منتجه‌گیری دارید.

(س): این از همان اول هم در خود مدل بوده است درست است که اصطلاحات را در آن قرار داده‌ایم

ولی از ۱ به ۲۷ می‌رسیم چون جدول مدل است.

(ج): جدول مدل است ولی جدول مدل گاهی در تولید یک تعریف است و گاهی در تحلیل یک تعریف

است. یعنی گاهی می‌خواهد بگوئید اگر تغییرات در نتیجه‌ها (منتجه کلی) را دیدیم در جزئیات چگونه وارد

می‌شود؟ پیداست که این دو سیر است. گاهی می‌گوئید از وصف‌هایی یا از حرفهائی مقاله بسازید. یک سیری برای کلمه ساختن و یک سیری برای جمله ساختن و یک سیری هم برای ترکیب ادبی آن درست می‌کنید و از همه اینها یک نتیجه‌ای بدست آمده است. گاهی است که می‌خواهیم این نتیجه‌ای که بدست آمده آن را مورد تحلیل قرار دهیم. درست است که برای تولیدی که داشتیم یک سیری را پیمودیم تا اینکه به اینجا آمدیم، یعنی تا سطح ۲۷ تا خانه سه قیدی رسیدیم. حالا اگر بخواهیم منزلت‌هایشان را در تغییر مشاهده بکنیم باید منزلتشان متناسب با تغییرشان باشد. بنابراین اینها را در یک ستون نوشتیم و در وسط جدول قرار دادیم.

حالا چرا ما این کارها را انجام دادیم، چون که می‌خواهیم هم تغییرات جزئی، یعنی همان تغییرات ۲۷ گانه را و هم تغییرات ۹ گانه‌ای که ۳ گانه می‌شود تا برسد به تغییرات منزلت‌های نهائی متوجه‌ای که یکی است در جدول بالاتر قابل مشاهده باشد. بنابراین اینجا دیگر سیر، سیر تحلیل است.

۱/۳/۴- امکان عدم تعادل درونی اوصاف توجیه‌گر تجزیه درونی آنها

(س): با تمام فرمایشاتتان باز هم چرا محتاج تجزیه هستیم؟

(ج): هنوز به تجزیه نرسیدیم حالا فعلا آنها را در یک ستون قرار داده‌ایم و در کنارش یک عدد گذاشتیم در قدم بعدی اگر بخواهیم بگوئیم تغییر کرده است، علت و چرایی دارد.

(س): یعنی هماهنگی محوری ظرفیت

(ج): یعنی نمی‌توان فقط تغییرات «هماهنگی محوری ظرفیت» را به ناسازگاری نسبت ذیلش با آن

دانست لذا باید هماهنگی محوری ظرفیت را تجزیه جدیدی بکنیم.

(س): اگر تجزیه بکنید تبدیل موضوع پیش می‌آید.

(ج): یعنی اصلاً تبدل موضوع از اینجا آغاز می‌شود یا اینکه نیازمند آن می‌شویم که روشمان را عوض کنیم. اینکه روش را عوض کنیم بعداً باید جامع بین دو روش را هم باید ذکر کنیم یعنی آیا ما با همان روشی که چیزی را تولید می‌کنیم با همان روش او را تحلیل می‌کنیم؟ یا هماهنگ با روش تولید، روش تجزیه را درست می‌کنیم. آن نکته حساس و ظریف همین نکته است. دو چیز گفته می‌شود (البته غیر از این حرفی که حالا می‌خواهیم بزنیم) یک حرف اینکه گفته بشود «سیاست سیاست سیاست» تا خودش معلوم بشود مصداق آن چه چیزی است؟ یک حرف دیگر این است که سیاست سیاست سیاست بگوئید ولیکن آدم برود تطبیقش بکند و بگوید که چه چیزی می‌شود. یک حرف این که قاعده معرفی کنید تا تعریف معلوم شود و تخمینی نباشد. چرا تخمینی نباشد؟ برای اینکه دو تا انسان دو گونه تخمین در دو جا می‌زند یعنی به تعدد آدمهایی که شاخصه معین می‌کنند تخمین‌ها مختلف می‌شود. چه اینکه خودت بخواهی آن را هماهنگ بکنید و چه آنها بخواهند هماهنگ بکنند، اگر قاعده نباشد هماهنگ نمی‌شود. بنابراین ما از اینجا شروع به تبدیل کردن موضوعات می‌کنیم. یعنی شروع به تحلیل موضوع می‌کنیم. ولی باید توجه داشته باشیم که اول باید برایش قاعده درست کنیم.

برادر حسینیان: مگر این دو تا روش نباید از یک روش شروع بشود؟

(ج): یک روش حاکم باید داشته باشیم.

(س): این روش حاکم را اول باید برای ما بفرمائید، بعد روش تولید مفاهیم و بعد به روش تحلیل

مفاهیم پردازیم.

(ج): باید اول یک روشی بدهیم که چگونه ۳ شد و بعد اصلاً مواد و روش باید چگونه باشد و... اینها

بحثهای علیحده می‌باشد که باید به آنها پرداخت. به هر حال روش کلاً خودش و چند دسته بودنش و مبناء

روش بنظر ما همه اینها به یک امر واحد برمی گردد. امر واحد، امر متقومی است که همان فاعلیت و ولایت می باشد (که فعلا وارد این بحثها نمی شویم)

اولین کاری را که ما در اینجا می کنیم تجزیه است و برای هر موضوعی یک اوصافی قائل می شویم. حال موضوع چه توسعه ای و چه ساختاری و چه کارائی باشد. موضوع بحث چیست؟ این موضوع دارای چه خصوصیتی است؟ بعد برای خود یک موضوع که آن را تجزیه می کنیم می گوئیم موضوع را به سمت راست جدول و آثارش را در طرف چپ جدول قرار دهید.

در اینجا نکته ای را عرض کنم. اصولا ما تجرید را مطلقا باطل نمی دانیم. بلکه استفاده از تجرید را استفاده تبعی می دانیم در اینجا به محض اینکه تجزیه شد بلافاصله تجرید هم می شود. بعدها هم در جای خودش، اولین قسمتی است که وارد ادبیات عمومی می شود همین است.

۲/۳/۴- تبدیل «موضوعات» و «آثار» به متجه های بزرگتر به وسیله روش جمع بندی

پس جدول مدل از سه جدول تشکیل شده است، یک جدول ترکیب تقسیمات سه وصف «توسعه ساختار کارائی» است که سه تا ۹ وصف سه قیدی را در سه طرف جدول تحویل می دهد. یک جدول هم ستون ۲۷ خانه ای سه قیدی است. یک جدول هم حاوی تجرید است که دو بخش دارد یکی موضوعات و دیگری آثار آنها. این دو متغیر را به شکل جدول رسم می کنیم. بعد در طرفی که آثار را می نویسیم تبدیل به متجه ها می شود که همه اینها در جدول تعریف است.

برادر حسینیان : یعنی دو باره یک روش ترکیب برای ترکیب آثار داریم که متجه تبدیل می شود که این

ظاهرا ذکر نشده بود.

(ج): احسنت، اینجا ذکر نشده و در جدول دیگری باید سراغ آن را گرفت.

برادر رضایی : آثار تبدیل به متجه می شوند موضوعات تبدیل به چه چیزی می شوند؟

(ج): موضوعات تبدیل به موضوعات بزرگتر می‌شود. یعنی تا شاملترین و بزرگترین موضوع در طرف راست جدول نوشته می‌شود و شاملترین و بزرگترین متوجه را هم در طرف چپ جدول می‌نویسیم.

* - پاورقی : توجیه استفاده از «حد وسط» در روش بر مبنای ولایت

برادر رضایی : اولاً چگونه مفهوم تجرید که از مبنا دیگری است و ثانیاً حد وسط قرار دادن یکی از عناوین سه قیدی برای تجزیه که خود این حد وسط هم مربوط به منطق صوری است چه نقشی در جدول تعاریف ما دارد.

(ج): از اول تبدیل موضوع وقتی موضوع را تبدیل می‌کنید وارد یک کار دیگری می‌شوید.

(س): در دستگاه خود ما حد وسط چه تعریفی دارد. به نظر می‌آید تناسب آن زیاد روشن نباشد؟ اما در منطق صوری مشخص بود اما چرا این مفاهیم را اینجا آوردیم و چرا در اینجا به کارش گرفته‌ایم معلوم نیست. چرا که الان ما در مرحله آسیب‌شناسی بحث جدول هستیم که بسیار حساس و مهم است.

۱- تبعی بودن استفاده از مفاهیم منطق اصالت شیء

(ج): نقش تبعی در جدول ما دارد. می‌توان سؤال کرد که چرا به آن تبعی می‌گوئیم؟

(س): یک سؤال همین تبعی بودنش است ولی دیگر اینکه نقش آن را هم تبعی می‌دانیم.

(ج): اینکه تبعی می‌گوئیم و سهم آن را هم تبعی می‌دانیم به خاطر این است که منزلتش را خودش درست نکرده است. یعنی تعریف موادش را خودش نکرده است. اینکه چه موادی را و چگونه باشد و خود مشخص نکرده است.

مثال عین اعداد حقیقی یک، دو، سه و چهار است که صورتشان را از یک جای دیگر آورده‌اید و موادشان را هم از جای دیگری می‌آورید و کارائیش هم جای دیگر معین می‌شود به عبارت دیگر، اگر همین یک، دو، سه و چهار را در نسبتها به کار بگیریم (که در هندسه نسبت متغیرها ملاحظه می‌شود) همین

اعدادها را می‌گذارید ولی قطعاً مفهوماً، با ریاضیات انتزاعی و هندسه انتزاعی صد در صد مختلف است. چرا که این دارد حرکت و نسبت را می‌بیند. به عبارت دیگر ما منطق انتزاعی را و ادبیات انتزاعی و فلسفه انتزاعی را و اعداد انتزاعی و همه آن چیزهای انتزاعی را در دستگاه خودمان داریم. اینکه می‌گوئیم در منزلت تبعی هستند یعنی چه؟ یعنی مواد داخلش را در یک جدولی معین می‌کنیم به عبارت دیگر، معاون دوم داریم اما گاهی منظور از معاون دوم، معاون دوم شهرداری است و گاهی هم معاون دوم وزیر کشور است. اینکه معین می‌کند که در اینجا به آن بگوئید معاون دوم شهرداری قم است و آنجا معاون دوم وزیر کشور است ولی حدود اختیاراتشان خیلی متفاوت است. حدود اختیارات از چه دستگاههای بیرون می‌آید؟ آیا از معاونت دوم بودن و این عنوان حدود اختیارات بیرون می‌آید؟! یا اینکه حدود اختیارات از جایگاه بیرون می‌کنید.

یعنی کل این جدول در یک جدول دیگری قرار می‌گیرد که خود آن جدول هم در درون جدول دیگری است تا الی آخر، موادمش از کجا می‌آید؟ پیدا است که موادمش از دستگاه بالاتر می‌آید. در اینجا هم همینطور است. یعنی تجزیه‌اش از یک جای دیگر می‌آید. حال که موادمش از آنجا آمده اینکه تجزیه‌اش از جای دیگری بیاید اشکالی ندارد.

(س): اینکه ما می‌گوئیم منحل می‌کنیم و این مفهوم دیگر آن مفهوم نیست براساس این می‌توانیم ما به ازایش را که ادبیات باشد را هم عوض بکنیم. طوری که دیگر هیچ احتیاجی نه به مفاهیم انتزاعی آنها و نه به روش آنها نداریم.

(ج): یکی از سؤالات بسیار مهم در دستگاه ما این است که آیا اصلاً نیازی به انتزاع و روش داریم یا

خیر؟ یا اینکه آیا اصلاً احتیاج به قواعد منطق صوری داریم یا خیر؟

برادر رضائی : احتیاجی نداریم.

(ج): خیر. واقعا خیلی صحبت است.

(س): با این توصیفی که می‌فرمائید که معنایش عوض می‌شود و منحل در این دستگاه می‌شود.

(ج): شما لازم دارید و باید معنایش را عوض کنید.

من یک مثالی می‌زنم، برای خواندن و نوشتن اول باید حروف الفباء را یاد بگیریم. بعد از حروف الفباء، کلمه و کلام و جمله و... را یاد می‌گیریم. حالا می‌خواهیم یک مقاله عربی را تبدیل به انگلیسی بکنیم. شما می‌گوئید که در این مقاله عربی فرضا پنج تا «س» بیشتر نبود که صدای ت در انگلیسی می‌دهد. چرا مثلا در مقاله انگلیسی شما بیست ت است. من می‌گویم در ترجمه این مفهوم را با این آواها در زبان انگلیسی می‌شناسند. شما می‌گوئید یا للعجب. شما در اول کار که داشتیم حروف الفبا را می‌خواندیم اصرار می‌کردید که اگر اینها را نخوانیم مفهوم منتقل نمی‌شود حالا که می‌خواهیم به زبان انگلیسی بیانش بکنیم، از حرفت دست برمی‌دارید و می‌گوئید با آواهای آنها می‌خواهم حرف بزنم. ما می‌گوئیم برای انتقال مفهوم از یک زبان به زبان دیگر، اصلا باید آواها را برگردانیم به آن آواها. اصلا معنای ترجمه همین است. پس وجود آواها نسبت به مفاهیم تبعی است و نسبت به انتقال مفاهیم اصلی است. علائم را در انتقال محال است بتوانید از بین ببرید چرا که در انتقال اصلی است. ولی اینکه خودش چگونه باشد و خود آواها چه ترکیبی را در ترجمه پیدا بکند؟ می‌گوئیم تابع مفاهیم است.

۲- متقوم بودن ادبیات اسلامی با ادبیات الحادی و التقاطی

برادر رضائی: بنابراین در یک مجموعه مفاهیم چه مفاهیم «التقاطی، الحادی، اسلامی» می‌باشد، اینها با هم تحت یک مجموعه قرار می‌گیرند. در صورتیکه در جای دیگر ما می‌گوئیم اینها نمی‌توانند در کنار همدیگر باشند. چرا که بعضی مفاهیم، مفاهیم حیوانی هستند و اگر مفاهیم حیوانی شد برای سرپرستی

حیوانی مفید است و مفاهیم حیوانی برای سرپرستی الهی کارائی ندارد. و بنا بر قول فرمایشات شما منطق صوری مثل چوب خر رانی است. اگر چوب خر رانی است در منطق ولایت دیگر مفاهیم آنها کارائی ندارد. در نظام ولایت ادبیات سطح عالیه است اصلا با این مفاهیم سازگاری ندارد یا اینکه می‌خواهید بفهمید چون که نظام اختیارات است ممکن است کسی اختیار سوء بکند و برای سرپرستی او همچنین مفاهیمی را نیاز داریم ولی ما با مفاهیمی سروکار داریم که می‌خواهیم با اینها مدل مطلوب بسازیم.

(ج): مدل مطلوب ما، متقوم است. یعنی الهیات رحمانی با الهیات شیطنانی متقوم هستند اینها در همدیگر حضور دارند. الهیات رحمانی در همه مراتب است همانطوری که الهیات شیطنانی است. نهایت نسبت تأثیر آنها متفاوت است.

البته به یک جا می‌رسد که آن طرف صفر می‌شود و یک جا هم می‌رسد که این طرف صفر می‌شود یعنی یکی در عمد نور به جای می‌رسد که شیطنت به صفر می‌رسد و یکی هم در عمد نار به جایی می‌رسد که رحمانیت صفر می‌شود بینشان هم که متشابه است. یعنی هر چه صالح، صالحتر هم بشود باز جای صالحتر شدن دارد.

(س): یعنی حرکت از کثرت شروع می‌شود.

(ج): یعنی در حرکت و تکاملی که دارید. اینها همه جای بحث دارد؛ در این مباحث بنا نیست که بحث مبسوطش را مطرح کنیم. فرضا در ریاضیات، ریاضیات التقاطی و الهی و الحادی داریم. هر سه آنها که در نظام ولایت می‌آیند یک ریاضیات هستند که آن ریاضیات نظام ولایت الهی است. ریاضیات نظام ولایت تکوین همه این سه تا ریاضیات را متقوما ملاحظه می‌کند در داخل هر کدام از اینها که بیاید باز اصلی، فرعی و تبعی دارد که اصلیش باید تبعی ریاضیات الهی باشد. یعنی در مرتبه آخر تقسیمات ریاضیات، ریاضیات الهی به عنوان اصلی باید تلقی شود.

البته در دستگاه الحادی چون پرستش دنیا اصل است برای آنها اصلی است و در دستگاه الهی چون توجه به آخرت دارد و دنیا را وسیله می‌داند برای آنها دنیا تبعی می‌شود.

(س): قبلا ما نفی اشتراک می‌کردیم اما در اینجا مشترکات است ولی تنها مشترکات در تقسیمات اصلی، فرعی، تبعی قرار می‌گیرند. یعنی واقعا چیزی که مشترک است به این معنا است که برای ما آنچه که اصلی است در دستگاه کفار تبعی می‌شود و یا اگر برای ما تبعی باشد برای آنها اصلی است؟

(ج): خیر. آن چیزی که در آخر برای ما اصلی است حضور کفار در آنها بسیار بسیار ضعیف است. یعنی به معنای تبعی هم نیست. یعنی آنها نظری که به متدینین می‌کنند نظر وسیله بودن در مرتبه پائین تر را می‌کنند یعنی نظر تبدیلی دارند فرضا آنها می‌گویند ما از دین وسیله می‌سازیم تا دنیای خودمان را رواج بدهیم. می‌گوئیم یعنی چه؟ فرضا سران کفر در مراسم رحلت حضرت امام(ره) تلگراف تسلیت می‌زنند. آنها که معتقد نیستند چرا این کار را می‌کنند؟ می‌گویند از نظر عاطفی می‌خواهیم مسلمانها را هم داشته باشیم «واتخذت ایمانهم جنه» این آیه در رابطه با شأن منافقین است. شما هم نظرتان نسبت به عالم ماده این است که نسبت به آن نظر اصلی ندارید ولی آن را وسیله قرار می‌دهید برای اینکه «ترهبون به عدوالله» است.

یا اینکه در آن آیه مبارکه می‌فرماید که «ماقطعتم من لینه او ترکتموها قائمه علی اصولها فباذن الله و لیختری الفاسقین» می‌فرمایند: برای اینکه آنها خوار بشوند درختهایشان را می‌بریم. نظر ما نسبت به درخت نظر ثمره داشتن و خرما خوردن نیست وسیله تسلیم کردن دشمن است. یعنی دلمان در گروه او نیست. ولیکن آن را وسیله می‌دانیم بنابراین حد مشترک بین ما و کفار هست.

۳- «بلوغ تأسیس بر مبنای ولایت» به تعیین جایگاه ادبیات الحادی و التقاطی در دستگاه ولایت است

(س): پس حد مشترک وجود دارد؟

(ج): بله. حد مشترک است ولیکن در این مثال ما درخت را قطع می‌کنیم ولی آنها نگه می‌دارند. پس ما آن را وسیله قرار می‌دهیم برای ترساندن آنها ولی او امید و تعلق به آن پیدا می‌کند برای ادامه حیاتش.

(س): یعنی در کارائی فرق دارند. آن چیزی که مشترک بین ما و کفار است در جایگاه و کارائی با همدیگر فرق دارند لذا اسم مشترک عوض می‌ش می‌شود.

(ج): به بیان دیگری عرض کنم گاهی ما بحث از مطلق بودن منطقیها می‌کنیم باید در آنجا قطعا وجه اشتراک را نقض کنیم و باید تکیه بر نقض و تخریب آن بکنیم. گاهی است آن سیر مدتها تمام شده است و به سیر تأسیسی رسیدیم و تأسیس هم به جاهائی رسیده که حالا می‌خواهد بگوید فرضا ما می‌توانیم آنها را تحلیل کنیم اگر نتوانیم آنها را تحلیل بکنیم که این حرف غلطی است. اگر می‌توانید تحلیل بکنید جایگاه حرف آنها در دستگاه شما کجاست؟ بلوغ تأسیس به این است که شما به جائی برسید که جایگاه آنها را معین کنید و بگوئید من این حیوان را هم در دستگاه خودم می‌توانم مطالعه کنم و حتی به بررسی نظریات آنها هم پردازم.

بنابراین یک دور اثبات داریم، و یک دور بلوغ اثبات داریم، در بلوغ اثبات حتما باید بتوانید تمام چیزهائی که وجود دارد، از آنها تعریف بدهید. حتی باید همه مفاهیم کفر را تعریف نمائید باید کیفیت حرکت مفاهیم آنها را هم بتوانید کنترل بکنید. اگر گفتید تعریف ندارم یعنی قدرت کنترل ندارید وقتی قدرت کنترل نداشته باشید یعنی قدرت برخورد مشابه را نخواهید داشت.

* * « والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته» * *

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۱۰

تاریخ : ۴/۵/۷۳

عنوان کلی: «بررسی اجزاء مختلف "جدول مدل تعریف"»

فهرست

۱- ضرورت «تغییر شیوه تجزیه» اوصاف سه قیدی، در تبدیل آن به دو ستون دو قیدی...۱

۱/۱- «کجائی موضوع» اصل در «چیستی» و «ارزش» آن...۲

۲/۱- نسبت بین اوصاف دو قیدی ساختار (موضوع)، و اوصاف دو قیدی کارائی، بیانگر نسبت این

موضوع با سایر موضوعات...۳

۳/۱- حاصل نشدن قدرت کنترل تغییر، در صورت اکتفا به تقسیم بر مبنای ۳ (تغییر نکردن روش

تجزیه)...۳

پاورقی: بن بست بازگردان تغییرات به یک نقشه بزرگ ثابت...۳

۱- متغیر دیدن مراحل به لحاظ تجانس نوعیه آنها در حرکت براساس نقشه...۴

۲- سلب قدرت تصرف و انتقال شیء از یک مرحله به مرحله دیگر در حرکت براساس نقشه...۴

۴/۱- قدرت تصرف حاصل «کمی شدن» نسبت بین وصف و موصوف (منزلت)...۵

۱/۴/۱- تغییر وصف نتیجه تغییر منزلت (دو مثال)...۵

۲/۴/۱- زمانی بودن تصرف در منزلتها...۶

۳/۴/۱- تغییر قدرت تصرف، متناسب با تغییر منزلت...۶

۵/۱- تجزیه اوصاف سه قیدی اولین مرحله ملاحظه نسبت بین ساختار و توسعه...۷

۱/۵/۱- قرار گرفتن اوصاف سه قیدی و اعداد آنها در ستون وسط جدول، وسیله گویا شدن منزلتها و

جمع بندی صحیح اوصاف...۷

- ۲/۵/۱- سطر اول ستون دو قیدی، در منزلت توسعه، سطر دوم در منزلت ساختار، و سطر سوم در منزلت کارائی است...۸
- ۳/۵/۱- هر سه سطر ستون دو قیدی عنوانی هم منزلت با اصطلاح شامل بر آن را تحویل می‌دهد...۸
- ۴/۵/۱- مدل تعریف واسطه نظام اصطلاحات و نظام تعریف...۸
- ۲- بررسی «ستون سوم سمت راست» جدول مدل تعریف، و ارتباط آن با «ستون سوم سمت چپ» جدول...۹
- ۱/۲- اصطلاحات ستون سوم سمت راست جدول مدل، حاصل ضرب «توسعه، ساختار، کارائی» در هم...۹
- ۲/۲- اصطلاحات ستون سوم سمت چپ جدول مدل، حاصل ضرب قطرگیری شده تقسیمات «توسعه، ساختار، کارائی»...۹
- ۳/۲- اصطلاحات ستون سوم سمت راست، طریق رسیدن موضوع به اثر...۹
- ۴/۲- «چیستی موضوع»، «عنوان» برای «کجائی» اوست...۹
- ۱/۴/۲- بالاتر بودن منزلت اصطلاحات سه قیدی سمت راست، نسبت به اصطلاحات سه قیدی سمت چپ جدول مدل...۱۰
- ۵/۲- ۸۱ قید ستون سه قیدی سمت چپ، متشکل است از قیود اصلی ۲۴۳ قید...۱۱
- ۶/۲- ستون سه قیدی سمت راست (عنوان) اصل در «تشخیص» معنون، معنون اصل در «تغییر» عنوان...۱۲
- ۳- علت عدم احتیاج به ستون مجزائی برای معرفی «توسعه»...۱۴
- ۱/۳- نسبت بین اجزاء ساختاری، همان نسبت بین ساختار و کارائی است...۱۴
- ۱/۱/۳- تغییرات ساختار معرف «زمان»...۱۴
- ۲/۳- ستون دو قیدی طرف راست جدول معرف ساختار ابعاد (زمان، مکان، کارائی)...۱۵
- ۱/۲/۳- در ستون اول و دوم طرف راست جدول هم، سطر اول زمانی، سطر دوم مکانی و سطر سوم کارائی است...۱۵
- ۲/۲/۳- سطر اول ستون دوم، زمان حاکم بر سطر اول، چهارم و هفتم ستون سوم...۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۰ تاریخ: ۴/۵/۷۳

عنوان بحث: بررسی اجزاء مختلف "جدول مدل تعریف"

هم. ۱- ضرورت «تغییر شیوه تجزیه» اوصاف سه قیدی، در تبدیل آن به دو ستون دو قیدی

برادر پیروزمند: در جلسه گذشته، بحث در باره تجزیه‌ای که در مورد «ستون مباحث مورد بررسی» صورت می‌گیرد، بود. می‌فرمودید که این تجزیه باید صورت بگیرد و در این تجزیه، شیوه تجزیه با آن چیزی که از ابتدا بوده تا به ۲۷ وصف رسیده‌ایم، و این ۲۷ وصف را در وسط جدول قرار دادیم فرق می‌کند. دو امر هم منشاء این تجزیه شده یکی اینکه ما برای آنکه پیدا کردن عناوین و مصادیق را بتوانیم قاعده‌مند بکنیم، باید تغییر شیوه بدهیم و دوم اینکه، برای آنکه نسبت بین منزلتها معلوم باشد و کنترل تغییرات را بتوانیم انجام بدهیم و ابعاد به صورت بلوک از همدیگر جدا نشود بلکه در همدیگر حضور داشته باشند، لازم است تغییر شیوه در تجزیه بدهیم تا امکان کنترل تغییرات وجود داشته باشد. حالا اینجا نکته‌ای که مبهم بود و هنوز لازم است که توضیح بفرمائید، این است که اگر ما لازم است برای شناسایی ساختار و کارایی، این تجزیه را صورت بدهیم و این عناوین را به این نحو درست بکنیم، چرا لازم نیست که مشابه همین عناوین را برای شناسایی توسعه داشته باشیم؟ جوابی که در جلسه قبل فرمودید این بود که چون خود این منزلتهایی که در جدول است، بعضی از آنها منزلت زمانی دارد؛ یعنی مثلا سه سطر اول از ستون دو قیدی سمت راست جدول مدل ساختار زمانی را معین می‌کند، در طرف کارایی هم سه سطر اول ستون دو قیدی سمت چپ جدول مدل نسبت اوصاف کارایی را با توسعه معلوم کرده‌اند و احتیاج به اینکه چیز مستقلی بخواهیم داشته باشیم، نداریم. اگر منظورتان از این، عبارت این است که خود منزلت یا خود آن

خانه‌ای که جایگاه آن زمانی است، خود این معرف توسعه است و وضعیت توسعه را معلوم می‌کند؟ خوب! این گویا نیست، به فرض اینکه ما این عنوان را از این خانه پاک بکنیم، معرف چیزی برای ما نمی‌تواند باشد. و اگر منظورتان این است که خود عنوانی که اینجا آمده است مثلا اوصاف توسعه در عین اینکه معرف ساختار است، در عین حال معرف توسعه هم است؟ که خوب! بعید است که اینجوری امکان داشته باشد، که این عنوان در عین اینکه معرف کارائی است مثلا معرف توسعه هم باشد. علی ای حال شناسائی اوصاف توسعه چطور و کجا صورت می‌پذیرد؟ این نکته اول بود.

نکته دوم در رابطه با همان تجزیه، این بود که ما داریم اوصاف ۲ قیدی را مبنای شناسائی و کنترل تغییرات موضوع قرار می‌دهیم، و حال آنکه جلسه قبل از خدمتتان استفاده کردیم که اوصاف ۲ قیدی (علی المبنای هم طبعا همینطور است) واقعیت ندارند، بلکه واسطه‌ای برای خواندن جدول و اوصاف هستند. اگر اینطور باشد، بعد ما چطوری می‌توانیم به اوصافی که واقعیت ندارند، از طریق آنها آسیب‌شناسی بکنیم و کنترل تغییرات بکنیم؟ اگر بخواهد آسیب‌شناسی با این صورت بپذیرد؛ یعنی وقتی ما می‌خواهیم اصلاح بکنیم، می‌آئیم در اینها تصرف می‌کنیم و کم و زیاد می‌کنیم. آن وقت اگر یک چیزی باشد که ما بازا خارج در موضوع نداشته باشد (و علی المبنای هم طبیعتا اوصاف ۲ قیدی باید اینطور باشند) آن وقت چطور می‌تواند این نقش به اوصاف ۲ قیدی واگذار بشود؟ این هم نکته دوم بود.

نکته سوم هم باز در رابطه با همین تجزیه، این بود که این نکته‌ای که فرمودید که حائز اهمیت هم است، این تغییر شیوه چه کمکی به این می‌کند ما که عناوین را مصداقا بتوانیم پیدا کنیم. چیزی که مشهود از این تجزیه است، این است که به ما کمک کرده است تا ۲ عنوان ۲ قیدی از یک عنوان ۳ قیدی پیدا بکنیم. با دو خصوصیت از ۳ خصوصیتی که در عنوان ۳ قیدی بود. آن وقت این دو خصوصیت هم خودش یک اصطلاح دیگر می‌شود که منتهی ۲ قیدی است. آن وقت بخاطر مثلا قلت قیود آن می‌فرمائید که ما را به مصداقیابی

نزدیکتر می‌کند؟ خلاصه ما را چطور به پیدا کردن عنوان نزدیک می‌کند و آن مطلب را قاعده‌مند می‌کند؟

اینها نکاتی بود که راجع به خود این تجزیه‌ای که در مورد عناوین ۳ قیدی فرمودید، وجود دارد.

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی : یک نکته‌ای را اول در باره اوصاف دو قیدی (یعنی یک موضوع را

اصل قرار دادن و ۲ قید را متوجه آن موضوع کردن) صحبت می‌کنیم که شروع به بحث تجزیه در جدول

تعریف است.

۱/۱- «کجائی موضوع» اصل در «چیستی» و «ارزش» آن

اگر ما یک قید ارزشی داشتیم و یک قید هم مثلاً رده دیگری از موضوع داشتیم، مثلاً مانند شیرینی سیب

و ارزش سیب. شیرینی، قیدی است که در ارتباط با چشائی ما و تمایل خاصی را که داریم، تمام می‌شود؛

یعنی صحیح است که بگوئیم: قید شیرینی، حاصل کششی است که در ارگانیزم بدن ما برای یک شیء محقق

می‌شود؛ (در یک سیستم کوچکی بنام بدن انسان) و قید ارزشی قیمت نیز در یک ارگانیزم بزرگتری بنام

جامعه که باز تمایل ارگانیزم ما با تمایل ارگانیزمهای دیگر نسبت به این موضوع و موضوعات دیگر، یک

برخوردی پیدا می‌کنند و یک قیمت و وزن مخصوصی را به سیب می‌دهند. در نظام حساسیتهای این فرد

سیب مثلاً درجه ۲۰ را دارد و در نظام حساسیتهای شخص دیگری که سیب را خیلی بیشتر دوست دارد،

درجه ۳۰ را دارد. یک کس دیگری ۱۵ درجه به آن اهمیت می‌دهد. یک کسی هم بیمار است، می‌گویند

هنگام بیماری باید بعنوان دارو ۶۰ درجه به آن اهمیت بدهد. به هر حال مجموعه اینها و مجموعه‌های

چیزهای دیگر یک برخوردی پیدا می‌کنند و یک قیمتی برای سیب مشخص می‌شود. سیب بین ارگانیزم

انسان و ارگانیزم جامعه (بعنوان یک وحدت) یک جائی می‌ایستد که البته نسبت خاصی هم قیمت آن با طعم

آن دارد. اگر سیب کم شیرینی کم آبی باشد، قیمت پائین است. اگر سیب شاداب شیرین ترد معطری باشد،

قیمت آن بالا می‌رود. نسبتی بین رغبت و بین ملایمت با انسان و بین آن وزن مخصوصی که در جامعه در

پایان پیدا می‌کند، وجود دارد. گاهی است که می‌گوئید: خود موضوع در قیمت و اوصاف آن اصل است و گاهی هم است که می‌گوئید: جای موضوع در ارتباط، معین می‌شود.

برای نسبت مثال می‌زنم (البته قبلا هم مثال زده‌ام) می‌گویند: جناب آقای میرحسین موسوی چقدر اختیار اجتماعی دارد؟ شما می‌گوئید: منصب ایشان چیست؟ می‌گویند: لایق نخست وزیری است. می‌گوئید: نه! فعلیت منصب مهم است می‌گویند: قبلا نخست وزیر بوده است. می‌گوئیم: نخیر! فعلا چه منصبی را دارد. می‌گوئید: استاد دانشگاه است. می‌گوئیم: اختیارات او در حد استادی دانشگاه است؛ یعنی تشخیص ایشان و امضای ایشان نسبت به خواندن یک درسهائی، مؤثر است. می‌گوئید: نخست وزیر است می‌گوئیم: تشخیص و امضای ایشان در یک افق بالاتری از دانشجو (برای وزارت علوم) مؤثر است. برای سایر وزارتخانه‌ها هم حق تصمیم‌گیری دارد. هویت ایشان به فعلیت منصب ایشان منصوب است. چیستی او پس از کجائی او طرح می‌شود. چیستی او منصوب به کجائی وی می‌باشد. کجا هستی تا بگویم چه هستی؟ این را در نظام دولتی خیلی راحت می‌شود نسبت به قدرت اجتماعی فهمید.

این منصوب به نسبت بودن در اشیاء هم فرض دارد. خصوصا بنابر مبنای ما که قائل به فاعلیت و نظام فاعلیت هستیم. در نظام فاعلیت که کاملا واضح است که برای فاعل، تعیین بالذاتی وجود ندارد بلکه تعیین به منصب برای آن قائل می‌شوید.

۲/۱- نسبت بین اوصاف دو قیدی ساختار (موضوع) و اوصاف دو قیدی کارائی، بیانگر نسبت این موضوع

با سایر موضوعات

حالا بین دو وصف آن جدائی بیفکنیم و نسبتی را معین کنیم. وصفی را که ما در کارائی ملاحظه می‌کنیم، علیحده بکنیم، وصفی را که معرف موضوع به لحاظ تغایر و تفاوتش با سایرین است، آنرا هم علیحده بکنیم. بین آن دو وصف نیز یک نسبت با سایر اشیاء برقرار کنیم (نه با خود شیء بلکه با سایر اشیاء، می‌گوئیم

نسبتش به یک موضوع آخر که دارای کارائی آخر و وصف موضوعی علی حده‌ای است، و نسبتش با ۲۷ تا نه اینکه فقط یکی در اول در یک ۳ تا، بعد در یک ۹ تا و بعد از آن در حقیقت در یک ۲۷ تا می‌گوئیم که معین می‌شود).

برادر پیروزمند : یعنی این نسبت بین کارائی، و موضوع خودش نیست؟

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی : نه! نسبت بین خودش و کارائی آن، نسبت به سایرین.

(س): یعنی ۳ طرف دارد.

(ج): ای احسنت! اگر این کارائی از این طرف کم و زیاد بشود، باید بلافاصله جایگاه آن نسبت به

دیگران عوض بشود.

۳/۱- حاصل نشدن قدرت کنترل تغییر، در صورت اکتفا به تقسیم بر مبنای ۳ و تغییر نکردن روش تجزیه

حالا ما اگر هر چه خرد می‌کردیم ولکن تجزیه نمی‌کردیم یا هر چه درشت کنیم و تجزیه‌ای نکنیم قدرت کنترل تغییر به ما نمی‌دهد. اعم از اینکه ۳ تا ۳ تا بالا ببریم و به بزرگترین ۳ تا برسیم که آخر کار بگوئید یک تک ۲۷ تا است. بعد بگوئید یک تک ۹ تا است و بعد هم بگوئید یک تک ۳ تا است و بعد هم بگوئید یک دانه واحد کل کل است. یا اینکه شروع به خرد کردن بکنید بر مبنایی که برهانا می‌گوید به ۷۶۰۰ میلیارد که رسید قفل می‌شود؛ یعنی کوچکترین نظام شامل و مشمول ما، (که گفتیم یک کل، اول و آخرش بسته است. کلی که از دو طرف باز باشد نداریم) بفرض اینکه چنین کاری را بکنیم، چه خرد کنیم و چه درشت بکنیم و برای تمام آنها هم نمره بدهیم، به نظر ما کنترل تغییر نمی‌توانیم بکنیم هر چند که همه را بارمبندی هم بکنیم و وزن به آنها بدهیم. یک سلسله اعداد می‌بینیم که در یک صفحه وجود دارد، در صفحه دوم هم این اعداد به صورت تغییر کرده وجود دارد. یک صفحه‌ای بزرگ تنظیم بکنید که تمام این کل بر روی آن نوشته شده باشد، صفحه بعدی هم درست بکنید که عددهایش را تغییر بدهید.

پاورقی: بن بست باز گرداندن تغییرات به یک نقشه بزرگ ثابت

اینجا یک نکته ظریفی دارد که شاید ارزش داشته باشد که امروز اکثر بحث بر روی همین باشد. گاهی است که می گوئید: یک موضوعی که داریم، تمام اشکال ممکن رشد آن در این صفحه است، جایگاههای او عوض می شود، (مانند یک نقشه بزرگی) مثلا اگر فیلم یک نفر را از اولین ساعات مثلا تولدش تا آخرین ساعات مردنش بگیرند، و تمام این فیلم را یک جا داشته باشید (برای بعضی از گلها این کار را کرده اند و فیلم گرفته اند)

۱- متغیر دیدن مراحل به لحاظ تجانس نوعیه آنها در حرکت براساس نقشه

آن وقت بر روی هر قطعه ای از آن که دست بگذارید، یک عکس مستقل است؛ که در عین استقلال، مربوط به قبل و بعدش از نظر سنخ است. یعنی این فیلم اگر در یک ثانیه ۱۶ عددش از جلوی پروژکتور رد بشود، فیلم را متصل می بینید، چون فاصله ها را نمی توانید ببینید، و فیلم چون تشابه نوعیه دارد؛ یعنی برای انتقالش از یک صورت، به صورت آخر، دفعی واقع نمی شود. اما شما ۱۶ عکس مختلف (یکی عکس گل، یکی عکس پارچ، یکی عکس قندان یکی عکس قلم، یکی عکس تلفن، یکی عکس ساعت) بگیرید که هیچ تجانس نوعی نداشته باشد و آنها را بگذرانید، هیچکدام از اینها دیده نمی شود. یک چیز مخلوطی که انسان قدرت تمییز آنرا هم ندارد، پیدا می شود. می گوئید: اینها چیست که بطور پراکنده و مخلوط حرکت می کند و انسان متوجه نمی شود که چیست؟ اما اگر تجانس نوعیه آن حفظ بشود به نظر مرتبط می آید و وحدت برای آن فرض می شود. اگر این تجانس نوعیه، یعنی این تشابه و مجانست و قرب و نزدیکی آن مثل نقاشی باشد که با دست کشیده باشید و نتوانسته باشید، سیر تدریج را کاملاً حفظ کنید (مثل بعضی از قسمتهای بعضی از کارتونها اینطور است) یک پرش بنظر می آید. هر چند نظیر آن فیلم مخلوط و پراکنده ای که عرض کردم نیست، اما تجانس هر چه نزدیکتر باشد، پرش کمتر بذهن می آید؛ تا اینکه یکنواخت بنظر می آید که یک

چیز است که همان خودش است. اگر صفحه کل را ثابت نگه دارید؛ یعنی فیلم را ثابت نگه دارید، عبوری که از جلوی چشم ببندید می‌دهید، اگر اینرا در تصدیق ملاک قرار بدهید. خواهد گفت یک چیز است. در حالیکه شما خودتان فیلم را که باز می‌کنید و نگاه می‌کنید، خواهید دید که این هزاران هزار عکس است که در هر جا که نگاه کنید تغایر دارد، ولی تجانس و تشابه هم دارد. اگر دقت بالا برود و حرکت هم نباشد و دقیق هم نگاه بشود و تطبیق بشود، در این صورت مابه‌الاختلاف دارد. اگر بخواهیم با ابزار دقیق تطابق درست کنیم، حتما هیچ دوتای آن تطابق حقیقی ندارد؛ یعنی اگر از یک دانه از این عکسهایی که در این فیلم است، به تعداد زیاد چاپ شود. بطوری که بگوئید از فیلم شماره ۲۰۱۰، ۲۰ تا نسخه چاپ بکنید. اینهایی که چاپ می‌شود، بنظر می‌آید، نسبت تطابقت خیلی بیشتر از نسبت تطابق بین ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ است. اگر ۱۰ تا از روی ۲۰۱۱ گرفتید با ۱۰۱۰ حتما مابه‌الاختلاف دارند، ولی مابه‌الاشتراک هم دارند. شرکتشان در آن تشابه است. اختلافشان هم در آن خصوصیتی از آنها است که آنها را دوتا می‌کند.

۲- سلب قدرت تصرف و انتقال شیء از یک مرحله به مرحله دیگر در حرکت براساس نقشه

اگر ما این کار را بکنیم و بگوئیم یک نقشه بسیار بزرگی داریم و شیء در جاهای مختلف که می‌گردد، عکسهای ثابتی از آن دارید باز قدرت تصرف و انتقال شیء را از یک عکس به عکس دیگر را نخواهید داشت. می‌گوئید: چطور نمی‌توانیم؟ می‌آئیم یک چیزی را کم و زیاد می‌کنیم، نتیجه‌اش این می‌شود که یک عکس دیگری پیدا می‌شود. می‌گوییم: باید بتوانید بگوئید که چه کم و زیادی چه جابجائی را ایجاد می‌کند؟ فرض چنین چیزی منوط به این است که بتوانید خود تغییر را موضوع بحث قرار بدهید؛ خود انتقال از یک منزلت به منزلت آخر را مورد توجه قرار بدهید.

۴/۱- قدرت تصرف حاصل «کمی شدن» نسبت بین وصف و موصوف (منزلت)

می‌گوئی: حالا می‌خواهم انتقال را مورد توجه قرار بدهم، چکار باید بکنم؟ می‌گوئیم: باید بتوانید نسبت بین وصف و منزلت را بیان کمی بکنید، یعنی وصف، بیان کیفی همان منزلت است. پس وصف را از موصوف جدا کن. چطور به تحلیل عقلی و نظری در عملیات انتزاع کردن جدا می‌کنید. علاوه بر آن در آنالیز هم جدا می‌کنید. می‌گوئید: جدا که بکنم چه خواهد شد؟ می‌گویم وصف را جدا بکنید و نسبتش به سایر موصوفها (یعنی این پایگاه با پایگاههای دیگر) را ملاحظه بکنید. بعد بگوئید یک تغییر نسبت که در وصف پیدا می‌شود چه اثری پیدا می‌شود؟ در نسبتش به دیگران چه تأثیری پیدا می‌شود.

۱/۴/۱- تغییر وصف نتیجه تغییر منزلت (دو مثال)

در منزلتش که تغییر پیدا بشود در وصف آن چه تغییری پیدا می‌شود؟ می‌گوئید شاخصه‌ها را که گرفتم و تعداد را آوردم، شاخصه‌ها خودشان یک واحدی دارند که می‌شود تعدادش را معین کرد. و حکایت از یک حجم خاصی، بنابر یک تعریف خاصی، از یک موضوع می‌کنند. در میان شاخصه‌های دیگر که با تعدادشان حکایت از یک حجم خاصی، با یک تعریف خاص دیگری می‌کنند. می‌گوئیم، تغییری که در مجموعه اینها پیدا می‌شود منزلت اینها چه اثری دارد؟ برای تقریب به ذهن دوباره مثال می‌زنم.

اگر گفته بشود مجموعه صادرات ایران به صورت کل در سال ۷۳ مثلاً ۱ میلیارد تن بوده است و واردات هم فرضاً ۱ میلیارد تن بوده است. ولی در موازنه ارزی، قیمت صادرات مثلاً ۱۰۰ میلیارد تومان است، ولی قیمت واردات ۵۰۰ میلیارد تومان است. چرا قیمت واردات پنج برابر است؟ برای اینکه بافتش خیلی فرق دارد؛ این طرف مواد خام بوده است و یا اگر مواد و کالای مصرفی بوده، حجم آن نسبت به کالای خام کمتر بوده است مثلاً این طرف تناژ قالی‌ای که صادر شده است، به نسبت تناژ نفتی که صادر شده است، و یا به نسبت تناژ سایر محصولات صادراتی، خیلی کم است. بافت آن تناژ و حجم تغییر می‌کند. گاهی است که خود حجم تغییر نمی‌کند. بافت آن که تغییر کند، قیمتش هم بالا می‌رود.

پس بنابراین نسبت درونی اینها به هم چه نسبتی است؟ مثلاً ۴۵٪ تولید ناخالص ملی، حجم خدمات است. سؤال این است که خدمات در چه بافتی است؟ تخصصی، فنی و ساده آن چقدر است؟ بعد خدمات در چه گزینشی است؟ آیا حالا که مثلاً ۱۵٪ آن تخصصی بوده است، متخصص را در موضوع تخصص آن هم بکار گرفته‌اند؟ جواب منفی است، تخصص آن چه بوده است؟ جواب اینکه تخصص آن مثلاً فیزیک اتمی بوده است. الان در چه کاری مشغول است؟ در کاری مشغول است که متناسب با او نیست و دلیل آن عبارت است از اینکه مثلاً یک نفر تحصیل کرده است و رساله تخصصی او در باره این بوده است که مثلاً اکسیژن آب اقیانوس اطلس در فشار ۲ کیلومتر از سطح دریا به پائین (در عمق ۲ کیلومتری) چه آثاری را بر روی فلان فولاد می‌گذارد؟ این رساله برای آن شرکتی که می‌خواسته است زیردریایی درست کند، خیلی خوب بوده است. ولی در اینجا ما اصلاً بحث در باره اکسیژن و زیردریایی به این معنا نداریم. تولیدات صنعتی کشتی‌سازی ما در نیروی دریایی اصلاً به آن حد نمی‌رسد که بخواهد زیردریایی درست کند که مثلاً تا عمق ۲ کیلومتری پائین رفته و سپس در آبهای اقیانوس اطلب سکونت داشته باشد. بعد ببینیم اکسیژن آب اقیانوس چه تأثیری بر فولاد در کشتی می‌گذارد. این مطلب اصلاً در مسایل ما نیست. پس باید دید چند درصد از ۱۵٪ نیروهای متخصص شما متناسب با نیازمندیهای شما، تحصیل کرده‌اند؟ وقتی که بررسی می‌کنید، می‌گوئید فقط ۵٪ آنها را می‌شود متناسب با نیازمندیهای ما تطبیق داد. عین نیازمندیهای ما نیست ولی مشابهت دارد می‌شود آن را تطبیق داد. پس با توجه به این مطلب نگوئید که ۱۵٪ نیروی متخصص در بافتتان موجود است. بلکه کارائی آن را ببینید، سپس بگوئید که نیروی متخصص برای آنجائی که لازم است چند درصد موجود است. گفته می‌شود بقیه اینها هم نیروی متخصص هستند. باید گفت: متخصص هستند، ولی مانند معدنی هستند که نتوانیم آن را استخراج کنیم. متخصصی هستند که ما برای تخصص آنها، پست نداریم. این تخصص، کارائی برای ما ندارد. گفته می‌شود پس چه رقم کارائی دارد؟ جواب این است که

حالا چون ذهنا تجهیز پیدا کرده است، ممکن است بتواند به سرعت یک چیزهائی را در اطلاعات عمومی خود جا بدهد، لذا می‌توان آن را به عنوان کارگر فنی پذیرفت. در این صورت ممکن است اعتراض شود که این متخصص فرضاً ۹ سال تحصیلات دانشگاهی داشته است و اگر بخواهید او را در مقطع لیسانس (که ۴ سال تحصیل دارد) بگذارید، نیروی انسانی ضایع می‌شود. می‌گوئیم ما که او را ضایع نکرده‌ایم در دستگاه ما کارائی او بیش از این نمی‌تواند تعریف بشود.

پس بافت تخصص یک بحث است (خود موضوع) و بافت کارائی، موضوع آخری است. البته اگر ایشان در نظام جهانی، در همان خارج بماند، مطلبی دیگر است.^۵

پس بنابراین ما کارائی را نسبت به سایر مجموعه‌هایی که داریم، باید با وصف موضوع ملاحظه کرده تا بتوانیم در مورد بافتمان نظر بدهیم.

۲/۴/۱- زمانی بودن تصرف در منزلتها

حالا با بیان مثالی به مسئله «تبدیل در زمان در یک نقشه بزرگ» برمی‌گردم. نقشه بزرگ ما چطور نقشه‌ای است؟ نقشه‌ای است که نسبتها را که با همدیگر می‌سنجد و کل را می‌بیند آنها را بطور ساکن عکسبرداری کرده و فیلم ساخته است؟ و نسبتی را که برقرار کرده است یک نسبت تشابهی است که هر کدام از آنها هم یک نمره‌ای در جلوی خود دارند، یک مابه‌الاشتراکی و یک مابه‌الاختلافی دارند؟ یا نسبتی است که اگر تغییر

^۵ بعضی از افراد در سنوات اول انقلاب از خارج به ایران آمده و می‌خواستند واقعا خدمت بکنند؛ ولی می‌گفتند که متأسفانه در ایران آن تخصصهائی را که ما داریم اصلاً کارائی ندارد و برای ایران هم نمی‌صرفد که برای کارکردن ما آن شرایط را تأمین کند. ما برای محاسبه فلان قسمت مثلاً از کارافتادن فرضاً فلان وسیله ارتباطی یا موشکی، تحصیل کرده‌ایم که اصلاً موضوعاً در اینجا موجود نیست، تا ما بخواهیم کار کنیم (این مانند آن دگمه‌ای است که پیدا شد و گفته شد که یک کتی به آن دوخته شود)

بکند می‌تواند در خانه بعدی قرار بگیرد؟ یعنی بر روی اهرم قرار دارد و اگر تغییر دیگری هم بکند، جای دیگری قرار خواهد گرفت.

و وسیله شما در کم و زیاد کردن، درست است که کم و زیاد کردن مکانی است اما صرف تصرفی را که می‌کنید، یک عمل زمانی است.

۳/۴/۱- تغییر قدرت تصرف، متناسب تغییر منزلت

دیگر اینکه نیروهائی با تصرف و اراده شما جا به جا می‌شود؛ یعنی نظام جاذبه تغییر می‌کند، نهایت این است که شما در یک قدرت اجتماعی قرار دارید که توان چنین کاری را دارید؛ یعنی شما اگر ۱- خودتان فاعلیت نداشتید، نمی‌توانستید جا به جا کنید ۲- فاعلیت شما در این منزلت نبود این اثر را نداشت، (مانند اینکه حالا آقای میرحسین موسوی در پست استادی دانشگاه امضاء برای این بکند که من با فروش یا خرید این مقدار نفت موافقت می‌کنم. موافقت ایشان اثری ندارد) امضایی که از بالای اهرم جامعه است، اثر دارد و یک چیزهایی را منتقل می‌کند؛ یعنی تعلقهایی را به منزلت دیگر می‌برد. همینکه گفته می‌شود وضع بازار که بالا یا پایین می‌رود، مردم عکس‌العمل نشان می‌دهند، این امضای انتشار اسکناس برای آقای است که امضایش در انتشار اسکناس مؤثر است. منزلت اجتماعی این اجازه را به او داده است که می‌تواند تمایلات و تعلقها و فاعلیتها را جا به جا بکند. فاعلیتها به معنای «نسبتهای واقعی بین اوصاف» است و به معنای «نسبتهای انتزاعی» نمی‌باشد. اگر نسبتهای واقعی بین اوصاف عوض شود، مسلم کارائی عوض خواهد شد. اگر کارائی هم عوض شود، شیء عوض شده است.

پس فاعلیت می‌گوید: این عکسها، یک عکسهای ثابتی نیستند، بلکه فاعلهایی هستند که بر نظام عکسها حاکم می‌باشند. به عبارت دیگر به جای اینکه زمان و مکان را به نقشه واحد تعریف کنیم، آن را به فاعل

واحد تعریف می‌کنیم؛ یعنی استقرار عالم به مشیت بازگشت می‌کند. «خلق الله الأشياء بالمشیة و خلق المشیة بنفسها»^۶

۵/۱- تجزیه اوصاف سه قیدی اولین مرحله ملاحظه نسبت بین ساختار و توسعه

ما وقتی که وصف را جدا می‌کنیم و نسبتها را ملاحظه می‌کنیم، خواهیم گفت: با عوض شدن کارائی، وصف موضوع عوض می‌شود؛ یعنی نسبت بینشان که عوض می‌شود، کارائی هم عوض می‌شود، وصف خود موضوع هم عوض می‌شود، اولین مرحله‌ای که به نظر ما در درجه اول به ما این امکان را می‌دهد که نسبت تغییر را (یعنی زمان را) و ترتیب را (یعنی مکان را) به هم ببینیم، (یعنی به عبارت دیگر نسبت ساختار و توسعه با همدیگر ملاحظه می‌شوند). در تجزیه است اولین مرتبه‌ای که در تجزیه شماره ۲۲۴ قابل لحاظ است، نسبت بین ساختار و توسعه یا مکان و زمان یا تغییر و ترتیب می‌باشد. یعنی می‌گوئیم چه تغییراتی در نسبت بین ساختار پیدا بشود، کارائی چگونه عوض می‌شود؟ بعد خود موضوع زمان و مکان را در وابستگی به هم و کارائی، برحسب موضوع برای آن سطوح مختلف قائل می‌شوید.

۱/۵/۱- قرار گرفتن «اوصاف سه قیدی و اعداد آنها در ستون وسط جدول، وسیله گویا شدن منزلتها و

جمع‌بندی صحیح اوصاف

^۶ حالا این یک بحث توحیدی در جای خودش دارد که بنظر ما در اینجا بحث ما از آنچه که در بحث علیت گفته می‌شود که عالم، علت می‌خواهد خیلی قوی‌تر بوده و قابل قیاس نیست. حالا یک اشاره‌ای می‌کنم که علیت نمی‌تواند یک ذات را تفسیر بکند بلکه به خود ذات برمی‌گرداند؛ یعنی میدان علیت به جاهای مختلفی که می‌رسد به بن‌بست می‌خورد (چه به ذاتی برسد و چه به اختیار برسد) ولی فاعلیتی را که ما عرض می‌کنیم هر دوی اینها را منحل می‌کند و در تعلقشان به عز قدس ساحت ربوبی «جلت عظمت» مستقر می‌کند و تفاوت آن هم با آن چیزی که اشاعره می‌گویند که حسن و قبح ذاتی نیست از زمین تا آسمان است. تکامل در اینجا و تناسبش به فاعل واحد، اصل در کمال و حسن است و در این بیانی که عرض می‌شود هرگز هرج و مرج به خدای متعال نسبت داده نمی‌شود. حسن و قبح، نهایت در رتبه متأخر از فاعل ملاحظه می‌شود، نه در رتبه هم عرض.

در اینجا یک بحث دیگری را آغاز می‌کنم و سپس به موضوع اصلی صحبت برمی‌گردم (لذا این تفکیک بشود و خلط حاصل نشود) اصطلاحات چند قیدی را به چند صورت می‌توان نوشت: می‌توانیم در سه برگ مجزا از این برگاهی که ۳ تا خانه در بالا بصورت سطر و ۳ تا خانه هم به صورت عمود دارد (جدول شماره ۱ و ۲ جلسه قبل) بنویسیم و ضرب کنیم تا ۳ تا صفحه ۹ تایی بشود. این یک رقم نوشتن است.

می‌توانیم بگوئیم هر سه در یک صفحه باشد به این شکل که اوصاف توسعه بالای صفحه باشد و اوصاف ساختار دست راست و کارائی هم دست چپ باشد.

یک فرض هم این است که به صورت ستون در وسط جدول زیرهم نوشته شود و اعداد هر کدام هم کنار آن باشد. باید دید اگر بنا شد اعداد هر وصف معلوم باشد و جایگاهشان هم بتواند نحوه جمع کردن آنها را مشخص کند (مثلا خانه ۶۴، ۳۲، ۱۶ به ترتیب در کنار هماهنگی محوری ظرفیت، هماهنگی محوری جهت، هماهنگی محوری عاملیت، قرار گیرد) یعنی اعداد و اوصاف نسبت به یک موضوع یا یک منزلت واحد در کنار هم قرار بگیرد کدام فرض صحیح است؟ باید به نحوی باشد که سه وصف مذکور منزلت موضوعی که منتجه اثرش هم در کارائی و هم در موضوع است را مشخص کند. اگر بنا باشد چنین چیزی انجام بگیرد. می‌گوئیم اینجا منزلتها را اگر بخواهند گویا باشند باید به صورت ستون، پشت سر همدیگر با همین ترکیب بنویسید. یعنی هم متشابه باشند و هم تشابک آنها در یک ستون باشد که عددهایشان هم دائما قابل تبدیل به سطوح مختلف دیگر باشد، همانطور که موضوعات و کارائی آنها این چنین می‌باشند. حالا اگر اینکار انجام گرفت (این قسمت را که عرض شد در بین الهالین عرض کردم، تمام شد).

۲/۵/۱- سطر اول ستون دو قیدی، در منزلت توسعه، سطر دوم در منزلت ساختار، و سطر سوم در منزلت

کارائی است

حالا دوباره به متن برمی‌گردیم ببینیم اگر چنین کاری را بکنیم که موضوعمان به دو ستون دو قیدی تجزیه کنیم به نحوی که هر منزلت آن معنا داشته باشد بطوری که سطر اول به نام «توسعه»، سطر دوم به نام «ساختار» و سطر سوم به نام «فاعلیت» باشد. هر چند که طرف راست معرف موضوع است و در ستون مقابلش کارائی‌ها شناخته می‌شود.

۳/۵/۱- هر سه سطر ستون دو قیدی عنوانی هم منزلت با اصطلاح شامل بر آن تحویل می‌دهد

می‌گوئید «هماهنگی محوری عاملیت» خودش در طرف ساختار یکبار به صورت تجزیه ذکر شده است. ولی کارائی آن نسبت به موضوع خاصی فرض این است که ذکر نشده است چرا فرض این است؟ برای اینکه یک جدول تولید و سیر تولید داشتیم، یک سیر هم در تجزیه و ترکیب داشته‌ایم، لذا در سیر ترکیب عنوانی که مثلا در خانه هماهنگی محوری عاملیت (در جدول شماره ۳ جلسه قبل) قرار می‌گیرد هم منزلت با «هماهنگی محوری عاملیت» است که از جمع سه خانه زیر مجموعه خود بدست آمده است.

برادر پیروزمند: یعنی آن عنوانی که در سیر ترکیب انتخاب می‌شود عنوان برای این ۳ قیدی (هماهنگی

محوری عاملیت) نیست؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: معنون آن، این سه قیدی باشد؟

(س): بله!

(ج): نه! معنون آن یک موضوع دیگر است که در جدول مدل که خواستیم برای خواندن آن درست کنیم،

می‌گوئیم به این، پایگاه فلان را بده.

۴/۵/۱- مدل تعریف واسطه نظام اصطلاحات و نظام تعریف

پس بنابراین این جدول ما در حقیقت یک جدول واسطه است. مدل تعریف، غیر از خود جدول تعریف

است. مدل تعریف را که درست کردیم، برای این است که بتوانیم بعدا جدول تعریف را درست بکنیم. مدل

تعریف ما واسطه بین نظام اصطلاحات و نظام تعریف ما است. در مدل تعریف، در اول یک طرز ضرب کردنی را بکار می‌گیریم برای اینکه این جدول بدست بیاید، یعنی ما یک جدول داریم که قیدهای دو قیدی در دو طرف آن واقع شده است و قیدهای یک قیدی سمت راست، بعد از دو قیدی و قیدهای ۳ قیدی هم، سمت چپ، بعد از قیدهای دو قیدی واقع شده است. یک ستون هم در وسط بعنوان آدرس و ارزش است.

۲- بررسی «ستون سوم سمت راست» جدول مدل تعریف و ارتباط آن با «ستون سوم سمت چپ» جدول

۱/۲- اصطلاحات ستون سوم سمت راست جدول مدل حاصل ضرب «توسعه، ساختار، کارائی» در هم

اصطلاحات ستون سوم سمت راست جدول شماره ۳ جلسه قبل از چه درست شده است؟ از اینکه اوصاف توسعه، ساختار و کارائی را که در تعریف اول در سه طرف جدول نوشته بودیم خودشان را در هم ضرب کنیم و ۲۷ تا اصطلاح سه قیدی در ستون سوم سمت راست بنویسیم که شیوه آن در جدول شماره ۱ منعکس است.

۲/۲- اصطلاحات ستون سوم سمت چپ جدول مدل، حاصل ضرب قطرگیری شده تقسیمات «توسعه

ساختار کارائی»

اجزاء این سه بعد را یعنی ۳ تایی توسعه و ۳ تایی ساختار و ۳ تایی کارائی را در هم ضرب کنیم، در ستون

سوم سمت چپ هم یک ۲۷ تا بدست می‌آید ولی با کثرت بیشتری از نظر قید خوب عنایت کنید که کثرت

داخلی آن بیشتر است کثرتش، از نظر تعدد ۲۷ تا بیشتر نیست بلکه نوع آن، تغییراتش در آن زیادتر است؛

یعنی اصطلاحات ستون سوم سمت راست خود توسعه، ساختار، کارائی، ۳ تا کلمه بوده است که طی دو

مرحله آنرا در سطر و ستون می‌نوشتیم تا نتیجه‌اش ۲۷ اصطلاح مذکور در جدول شد. ولیکن وقتی که اجزای

اوصاف توسعه که ۳ تا کلمه «ظرفیت، جهت، عاملیت» هستند و ۳ تا کلمه «محوری، تصرفی، تبعی» و سه تا

کلمه «هماهنگی، وسیله، زمینه» هستند که جمعا ۹ کلمه است را اگر در هم ضرب نمائیم در هر بار که ضربش می‌کنیم، مفاهیمی که در آن بکار گرفته شده است، هر چند که تقدم و تاخرش شبیه تقدم و تاخر مفاهیم قبلی در ضرب شدن است ولی تنوع خود مفهومی آن ۹ تا رقم است یعنی در کل آنها ۹ وصف «ظرفیت، جهت، عاملیت»، «محوری، تصرفی، تبعی»، «هماهنگی، وسیله، زمینه» به کار رفته است اگر ۹ رقم است، پس این ۲۷ تایی ستون سوم سمت چپ مفهوما سه برابر از تنوع بیشتری برخوردار است. اصطلاحات ستون سمت راست از سه قید تشکیل شده است و اصطلاحات ستون سمت چپ از ۹ قید اما طبیعی است که اگر مبنای ما این باشد که ۳ تا وصف در بدست آمدن یک متوجه اصل است، هر کدام از سه قید اصطلاحات ستون سوم سمت چپ از ۳ وصف اصلی هستند؛ از وصفهای اجزاء درونی نیستند، برخلاف ستون طرف راست که تمام آنها از اجزای درونی هستند و هیچ کدام از آنها از اوصاف اصلی نیستند. اینجا ترکیبی از اوصاف درونی است و اینجا اوصاف اصلی است.

۳/۲- اصطلاحات ستون سوم سمت راست، طریق رسیدن موضوع به اثر

بعد آنها را که نصف می‌کنید، بین اوصاف درونی فاصله می‌اندازید. می‌گوئید: وضعیت ایشان چطوری است. می‌گوئید: درون آن چه رابطه‌ای با بقیه داشته باشد، تا بگویم این چطور است؟ هرگاه شما درون این را در دو طرف خود این و ارزشش قرار دادید، حالا طریق بودن خود این در اینکه اثر این موضوع در کارائی‌اش چقدر باشد برای شما واضح می‌شود یعنی در تجزیه، کل را در وسط نشانید و دو رابطه‌اش را بیرون آورده‌اید. می‌گوئید: این رابطه‌ها چطور باشد تا اسم این کل چه باشد. البته عدد آن هم در مقابلش است.

۴/۲- «چیستی» موضوع «عنوان» برای «کجائی» اوست

برادر پیروزمند: وقتی اصطلاحات ستون سمت راست، برای اصطلاحات ستون سمت چپ «عنوان»

هستند، چگونه می‌توانند طریق رسیدن به آن هم باشند؟

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی: به نظر ما موضوع هم عنوان برای اوصاف است. اگر موضوع به منصب منصوب است، در اینصورت موضوع را برای روابطش، عنوان بگیرید. می‌گوئید: موضوع در اوصاف، اصل نیست. این میکروفون، این حبه قند را در نظر بگیرید می‌گویم: این چیست؟ خواهید گفت: کجائی این، اصل است در اینکه این چیست. می‌گویم: پس این چیست، عنوان کجائی او می‌باشد (این نکته را خوب توجه بفرمائید) می‌گویم: این قند چیست؟ می‌گوئید: کجائی آن می‌گوید که این چیست. می‌گویم: پس این شیء، عنوانی برای کجائی آن می‌باشد.

حالا من برعکس یک مثالی در اینجا می‌زنم تا مطلب روشن بشود. می‌گویند: مثلاً هر که حلوا بگوید کام او شیرین نمی‌شود. معنون را خود موضوع می‌گیرند. شما بنا به بحثهایی که دارید معنون را جایگاه می‌گیرید. می‌گوئید: اسم‌گذاری ولی اسمی که با مسمی خود بخواندها، نه اسمی که با مسمی خود نخواند. می‌گوئید: اشیاء، موضوعات عنوانی برای معنوشان هستند که کجائی آنها باشد. می‌گویم: پس بنابراین اگر این چنین است، باید بتوانید معنون اینرا تجزیه کرده و نسبتهای آنها را با هم ببینید، تا بگوئید عنوان شما کجا و چه است. عنوان شما، عنوان چع معنونی است.

۱/۴/۲- بالا بودن منزلت اصطلاحات^۳ قیدی سمت راست، نسبت به اصطلاحات^۳ قیدی سمت چپ جدول

مدل

برادر پیروزمند: پس ما چه خواهیم این عنوان فرضاً توسعه، ساختار و کارائی را تجزیه بکنیم، همین دو

عنوان^۲ قیدی بدست می‌آید که اگر آنرا تجزیه کنیم آیا غیر از این است؟

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی : حالا اسم این ۳ قیدی طرف راست جدول مدل عنوان است؛ آن هم نه عنوان ترجمه شده، بلکه عنوانی است که باز از اصطلاحات ما بدست آمده است. ولی ۳ قیدی طرف چپ جدول مدل که بر حسب تنوع موضوعی، اوصاف داخلی ضرب شدند، آن اوصاف داخلی را تجزیه کرده‌ایم و می‌گوئیم: اوصاف خارجی، یعنی توسعه، ساختار و کارائی چه وقت عوض می‌شود؟ چه معنونی می‌باشد؟ می‌گوئیم: وقتی که نسبت داخل آن به دیگران عوض شده باشد (البته پایگاه بیرونی آن هم سر جای خودش هست که این را در یک مجموعه دیگر هم که نگاه می‌کنیم آنجا هم عوض شده باشد، که به آن فعلا کاری نداریم) پس این عناوین ۳ قیدی که بدست آمده‌اند هر چند ۳ قیدی هستند ولی منزلتاً، منزلت آنها یک پا بالاتر است؛ لذا لقب عنوان به آن می‌دهید.

برادر پیروزمند : در این صورت باید منزلت آن با معنوش یکی باشد.

حجۀ الاسلام والمسلمین حسینی : نه! وقتی که می‌گوئید تنوع موضوعی کمتر است؛ (منظور در این ۲۷ تایی سمت راست است که از ۳ تا مفهوم بدست می‌آید) مفهوم این کمتر بودن چیست؟ یعنی منتجه اینها باید برای آن چیزهایی که داخل آنها می‌باشد، واقع بشوند.

(س): اگر تصور منتجه را داشته باشیم که بعد با آن منتجه‌هایی که برای هر کدام متصور بود مشتبه

می‌شود.

(ج): نه! این فرمایش شما یک صحبت دیگری است که سر جای خودش عرض می‌کنیم. گفتیم ستون سه قیدی سمت چپ داخل ستون سه قیدی سمت راست هستند. وقتی می‌گوئید اینها داخل آنها هستند، تنوعشان تنوع بیشتری است، هر چند که بیشتر از ۲۷ تا نیستند؛ ما آنها را به گونه‌ای ترکیب کرده‌ایم که ۲۷ تا هستند ولی با حفظ اینکه با تنوع موضوعی آنها برابر نیست؛ یعنی کثرت این بیشتر است و وحدت آن بیشتر است و تعدادا یک اندازه شد.

(س): درست است، منتهی مثلاً «هماهنگی، محوری، ظرفیت» داخل «توسعه ساختار کارائی» را نشان

می‌دهد؟ داخلش را که نشان می‌دهد، یعنی کثرات او را دارد معرفی می‌کند؟

(ج): فرض بر این می‌شود که در کل (یعنی د رمجموعه ۲۷ وصف) اینها وصفهای بالاتری هستند. این

تنوع مفهومی چه چیزی را برای ما نشان می‌دهد؟ یعنی نسبت به عنوان، معنون درست می‌کند یا نسبت به

معنون، عنوان درست می‌کند؟ اینهایی که تنوعشان کمتر می‌شود، آیا به وحدت موضوع نزدیکتر نمی‌شوند؟

(س): حتماً همینطور است.

(ج): وقتی که نزدیکتر به وحدت موضوع می‌شوند، هر چند الان کثرت آنها از نظر تعداد ۲۷ تا است، ولی

تنوع مفهومی کمتر است، یک سوم، تنوع کمتر است. وقتی تنوع، یک سوم کمتر بود، مفهوم و معنای

فلسفی‌اش این می‌شود که این دارد به طرف وحدت سیر می‌کند.

۵/۲- ۸۱ قید ستون سه قیدی سمت چپ، متشکل است از قیود اصلی ۲۴۳ قید

(س): آن چیزی که قبلاً در ذهن ما بود، عبارت بود از اینکه اگر بنا شود که از ترکیب ۳ وصف اصلی

(یعنی توسعه، ساختار، کارائی) به تعبیر حضرت عالی یک سطح پائین‌تر بیائیم و بخواهیم در ترکیبات

اوصاف درونی اینها ملاحظه بکنیم، آن وقت دیگر یک دانه از این عناوین هر چند که تنوع بیشتری را نشان

می‌دهند (مثل هماهنگی محوری ظرفیت) تنها این وصف درون یک وصف مثل توسعه ساختار کارائی نیست

بلکه باید چندین وصف، مشابه این وصف (مثل هماهنگی محوری ظرفیت) با همدیگر جمع بشوند تا یک

عنوان اصلی مثل این را درست کنند؛ لذا نمی‌توانیم این را برابر قرار دهیم. به همین جهت بنظرمان می‌آید که

اگر ما بخواهیم ۹ وصف درونی توسعه و ساختار و کارائی را با همدیگر ترکیب بکنیم، باید بیش از ۲۷ وصف

تحویل ما بدهد.

(ج): از باب مثال عرض می‌کنم که ممکن است به ذهن شما اینطور بیاید که بجای ۸۱ قید (که در یک ترکیب ۳ تایی ۲۷ تا باشد) هشتاد و یکی ۳ تایی (که ۲۴۳ تا قید می‌شود) باید باشد. شما می‌گوئید که من می‌توانم گزینش کرده و قسمتهای اصلی از رده پائین را آورده و نسبت آنها را با همدیگر بسنجم و واحد بالائی را کنترل کنم؛ یعنی لزومی ندارد که تمام پائینی‌ها را بیاورم. در ترکیبی که می‌کنم بجای اینکه همه اینها را ۳ بار ۳ ضرب کنم، متغیرهای اصلی را می‌گیرم. البته باز بین متغیرهای اصلی خیلی فرق است، بطوری که ۲۷ نوع است. اگر ما از متغیرهای اصلی، فرعی، تبعی بگوئیم تنها اصلی‌ها را می‌گیریم، تغییرات بین ۲۷ تا متغیر اصلی را کنترل کرده و عناوین را می‌گذاریم.

(س): یعنی خود اینها نماینده مثلا ۳ و صف هستند که ۹ تا می‌شوند.

(ج): نماینده ۳ و صف هستند که لزومی هم ندارد که برای تمام آنها شاخصه بگیریم. البته این لزوم نداشتن هم سر جای خودش استدلال دارد، نه اینکه بی‌استدلال باشد. شما اگر گفتید که من متغیرهای اصلی را که بگیرم، نقش بعضی از اصلی‌ها در اینجا نقش تبعی می‌شود؛ هر چند در مجموعه خودشان اصلی باشند. آن وقت می‌گوئید که ما ۲۴۳ تا خلاصه کرده و در اینجا آورده‌ایم و شاخصه‌هایی را که می‌خواهیم بگیریم عناوین سه قیدی طرف راست جدول هستند که عنوان برای اصطلاحات سه قیدی طرف چپ (معنون) هستند بعد خود این معنون‌ها را تجزیه می‌کنیم؛ و در دو طرف جدول قرار می‌دهیم. حالا کارائی‌ها را به صورت منتجه قرار می‌دهیم و در طرف راست هم موضوعات را به صورت اصلی، فرعی، تبعی تنظیم می‌کنیم.

۶/۲- عنوان (ستون سه قیدی سمت راست) اصل در تشخیص معنون، معنون اصل در تغییر عنوان

(س): آن وقت منظورتان از اینکه ستون سه قیدی سمت راست واسطه رسیدن از ساختار به کارائی است

چیست؟ اصلا منظور از این رسیدن چیست؟ و چرا ما چنین چیزی را لازم داریم؟

(ج): اگر این را نداشتید که قسمتش بکنید، درون اینها را نمی‌توانستید بخوانید که نسبتش با همدیگر چه نسبتی است. هرگاه عناوین ستون سه قیدی سمت راست برای خواندن نسبت بین موضوع و اثر آن وسیله شد عملاً چه چیزی می‌شود؟ در جدول تعریف یکی ستون بررسی موضوعات نام می‌گیرد و دیگری مباحث مورد بررسی می‌شود. بحثهای مورد بررسی، موضوعاتی می‌شود که شما آنها را تجزیه کرده‌اید تا معنوها قابل خواندن باشد.

(س): پس باید برعکس گفت یعنی عنوانهای^۳ قیدی طرف چپ طریق رسیدن به این عنوان (این ستونی که می‌خواهد معرف عناوین باشد) می‌شوند. می‌گوئیم هر تغییری که در عنوان پیدا بشود، معنوها تغییر می‌کنند. اینها عنوان برای چه معنونی هستند؟ برای این^۳ تائیه‌های سمت راست معنون هستند. اگر با تغییر معنون، عنوان عوض بشود عنوان واسطه بین موضوع و اهداف می‌شود یا نه؟

(س): نه!

(ج): در تغییر جواب منفی است. در تغییر که بخواهیم بدهیم عنوان به تبع تغییراتی که در معنون می‌دهیم عوض می‌شود. اما آیا در ملاحظه اینکه هر عنوانی چه زیربخشهایی دارد، عنوان اصل نمی‌شود؟ یعنی اگر ما این ستون^۳ قیدی طرف چپ را نداشتیم، آیا نباید بگوئیم اجزای ستون سه قیدی سمت راست چیست؟ تا از این طریق قیود ستون سمت چپ به دست آید؟ یعنی این، ربط حقیقی بین عنوان و معنون است. مثلاً اگر سه قید سطر اول ستون معنوها را نداشته باشیم باید معلوم شود که ذیل این عنوان، چه مباحثی قرار می‌گیرد؛ چه شاخصه‌هایی وجود دارد (مثلاً اگر جدول برای شیء ترسیم شده بود، نباید در اینجا مباحث مورد بررسی بنویسیم بلکه باید شاخصه‌های مورد بررسی بنویسیم. اگر بحث فکری باشد «مبحث» می‌نویسیم؛ ولی اگر مثلاً شیء عینی باشد باید شاخصه‌ها بنویسیم).

(س): یعنی می‌خواهم بگویم: ما «عنوانی» برای اینکه دست ما را از ساختار گرفته و به کارایی برساند، لازم نداریم؛ بخاطر اینکه همان عناوینی که معرف ساختار هستند، می‌گویند: وقتی ساختار اینجور بود عینا کارائی در مقابل آن باید چگونه باشد.

(ج): ۳ شاخصه در اینجا در نظر بگیرید، این شاخصه‌ها را تجزیه کردیم یک مقدار از آن را اینجا نوشته و مقدار دیگر آنرا هم اینجا نوشتیم. صحیح است که کسی بگوید: کلی این شاخصه‌ها چیست؟

(س): اینکه ما برای آن عنوان در یک سطح دیگری می‌خواهیم، آنرا پذیرفته‌ایم.

(ج): عنوان حقیقی می‌خواهیم یا عنوانی که فقط اسمش حقیقی باشد؟ (اسمش راهبیت الله بگذاریم یا خودش هم هیبت الله باشد) اگر عنوان حقیقی می‌خواهید؛ یعنی عنوانی که مربوط به معنوی باشد؛ یعنی عنوانی که در سطح بالاتری نسبت به اصطلاحات سه قیدی طرف چپ باشد.

(س): بله! ولکن این عنوان دیگر طریق رسیدن از ساختار به کارائی نیست.

(ج): حالا سؤال این است که این عنوان هرگاه تغییر پیدا کند؛ یعنی این صفحه مدل نباشد؛ و ما یک موضوعات و یک کارائی را بنویسیم، آیا حق است که کسی بگوید: عنوان آن چیست یا نه؟

(س): عرض می‌کنم: پذیرفتیم که عنوان آن لازم است و آن عنوان هم در یک سطح بالاتری است، ولی اینکه ما این ستونی که عناوین را دارد بیان می‌کند، بگوئیم: علاوه بر اینکه دارد عنوان را معرفی می‌کند، یک فلسفه دیگری هم برای وجود آن در اینجا بیان بکنیم؛ و آن اینکه لازم است در اینجا باشد تا واسطه رسیدن از ساختار به کارائی باشد. دیگر از این جهت ما چنین چیزی را لازم نداریم؛ بخاطر اینکه وقتی ما اوصاف معرف ساختار و کارائی را پیدا کردیم، خواهیم گفت وقتی ساختار چنین بود، کارائی چنان است.

(ج): فعلا در همین حد که پذیرفته شود عنوان برای ستون شاخصه‌ها (ستون سه قیدی سمت چپ)

می‌خواهیم کافی است؛ یعنی عنوان کلی در ستون سوم سمت راست جدول مضبوط است. حالا اگر این

عناوین کلی ای را که ما در اینجا داریم، نسبت به جدول بالاتر ببینیم، چه منزلتی دارد؟ تا آن وقت برگردیم و در خودش ببینیم آیا چه منزلتی دارد.

(س): منظورتان از جدول بالاتر، ۳ و صفت اصلی است؟

(ج): بله!

(س): اینکه چه منزلتی را دارد را ترکیبات آن ۳ و صفت یا ارتباطات مختلف آن ۳ و صفت است که معین می‌کند.

(ج): نه! حالا بنا شده است که عناوین را به عنوان، عنوان بشناسیم.

(س): یعنی این عنوانها از آن معنونها بدست آمده است.

(ج): نه اینکه عناوین از کجا بدست آمده است بلکه آیا عنوان شاخصه ما نیستند که برای ما بررسی این

مباحث را طرح می‌کنند؛ همانطوری که بالعکس آن هم هست؟ یعنی آیا خود عنوانها مشعر به این نیستند که چه مباحثی لازم است؟

(س): اگر این سیری است که ما طی کرده‌ایم، نمی‌توانیم از روی آن، این را بدست بیاوریم.

(ج): بله! در سیر درست است، همانطور که می‌فرمائید هست، در سیری که این عناوین تولید شده‌اند

ولی در سیری که داریم تطبیق می‌دهیم و می‌گوئیم این موضوعات است که دارای این شاخصه‌ها است. اگر این شاخصه‌ها را بررسی کنید، به این کارائی‌های خرد یا کلان یا توسعه خواهید رسید.

یعنی کان شما ۳ بار سیر کرده‌اید. یکبار سیر کرده‌اید و جدول مدل درست کرده‌اید. یکبار هم سیر

کرده‌اید و معنی تجزیه را بر روی آن ملاحظه کرده‌اید تا به آنجا رسیده‌اید که عنوانهایتان را درست کرده‌اید.

یکبار هم حالا که جدول تعریف تمام شده است، می‌گوئید که این موضوعاتی را که داریم یک عناوینی

تحت این موضوعات قرار دارد که آن عناوین، عنوان شاخصه هستند؛ هر کدام ۳ تا شاخصه دارند، آن

شاخصه‌ها را که تغییر بدهید، باید مقاصد خرد، کلان و توسعه آن تمام بشود. آن چیزی که به نظر من می‌آید این است که آقایان گاهی سیر تولیدی را که خودمان تولید می‌کنیم تا یک چیزی را اثبات می‌کنیم، برای کسی هم که می‌خواهد اینرا برای بکارگیری تعلیم ببیند. برای او هم شما دوباره سیر تولیدی را می‌گوئید. به او که برای بکارگیری تعلیم می‌بیند، فقط جدول تعریف را می‌گوئید و هیچکدام از این حرفها را به او نمی‌گوئید. به او می‌گوئید این، جدول تعریف است، مشغول کار بشو. آن وقت اینها عناوین شاخصه می‌شوند. اصلا هیچ ضرورتی ندارد به او بگوئید که تجزیه را ما چکار کردیم و اینها را چطور بدست آوردیم. جدول تعریف را به دست آنها می‌دهید جدول تعریف، یعنی مدل و روشی که مثلا دانشجو در گرفتن نمونه‌ها کار می‌کند فرضا ۷۲۹ نمونه را می‌گیرد و به یک ترتیبی در اول اینها را ۲۷ تا ۲۷ جمع بندی می‌کند؛ بعد نسبت بین ۲۷تاها را به همدیگر می‌گیرد. بعد به شما جواب می‌دهد که مثلا جدول شماره ۱۶ شما وضع اعتدالش با بقیه چطور است.

۳- علت عدم احتیاج به ستون مجزائی برای معرفی «توسعه»

۱/۳- نسبت بین اجزاء ساختاری، همان نسبت بین ساختار کارائی است

(س): حالا این بحث خوبی شد. آن بحث اولتان یک کمی ناتمام بود که اگر اجازه بفرمائید و فرصتی باشد من هم آن را تقریر کنم. در آن قسمت اول صحبت می‌خواستیم که حضرت عالی، تجزیه را توضیح بفرمائید و اینکه چرا ما احتیاج داریم به اینکه تجزیه بکنیم. علاوه بر تقسیمات ۳ تا ۳ تایی که می‌کنیم اگر فقط اکتفا کنیم به همین که بزرگ و کوچک بکنیم، کنترل تغییرات را به ما تحویل نمی‌دهد. لذا لازم است که ما اینجوری تجزیه بکنیم تا بوسیله آن بتوانیم کنترل تغییر را انجام بدهیم. بعد هم در ادامه فرمودید که این تجزیه‌ای که انجام می‌گیرد، به ما کمک می‌کند تا از این طریق نسبت بین ساختار موضوع و اوصاف آن را

تغییر بدهیم؛ یعنی نسبت بین وصف و موصوف، یا کارائی و ساختار، یا اثر و موضوع، را کنترل کنیم. این نسبت بین این ۲ تا را باید بتوانیم کنترل کنیم تا تغییرات را کنترل کرده باشیم. تا اینجا فرمایش شما روشن بود و لکن چیزی که هنوز ابهام دارد (که منشاء سؤالی هم شد که خدمتان عرض کردیم) این است که این نسبتی که ما بین ساختار و کارائی قائل هستیم و می‌گوئیم: باید بدست بیاید، برای این نسبت (حالا اگر تعبیر صحیحی باشد بگوئیم) یک مابه‌ازاء خارجی وجود دارد به تعبیر دیگر آنرا بعد سوم میدانیم یا نه؟ اگر آنرا بعد سوم می‌دانیم باید همانطور که ساختار و کارائی را تجزیه کرده و روی آن مطالعه می‌کنیم، باید روی این بعد سوم هم یک جائی مطالعه داشته باشیم. نمی‌شود بگوئیم: اگر آمدید ساختار را مطالعه کردید و نسبتش را با کارائی دیدید (البته نسبت خودش همان چیزی است که می‌خواهیم) یعنی بگوئید که هر وقت ساختار اینجوری بود و این نسبت بین ساختار برقرار بود، کارائی اینگونه خواهد بود؛ یعنی نمی‌شود نسبت بین اجزای ساختاری را همان نسبت بین ساختار و کارائی دانست.

(ج): حالا این را شما زود نمی‌توانید بگوئید؟ فرض این است که ما امر واحد را تجزیه کرده‌ایم؛ یعنی کارائی را از یک جای دیگر نیآورده‌ایم. اگر فرض این است، باید هر تغییر در ساختار برابر با تغییر در کارائی باشد.

(س): شما تغییر در ساختار را با تغییر نسبت بین ساختار و کارائی برابر می‌گیرید؟

(ج): بله! فرض این است. من آن مثال تنازهایی را که زدم که وقتی مجموع صادرات ایران مثلا ۱ میلیارد

تن است، ساختار آن که عوض می‌شود، قیمت آن هم عوض بشود برای همین بود.

۱/۱/۳- تغییرات ساختار معرف «زمان»

(س): پس تفاوتی بین تغییر ساختار با تغییر توسعه نیست؟

(ج): این تغییراتی که می‌کند، زمان را نشان می‌دهد.

(س): اینکه زمان ساز است، مبدل موضوع است، یک حرف است، ولی چرا خودش زمان باشد؟

(ج): نه! می‌خواهیم بگوئیم اصلاً زمان برابر با همین است نه اینکه زمان ساز است. ما می‌گوئیم اگر

وحدت موضوع را حفظ کرده باشید (که مفروض این است که حفظ کرده‌اید) آن وقت باید گفت که هر

تغییر در ساختار، تغییر در کارائی را می‌آورد و متقابلاً هم چنین است.

۲/۳- ستون دو قیدی طرف راست جدول معرف ساختار ابعاد (زمان، مکان، کارائی)

(س): این را ما قبول داریم و مشکلی نداریم. ما می‌گوئیم آیا تغییر در ساختار همان تغییر در توسعه

است؟ اگر چنین باشد یعنی اینکه شما توسعه را بعد سوم نگرفته‌اید.

(ج): نه! اگر در این ستونی که داریم، اوصاف توسعه را متشابه‌کا در خود ساختار قرار نداده بودیم در

اینجا ببینید که چه چیزی را مورد تحلیل قرار می‌دهید. ساختار موضوع را مورد توجه قرار می‌دهید که

موضوعش وحدت دارد، در آن فرض کرده‌ایم که توسعه، ساختار، کارائی به یک موضوع تبدیل بشود. در

اینجا وقتی ساختار موضوع می‌گوئیم، ساختار ساختار نیست بلکه ساختار زمان و مکان و کارائی است.

(س): خود ساختار، مکان است، ساختار زمان و مکان و کارائی یعنی چه؟ ساختار موضوع یعنی مکان

موضوع.

(ج): نه! در نظام ملاحظه کنید. شما اگر بخواهید آنجا تعبیر را عوض بکنید عیبی ندارد که تعبیر مکانی

آنرا ساختار بگوئید. اگر موضوع را موضوع شامل بر زمان و مکان و کارائی گرفتید، مثلاً در جدول تعریف،

اینجا یک موضوعی فرض شده است که این موضوع هم دارای توسعه و هم دارای ساختار و هم دارای

کارائی است. نسبت بین اینها را دارید می‌سنجید.

(س): اینکه طرف ساختار جدول، نسبتش (هم منزلتا و هم مفهوما) با نسبت سه بعد ساختار توسعه و کارائی هم معلوم است؛ این یک حرفی است که باید باشد و ما هم قبول کردیم. ولی این با تمام خصوصیاتش، معرف ساختار می‌شود.

(ج): ساختار چه چیزی؟

(س): ساختار موضوع؛ یعنی ساختار آن موضوعی که یک بعد آن مکانش است.

(ج): نه! اگر ساختار را ساختار ابعاد گفتید که ابعاد آن زمان و مکان و کارائی باشد.

(س): اگر ساختار ابعاد گفتید که یعنی یک مرتبه پائین‌تر برده‌اید؛ یعنی دارید برای یک بعد مثلا ساختار، زمان و مکان معرفی می‌کنید.

(ج): ابعاد بر روی هم، نه تک تک ابعاد موضوع مورد نظر است.

برادر رضایی: یعنی ساختار توسعه، ساختار ساختار، ساختار کارائی با هم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ای احسنت! اگر شما در عناوین ستون دو قیدی طرف راست (ساختاری) جدول تعریف (جدول کارنامه) عنایت بفرمائید ملاحظه می‌کنید که در سطر اول اصول اوصاف توسعه و در سطر دوم اصول اوصاف ساختار و در سطر سوم اصول اوصاف کارائی نوشته شده است. این هر ۳ تا بر روی هم (در تجزیه) اصول موضوعه روش مدل‌سازی. این یک کارائی هم مقابلش در اینجا به صورت متوجه است، و ۳ تا کارائی خرد هم اینجا است. مهمترین مطلبی را که ما از شما سؤال داریم این است که آیا در اینجا هر سه اوصاف زمانی و مکانی و کارائی آمده است یا نه؟

(س): آمده است، ولی من عرضم این است که این اوصافی که ما تجزیه کردیم و از اوصاف ۳ قیدی،

۲ قید را طرف ساختار آوردیم، مگر قرار نیست که ۲۷ تا اینها با همدیگر معرف ساختار موضوع باشند؟ آیا

این هست یا نیست

(ج): نه! این ۲۷ تا ساختار را موضوعا معرفی می‌کند، نه ساختار موضوع را. ساختار موضوعا غیر از ساختار موضوع است.

(س): یعنی در واقع شما می‌گوئید: این، ساختار زمان، ساختار مکان و ساختار کارائی را معرفی می‌کند؛ پس ساختار موضوع کجا می‌باشد؟ آیا اصلا چنین چیزی را نمی‌خواهیم؟ چون ما نمی‌خواهیم که خودش را دوباره خردتر کنیم بلکه ما می‌خواهیم سه بعد این موضوع را شناسائی و مطالعه کنیم.

(ج): اگر این صحبت تمام شد که اوصاف سه قیدی باید در یک ستون وسط جدول بیاید به همین علت بود که گفتید نمی‌شود اوصاف را در سه ۹ خانه اطراف جدول بنویسیم؟ بلکه باید بالعکس برگردیم و آنرا در یک ستون بنویسیم تا بتوانیم آنها را سه تا سه تا جمع‌بندی کنیم و نسبتهایش را ببینیم. اگر اینطور شد، پس بنابراین همیشه جایگاه سطر اول اوصاف دو قیدی، زمانی است.

(س): ما این را قبول داریم و در این هیچ تردیدی نداریم که این سطر اول، زمانی است و دوم مکانی و سوم هم کارائی است. منتهی ابهامی که وجود دارد این است که ما تا بحال فکر می‌کردیم که این وصفهائی را که تجزیه می‌کنیم و در دو طرف قرار می‌دهیم، هر چند این مطلبی را که می‌فرمائید در آن رعایت شده است (که یک سطح آن زمانی یکی مکانی و دیگری کارایی است) اما منزلتا چنین است. این که منزلتا باید چنین باشد یک فلسفه‌ای دارد و آن بخاطر این است که ابعاد از همدیگر بریده نشوند بلکه متشابهک بشوند لذا اینجوری تنظیم کرده‌ایم. ولکن با حفظ این خصوصیت مجموع این ستون دو قیدی طرف راست جدول می‌خواهد معرف ساختار باشد. طرف مقابل آن می‌خواهد معرف کارائی موضوع باشد، لذا سؤال کردیم که توسعه موضوع کجا بررسی می‌شود؟ ریشه این سؤال در اینجا است که ما وقتی موضوع را مطالعه کرده‌ایم که ۳ بعد آنرا بشناسیم.

(ج): نکته مهم این است که شما در تجزیه چکار کردید؟ در تجزیه، زمان را هم تجزیه کردید، ولی نه به اجزای زمانی.

(س): شما الان با این فرمایشی که می‌فرمائید بنظر من اصلا اصل سؤال را دارید موضعا منتفی می‌کنید.

(ج): ای احسنت! یعنی در روش تجزیه

(س): نه! روش تجزیه. اوصافی که معرف ساختار موضوع باشد می‌خواهیم یا نه؟

(ج): نه! ما اصلا الان موضوعا ساختار را مورد توجه قرار می‌دهیم، نه اینکه ساختار موضوع خاص (را)

مورد توجه قرار می‌دهیم)

(س): پس ما سؤالمان را منطبق با این بیان می‌کنیم. می‌گوئید پس یک جائی هم باید موضوعا توسعه را

مطالعه کنید، که یک جای آن توسعه توسعه باشد، یک جا توسعه زمان و یک جا هم توسعه کارائی باشد.

حجۃ الاسلام والمسلمین حسینی : خوب عنایت بفرمائید که سطر اول اوصاف دو قیدی ساختاری زمان و

سطر دوم مکان و سطر سوم هم کارائی شد.

(س): ساختار زمان، ساختار ساختار، ساختار کارائی.

۱/۲/۳- در ستون اول و دوم طرف راست جدول هم سطر اول زمانی، سطر دوم مکانی و سطر سوم کارائی

است

(ج): بعد در ستون دوم سمت راست جدول هم، مجددا سطر اول زمان، سطر دوم مکان، سطر سوم

کارائی است.

(س): حالا به آنهایی که بالاتر هستند ما چندان آشنائی نداریم.

۲/۲/۳- سطر اول ستون دوم، زمان حاکم بر سطر اول، چهارم وست هفتم ستون سوم

(ج): نه! همينقدر كه اين ۲ تا را بگوئيد براي من كافي است. سطر اول ستون دوم سمت راست كه زماني است، زمان شامل بر سه خانه سطر اول، چهارم و هفتم از ستون دو قيدي مجاور خود مي باشد و نسبت به آن ارتقاء مرتبه دارد؛ چون زمان ۳ زمان را معين مي كند. يعني دارد زمان حاكم را بيان مي كند.

(س): يعني در جدول تعريف (جدول كارنامه) هم اصول موضوعه، هم روش مدل سازي و هم مدل سازي را زمان مي گيريد؟

(ج): يعني اين «اصول موضوعه» زمان شامل بر «اصول اوصاف توسعه» و «روش تنظيم اصطلاحات توسعه» و «نظام كمی و کیفی توسعه» است.

برادر پيروزمند: منتجه سطر اول و چهارم و هفتم اين ۳ تا كه نمي شود، بلكه بايد نتيجه همان ۳ تايي كه زير آن نوشته شده است باشد.

حجة الاسلام والمسلمين حسيني: موضوعا وقتی گفتيد: اين، زمان اين ۳ تا است، موضوعا گفته ايد: تبديل موضوع پيدا کرده ايد و نگفته ايد كه يك نخي از اينجا به اين گره مي زنيم. يك وقتی است كه ما بلوك بلوك مي گيريم و تقسيم هم از كلي به جزئي است، اين بايد فقط زيربخشهاي خودش را داشته باشد؛ معنا ندارند كه سطر اول و سطر چهارم ارتباط داشته باشند. بلكه بايد اين ۳ تا زماني را جمع کرده و زير اصل موضوع روش مدل سازي بنويسيم. يك وقتی است كه مي گوئيد: اينها موضوعا در يك كل به ۳ تا موضوع آخر تبديل مي شوند كه جاياگاه سطر اول، منزلت زماني است و جاياگاه سطر دوم، منزلت امكاني است و جاياگاه سطر سوم منزلت كرائي است. حالا جاي زمان زمان (يا توسعه توسعه) سطر اول ستون دوم و جاي «توسعه توسعه توسعه» هم سطر اول ستون اول مي شود (حالا انشاءالله تعالي در جلسه آينده بحث مي شود) من به نظرم مي آيد كه اگر كم كم هم جلو برويم خوب است.

* * « والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته » * *

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۱۱

تاریخ: ۶/۵/۷۳

عنوان کلی: «توجیه "اجزاء مختلف" جدول مدل تعریف»

فهرست

هم ۱- بررسی «ستون دو قیدی معرف ساختار»، و نسبت آن با «توسعه»... ۱

۱/۱- نفی «اجزاء ساختاری» (جدا از اجزاء زمانی و کارائی) و پذیرش «منزلت ساختاری» برای

اوصاف... ۱

۱/۱/۱- جدا نشدن اجزاء سه بعد در سه دسته مجزا... ۲

۲/۱/۱- تجزیه، تجزیه موضوع مکانی، موضوع زمانی و موضوع کارائی است... ۲

۲/۱- «ساختار ساختار» به تنهائی معرف ساختار نیست... ۳

۳/۱- نظام متقوم حاصل تقوم در «عناوین و منزلتها»... ۴

۴/۱- بررسی چهار احتمال در تنظیم اوصاف جدول... ۵

۵/۱- نفی امکان تصرف مستقل، در یکی از سه بعد موضوع... ۶

*- پاورقی: بررسی تعاریف مختلف از «زمان»... ۶

۱- زمان به معنای «توالی تدریجی»... ۶

۲- زمان به معنای «توالی تکاملی» (تعلق به مافوق)... ۶

- ۳- تفاوت «مکان و زمان» به «نزول و صعود» است نه «ترتیب و توالی»...۷
- ۴- فاعلیت و حرکت اصل در تعریف مکان و زمان...۷
- ۲- متقوم بودن تقسیمات جدول، علت عدم لزوم ستونی برای شناسائی «توسعه موضوعا»...۹
- ۳- «تجزیه اوصاف سه قیدی»، وسیله قاعده‌مند کردن ترجمه اصطلاحات به آثار...۹
- ۱/۳- ستون «عناوین» معرف عناوین داخلی خود هستند...۱۰
- ۲/۳- «تجزیه» وسیله ترجمه به ادبیات ارتکازی نیست...۱۰
- ۳/۳- «تجزیه» از طریق تعیین جایگاه، یافتن عنوان فلسفی را قاعده‌مند می‌کند...۱۰
- ۴/۳- نزدیک شدن به قاعده‌مند کردن ترجمه ادبی، پس از ترجمه اصطلاحات به آثار...۱۰
- ۱/۴/۳- وجود آثار مشترک در مفاهیم در دو زبان زمینه‌ساز ترجمه...۱۱
- ۴- امکان شناسائی ابعاد با اوصاف دو قیدی...۱۱
- ۱/۴- حفظ «وحدت موضوعی» در هر دو وصف تجزیه شده دو قیدی، به لحاظ وجود «حد وسط مشترک»...۱۱
- ۲/۴- تصرف در موضوع به وسیله شاخص‌های سه قیدی...۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۱ تاریخ: ۶/۵/۷۳

عنوان بحث: توجیه "اجزاء مختلف" جدول مدل تعریف

توجه ۱- «بررسی ستون دو قیدی معرف ساختار»، و نسبت آن با «توسعه»

برادر پیروزمند: بحث جلسه قبل مجموعاً حول سه محور بود. محور اول اینکه، شناسائی سه بعد در جدول آیا لازم هست یا خیر؟ اگر جواب مثبت است، آیا سه بعد موضوع را باید شناخت یا اینکه سه بعد را «موضوعاً» باید شناخت؟ حضرت عالی فرمودید که سه بعد را باید موضوعاً شناخت. که این بحث فروعاتی داشت از جمله اینکه «بُعد توسعه» چگونه قابل شناسائی است و آیا اساساً لازم هست یا خیر؟ و یا اینکه در ضمن همان مباحث ساختار، کارائی شناخته می‌شود که باید در جایگاه خودش به توضیح بیشتر آن بپردازیم. محور دوم اینکه، تجزیه به اوصاف دو قیدی چه ضرورتی دارد و این تغییر شیوه‌ای که در تجزیه صورت گرفته است چه خاصیت و چه ضرورتی دارد؟

محور سوم: هم راجع به ستون شاخصه‌ها بود که این ستون شاخصه‌ها چکاره هستند و رابطه آنها با ستون سه قیدی دیگر چیست؟ که فرمودید برای ستون اوصاف سه قیدی سمت چپ «عنوان» است و احیاناً واسطه در رسیدن از ساختار به کارایی است.

حالا این جلسه را از بررسی محور اول (که ادامه بحث‌های جلسه قبل هست شروع می‌کنیم) تا این سه محور را به نتیجه‌ای برسانیم. شاید به این ترتیب بحث در مورد مدل تعریف تمام بشود و وارد قسمت بعدی که اصطلاحات است بشویم و بعد از این هم انشاءالله وارد خود تعریف بشویم.

۱/۱- نفی «اجزاء ساختاری» (جدا از اجزاء زمانی و کارائی) و پذیرش «منزلت ساختاری» برای اوصاف

اما در مورد محور اول: که شناسائی سه بعد بود حضرت عالی توضیح بیشتری بفرمائید که بهر حال ما ابعاد موضوع را در جدول جهت شناسائی لازم داریم یا خیر؟ یعنی آیا احتیاجی به یک اوصافی که معرف ساختار موضوع و ساختار کارایی موضوع و احیانا توسعه موضوع باشد داریم یا خیر؟ با وجود توضیحاتی که قبلا فرمودید که نباید تجزیه به نحوی باشد که اینها را از همدیگر منفک نکند و منزلتا و مفهوما باید به همدیگر متقوم باشند ولی ظهورشان باید در یک بعد باشد مثلا آنکه می‌خواهد معرف ساختار باشد، ظهورش در ساختار می‌باشد در عین اینکه منفصل از دو بعد دیگر هم نیست و به همین ترتیب دو بعد دیگر.

در عین حالیکه این مطالب مورد پذیرش است اما مجموعا اوصافی را داریم که معرف ساختار موضوع است یا اینکه نباید بگوئیم که معرف ساختار موضوع است. بلکه باید بگوئیم معرف ساختار است موضوعا. آن وقت اگر گفتیم معرف ساختار است موضوعا، یعنی معرف ساختار موضوع نیست؟ یا اینکه در واقع هر دوی آنها یکی است؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در ستون آدرس جدول کدهای ۱-۱-۲ و ۱-۲-۲ و ۱-۳-۲ و ۲-۱-۲ و ۲-۲-۲ و ۲-۳-۲ و ۳-۱-۲ و ۳-۲-۲ و ۳-۳-۲ کلیه اینها جایگاهشان در عین حالیکه موضوعا مبین ساختار هستند، در عین حال متقوم هم هستند. یعنی در جدول، ما نمی‌توانیم یک بلوکی را جدا بکنیم که آن بلوک معرف ساختارها باشد. و لذا این ۹ تائی که مربوط به ساختار است اولاً از لحاظ جایگاهی متشابه است یعنی بین بقیه آمده تا آخر. و این بین بقیه آمدنش به معنای ساختار موضوعی که در کارایی و در توسعه ضرب نشده باشد نیست، بلکه موضوعا ساختاری است. یعنی صفت این جایگاه، صفت ساختار است، نه اینکه خودش اجزاء ساختار به نحو تجزیه و جدا از اجزاء زمان و مکان باشد.

بنابراین، آن نکته‌ای که روی آن تأکید شدید داریم این است که: یک تقسیماتی مخصوص ساختار جدای از بقیه نمی‌توانیم داشته باشیم. چون تحلیل ما از تقسیمات از کل به مصادیق نیست (که در قبل متعرض آن شده بودیم) پس تقسیمات باید تقسیماتی باشد که در درون ذات آنها به همدیگر قید خورده باشند لذا هرگز نمی‌آئیم ۹ تا ساختار را جمع بکنیم و در ستون وسط بگذاریم و فرضاً ۹ تایی توسعه را هم جمع بکنیم و در بالای جدول بگذاریم و ۹ تایی کارایی را در پائین جدول بعنوان مکان قرار بدهیم. ما اصلاً همچنین کاری نمی‌کنیم ما مجبوریم خودشان را در خودشان ضرب بکنیم و آنها را متقوم ملاحظه بکنیم.

حتی در طرف «ضرورت بررسی موضوعات» که سه قیدی هستند و بنا شد یک عنوان داشته باشد، می‌آئیم یک قید از توسعه که خود عنوان توسعه است و یک قید از ساختار که خود عنوان ساختار است و همچنین یک قید از کارایی قرار می‌دهیم که خود عنوان کارایی است، در ستون عناوین (ستون سه قیدی سمت راست) ادا نمی‌آئیم به اوصاف داخلی بپردازیم بلکه، کلمات یا عناوین، توسعه، ساختار و کارایی را در هم ضرب می‌کنیم تا ستون عناوین را نتیجه بدهد. چرا این کار را انجام می‌دهیم؟ بخاطر این تفکر که زمان سازها را باید علیحده دید و همچنین مکان سازها را هم باید علیحده دید، و همچنین اگر کارایی سازها هم باشد (یعنی یک معنونی داشته باشد، یا رابطه بین زمان و مکان باشد یا اینکه یک عنوان دیگری برایش در نظر بگیریم و الی آخر) و آنها را هم باید علیحده دید. خیر. اینگونه نیست بلکه اینها باید موضوعاً جایگاهشان، جایگاه ساختاری باشد. به عبارت دیگر در آنها نسبت تأثیر اصلی نسبت تأثیر ساختاری باشد. نه اینکه آن دو تایی دیگر قیدش نباشد.

بلکه گاهی ما عین همین حرف را تکرار می‌کنیم فرضاً می‌گوئیم توسعه، ساختار و کارایی با هم هستند ولی سهم اصلی را ساختار دارد ولی هیچگاه نمی‌آئیم آنها را چه در عنوان و چه در جایگاه مقید به همدیگر قرار بدهیم ولی وقتی که مفهوماً گفته شد سه قید باید مقید به همدیگر باشند و بعد جایگاهها هم حتماً باید

متشابهک به نحوه‌ای باشند که این تقومی که در مفهوم داریم متناظرش در جایگاه، همین تقوم ملاحظه شده باشد. این توضیح محور اول بحث بود.

۲/۱/۱- تجزیه، تجزیه موضوع مکانی، موضوع زمانی و موضوع کارائی است

برادر پیروزمند: بنابراین وقتی می‌خواهیم مطالعه و بررسی ساختار را انجام بدهیم آن ۲۷ عنوان دو قیدی که در طرف راست جدول است، مجموعاً معرف ساختار نیستند و فقط ۹تای از آنها معرف ساختار است.
(ج): این ۹ تا هم موضوعاً معرف ساختار هستند نه اینکه ۹ تا ساختار داشته باشیم. اصلاً یک عنوان ساختار در این بالا نوشته می‌شود و ذیل آنها ساختار نیستند. یعنی عنوانهای بعدی، زیربخش ساختار نیستند بلکه زیربخش مرکب می‌شوند.

(س): براین اساس آن فلسفه‌ای که برای تجزیه فرمودید زیر سؤال می‌رود. در جلسه گذشته که همه بار حرف شما در ضرورت تجزیه این بود که ما اگر بخواهیم در تقسیمات سه تا سه تا بزرگ یا کوچک بکنیم چون نسبت بین ابعاد و منزلتها را معرفی نمی‌کند ما مجبوریم شیوه تجزیه را به این نحو عوض بکنیم تا نسبت بین منزلتها معرفی شده باشد. یعنی چه؟ یعنی ما باید بتوانیم بگوئیم اگر در کارایی این نحوه تصرف بکنیم نسبت بین این موضوع با سایر موضوعات چه تغییری می‌کند؟ آن وقت این را پشتوانه اصل تجزیه قرار دادید و گفته بودید برای اینکه بتوانیم این کار را انجام بدهیم باید تجزیه کنیم و کارایی موضوع را از اثرش جدا کنیم و بگوئیم اگر موضوع این نحوه تغییر کرد نسبتش با بیرونها چه تغییری می‌کند و اثرش چه تغییری می‌کند و یا برعکس، اگر اثر تغییر کرد منزلتش چه تغییری می‌کند؟ خلاصه اینکه در یک مرتبه مجبور به تجزیه هستیم (ما تجزیه را در دستگاه خودمان داریم معنا می‌کنیم و آن توضیحات و تجزیه روشن و پذیرفته شده است) ولی بهر حال این تجزیه بین سه بعد لازم است تا بتوانیم بگوئیم در اینجا اثر موضوع است و آنجا مثلاً خود موضوع است (و جای دیگر پیشنهاد می‌کنیم که توسعه موضوع باشد. که اگر توسعه

موضوع لازم نباشد باید در خود آن دو تا به یک نحوی بیاید) ولی علی کل حال، به این دلیل تجزیه می‌کنیم تا بتوانیم نسبت بین وصف و موصوف یا بین اثر و موضوع را کنترل کنیم حالا اگر برای کنترل نسبت، ترکیب شده‌اش با بُعد دیگر کفایت می‌کرد ترکیب شده‌اش را که داشتیم، ولی ما آمدیم تجزیه کردیم تا بتوانیم خودشان را و نسبت هر کدامشان را مورد ارزیابی قرار بدهیم تا بتوانیم تصرف بکنیم. فرضاً بگوئیم اینجای ساختار خراب است پس تغییرش بدهیم والا اگر تجزیه چنین فایده‌ای نداشته باشد اصل ضرورت تجزیه مورد سؤال مجدد قرار می‌گیرد.

(ج): اگر فرض این باشد که زمان، مکان، کارایی باید موضوعاً مشاهده و مقید به هم شوند بعد خود این موضوع زمان را تجزیه بکنیم و بگوئیم «اثر زمان» و «اثر مکان» و «اثر کارایی» است. یعنی تجزیه ما، تجزیه موضوع زمانی باشد نه زمانی که آن زمان در بلوکی علیحده و غیر متقوم به مکان است. در تجزیه گفتیم که یک فلاش به طرف اثر بزنید و یک فلاش هم به طرف درون خودشان باشد. حالا اگر ما فرض محال کاری را که حضرت عالی می‌فرمائید کردیم، یعنی آمدیم این طرف را ساختارها و اثرشان قرار دادیم آیا ربطی که به همدیگر دارند فقط ربط ساختاری است یا اینکه ربط زمانی هم هست؟

(س): منزلتهایشان می‌تواند یکی ساختاری و دیگری کارایی باشد.

(ج): منزلت و مفهوم دوتائی باید با همدیگر باشند.

(س): مفهومش و منزلتش هم همینطور است.

(ج): بنا به تعریف خاصی یک تجزیه‌ای می‌کنیم که بین اثر موضوع که ممکن است سؤال شود که منظورتان از اثر موضوع آیا خود موضوع است؟ می‌گوئیم خیر، موضوعی که در این منزلت قرار گرفته است. می‌گوئیم احتمال دارد آن موضوع، موضوع زمانی باشد و زمان هم متقوم باشد، می‌گوئیم همان زمان متقوم است حال زمان متقوم چه اثری دارد؟

۲/۱- «ساختار ساختار» به تنهایی معرف ساختار نیست

بنابراین، یک فلاش افقی به طرف اثر و کارایی داریم، و یک فلاش عمودی دیگر هم داریم. یعنی چه نسبتی به موضوعات بالائی اش و پائینی اش دارد و چقدر و چگونه هستند؟ هرگاه بخواهیم بفهمیم عدد چه تغییری کرده است باید بدانیم عدد بالائی آن چه تغییری کرده است یا اینکه چه نسبتی به بالائی دارد و چه نسبتی هم به پائینی دارد؟ علی فرض ملاحظه چنین مطلبی این چه چیزی را می‌رساند؟ اینرا می‌رساند که باید آن چیزی که بالای سر این هست ساختاری باید باشد و پائینی هم موضوعا ساختاری باشد نه ساختار موضوع باشد. یعنی علی فرض اینکه زمان، مکان و کارایی به همدیگر متقوم هستند. حالا ساختاری را که باید مطالعه بکنیم آیا فقط ساختار ساختار است؟ یعنی فقط تغییرات ۲۷ تایی ساختاری را باید ببینیم؟ یا ساختار تقوم زمان، مکان و کارایی را با همدیگر باید دید. دلیل رجحان هر یک را باید ملاحظه کنیم اگر فقط ساختار ساختار را نسبت به اثرش تجزیه بکنیم در اینجا چه چیزی رخ می‌دهد؟

(س): تفکیک می‌شود و ما هم قبول داریم.

(ج): پس ساختار تقوم (دیگر به معنای این نیست که ساختار موضوع هست به نحو ساختاری) بلکه

ساختار متقوم، زمان، مکان و کارایی را بنا هست ملاحظه کنیم.

(س): یعنی در واقع ساختار سه بعد را ملاحظه می‌کنیم.

(ج): یعنی نه ساختار سه بعد به نحوی تجزیه علیحده بلکه ساختار تقوم منظورمان هست. لذا کلمه

موضوعا را بکار می‌بریم. اگر ساختار تقوم یک طرف است و نسبت آن به کارایی یک طرف دیگر است.

یعنی آن چیزی را که ما در مرکب می‌گوئیم این است که جایگاهها هر وقت عوض می‌شود آثار هم عوض

می‌شود، آیا جایگاههای تقومی عوض می‌شود یا اینکه جایگاههای ساختاری فقط عوض می‌شود؟ یا

جایگاههای زمانی فقط و جایگاههای کارایی به تنهایی عوض می‌شود؟ اگر جایگاه تقوم اوصاف را ملاحظه بکنیم آن وقت دیگر بنظر می‌رسد که جواب سؤال را داده باشیم.

۳/۱- نظام متقوم حاصل تقوم در «عناوین و منزلتها»

(س): بنظرم هردوی آن یکی است. به این معنا که ما یک تعریفی را ابتدا جداگانه برای زمان و مکان و نسبت بینشان داریم. هر جایی که این معرفی دارد می‌شود، بنحوی ظهور و بروزش در همان بُعد است، و خود این معرف همان بُعد می‌شود. و آنوقت این مطلبی را که حضرت عالی می‌فرمائید ما هم قبول داریم، برای اینکه بتوانیم نسبت بین ساختار و کارایی را کنترل بکنیم، لازم است که یک اوصافی را به عنوان معرف ساختار موضوع داشته باشیم. پس این یک حرف بود که حضرت عالی این را نفی نفرمودید. مطلب دوم اینکه، حالا وقتی که می‌خواهیم ساختار موضوع را معرفی بکنیم آیا باید خالص در ساختار باشد؟ در اینجا هم می‌گوئیم خیر نباید خالص در ساختار باشد بلکه باید متقوم باشد و باید اثرات دو بعد دیگر هم در درونش ملاحظه شود ولی همچنانکه در جدول ملاحظه می‌کنید، ارتباط عمودی بین آنها برقرار است.

(ج): عمود تقومی یعنی یکی از آن باید زمانی باشد.

(س): در این اینکه یکی زمانی است اما مجموعا معرف زمان نیست.

(ج): یعنی یک بار اصل مفاهیم را به هم مقید می‌کنیم که در ۹تای آن زمان اصل واقع شده است و در ۹تای دیگر مکان اصل واقع شده است و در ۹تای آخری ساختار اصل واقع شده است، و همچنین امکانش بود که جلوتر برویم تا اینکه در ۲۷تای آن زمان اصل واقع شده باشد البته قیودشان هم وجود دارد، یعنی از سه قید درست شده که یکی از قیود، قیود زمانی است و یکی از قیود، قیود مکانی است و یکی هم قیود کارایی است. یعنی مفهوما یک همچنین تقومی دارند، منزلتا هم باید اولی زمانی باشد و دومی مکانی و سومی کارایی باشد. تا نتیجه‌اش این بشود که بگوئیم نظام تقوم را تجزیه می‌کنیم.

(س): قبول است. حالا ما می‌گوئیم آن منزلتی را که می‌گوئید منزلت زمانی است آیا معرف زمان است یا

معرف ساختار زمان است؟

(ج): نه، حتما ساختار زمان بریده از مکان نیست. ساختار زمان متقوم است آیا اصلا در اینجا ساختار

زمان داریم؟ یعنی ساختار زمانی که نه مفهوما و نه جایگاهها متقوم نباشد در اینجا نداریم.

(س): بنابراین بفرمائید در این صورت چگونه منفک می‌شوند؟

(ج): اگر گفتیم سمت راست صفحه جدول باید ساختار موضوع باشند.

(س): ولی متقوما.

(ج): خیر. مهم این است که متقوم را به عنوان یک اصطلاح بکار ببریم یا اینکه این اصطلاح را بتوانیم در

نحوه تنظیم رابطه دخالت بدهیم؟ می‌شود گفت ۲۷ خانه را در طرف راست می‌چینیم و ۲۷ تا هم بالا قرار

می‌دهیم و ۲۷ تا هم در طرف چپ می‌چینیم و می‌گوئیم هیچکدام از این ۲۷ تاها از همدیگر جدا نیستند.

اسمشان را می‌گذاریم که از همدیگر جدا نیستند، ولی در عین حال پشت سر هم علیحده دارند ملاحظه

می‌شوند. یک وقت است که می‌گوئید هم مفهوما مفاهیم را قید همدیگر قرار می‌دهیم و هم جایگاهها

متشابهک می‌نویسیم، این غیر از آن است.

اگر جایگاهها متشابهک نوشتید یعنی فقط ۹ تا ساختار موضوع دارید که در خود نفس ساختارش هم مفاهیم

و منزلتش متقوم به کارایی و زمانش است.

۴/۱- بررسی چهار احتمال د رتنظیم اوصاف جدول

شما می‌توانید سه گونه جدول را پر کنید و بعد بیائید آنها را مقایسه بکنید. ۱- مثلا در مرحله اول بیایید

با قلم سبز زمان را و با قلم آبی مکان را و با قلم زرد کارایی را بنویسید، بعد بیائید، بخش «آزمون» را در

جدول کارنامه کلا بخش ساختاری (یعنی ۹تای ساختار) و بخش «تأسیس» را بخش زمانی و بخش «طراحی» را هم بخش کارایی قرار بدهید و بگوئید تجزیه می‌کنیم در حالیکه با همدیگر متقوم هستند و از هم جدا نیستند این یک فرض است. بعد عناوین داخلی آن را به صورت سه بلوک می‌چینیم و فقط خودشان را در خودشان ضرب می‌کنید. یعنی اوصاف ساختار را (که عبارت است از «محوری، تصرفی، تبعی») در خودش یکبار بصورت سطر بنویسید و در خودش ضرب کنید و با دو قید آنها را بنویسید یا اینکه سه بار با سه قید ضرب کنید منتهی ۹تای اصلیش را گزینش بکنید یعنی آن ۹تا را اینجا بنویسید. این هم یک شکل است که می‌توانید بعد این را تجزیه کنید و بگوئید براساس تجزیه می‌خواهم بینم چه اثری پیدا می‌شود. پس این فرض اول بود.

۲- فرض دوم اینکه بگوئیم ما هر کدام از اینها را جدا جدا ضرب می‌کنیم ولی متشابه می‌نویسیم.

۳- فرض سوم اینکه اینها را در خودشان ضرب می‌کنیم یعنی اوصاف کارایی را ضرب می‌کنیم و به صورت سطر می‌نویسیم و اوصاف ساختار را بصورت ستون می‌نویسیم و هر دوی اینها که در همدیگر ضرب شد دوباره بصورت سطر می‌نویسیم و ستون را اوصاف توسعه می‌نویسیم. پس از اینکه ضرب تمام شد این ۲۷تای حاصل شده با سه قید را دوباره آنهایی را که اوصاف توسعه در آنها اصل است را بالا می‌نویسیم و آنهایی را که ساختار در آنها اصل است را وسط می‌نویسیم (بخاطر اینکه نسبت تأثیر اصلی را دارا هستند) و آنهایی را که کارایی در آنها اصل است را در آخر می‌نویسیم. بنابراین این هم فرض سوم است.

۴- فرض چهارم این است که بگوئید خیر. اینها را متشابه می‌نویسیم و تجزیه می‌کنیم و برای هر کدام از اینها هم دلیل می‌آوریم.

اما اگر ساختار موضوع را بخواهیم تجزیه و جداگانه لحاظ بکنیم این نشان میدهد که متقوم نشده است. و تنها به وسیله تجزیه بین آثار و موضوع می‌توانیم سه تا بلوک علیحده بسازیم. بعد اگر اینها را کنار هم گذاشتید به این معناست که اینها را انتزاعی متشابه کرده‌اید. چون مفهوما کنار هم نیستند اگر آنها را مفهوما به همدیگر مقیدشان کردید اما منزلتا آنها را جدا کردید و گفتید فرضا از این به بعد، اینجا را ساختار زمان و اینجا را ساختار مکان و اینجا را هم ساختار کارایی قرار می‌دهیم، می‌گوییم هر چند که مفهوما متقوم هستند ولی منزلتا متقوم نیستند.

۵/۱- نفی امکان تصرف مستقل، در یکی از سه بُعد موضوع

ولی اگر گفتید موضوعا اینها را متشابه قرار می‌دهیم که هیچ کدام از این بلوکها، بلوک زمانی به تنهایی و بلوک مکانی فقط و بلوک کارایی فقط نباشد. بلکه نظام تقوم را برحسب کارایی و برحسب موضوع بتوانیم تجزیه بکنیم. لذا لقب «موضوعا» را می‌گوئیم و استدلالش هم همین است.

(س): اینها درست است اما یک سؤال داریم. شما در آخر کار که می‌خواهیم ساختار موضوع را شناسائی

یا در آن تصرف بکنیم، آیا به وسیله این ۲۷ تا است یا اینکه ۹ تا از این ۲۷ تا است؟

(ج): مسلم بوسیله ۲۷ تا است. یعنی اصلا معنای اینکه تصرف در موضوع یا تصرف در مکان یا در زمان

و تغییر بکنیم در این دستگاه نداریم. این مسئله موضوعا از بین رفته است.

گاهی می‌گوئید زمان سازها علیحده باشند و مکان سازها علیحده باشند و کارایی سازها فرضا علیحده

باشند. من باب مثال: یک وقت موضوع پول که موضوع ارزشی است این امر مکانی نیست یعنی صحبت از

یک مقدار کاغذ آوردن بیشتر در جامعه یا یک مقدار کاغذ را کمتر در جامعه آوردن نیست. ممکن است آن

روزی که اجازه نشر اسکناس را می‌دهیم همان روز ورود صد هزار تن کاغذ را ممنوع کرده باشیم. یعنی

صحبت از کاغذ نیست و همچنین صحبت از رنگ و نقش و این حرفها نیست. ممکن است آن روز ما

دستور داده باشیم که هم وزن رنگ اسکناس‌ها و هم وزن چاپ اسکناس‌ها و هم وزن شکل اسکناس‌ها اصلاً وارد کشور یا از کشور خارج بشود. بلکه موضوع ارزشی در اینجا مطرح می‌باشد که انتشار اسکناس چقدر باشد. فرضاً اگر گفتیم انتشار اسکناس از قبیل زمان است. در کنار این مثلاً اجازه تولید خودکار چقدر باید باشد؟ که این یک شیء عینی هست... (این مثالها از جهتی مبعود و از جهتی مقرب است)

*- پاورقی: بررسی تعاریف مختلف از «زمان»

۱- زمان به معنای «توالی تدریجی»

زمان به معنای ساده‌اش توالی‌ای است که نه انفصال حقیقی باشد و نه انفصال بلکه ربط و تدریج در آن اصل باشد. تغایر و توالی تدریجی را زمان می‌گوئیم این یک قول است.

۲- زمان به معنای «توالی تکاملی» (تعلق به مافوق)

قول دوم در تعریف زمان اینکه نحوه تعلق‌هایی که تکاملی هستند و این تکاملی بودن یعنی تعلق به بالاتر دارند پس تعلق به بالاتر را زمان می‌گوئیم و تعلق از طرف بالاتر به پائین‌تر را هم مکان می‌نامیم هر چند در مکان هم حرکت، هم توالی وجود دارد می‌خواهیم بگوئیم مکان به حرکت از منزلت بالا به پائین تعریف می‌شود.

می‌گوئید چرا چنین است؟ حرکت از بالا به پائین هم بنا به تعریفی که از زمان قبلاً داده بودیم امری تدریجی است و علاوه بر تدریجی بودن متوالی و متغیر است که اینرا زمان می‌گفتیم. می‌گوئیم خیر. نیاز بالا به پائین‌تر، نیاز در توسعه و کثرت است و نیاز به تکامل نیست. هرگاه با عده‌ای که پائین‌تر هستند به طرف بالاتر برگشت و تقاضا بکند، معنای کمال دارد. ولیکن افاضه معنای کمال را ندارد. یعنی افاضه نبی اکرم(ص) به من که معنای کمال برای نبی اکرم(ص) نیست. افاضه برای خدا که در نفس افاضه به من، درخواست از خدای متعال باشد، وجه درخواستی آن کمال می‌شود ولی از من که ایشان درخواستی ندارد

من که نمی‌توانم به ایشان معطی باشم بلکه وجودم برای او خلق شده و به نحو تبعی به او ملحق هستم در بخشی هم که بصورت تصرفی تولی دارم به هر میزان که من اقبال بکنم کمال در تولی پیدا کرده‌ام و بهر میزان که اقبال نکنم کمال پیدا نکرده‌ام.

پس ما در تعریف زمان، کمال را اخذ می‌کنیم. حالا چه کمال حیوانی باشد و چه کمال ملکوتی باشد. اگر کمال را در کنه آن تعریف اخذ بکنیم هرگز حرکت از بالا به پائین حرکت کمال جویانه نیست بلکه حرکت تفضلی است. توسعه در مکان و کثرت پیدا می‌کند. بله اگر تقاضای او با مکان جدید توأم است یا حین پائین آمدن، پائین آمدنش برای تقاضا است به لحاظ تقاضا به آن زمان می‌گوئیم و به لحاظ کثرت به آن مکان می‌گوئیم.

بنابراین یک تعریف از زمان و مکان به معنای توالی و ترتیب به صورت ساده است ولی وقتی که یک قدم عمیق‌تر می‌شویم مفهوم زمان و مکان با مفهوم توالی و تدریج به آن معنا نیست. لذا در تعریف مکان بر مفهوم ترتیب و زمان به تغییر، ارتباط حقیقی آنها به همدیگر قابل مشاهده نیست. یعنی انفکاکشان بیشتر قابل مشاهده است. انفکاک یعنی جا داشتن اشیاء به صورت علیحده یعنی اضافه ذهنی که داریم می‌کنیم و ارتباطی که خارج از طرف ما متسبب به خارج می‌شود، ارتباطی است که لزوماً در آن حتماً زمان نهفته نیست. یعنی زمان در آن اخذ حقیقی نشده است بلکه اخذ اضافی شده است البته یک کمی که دقت می‌کنیم می‌گوئیم هر تغییری که در مکان واقع بشود حتماً در آن تغییری حاصل شده است ولی اینکه بگوئیم اینها (زمان و مکان) با هم صورت می‌گیرند اینطور نیست.

این برخلاف این معناست که ما زمان را به تعلق شیء به بالاتر و مکان را به تقوم شیء بالاتر به پائین‌تر معنا می‌کنیم و در این تعلق شیء به بالاتر و تقوم بالاتر به پائین‌تر هم زمان وجود دارد. یعنی حین درخواست در درخواستش افاضه بالاتر هست (یعنی نزول بالاتر است) و در حین نزول رحمت از بالاتر

امکان رشد برای پائین تر هست. یعنی همعرض و با هم هستند و صفت زمانی و مکانی را با هم مشاهده می‌کنیم.

۳- تفاوت «مکان و زمان» به «نزول و صعود» است نه «ترتیب و توالی»

آیا این با هم مشاهده کردن معنایش این است که آنها را سنخ واحد می‌کنید؟ می‌گوئیم، خیر بلکه تعددشان به نزول و صعود است نه اینکه تعددشان به توالی و ترتیب باشد. البته برای شروع کار از توالی و ترتیب آغاز می‌کنیم ولی توالی و ترتیب منحل در معنای نزول و صعود می‌شود.

۴- فاعلیت و حرکت اصل در تعریف مکان و زمان

نمی‌گوئیم نزول و صعود هردوشان امری مکانی و ترتیبی است بلکه اگر بنا شد حرکت را «بُعد» ملاحظه کنید و موضوع را منصوب به جایگاهشان بدانید، خود جایگاه (یعنی قوانین نسبیت) را هم تابع فاعلیت تعریف کنید. یعنی لااقل جایگاه را به معنای یک نظام و ساختمان ترتیبی برای کل عالم یا برای تاریخ ببینید و بگوئید تابع فاعل هست آن وقت برای جایگاه نمی‌توانید اصالت قائل بشوید لذا جایگاه را باید وصف فاعلی بدانید اما چه وقت می‌توانید جایگاه را وصف فاعلی بدانید؟ یعنی مکان را به فاعل تعریف کنید همانگونه که زمان را به فاعل تعریف می‌کنید. اگر بنا شد به فاعلیت تحلیل شود باید حرکت را در آن اخذ کنید، حرکت در کنه ترتیب چه وقت اخذ می‌شود؟ که ترتیب مقوله‌اش، مقوله‌ای باشد که تعریف به حرکت بشود. نه اینکه برای ترتیب تعریفی علیحده بشود و یک تعریفی هم علیحده برای توالی بشود بعد این دو تا را که علیحده، علیحده تعریف شده بیاییم آنها را به همدیگر بچسبانیم. یعنی اول بگوئیم که یک مفهوم داریم به نام مفهوم مکان که محکی آن ترتیب است، و یک مفهوم زمان داریم که محکش تغییر و توالی است بعد بگوئیم حالا این دو تا را به همدیگر گره می‌زنیم و یک ذات هم برایشان قرار می‌دهیم. دو چیزی مفهوما

جدا بودند باید محکما هم جدا باشند. اگر محکما جدا باشند چگونه می‌توانید آنها را به همدیگر گره بزنید؟
(مانند مفهوم وحدت و مفهوم کثرت)

اما گاهی این دو مفهوم را بصورت متقوم درون دستگاہ دیگری ملاحظه می‌کنیم که آن ریشه می‌تواند حکم بکند به اینکه با دو وصف یا دو بعد آنها را ببینید و گاهی برخلاف این مبنا در مبنا دیگری ریشه مشترکی برای این دو مفهوم لازم نمی‌دانند و می‌گویند اصلا آنها از دو مقوله هستند مثلا مقوله «عین» غیر از مقوله «کیف» است. (که بنظر ما این مسئله مهمی هست) گاهی می‌شود که مقولات را مثل مقولات انتزاعی علیحده کنید بعد آنها را قید همدیگر قرار دهید، یعنی اضافه به همدیگر کنیم. این اضافه کردن به این معنا نیست که معنایشان بنحو حقیقی تغییر می‌کند معنایش این است که اضافه کرده‌اید. مانند «کتاب زید» در حالیکه زید که کتاب نیست. زید خودش یک آدمی است و کتاب هم خودش یک چیز دیگری است. یعنی غیر از غم یا سرور زید است که اوصاف ذات خودش باشد. اگر اوصاف ذات خودش باشد باید قاعدتا با خودش باشد، ولی اگر اضافه کردید دو چیز هستند و دوئیشان حقیقی است. شما دارید اینها را یک مجموعه می‌سازید، و این مجموعه‌سازی اعم از اینکه بصورت مجموعه‌سازی ریاضی فعلی باشد ولو بینشان تناسب هم برقرار کنید و فرضا بگوئید هرگاه کتابهای ایشان بیشتر شد، علامت این است که کتاب بیشتر می‌خواند یا اینکه بیشتر در امور فرهنگی سرمایه‌گذاری می‌کند و... بهر حال یک اضافه‌ای می‌کنید و نتیجه‌ای هم می‌گیرید. این غیر از وقتی است که شما بگوئید ما اینها را از یک مفهوم اخذ می‌کنیم نهایت دو بُعد یک مفهوم را مد نظر داریم. اگر زمان و مکان بُعد یک حقیقت شدند دیگر دو موضوع جدای از هم نیستند تا ما هم بخواهیم علیحده آنها را ملاحظه کنیم و ساختار علیحده برایشان تعریف بکنیم.

(س): اگر بخواهیم بررسی این موضوع را ادامه دهیم بحث تغییر می‌کند.

(ج): خدمتتان عرض کنم نکته‌ای بنا بوده در این بحث بررسی شود تشریح نظام جدول بود و یک سری بحث هم در مورد اصل مباحث فلسفی آن است که در این بحث باید نسبت به آن مباحث بصورت اصول موضوعه‌ای برخورد کنیم و بگذریم ولی این مطلب باید روشن شود که آیا جدول تعریف یا نظام تعریف، با نظام فلسفی سازگاری دارد یا خیر؟ یعنی مثلاً می‌گوئید باید «حد و رسم» بیاید تا تعریف را معلوم بکند یا «جنس و فصل» بیاید تا «نوع» معلوم بشود و امثال ذالک در اینجا به ذهنمان می‌آید که این جدول به اضافه ۲۶ تا جدول دیگر، جدولی است که آئین‌نامه تحقیقات یک مجموعه دانشجویی که می‌خواهند تحقیقات میدانی را انجام بدهند، باید بتواند تحویل بدهد. یعنی متد علوم باشد یعنی باید بتواند بگوید که بروید این شاخصه‌ها را پیدا کنید و نسبت‌هایشان را جمع و تفریق بکنید و در زمان بعدش ببینید چه تغییری در پایگاهش واقع می‌شود تا بتوانید کنترل کنید و از آن معادله بدست بیاورید.^۷

^۷ این نکته را هم در پاورقی خدمتتان عرض کنم که آنجائی که از نظر تحقیق و نمونه‌برداری و امکانات دچار تنگنا و ضیق هستیم این امکان هست که اینها را کوچک کند و بر مقیاس کوچکتري آزمایش نمائید من باب مثل: فقط از ۹ تا موضوع شاخصه گرفته شود آن ۲۶ جدول دیگر هم قابلیت خلاصه‌تر شدن را دارد تا جائی که از سه تا موضوع شاخصه بگیری. منتهی پیداست نسبت تقریب و نسبت ارتباطش به فلسفه به همان میزان تدریجاً کم و ضعیف می‌شود.

برادر رضایی: آیا ضعیف می‌شود یا اجمالی می‌شود؟

(ج): اجمالی می‌شود یعنی ضعیف می‌شود یعنی دیگر نمی‌تواند معادله را بصورتی تحویل بدهد که شما تصرفاتی را که می‌کنید دقیقاً پاسخگو باشد. با یک نسبت تقریب باید پاسخ بدهد. کما اینکه اگر همین مقدار از تقسیمات را داشته باشید و بدون اینکه تحقیق میدانی بکنید، یک نحو دسته‌بندی و بارم‌بندی یا وزن دادن و... را می‌توانید تحویل بدهید. یعنی این حد از کار خیلی فرق دارد با کسی که چیزی را نداشته باشد و بخواهد کاری را تنظیم کند. من باب مثال: الان اگر از ما بخواهند که دنبال برنامه دادن برویم، ما مجبور می‌شویم با یک نسبت تقریب با آن چیزهایی را که از لحاظ فلسفی ارتباطش با اسلام برایمان تمام شده یک تنظیماتی را انجام بدهیم. اگر مثلاً هر چه بیشتر مقدماتی را که لازم داریم انجام بگیرد. مثلاً فرض کنید اگر اجتهاد در مباحث اوصاف تکلیف و ارزش بصورت نظام انجام بگیرد و تحویل داده بشود در این صورت خیلی بهتر می‌توانیم ارتباط تنظیمات را با وحی تمام بکنیم (فقط ارتباط از طریق روش نیست) یا اینکه اگر برای ما امکان تحقیق منحصر در موضوعات شامل که فقط یک ۷۲۹ بشود نباشد بلکه در موضوعات مختلف جامعه دست ما باز باشد خیلی بیشتر می‌توانیم مدل را مرتباً نزدیک به اصلاح و تبیین و دقت بکنیم.

۲- متقوم بودن تقسیمات جدول، علت عدم لزوم ستونی برای شناسائی «توسعه موضوعا»

(س): حالا با این وصفی که فرمودید ما یک طرف ساختار را موضعا و یک طرف هم کارائی را موضوعا

مورد توجه قرار دهیم حال آیا لازم نیست یک طرف هم، توسعه را موضوعا توجه بکنیم.

(ج): خیر. در اینجا وقتی که متقوما ملاحظه می‌کنیم فقط یک تجزیه ما لازم داریم. چون در جدول نظام

متقوم وجود دارد. یعنی زمان و مکان و کارایی، هر سه تا وجود دارند ما فقط یک تقسیمات دیگری در

کارایی داریم که کارایی به حسب موضوعات، موضوعا بصورت خرد یا کلان یا توسعه است. یعنی این سه

سطح، سه سطح از توسعه است. یعنی توسعه در نسبت بین کارایی و خود موضوعات جریان دارد. اینکه

بالای سرش هم ستون توسعه را نوشتیم به همین خاطر است.

به عبارت دیگر اگر ما فرض بکنیم که زمان توسعه خیلی کندتر باشد (تغییراتش کندتر باشد) زمان کلان

تندتر نسبت به توسعه باشد و زمان خرد هم تغییراتش مرتبا زودتر عوض بشود به این ترتیب در طرف

راست جدول هم سه دسته موضوعات داریم که ولو متقوم هستند ولی می‌توانیم بگوئیم موضوعات زمانی

کوچکی در ستون «خرد» هستند که اینجا موضوعا عوض می‌شوند ولی موضوعات زمانی بزرگتر و

موضوعات مکانی بزرگتر و موضوعات کارایی بزرگتری هستند و در موضوعات اصلی موضوعات خیلی

خیلی بزرگتری داریم یعنی شاملترین موضوعات در اصلی هستند. در این صورت در خود نظام تقوم است.

آنوقت می‌گوئیم سیری که برکلس حاکم است جریانی را دارد نشان می‌دهد. البته باز نه جریان به معنای

بریده که علیحده باشد. لذا صحیح است که جریان را نسبت به پائین‌ها بدهیم و بگوئیم ستون «اصلی ستون

فرعی و ستون تبعی» داریم و بعد ستون «بررسی موضوعات یا عناوینی که طریق انتقال می‌شود و ستون

ارزش و ستون مباحث امور بررسی» یا شاخصه بعد «مقاصد خرد و کلان و توسعه» است و برکل جدول هم

جریان توسعه را ملاحظه می‌کنیم (این حاصل بیان نسبت به نظام جدول بود که امروز بنظر ما می‌آید که تمام شده است. فقط یکی دو تا قسمت کوچک باقی مانده است که بعداً عرض می‌کنم)

۳- «تجزیه اوصاف سه قیدی»، وسیله قاعده‌مند کردن ترجمه اصطلاحات آثار

(س): در ضرورت تجزیه در جلسه قبل، دو تا نکته فرمودید: ۱- لازم است تجزیه کنیم تا بتوانیم نسبت بین اوصاف را ملاحظه کنیم، و همچنین بتوانیم منزلتها را متقوم ملاحظه بکنیم و این کار قبل از اینکه تجزیه صورت پذیرد در سه وصف ۹ گانه که در سه طرف جدول امکان ندارد چون منزلتهایش متشابهک ملاحظه نشده است این جهت را توضیح فرمودید. ۲- جهت دیگری را که فرمودید این بود که بوسیله این تجزیه ما تطبیق به عناوین یعنی پیدا کردن مصادیق را می‌توانیم قاعده‌مند بکنیم، این را توضیح بفرمائید که چگونه با تجزیه اوصاف سه قیدی به دو وصف ۲ قیدی، این تطبیق، قاعده‌مند می‌شود چون ظاهرش این است که ما باز دو دسته اصطلاحات دیگر پیدا کرده‌ایم و آن وقت باز هم با اصطلاح روبرو هستیم که بعد باید در جایگاه خودش به دنبال عنوانش بگردیم.

(ج): بله، از تجزیه اوصاف درونی آن دو دسته اصطلاح را پیدا کردید لذا به همین دلیل این اصطلاح سه قیدی در جدول وسط نوشته شده است (که همان جایگاه «مباحث مورد بررسی» در جدول کارنامه) و دو تا اصطلاح در طرفین جدول اصطلاحاتی است که از درون آن بیرون آورده‌ایم.

۱/۳- ستون «عناوین» معرف عناوین داخلی خود هستند

بنابراین دو تا سیر داریم یک سیر مربوط به ساختن تولید جدول است که می‌گوئیم درون عنوان سه قیدی را در طرفین خودش قرار می‌دهیم. درونش را که این طرف و آن طرف خودش قرار می‌دهیم یعنی چه؟ یعنی صحیح است که بگوئیم این عنوان چه وقت تغییر می‌کند؟ می‌گوئیم وقتی که درون آن عوض شود، (البته درون با حفظ این توضیحاتی که عرض شد که متقوماً درون این موضوع را مطالعه می‌کنیم) اگر واسطه

در تغییرات درونی خود موضوع باشد خودش از قبیل عنوان می‌شود و معنوش جایگاهش می‌باشد یعنی چیستی موضوع به چگونگی منزلت و چگونگی منزلتش هم بازگشت می‌کند به اینکه نسبت بین این اجزاء درونیش که در بیرون قرار داده‌ایم چگونه است؟ پس خود موضوع واسطه بین دو تا قید تجزیه‌ای در طرفین جدول است. حالا آیا هر یک از عناوین ستون «ضرورت بررسی موضوعات» معرف عناوین سه گانه ستون «مباحث مورد بررسی» هم هست یا خیر. اگر اصطلاحات ستون سه قیدی سمت راست (ستون عناوین) عناوینی باشد که از ضرب توسعه، ساختار و کارایی آمده است حتما باید نسبت به عناوین داخلی خودش معرف باشد.

۲/۳- «تجزیه» وسیله ترجمه به ادبیات ارتکازی نیست

درست است که در اینجا شما، وسیله ترجمه به ادبیات دیگری را نیاورده‌اید؟ ولی وسیله کنترل آثار را آورده‌اید و گفتید وحدتش و کثرتش چیست؟ و تغییرات کثرتش را برابر وحدتش آورده‌اید. این کار چه خاصیتی دارد؟ خاصیتش بغیر از ترجمه به ادبیات ارتکازی، ترجمه به آثار فلسفی در دستگاه فلسفی هست.

۳/۳- «تجزیه» از طریق تعیین جایگاه، یافتن عنوان فلسفی را قاعده‌مند می‌کند

یعنی اینها عنوان برای این معنون می‌شوند چرا؟ چونکه این عنوان داخل این معنون است حالا چرا این عنوان واسطه قرار می‌گیرد؟ چون عنوان منسوب است به تغییراتی که بین دو ستون تجزیه در طرفین هست، در دو ستون تجزیه‌ای دو قیدی که در طرف راست و چپ جدول هست تغییراتی واقع می‌شود که «عنوان» منسوب به او می‌گردد.

(س): یعنی چه که عنوان منسوب به او هست؟

(ج): یعنی اگر گفتیم اشیاء هویتشان، هویتی است که منسوب به جایگاهشان است. آیا مگر نسبت بین دو ستون تجزیه شده در دو طرف جدول جایگاه را تعریف نمی‌کند؟ پس عنوان واسطه برای تعریف آن جایگاه هست و در عین حال منزلت نامی هم برای این اجزاء است چرا که فعلا در مورد نظام داریم بحث می‌کنیم. بنابراین اگر تنظیمی را که در جایگاه داریم، و نسبتی که بین تغییرات موضوع و موضوع با عنوانش و با اجزاء درونش را روی هم در نظر بگیریم به قاعده‌مند بودنش پی می‌بریم.

۴/۳- نزدیک شدن به قاعده‌مند کردن ترجمه ادبی، پس از ترجمه اصطلاحات به آثار

البته هنوز ترجمه ترجمه ادبی نیست ولی ترجمه به آثار هست. حالا آیا ترجمه به آثار را هم می‌توانیم بعدا ترجمه ادبی بکنیم؟ همین که توانستید اصطلاحات را ترجمه به آثار بکنید باید نزدیک به ترجمه ادبی شده باشد برای اینکه اصولا ترجمه به آثار در ترجمه ادبی انجام می‌گیرد.

۱/۴/۳- وجود آثار مشترک در مفاهیم در دو زبان زمینه‌ساز ترجمه

یعنی وقتی که می‌گوئیم مفهوم مشترک بین زبان عربی و زبان فارسی وجود دارد، یعنی مفهوم، مفهومی است که محکی نسبت به آثار است. اثر را حکایت می‌کند. چون حکایت از اثر می‌کند، در این زبان یا در آن زبان ترجمه‌اش آسان می‌شود. پس لازم است که آثار را در اینجا خوب بتوانیم کنترل بکنیم و بنویسیم تا بتوانیم بگوئیم چه تغییراتی در اینجا پیدا می‌شود و تا بعد بتوانیم بگوئیم این تغییرات در زبان فارسی اسمش این است یا اینکه این مفهوم را در زبان عربی به چه چیزی اطلاق می‌کنند یا معادلش چیست؟ پیدا کردن معادل در ترجمه وقتی امکان‌پذیر است که ترجمه به آثار بشود. یعنی از اصطلاح ترجمه به آثار بشود.

۴- امکان شناسائی ابعاد با اوصاف دو قیدی

(س): نکته دیگری در مورد تجزیه که جلسه گذشته هم خدمتتان عرض شد این است که ما الان بوسیله اوصاف دو قیدی داریم ساختار را موضوعا و کارایی را موضوعا مطالعه می‌کنیم. یعنی تصرفاتی را

می‌خواهیم در کیفیات و در آن شناسائی که می‌خواهیم بکنیم با تصرف در اینها محقق می‌شود. در حالیکه اوصاف دو قیدی علی‌المبناء ما اوصافی نیستند که ما به ازاء خارجی داشته باشند.

۱/۴- حفظ «وحدت موضوعی» در هر دو وصف تجزیه شده دو قیدی، به لحاظ وجود «حد وسط مشترک»

(ج): اوصاف دو قیدی که دارای حد وسط واحد هستند، یعنی روی هم سه قید هستند.

ف در (س): یعنی در واقع ما تصرف در آن عناوین سه قیدی کرده‌ایم.

(ج): خیر. یعنی ما مجبوریم یک تجزیه و تحلیلی بکنیم که اگر یک عنوان را حفظ کردیم و یک عنوان را

مشترک قرار دادیم مثلا کلمه ارزش سیب شیرین در جائی «ارزش سیب» و در جای دیگر «سیب شیرین»

شد به دلیل مشترک بودن عنوانشان دیگر تعدد دیده نمی‌شود. مثلا گفته می‌شود تجزیه خاصی است که

تجزیه‌اش به مجرد نیانجامیده است. اگر فرضا دو تا سه تائی را جدا می‌کردیم که واقعا در دستگاه خودمان

دوئیت آنها معقول بود. آنوقت نمی‌گفتیم حتما حد وسطشان در هر دو تا وجود داشته باشد. یعنی وقتی که

ما گفتیم ارزش سیب و در جای دیگر سیب شیرین گفتیم. اگر کسی گفت تغییرات در سیب چه ربطی به

این طرف دارد؟ می‌گوئیم این تغییرات در سیب یعنی شیرینی سیب، ربط به ارزش سیب دارد. می‌گویند چه

ربطی دارد؟ می‌گوئیم موضوعا واحد هستند. یعنی موضوعا متعدد نیستند.

۲/۴- تصرف در موضوع به وسیله شاخص‌های سه قیدی

(س): فرض بر این است که این اوصاف، اوصافی نیستند که در موضوع، ما به ازاء خارجی داشته باشند.

یعنی وقتی ما می‌خواهیم در وضعیت اقتصادی جامعه تصرف بکنیم، باید در چه چیزی تصرف بکنیم؟

(ج): در شاخصهائی که سه تائی با هم هستند که سه چیز هستند.

(س): در تجزیه بنظر می‌رسد چیز دیگری می‌گفتیم.

(ج): در جمع‌بندی کارمان به این صورت است. وقتی می‌خواهیم جمع‌بندی بکنیم می‌خواهیم نسبتها را بسنجیم و برای همین شاخصه‌ها را سه تا سه تا بررسی می‌کنیم.

* * والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته * *

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۱۲

تاریخ : ۳/۶/۷۳

عنوان کلی: «توجیه "اجزاء مختلف" جدول مدل تعریف»

فهرست

- م ۱ - بررسی سه سطح تقسیمات سه طرف جدول (تا ۲۷ خانه سه طرف جدول)... ۱
 - ۱/۱ - مفروض بودن تقسیم به ۳ در این تقسیمات... ۱
 - ۲/۱ - اختلاف منزلت سه سطح اوصاف، سه طرف جدول... ۲
 - ۱/۲/۱ - اشراف هر عنوان بر سه منزلت، در سه سطح اوصاف... ۲
 - ۲/۲/۱ - در جدول مدل تقسیمات نباید معنای «کل و جزء» یا «کلی و مصداق» بدهد... ۲
- ۲ - بررسی ستون ارزش... ۳
 - ۱/۲ - انعکاس تغییرات کمی در تغییرات کیفی... ۳
 - ۲/۲ - ستون ارزش بیانگر نسبت مطلوب بین کمیات بر اساس واحد مشترک کل... ۳
 - ۳/۲ - ستون ارزش شاخصه تشخیص تعادل و عدم تعادل... ۳
 - ۱/۳/۲ - برابری عدد خاص با کیفیت خاص شاخصه تعادل... ۳
 - ۴/۲ - ستون «آدرس» برای سهولت انتقال به ستون «ارزش»... ۴
- ۳ - جدول تعریف، ارائه کننده تعاریف متناسب با کنترل تغییر... ۴
 - ۱/۳ - انجام کنترل تغییرات، به وسیله جدول معادله... ۴
 - ۲/۳ - توسعه اصطلاحات (ادبیات) اولین و مهمترین مرحله ایجاد هر علم... ۴

۳/۳ - معادله ساز بودن جدول تعریفی که زمان و مکان در آن متقوم بوده و بر مبنای فاعلیت تعریف شده

باشد...۵

۴ - نواقص جدول مثلثی شکل، برای جدول تعریف متقوم...۵

۱/۴ - خرد نشدن عناوین در سطوح بعد، در جدول مثلثی...۵

۵ - علت عدم لزوم ستونی برای شناسائی «توسعه» موضوعا...۶

۱/۵ - تغییر موضوعی جدول مدل پس از گذار از ۲۷ خانه سه طرف جدول...۶

۲/۵ - حضور متقوم «توسعه» در ستونهای داخلی جدول مدل...۷

۳/۵ - سه سطح اطراف جدول، رابطه درون و بیرون جدول مدل تعریف...۷

۴/۵ - مشتمل بودن هر ستون بر عناوین «توسعه‌ای، ساختاری و کارائی»...۸

۵/۵ - اوصاف بالای جدول تعریف، معرف «جریان در نفس تعریف» است، نه بیانگر اوصاف توسعه...۸

۶/۵ - بالا قرار داشتن اوصاف توسعه در جدول مدل، علامت «اصل بودن حرکت» در مطالعه موضوع...۹

۷/۵ - هر ستون دو قیدی به نسبت مساوی معرف «توسعه، ساختار، کارائی» است...۹

۸/۵ - «تجزیه» وسیله ملاحظه اختلاف نسبت تأثیر ابعاد، به تفکیک ابعاد...۹

۹/۵ - تجزیه «تجزیه به نسبت» است برای کنترل نه تفکیک ذات...۱۱

۱۰/۵ - وجود اوصاف مربوط به سه بعد در اوصاف دو قیدی به تبعیت از اوصاف سه قیدی...۱۱

۱۱/۵ - با سه قید، دو عنوان تجزیه‌ای بیشتر بدست نمی‌آید...۱۱

۱/۱۱/۵ - قید مربوط به موضوع، حد وسط دو عنوان تجزیه شده...۱۱

۱۲/۵ - «تجزیه به نسبت» وسیله شناسائی و کنترل تغییرات موضوع...۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۲ تاریخ: ۳/۶/۷۳

عنوان بحث: «توجیه "اجزاء مختلف" جدول مدل تعریف»

توجه ۱- بررسی سه سطح تقسیمات سه طرف جدول (تا ۲۷ خانه سه طرف جدول)

برادر پیروزمند: ما خود جدول را همانطور که فرمودید اگر خالی کنیم از چیزهایی در داخل آن است

پنج مرحله برای آن پیش بینی شد (فهرست آن را نیز عرض می‌کنم تا معلوم شود به کجا کمتر پرداختیم)

۱- یک مرحله سه تا خانه سه طرف جدول که می‌شوند مجموعاً ۲۷.

۲ - مرحله دوم ستون ۲۷ تا سه قیدی که طرف چپ است.

۳ - مرحله سوم ستون ارزش»

۴ - مرحله چهارم این ستون سه قیدی را تجزیه می‌کنیم دو تا ستون دو قیدی بدست بیاوریم.

۵ - مرحله پنجم عنوان یابی یا توضیح ستون سه قیدی سمت راست که قرار شد عنوان برای ستون سه

قیدی سمت چپ باشد (هم عنوان باشند و هم طریق).

این پنج قسمت را اگر توضیح بدهیم آن جدول خالی توضیح داده شده مرحله دوم باید بگوئیم این

اصطلاحاتی که از نظام اصطلاحات بدست آمده است (براساس هر روش فرضی که به دست آمده باشد)

چگونه در این جدول مدل تعریف ریخته می‌شود؟ آن هم که توضیح داده بشود جدول تمام است.

حالا در قسمت اول آن پنج مرحله سؤال این است که این تقسیم سه، نه، بیست و هفت به چه صورتی

انجام می‌گیرد؟^۸

همین است که در اینجا وقتی در مرحله اول می‌خواهیم برسیم به ۲۷ تا خانه اطراف جدول مدل چه توضیحی برای آن داریم؟ یعنی شیوه تقسیم ما چیست؟ آیا نمی‌خواهد نوع رابطه خاصی بین تقسیماتش و نوع تقسیماتش بیان بکنیم؟

۱/۱- مفروض بودن تقسیم به ۳ در این تقسیمات

(س): خلاصه تا برسیم به این ۲۷ تا چه توضیحی می‌توانیم در مورد آن داشته باشیم؟ همین اندازه که

بگوئیم سه بعد داشتیم که هر کدام از آنها را سه تا سه تا تقسیم می‌کنیم کافی است؟

(ج): باید اینگونه گفت: در روش تقسیمی که مبنای آن تقسیم به سه باشد، و مثلا موضوعات اینها باشند

(و معنای آنها را مفروض می‌گیرید) این ۲۷ خانه بدست می‌آید می‌گوئید اینکه پایه تکثیر از یک به ۳، ۳ به

۹ به ۲۷ است در نظام تکثیر به اثبات رسیده است که ما در اینجا به صورت فرضی آغاز می‌کنیم و همچنین

محتوای آن که محوری، تصرفی، تبعی است اینها را فقط گزارشی ذکر کنید.

^۸ ما مشکلی که در تدوین هم داریم این است که جدول خالی را نمی‌توان توضیح داد باید یک مثال در آن باشد و بعد بگوئیم که این را توضیح می‌دهیم شاید خالی جدول را بخواهیم بگوئیم مشکل باشد.

(ج): یعنی می‌فرمائید باید جدول مدل را با اصطلاحاتی که دارد بیاوریم ولو مفروض بگیریم.

(س): به عنوان تمثیل بگیریم به طور مثال یک جا قرار می‌گیرد «هماهنگی محور ظرفیت» و در جای خودش هم توضیح

بدهیم که این اصطلاحات از کجا آمده است.

(ج): اینجا همانطور که می‌فرمائید باید بگوئیم «بر فرض اینکه در جای خود به اثبات رسیده باشد» در حقیقت نظام توسعه و تکثیر اصطلاحات در اینجا اگر بخواهیم توضیح بدهیم وارد به بحث دیگری می‌شویم، قبلا اینگونه بود که ما وقتی می‌خواستیم به یک بحثی برسیم در همان بحث بحثهای دیگر را هم توضیح می‌دادیم، که این نمی‌شود، باید تفکیک کرد و می‌گوئید «بر فرض اینکه» و در پاورقی می‌نویسید: که این بحث در جای خود مبسوط به صورت استدلال در نظام اصطلاحات منقوم توضیح داده شده و بعدها در چاپ دوم می‌نویسید در جلد فلان.

۲/۱- اختلاف منزلت سه سطح اوصاف سه طرف جدول

(س): مشکل ما این است که اگر بخواهیم اینگونه توضیح بدهیم مثل این است که گفتیم ستون اینجا محوری سه اصطلاحی که در زیر یک خانه جدول قرار گرفته است تقسیمات اوست.

(ج): اینها را باید به وسیله جدول گوشه‌داری که در جلسه شماره ۸ (جدول شماره ۱) ترسیم شده بود برای هر سطح نامگذاری کنید ستون سه تا قیدی یا وصفی را نام‌گذاری کنید «مثلا سطح الف، ب، ج» و ذکر کنید که از هر سطح به سطح بعد مثلا سه برابر می‌شود و در خودش ضرب می‌شود و شامل سه موضوع است.

می‌خواهم بگویم تقسیمات را هم در جدول مدل تعریف دارید و هم در جدول تعریفی که به وسیله این مدل ساخته می‌شود جدول تعریف واضح است که چنین اشکالی نباید باشد، بلکه باید تبدیل به موضوع بشود، آیا ابتدئا وقتی می‌گوئیم چگونه جدول مدل را تولید می‌کنیم آیا معنایش این است که هر سطح باید بیانگر تقسیمات سطح قبل باشد؟ در حالی که آن چیزی که محکی ماست به وسیله این درست می‌شود و در آن تبدیل موضوع می‌شود.

(س): توصیف اولی که ما از تقسیمات سه سطح می‌کنیم باید چگونه باشد؟

(ج): بگوئید سطوحی هستند از سطح الف اینگونه می‌رویم به سطح ب و الی آخر.

جدول گوشه‌دار درست کنید تا توضیح این مطلب آسان شود. ما دو جدول می‌سازیم نه یکی، یک جدول را که جدول مدل نام می‌گذارید گوشه‌ها را داشته باشد، به خلاف جدول تعریف که نباید داشته باشد، در جدول مدل می‌گوئید سطح الف، ب، ج، و خود مدل تعریف پس از این سطوح درست می‌شود.

(س): اگر در قدم بعد برای معرفی اوصاف توسعه (که هر وصف باید به ستون خود مربوط باشد)

بخواهیم با این جدول مدل توضیح بدهیم مشکل پیدا می‌شود.

(ج): جدول مدلی در آنجا تمام می‌شود بعد جدول تعریف درست می‌شود که بالای آن گوشه‌دار نیست،

و در آن جدول و به جای سطح هم می‌گوئیم: «تبدیل موضوع»

۱/۲/۱- اشراف هر عنوان بر سر منزلت، در سه سطح اوصاف

(س): اینجا انتقال از هر سطح به سطح دیگر چگونه انجام می‌شود؟

(ج): بگوئید از سطح اول وقتی می‌خواهیم به سطح دوم برویم منزلت اوصاف تغییر می‌کند. مثلا در

صورتی که در سطح دوم ذیل توسعه سه عنوان باشد، و ذیل ساختار هم سه عنوان، و ذیل کارائی هم سه

عنوان، عناوینی که در ذیل عنوان توسعه قرار می‌گیرند عبارتند از «ظرفیت جهت عاملیت» (البته بطور مثال

عرض کردم).

و این را هم بدانید «سطح» با «تقسیم» فرق می‌کند و ارتباط آنها فقط ارتباط منزلتی است، بدین معنی که

منزلت سطح اول شامل است نسبت به سه منزلت در سطح بعد نه اینکه برآمده از دیگری است، منازل را

صحبت کنید می‌گوئید این مشرف بر سه منزلت است همینطور تا آخر.

۲/۲/۱- در جدول مدل تقسیمات نباید معنای کل و جزء یا کلی و مصداق بدهد

این را بگویم که همیشه طرح سؤال برخاسته از دستگاه منطقی است، اگر شما آمدید طرح سؤال را

طوری قرار دادید که جدول شما تبدیل به یک کل شد و خانه‌های جدول به عنوان عناصر و اجزاء آن در

جدول تعریف بیاید، بدرد اینجا نمی‌خورد، اگر شد یک کلی که اینها مصادیق اویند این هم بدرد جدول

نمی‌خورد، چون این در حال سیر به طرف جدول تعریف است. یعنی این از ضعف کار شما نیست که

می‌گوئید توسعه تقسیم نمی‌شود بلکه این از قوت برهان شماست که نمی‌پذیرید تعریف کنید به تعریفی که

در «کلی و مصادیق» آن است، و متوجه‌اید که باز کل به عنوان اعضاء و منتجه، الان زمان آن نیست چراکه

در حال مدل‌سازی اوئید.

۲- بررسی ستون ارزش

(س): نکته دوم: قبلا در مورد ستون ارزش فرمودید به همان دلیلی که لازم است ۲۷ وصف سه قیدی را از سه طرف جدول به نحو متشابهک بیاوریم وسط جدول قرار دهیم به همان دلیل لازم است کمیت‌های آن هم به همین ترتیب متشابهک کنار هم دیگر قرار بگیرند تا منزلتهای آنها از نظر کمی هم متقوم بشوند، سؤال این است که اساسا اینکه ستون ارزش چکاره است؟ چه فایده‌ای در مجموع برای شناسایی و کنترل تغییر دارد؟ اینها توضیح بیشتری نسبت به قبل می‌خواهد یا خیر؟

۱/۲- انعکاس تغییرات کمی در تغییرات کیفی

(ج): این معنای اعداد و ارزش یک وقت است که می‌خواهید ریز مطلب را بیان کنید که مثلا شتاب داشتن چگونه است و چگونه اینها به هم پیوند می‌خورد لزومی به توضیح این مطالب نیست و یک وقت است که می‌گوئید اگر مفروض این باشد که اینها به یکدیگر تعریف می‌شوند بدین معنی که هر گونه تغییری در کمیات اینها عینا تغییری می‌باشد که در منزلتها و کیفیتها ظاهر می‌شود، یعنی کمیات بریده از کیفیات فرض نشده‌اند، آن وقت براساس نظامی که تکثیر مفاهیم می‌شود همانجا باید تکثیر کمیات هم قواعدی داشته باشد که جایگاه بررسی آن همان جا می‌باشد.

۲/۲- ستون ارزش بیانگر نسبت مطلوب بین کمیات براساس واحد مشترک کل

(س): اصل ضرورت این شاخصه‌ها در چیست؟

(ج): این شاخصه‌ها باید نمونه برداری بشود براساس واحدی که تعریف می‌شود بعد از آن باید نسبت بین آنها در واحد کل که می‌آوریم به صورت ستون ارزش در آید.

۳/۲- ستون ارزش شاخصه تشخیص تعادل و عدم تعادل

(س): که چه چیز را نشان بدهد.

(ج): اگر مفروض این باشد که ما نتوانسته‌ایم برای هر کدام واحد نشان بدهیم و ربط بین واحد هر کدام را به واحد کل تمام کنیم نشان خواهد داد که وضع بد است یا خوب، یعنی شاخصه‌ها را که برداشتیم (بنا به واحدی که برای خود جزء تعیین کردیم) بعد می‌آئیم با حفظ نسبتی که این واحد در واحد کل دارا است می‌بینیم که آیا این مقدار که باید باشد وجود دارد یا نه؟

۱/۳/۲- برابری عدد خاص با کیفیت خاص شاخصه تعادل

(س): یعنی تعادل و عدم تعادل علاوه بر مطالعه اوصاف کیفیت از طریق کمیات معلوم میشود یا منحصر به کمیات است؟

(ج): اصلا تعادل و عدم تعادل کیفیتها پس از ضرب در کمیتها قابل تمیز هستند، نه کیفیتها را به تنهایی و نه کمیتها را به تنهایی می‌توانیم منشاء تعادل و عدم تعادلها بگیریم.

(س): ظاهرا ما اینها را جدا کرده‌ایم مثلا می‌گوئیم یک وصفی در منزلت خاصی داریم نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که آیا دارای آن کیفیت که باید باشد هست یا نیست؟ یک عدد هم اینجا داریم نگاه می‌کنیم ببینیم که آن عدد را دارد یا ندارد و به همین نحو.

(ج): سؤال مهم این است که آیا این عدد جایگاه خاصی را دارد و آن کیفیت هم جایگاه خاص خود را؟ که اگر عدد به جایگاه نخورد معنی عدم تعادل می‌دهد! یعنی عدد مطلوب و کیفیت‌های مطلوب شما نوشته شده، که هرگاه این شاخصه‌ها را در عینیت بررسی کنید و این عددها درست نشود در مدل شما معلوم می‌شود که وضع بحرانی است.

۴/۲- ستون آدرس برای سهولت انتقال به ستون «ارزش»

برادر حسینیان: این «ستون آدرس» فرقی با «ستون ارزشها» چیست؟

(ج): آدرس را فعلا در اینجا می‌گذاریم والا بعدا در نهایت آدرس هم نباید بگذاریم دلیل گذاشتن الان

این است که در انتقال ما به ارزش سهولت ایجاد کند.

(س): یعنی بعدا ستون ارزش جایگزین ستون آدرس می‌شود؟

(ج): یعنی ما اگر در جدول آدرس دقت کنیم در واقع هر کدام از خانه‌های اطراف جدول یک آدرس

دارد یعنی برابر کلمه توسعه بگذارید یک، برابر ساختار بگذارید ۲، و برابر کارائی بگذارید ۳، بعد آدرس

ظرفیت ۱-۱، آدرس جهت ۲-۱ می‌شود و به همین ترتیب ادامه می‌یابد، وقتی جدول شما درست شد شیب

کار شما مشخص می‌شود لذا جدول ارزش شما معنی سیر ساده را نمی‌دهد. البته بهتر است که در کتاب به

همین ترتیب عدد هر خانه را در خود آن خانه در اطراف جدول بیاورید. مثلا در برابر توسعه، یک و برابر

ساختار، دو و برابر کارائی، سه و بعد از آن جلوی ظرفیت ۱-۱ جلوی جهت ۲-۱ جلوی عاملیت ۳-۱ جلو

محوری ۱-۲ بگذارید و الی آخر تا آن جدول آدرس شما عملا پر بشود که بعد که آن را در صفحه

می‌آورید راحت بتوانید در مورد آن توضیح دهید که مثلا ۱/۱/۱ از کجا آمد که راه را خیلی سهل‌تر می‌کند.

۳- جدول تعریف، ارائه کننده تعاریف متناسب با کنترل تغییر

برادر پیروزمند : نکته مهم دیگری که در جدول کمتر به آن پرداختیم این است که کل جدول قرار است

با انعکاس متقومی که صورت می‌دهد کنترل تغییرات را برای ما ممکن کند حال بعد از اینکه ما همه مراحل

را انجام دادیم مثلا حالا کنترل تغییر و شناسایی و ایجاد آن به وسیله این جدول چگونه است؟

۱/۳- انجام کنترل تغییرات، به وسیله جدول معادل

(ج): یعنی جدول تعریف را می‌گوئید ببریم به طرف جدول معادله (که جدول احکام است) در همه

علوم بعد از اصطلاحات یک تعاریفی دارند بعد از اصطلاحات، تعاریف و پس از تعاریف احکام عینی یا

معادله است.

(س): حال باید آن را هم این جدول بیانگر باشد یا جدول جداگانه دارد؟

(ج): باید جدول معادله هم داشته باشید و در جدول معادله طبیعتاً کار خیلی ساده است.

۲/۳- توسعه اصطلاحات (ادبیات) اولین و مهمترین مرحله ایجاد هر علم

یعنی در یک علم همیشه مهمترین و اولین قسمت سیر، توسعه اصطلاحات آن می‌باشد ادبیات آن چگونه درست می‌شود، اول علم صرف و سپس تعریف که مثلاً علم نحو آن است و بعد جمله‌سازی و بعد از آن وقتی می‌خواهیم در مورد مطلبی یک مقاله بنویسیم می‌توان گفت به عنوان مثال مقاله نویسی در انتقال مفاهیم (در ادبیات) جای «احکام» را می‌گیرد.

(س): آیا جدول قدرت شناسایی و کنترل تغییر را به ما می‌دهد یا خیر؟

(ج): اگر جدول تعریف را نداشته باشیم محال است بتوانیم کنترل کنیم، این بزرگترین سکوی کنترل است ولی مطلب به خود آن تمام نمی‌شود.

(س): یک بحث در بررسی شاکله اصلی جدول داشتیم، در مقدمه آن بحث توضیح دادید که چرا «شکل مثلث» نمی‌تواند پذیرای جدول تعریف باشد.

(ج): در جدول تعریف تعاریف متناسب با کنترل تعریف درست می‌شود یعنی ابزارهای کنترل درست می‌شود نه بدین معنی که خودش هم کنترل کند.

به عبارت دیگر فرق است بین آنجا که اشیاء را بریده بریده از هم ملاحظه می‌کنید یعنی زمان را مکانی تعریف کنید که در این صورت کنترل تغییر محال است، اما فرض ما در اینجا خلاف این است لذا توانسته‌ایم تعریف متناسب با کنترل تغییر بدیم بعد می‌گوئید این موضوع در مجموعه شامل خود چه جایگاهی داشته و چه نسبتی را باید داشته باشد اگر فرضاً این شاخصه‌ها در جایگاه خودشان نبودند برای نحوه ایجاد تغییر در آن باید روش داده شود که آیا ما باید برای ایجاد تغییر از موضوعات خرد شروع کنیم

یعنی آیا روش کنترل پس از تعریف شدن موضوعات برمی گردد به اینکه محورها را دست بزیم یا تابعها را و یا هم تابع و هم محور را و اساسا به چه نسبت باید دست بخورد؟ و یا ترکیبی است از کل اینها بدین صورت که باید تابعها را رساند به یک مرحله‌ای و متصرفها را دست زد بعد به یک مرحله‌ای رساند و بعد محورها را و سپس به صورت متقوم همه آنها را تغییر داد آن یک جدول دیگری می‌خواهد که روش آن روش معادله است ولی بدون تعریف معادله‌ساز.

۳/۳- معادله ساز بودن جدول تعریفی که زمان و مکان در آن متقوم بوده و مبنای فاعلیت تعریف شده باشد (س): شاخصه تعریف معادله ساز چیست؟

(ج): شاخصه آن این است که تعریف هرگز تجریدی نباشد متقوم باشد، و «زمانی» تنظیم بشود بدین معنی که زمان باید براساس فاعلیت تعریف شود و مکان، زمانی تعریف شود و در نظام فاعلیت توسعه یعنی زمان به عنوان متغیر اصلی ملاحظه بشود، مکان تعریف شده در این دستگاه متغیر فرعی، و کارایی تعریف شده در این دستگاه متغیر تبعی خوانده بشود، و هر سه اینها به نحو وصف متقوم باشند.

۴- نواقص جدول مثلثی شکل برای جدول تعریف متقوم

۱/۴- خرد شدن عناوین در سطوح بعد، در جدول مثلثی

(س): اگر متقوم بودن کافی باشد که در مورد مثلث هم که می‌فرمودید می‌تواند پذیرای تقوم باشد ولی پذیرای کنترل تغییر نیست.

(ج): «تعریف متناسب با تغییرات» یعنی: اگر تعریف را از راه دیگری بدست آوریم بدرد تصرف نمی‌خورد در شکل زیر که ملاحظه بفرمائید فرض کردیم که سه موضوع در سطح دوم توسعه قرار دارد که آن سه موضوع عبارت بودند از ظرفیت، جهت، عاملیت» حالا آیا آن خطی که نماینده این سطح است در خانه الف که قرار می‌گیرد (در گوشه روبرو) فقط می‌تواند یک چیز را نشان دهد نه سه چیز را کانه می‌تواند

فقط خود توسعه را نشان دهد یعنی خرد که می شود موضوعات همراه آن تعدد نمی یابد به خلاف جدول مورد نظر ما که این ضعف را هم نداشت یعنی فرق جدول مورد نظر ما با جدول مثلثی شکل در چندین چیز است یکی اینکه در جدول مورد نظر ما بعدا می توانید یک جریان را طرح کنید و تغییر ایجاد کنید یعنی مدل تنظیم یک جریان بشود.

(س): می خواهم بگویم خود جدول مدل جریان را نشان نمی دهد.

(ج): بله ولكن تعريف متناسب با جريان را ارائه می دهد. یعنی می تواند بگوید بین ستون دو قیدی سمت راست و دو قیدی سمت چپ (یعنی بین ستونی که ما قبلا به آن می گفتیم «موضوع تبعی» است و نتیجه آن هم «مقاصد خرد» بود) چه موضوع اصلی وجود دارد؟ یعنی از یک موضوع به یک موضوع دیگر، از طرف ساختار (در عین حال اینکه در آن کارائی هم حضور دارد) به طرف کارائی (در عین حال که آنجا هم ساختار وجود دارد) آن وقت می گفتیم این یک حرکت را نشان می دهد که در جدول کارنامه اگر بخواهیم از ستون «تبعی موضوع» به «مقاصد خرد» برسیم، موضوعات ستون «ضرورت بررسی موضوعات» لازم است که این عناوین با سه شاخصه که در ستون «مباحث مورد بررسی» آمده است شناسایی می شود و ارزش آن در ستون ارزش ثبت می شود، در حالیکه در جدول مثلثی شما نمی توانید این را بگوئید مضافا به اینکه منعکس شدن خصوصیات داخلی در جدول مثلثی ممکن نیست یعنی این از جهات مختلف با آن از زمین تا آسمان فرق دارد.

برادر حسینیان : روش کنترل وضعیت با آسیب شناسی یکی است یا دوتا است؟

(ج): صحیح است که بگوئید آسیب شناسی برابر است با ارزیابی وضعیت و نه کنترل وضعیت، آسیب شناسی و ارزیابی هر دو یکی هستند چه بخواهید ارزیابی یا نقد کنید یک چیز را، و چه بخواهید آسیب شناسی کنید هر دو یک چیز است ولی کنترل وضعیت آن همیشه کار دومی است که انجام می دهید یعنی

برنامه‌ای که دارید کنترل وضعیت و بردن وضعیت به طرف دیگر است، (البته برنامه از چند قسمت تشکیل شده که یک قسمت آن هم کنترل کردن است).

(س): اینها را ما حد وسط قرار میدهیم و دو قیدی می‌کنیم یعنی در حقیقت در حال ارزیابی وضعیت هستیم که ساختار آن و آثار آن ساختار چیست.

(ج): باز بنا بر تعریفی که انجام گرفته (یعنی به نظر من نمی‌آید که این را یک تجزیه ساده نام بگذاریم) ساختار به معنای ساختار زمان، ساختار متقوم به زمان یا متولی به زمان هست. در بیان ساده ابتدائاً با یک مثال ذهن طرف اولین آشنایی را پیدا کند عیبی ندارد، می‌توان همان مثالی که گفتیم، بگوئید «ارزش سیب شیرین» که در آن ارزش سیب را در طرفی و سیب شیرین را در طرف دیگر می‌نویسید و بعد ملاحظه می‌کنید که آیا رابطه‌ای بین ارزش و سیب شیرین وجود دارد یا خیر؟ مثلاً اگر مقصد از سیب شیرین بالا رفتن ارزش سیب باشد آن وقت باید بگوئید که هر چه شیرینی آن بیشتر می‌شود ارزش سیب هم بالاتر می‌رود این را در ابتدائی ترین مرحله می‌گوئید و می‌گوئیم بنابراین ارزش این ربط پیدا کرد به یک مقوله عینی که «ساختار سیب» است ولی در مرحله بعد می‌گوئید ساختار اصلاً از ارزش جدا نیست.

۵- علت عدم لزوم ستونی برای شناسائی «توسعه موضوعاً»

برادر پیروزمند : فرمودید که ما یک طرف به وسیله اوصاف دو قیدی یک طرف جدول ساختار را موضوعاً شناسایی می‌کنیم و با اوصاف دو قیدی طرف دیگر جدول کارایی را شناسایی می‌کنیم (منظور از ذکر قید «موضوعاً» پرهیز از متقوم نبودن است) لذا این دو ستون به واسطه تجزیه کردن تعبیه شد که طرف راست ساختار و طرف چپ کارائی موضوعاً شناسایی بشوند؛ سؤالی که برای دوستان باقی بود اینکه به همین روال چرا لازم نیست «توسعه موضوعاً» دارای ستونی باشد؟

(ج): وقتی که ما در جدول نهائی می‌آئیم حاصل مدل تعریف، یک سیر را درست می‌کند تا می‌رسد به ستونهای درونی جدول در حقیقت سیر ۲۷ تا خانه اطراف جدول برای رسیدن به این بخش داخلی است، یعنی از سطح اول و دوم و سوم سه طرف جدول که گذشتیم موضوعا جدول ما یک جدول دیگری شده یعنی در مدل ما چیز دیگری پیدا شده است یعنی چنانچه در جدول شماره ۲ جلسه ۷ ملاحظه شد اگر سه سطح را بگذاریم در مرتبه چهارم دیگر جدول «گوشه» ندارد بلکه از سطوح که خارج می‌شویم می‌آئیم روی موضوع مدل تعریف، موضوع مدل (یا نظام مدل تعریف ما) این چیزی است که در درون سه سطح قرار دارد سه سطح برای پیدایش این نظام مدل بود و خود این ستونهای درونی هم ردیف سه سطح قبل نیست، از سه سطح می‌گذریم وارد می‌شویم در خود مدل، خود مدل در ستونهای داخل جدول قرار دارد، و این مدل پایه درست شدن نظام تعاریف است.

۲/۵- حضور متقوم «توسعه» در ستونهای داخلی جدول مدل

حالا که مدل نظام تعریف را نتیجه می‌دهد، در مدل که می‌آئیم (یعنی از سطح سوم که گذشتیم) اصولا توسعه به صورت متقوم آمده است اولین سطر ستون دو قیدی سمت راست ساختار زمان (یا توسعه) سطر دوم ساختار مکان (یا ساختار) و سطر سوم ساختار کارائی قرار دارد.

(س): اینها همه ساختار است ساختاری که نسبت آن با ابعاد دیگر معلوم است.

(ج): قبل از اینکه به مدل برسید در خانه‌های اطراف جدول چه چیزی داشتید؟ اجزاء یا ساختار زمان را یعنی شما در حقیقت ساختارها را کلا آوردید در یک موضوع و موضوعا بررسی کردید دیگر نمی‌گوئید: ساختار، موضوع تقسیم است، می‌گوئید: موضوعا ساختار زمان قابل بررسی است.

(س): یعنی می‌خواهید بفهمائید این ستون سمت راست هم ساختار را نشان می‌دهد و هم زمان را.

(ج): هم ساختار را و هم زمان و هم کارائی را یعنی در ستون دو قیدی سمت راست (به صورت متشابه) اولین خانه زمانی دومین خانه ساختاری و سومین خانه کارائی است.

(س): همین در مورد ستون مقابل دو قیدی سمت چپ هم هست آن هم، هم ساختار را نشان می‌دهد و هم کارائی را.

(ج): بله، ولی در طرف راست سهم ساختار بدنبال سهم زمان حضور بیشتری دارد، هر چند که سهم کارائی هم وجود دارد ولی سومین خانه آن چیست؟ کارائی، در طرف چپ سهم کارائی بیشتر است هر چند باز مفهوم زمانی هم دارد و همچنین مفهوم ساختاری، یعنی اینکه منزلت سطر اولی آن منزلت کارائی زمانی است منزلت سطر دومی آن، کارائی ساختاری و منزلت سطر سوم، کارائی کارائی، هر سه با هم متقوم هستند. پس بنابراین از سه سطح اطراف جدول که گذشتیم مدل تعریف در ستونهای داخلی جدول ملاحظه می‌شود.

۳/۵- سه سطح اطراف جدول، رابط درون و بیرون جدول مدل تعریف

هرگاه از سه سطح بیرون بروید به یک جایی برسید که یک عنوان داشته باشید که شامل بر کل جدول ما باشد که برود در جدول ۲۷ تایی دیگر جزو عناوین ۲۷ گانه ستون عناوین (ستون سه قیدی سمت راست) قرار بگیرد بعد آن شاخصه‌هایی داشته باشد که در ستون سه قیدی سمت چپ آن جدول قرار بگیرد که ارتباط بیرون و درون از طریق عنوانی که بالای سر خود این قرار داده می‌شود مشخص می‌گردد، درون آن عنوان چیست؟ سه شاخصه منعکس در ستون سه قیدی سمت چپ؛ بیرون آن چیست؟ عناوین ۲۷ گانه که بالای سر ۲۶ جدول دیگر است (که با این جدول می‌شود ۲۷ تا) در یک جدول شامل تر قرار می‌گیرند. رابطه بین این درون با آن جدول شامل چیست؟ این سه سطحی است که در مدل شما است.

حالا می‌آئیم سراغ این جدول تعریف، در جدول مدل می‌گفتیم «موضوعا» در جدول تعریف می‌گوییم «موضوعات»، تبدیل موضوعات صورت می‌گیرد و بعد می‌گوئیم یک موضوعاتی که در سمت راست قرار دارد و یک موضوعاتی سمت چپ که کل آن در نظام تعریف در می‌آید، و بالای سر اینها هم یک مسیر را نشان می‌دهد که دیگر این داخل خود جدول نیست.

۴/۵- مشتمل بودن هر ستون بر عناوین «توسعه‌ای، ساختاری و کارائی»

(س): یعنی می‌فرمائید نسبت بین منزلتها (اعم از اوصاف دو قیدی سمت چپ یا راست) معرف ساختار و توسعه هم هست.

(ج): البته بعض عناوین آن عناوین توسعه‌ای هستند یعنی عنوانهای خانه‌های سطر اول، چهارم، هفتم، دهم،... تا ۹ خانه زمانی است، و به همین ترتیب ۹ تا مکانی و ۹ تا کارائی است.

۵/۵- اوصاف بالای جدول تعریف، معرف «جریان در نفس تعریف» است نه بیانگر اوصاف توسعه

(س): اگر اینگونه است دیگر اوصاف توسعه را در بالای جدول برای چه داشته باشیم؟

(ج): ملاحظه بفرمائید در جدول تعریف دیگر معنای اوصاف توسعه را به آن معنایی که در جدول مدل هست نداریم، در جدول مدل معرف جریان در خود نفس تعریف است، معرف جریان در نفس تعریف بودن غیر از این است که اوصاف توسعه‌ای وجود دارد! یعنی اینجا موضوعاتی را که در جدول مدل می‌بینید در جدول تعریف در حال ذکر عناوین آن هستید نه اینکه در جدول تعریف بگوئید: عناوین بالای جدول (عناوین توسعه) در قبال عناوین ساختار یا در قبال عناوین کارائی است بگوئید این دارد «حاکمیت جریان» را نشان می‌دهد.

(س): پس در جدول مدل نگوئیم یک طرف توسعه طرفی ساختار و طرفی کارائی است.

(ج): جدول ما خارج از جدول جریان که بیان می‌کند در خود مفهوم تعریف گاهی می‌گوئید: «زمانی که تعریف می‌شود» گاهی می‌گوئید «زمانی که حاکم بر تعریف ما هست» این در بیان از زمان است زمانی که حاکم بر تعریف است، غیر از زمانی است که درون تعریف ما وجود دارد، در زمانی که حاکم بر تعریف ما هست موضوعاتمان را باید ذکر کنیم مثل فرق بین زمانی که در خود این عینک هست و می‌گوئید در حال تغییرات است و زمانی که آنرا برمی‌دارم و بر چشم می‌گذارم این دیگر زمان عینک نیست، می‌خواهم بگویم عناوین بالای جدول تعریف سیر حاکم بر جریان تعریف را بیان می‌کند، یعنی این را می‌توانستیم پاک کنیم چون خارج از جدول است اگر این را پاک می‌کردیم جدول تعریف کار خود را انجام می‌داد ولی معلوم نمی‌شد که چه جریانی در آن می‌گذرد ولی حالا آن مسیر را نشان می‌دهد. اگر این اوصاف بالای جدول را نداشته باشید جدول شما فلش ندارد یعنی کسی که جدول به دست او می‌رسد صحیح است که نداند از این طرف بخواند یا از آن طرف یا امر حاکم بر تنظیم این چیست؟

تناسبات این عناوین باید تناسبات توسعه‌ای باشد؛ یعنی آیا هر فلشی بگذاریم درست است و لازم نیست هیچ تناسبی با جدول ما داشته باشد؟ یا اینکه نه در خود فلشی که در اینجا می‌زنیم کلیه تناسبات توسعه‌ای در تعریف مشاهده می‌شود، به عبارت دیگر اگر کسی این فلش را خوب متوجه باشد باید بزرگ و کوچک شدن موضوعات از نظر ارزشی و جایگاهی را در همین فلش بدست بیاورد آن هم نسبت به کل سیر، مثلاً عنوان «کلیات کارنامه تحقیقات فرهنگستان» موضوع اصلی است که ما می‌خواهیم در جدول از آن صحبت کنیم در عین حال خود این موضوع در درونش یک بخش اصلی و یک بخش فرعی و یک بخش تبعی دارد، و یک بخش «منزلت» نسبت به «ضرورت موضوعات»، در عین حال تناسب (یا فلشی) که معرف جریان است زمانی که حاکم بر جریان است با خود جدول کاملاً می‌خواند یعنی صحیح است بگوئیم توسعه یک

تقسیماتی در اینجا دارد که آن تقسیمات تعریف می‌کند جریان حاکم بر خود جدول را که می‌توان آن را مختصات جدول دانست.

۶/۵- بالا قرار داشتن اوصاف توسعه در جدول مدل علامت «اصل بودن حرکت» در مطالعه موضوع

آن وقت چیز دیگری باید بگوییم اینکه هرگاه در مختصاتان مختصات اصلی را زمان قرار دادید مفهوم آن چیست؟ چرا اوصاف توسعه را بالا گذاردیم حداقل مطلب این است که این می‌خواهد بگوید موضوع حرکت اصلی‌ترین موضوعمان است، یعنی جدولمان را هم که بخواهیم معرفی بکنیم سعی می‌کنیم سیر حرکتی را در آن نشان دهیم.

۷/۵- هر ستون دو قیدی به نسبت مساوی معرف «توسعه، ساختار، کارائی» است

برادر رضایی: جواب سؤالی که آقای پیروزمند مطرح کردند مشخص نشد.

(ج): همین جدولی که گوشه‌دار است بیاید یک جدول گوشه‌دار را عدد گذاری کنید که در پیدا کردن آدرس راحت باشید آن وقت معلوم می‌شود که ۱/۱/۱ در جدولی که سه سطح دارد اصلی‌ترین موضوع زمان واقع شده است.

(س): به جدول تعریف کاری نداریم ولی در جدول مدل در سه سطحی که شما می‌فرمائید (سطح اول و دوم و سوم اطراف جدول مدل با صرف نظر از ارتباط آنها) فقط می‌فهمیم که اولی شامل است و دومی در منزلت پائین‌تر قرار می‌گیرد مثل پوست پیاز، با توجه به اینکه وقتی ما ابعاد یک چیز را می‌خواهیم نگاه کنیم و می‌خواهیم انعکاس آنها را در هم ببینیم هر چند در جدول می‌گوئیم منزلت اول (۱/۱/۱) منزلت توسعه است بعد دومی (۲/۱/۱) ساختار و سومی (۳/۱/۱) کارائی، و در سمت کارائی همین را در مقاصد خرد و کلان می‌بینیم، ولی چرا موضوعا در جدول مدل تعریف برای خود توسعه هویت مستقل قائل نیستیم با

توجه به اینکه فعلا هم نمی‌خواهیم برویم در آن جدول تعریف و بگوئیم که می‌خواهیم یک روند حرکت را ملاحظه کنیم ولی در ستون دو قیدی سمت راست بر خود ساختار متمرکز شدیم و در ستون دو قیدی طرف مقابل بر کارائی متمرکز شدیم.

(ج): آیا عنوان سطر اول ستون دو قیدی وصف توسعه‌ای هست یا نه؟ در جدول کارنامه هم نگاه کنید سطر اول «اصول اوصاف توسعه» است حالا دو خانه را رها کنید و بیاید سطح سوم که می‌شود «روش تنظیم اصطلاحات توسعه» بیاید پائین‌تر سطر ۷ می‌گوئید «نظام کیفی کمی توسعه» تمام آنها مقید به توسعه ذکر شده یعنی عنوان توسعه‌ای داریم، و دیگر صحیح نیست که بگوئید ساختار زمان یا ساختار مکان موضوعتان موضوعا مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، بلکه باید بگوئید ۹ تا امر زمانی ۹ تا امر مکانی ۹ تا امر کارائی در این ستون وجود دارد که غلط است اگر بگوئید تقسیمات ساختاری، نباید هم بگوئیم مجموعه آنها ساختار است، به همان نسبت که معرف ساختار است معرف توسعه می‌باشد، و به همان نسبت که معرف توسعه است معرف کارائی می‌باشد، اینها متقوم هستند.

۸/۵- «تجزیه» وسیله ملاحظه اختلاف نسبت تأثیر ابعاد، به تفکیک ابعاد

برادر پیروزمند: به این ترتیب آن ستون سه قیدی را که داشتیم تجزیه هم نکردیم همین حرف را راجع به آن می‌زنیم می‌گوئیم توسعه و ساختار و کارائی را هر سه را با آن مطالعه می‌کنیم اصلا تجزیه کنیم برای چه؟ شما فرمودید تجزیه می‌کنیم تا ساختار را از کارائی جدا کنیم و بتوانیم هر یک را جداگانه مطالعه کنیم، هر چند تجزیه، تجزیه‌ای متشابهک و متقوم است.

(ج): هم در طرف راست جدول سه بعد را متقوم می‌دیدید هم در طرف چپ جدول متقوم می‌دیدید نهایت سهم آن کم و زیاد شده است.

(س): یعنی یک سمت محور و ساختار و در سمت اصلی آنها تبعی و یک طرف کارائی محور و آن دو

تبعی است، حالا ایشان می گویند یک طرف هم باید توسعه بوده و آن دو تبعی باشد!

(ج): در اوصاف سه قیدی سمت چپ هر سه بعد زمان و مکان و کارائی را که می دیدیم حال آیا سؤال

شما بر این سه وارد بود؟

(س): نه، چون آنجا داعی نداشتیم می گفتیم هر سه تا مرکبا حضور دارند.

(ج): این ستون سه قیدی بیانگر چه بود؟

(س): ۲۷ وصف سه قیدی بود که کل تعاریف ما در آن آمده است.

(ج): نه، می خواهم ببینم ۲۷ تا را می شد به شکل فرضا ۹ تا ۹ تا در سه قسمت مجزا نوشت.

(س): آن را بررسی کردیم گفتید آنگونه سه بلوک جداگانه می شود برای اینکه متقوم بشود می آئیم و

وسط قرار می دهیم.

(ج): موضوع ما در این ۲۷ تای سه قیدی هست، شما فرمودید برای اینکه بلوکها جدا نشود به صورت

متشابه آورده ایم اینجا وقتی آوردیم موضوع ما هم زمان و هم مکانش و هم کارائی آن در این هست (س):

بله هست) این اشکالی که می کنید که اینها پشت سر هم به ترتیب نوشته شده دیگر وارد نیست؟

(س): اینجا که اشکال نیست متقوما آمده اند و سه بعد هستند.

(ج): سه بعد هستند، گاهی می گوئیم این سه بعد را به صورت سه ۹ وصف مجزا سه طرف جدول

بنویسید، گاهی می گوئید متشابه بنویسیم می خواهم بگویم ترتیب، نظام، منزلت، تقدیم و تأخیری را که در

اینجا قرار دادید تا آخر کار نحوه متشابهی که گذاشتید این چه نحو تشابهی است که زمان و مکان را در

یک شیب قرار می دهد.

(س): اینها به ترتیب اولویت در سه بعد، به ترتیب همان شماره‌گذاری که در جدول منعکس است، قرار می‌گیرند.

(ج): چرا پشت سرهم نوشتید چرا به صورت سطر نوشتید؟ در اطراف جدول به یک صورت دیگری بود (سه طرف بود) این را قبول دارید؟ حالا در یک ستون آمده است، یک شیب به آن داده‌اید در حالی که باید سه شیب می‌دادید.

(س): اصلاً اینجا شیب مفهوم نداشت، چون «زمانی» نیست که بگوئیم از یک مبدأ به سمت پائین حرکت می‌کنیم دید ما نسبت به این، اینگونه بود که همه اینها با هم وضعیت موضوع، مرحله‌ای از تعریف است.
(ج): اول و آخر که دارد.

(س): اول، آخر، وسط غیر از این است که معنی زمانی دارد یعنی از بالا به طرف پائین بروید.

(ج): کلمه شیب را در ترتیب می‌گوئیم، آیا اینها مترتب بر یکدیگر هستند یا نیستند این ترتب آنها ترتب زمانی یا مکانی یا کارائی کدامیک را نشان می‌دهد؟ (س: هر سه را نشان می‌دهد) پس تخصیص به هیچکدام ندارد حالا در تجزیه شما می‌گوئید تخصیص پیدا می‌کند (س: تجزیه برای همین منظور بوده است) سؤال من این است که تجزیه‌ای که کردید برای این است که نسبت تأثیرها را کم و زیاد بکنید و اختلاف در آن ببینید یا خود اوصاف را تجزیه کرده‌اید اگر مفروض این باشد که می‌توانیم اوصاف را تجزیه کنیم یعنی یک وصف را عاری از وصف آخر می‌کنیم، اگر وصف عاری از وصف آخر ببینید دیگر اصلاً وصف تعریف نشده است. وصف دو گونه قابل تجزیه است یکی انتزاعی و تجریدی ولی اگر وصف یک موضوع باشد در یک شیء عینی قابل جدا شدن که نیست سفیدی نمک را از خود نمک جدا کنید بگوئید این سفیدی نمک است.

(س): برای تسهیل در مطالعه و مقایسه است نه اینکه واقعا جدا کرده‌ایم، و تازه تفکیک ما هم تفکیکی نیست که منفصل بکند، تفکیکی است که تأثیر آنها را در همدیگر ملاحظه می‌کنیم (اینها همه پذیرفته شده است) منتها در عین حال شما می‌گوئید تجزیه می‌کنیم تا بیائیم و بگوئیم اینها معرف ساختار است اینها معرف کارائی و نسبت بین آنها را می‌بینیم.

(ج): نه، یادمان نرود اوصاف ساختار را جدا نمی‌کنیم که بگوئیم اوصاف ساختار جدا شد از اوصاف کارائی.

۹/۵- تجزیه «تجزیه به نسبت» است برای کنترل نه تفکیک ذات

بحث را اینگونه طرح می‌کنیم یک وقت برای تقریب به اذهان اول بگوئید ارزش سیب شیرین، و بعد بگوئید جدا می‌کنیم، ولی یک وقت می‌آئیم در «تعریف مقوم» این حرف را نمی‌زنیم و می‌گوئیم اینها در عینیت جدا شدنی نیستند اگر جدا نیستند «تجزیه به نسبت» می‌کنیم و در آن تجزیه به نسبت هم موضوع و خود شاخصه‌ها را هم داخل خود آن می‌آوریم یعنی شما وقتی تجزیه می‌کنید می‌گوئید این عنوان واسطه بین دو نسبت موجود در دو طرف جدول است یعنی در ستون دو قیدی سمت راست عناوینی که داریم اگر بخواهیم برسیم به مقاصد خرد که ستون دو قیدی سمت چپ است یک موضوعی طرح می‌شود در رفتن از ستون سمت راست به ستون سمت چپ

(س): حالا اصلا خود شما دو قیدی شدن آن را ضرورت و توجیه آن را بفرمائید تا مطالب بعد.

(ج): «تجزیه به نسبت» نه «تفکیک ذات» هرگاه یک موضوع را بخواهید تحلیل بکنید تجزیه به نسبت بکنید بعد تغییراتی که بین این نسبت و این نسبت را (که در وسط واقع می‌شود) کنترل کنید؛ که در کل معادله سازی هم کاری جز این نمی‌کنید که تغییراتی را در تجزیه به نسبت مشاهده کنید.

۱۰/۵- وجود اوصاف مربوط به سه بعد در اوصاف دو قیدی به تبعیت از اوصاف سه قیدی

در ستونی سه قیدی از اولی تا بیست و هفتمی توسعه و ساختار کارائی با هم حضور دارند یا ندارند (بله) می گوئیم هرگاه تجزیه به نسبت هم درست کنید در آنجا هم حضور دارند پس در اینجا هم حضور دارند (س: تجزیه به نسبت برای چه می کنیم) تجزیه به نسبت می کنید دو نسبت را کم و زیاد می کنید در دو طرف ملاحظه می کنید که بتواند موضوع در وسط قرار بگیرد.

۱۱/۵- با سه قید دو عنوان تجزیه ای بیشتر بدست نمی آید

(س): سؤال همین است که چرا دو نسبت؟

(ج): شما مگر اینجا سه قید بیشتر دارید یک قیدتان باید محور باشد که حد وسط قرار می گیرد دو قید دیگر بیشتر نمی توانید داشته باشید که بخواهیم سه ستون درست کنیم.

برادر رضایی : شما می گوئید چون حد وسط است دیگر خود آن یک جدول جداگانه ندارد.

(ج): حد وسط شما در هر دو وصف تجزیه شده حضور دارد.

۱/۱۱/۵- قید مربوط به موضوع، حد وسط دو عنوان تجزیه شده

(س): یعنی توسعه اصل است هم در ساختار و هم در کارائی اگر حد وسط تکرار می شود یک بار در ساختار و یک بار در کارائی یعنی حد وسط اصل در ساختار و کارائی است.

(ج): حد وسط حتما اصل در ساختار و کارائی است سؤال اینجا است که حد وسط که نمی تواند توسعه باشد قید وسط ما چه قیدی است؟ «موضوع» شماست حد وسط «معرف موضوع» است نه ساختار.

(س): حد وسطی که اینجا ما قرار دادیم «محوری یا تصرفی یا تبعی» است.

(ج): هر یک از این سه باید در دو طرف جدول تکرار بشود، موضوع شما با سه وصف بیشتر شناخته نمی شد (که وصفهای بزرگتر از آن هم باید از همین کوچکترین وصفها درست شود یعنی بزرگترین وصف

شما هم نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد یعنی چهارتایی نمی‌توانید داشته باشید چون اگر چهارتایی داشته باشید تجزیه کمترین که بکنید آن یکی اضافه می‌آید نمی‌دانید چه کنید مجبورید بگوئید بسیط است)

۱۲/۵- «تجزیه به نسبت» وسیله شناسائی و کنترل تغییرات موضوع

برادر پیروزمند : حالا در این «تجزیه به نسبت» هر کدام از مجموع اوصاف تجزیه شده معرف چه هست؟ اگر ما بگوئیم در حال تجزیه هستیم که مقایسه کنیم ابعاد را با یکدیگر که با توضیحات قبلی ناسازگار است، اگر چیزی غیر از این است باید توضیح بفرمایید.

(ج): تجزیه به نسبت می‌کنیم برای اینکه کنترل کنیم موضوعمان را، یعنی این ستون سه قیدی سمت چپ را اگر ما بخواهیم ملاحظه بکنیم باید معلوم باشد که اگر چه تغییراتی در این ستون واقع بشود متناسب با پایگاهی که در جدول شامل دارد خوب است یا بد، مطلوب است یا نه؟ برای تعیین این امر مجبور می‌شوید خود آن را تجزیه کنید.

یک دقت روی چند تا چیز بفرمائید:

۱ - بگوئیم مفروض این است که تجزیه تجربیدی نکنیم.

۲ - بگوئیم مفروض این است که تجزیه که می‌کنیم کلیه اوصاف را از یکدیگر قیچی نکنیم، مفروض این است که اینجا «توسعه ساختار کارائی» حضور دارد، و این طرف هم «توسعه ساختار کارائی» حضور دارد، نهایت اینکه نسبت اینها با یکدیگر مختلف است، و بین این اختلاف نسبتهاست که خود موضوع ما قابل تعریف می‌شود.

به ذهن من اینگونه می‌آید که برادران ذهنشان معطوف می‌شود به نحوه دسته‌بندی و می‌گویند اگر ما بنا شد سه طرف بنویسیم پس اینجا هم بیائید یک ستون ۲۷ تا هم بالای سر آن داشته باشید، در حالیکه سه

سطح رد کردیم برای اینکه این بدست بیاید بعد این ستون سه قیدی سمت چپ را بدست آوردیم برای اینکه بتوانیم آن را تجزیه کرده و متون عناوین را بدست آوریم.

(س): الان جدول خالی تمام شد حالا که نحوه قرارگیری اصطلاحات در آن مانده است اینکه شیوه تکتیر اصطلاحات چگونه است مفروض می باشد منتها اینکه این اصطلاحات چگونه اینجا نوشته می شود؟ چرا اینجا توسعه، ساختار، کارائی شد چرا کارائی نسبت بین این دو تا قرار نگرفته و یا بالعکس این قدم اول، قدم دوم سه سطح اصطلاحات ارتباطشان با یکدیگر چیست؟

(ج): یعنی به عبارت دیگر تا آنجا که می شود تمثیلی جدول مدل تعریف بیان کنیم.

* * * والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته * * *

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۱۳

حجت الاسلام پیروزمند: در نحوه تکثیر اصطلاحات، دو نحوه را از خدمت تان استفاده کرده‌ایم: یکی، قبلاً می‌فرمودید: که ما برای کل ۷۶۰۰ میلیارد وصفی که داریم، از وصف و موصوف کردن سه وصف اصلی که داریم، بدست می‌آید. بنابراین، ما هر جا را که در جدول تکثیر اصطلاحات ملاحظه کنیم، می‌بینیم سه وصف است که خودش تکرار شده، که ممکن است یک اسم دیگری برای تکرار شده آن بگذاریم. مثلاً «ولایت ولایت ولایت» را یک اسمی برای آن بگذاریم. در مرتبه بعد، که این را وصف و موصوف می‌کنیم، یک اسم دیگری مثل ظرفیت بگذاریم. بعد به جای اینکه ولایت را در جای خودش قرار دهیم، ظرفیت ظرفیت بگوییم. ممکن است، این اتفاق بیفتد، ولی تا آخر هر چه که انجام می‌دهیم، همان سه وصف است که در این وصف و موصوف قرار می‌گیرد. این یک نحوه بود، که استفاده کردیم. نحوه دیگر، شیوه‌ای بود که در جلسه‌ای که خدمت‌تان بودیم، فرمودید: اگر بخواهد انجام بگیرد، نمی‌تواند ربط اوصاف را با هم ببیند و این سه وصف را از سایر اوصاف جدا می‌کند. یعنی آن سه وصفی را که شما وصف و موصوف می‌کنید، دیگر، ربطش را با یک، سه وصف دیگر نمی‌توانید ملاحظه کنید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: [؟] مثلاً وصف ساختاری باشد یا وصف کارایی باشد.

س) لذا فرمودید: وقتی که ما وصف و موصوف می‌کنیم، در هر مرحله، آن را با یک وصف جدید، با سه وصف جدید، ترکیب و ضرب می‌کنیم.

ج) شکل قطر گیری آن [انجام می‌دهیم].

س) قطرگیری می‌شد، شاید می‌شود گفت: آن چیزی که حاصل این بود، چون قبلاً می‌فرمودید: در آن شیوه اول، مثلاً ۲۷ وصف ۹ قیدی به دست می‌آوریم. آن وقت آن ۹ قید را قطب‌گیری می‌کنیم، سه قید اصلی از آن به دست می‌آوریم و ۲۷ وصف سه قیدی می‌کنیم. الان، شاید به این شیوه که ما عمل کنیم، احتمالاً (من دقیقاً تطبیق نکرده‌ام) که اگر ما اینگونه عمل کنیم، به طور طبیعی آن ۲۷ وصف سه قیدی به دست می‌آید. همان ۲۷ وصف سه قیدی که ...

ج) [؟] قطر بدست می‌آید.

ج) بله. آنجا به آن قطر گیری می‌گفتیم. این جا به طور طبیعی؟؟

س) آنجا می‌گفتیم ۷۶۰۰ میلیارد (به حضورتان عرض کنم) وصف و موصوفی که به اصطلاح هر کدام ۲۷ تا بااصطلاح خانه دارند. که هر یک از این ۲۷ تا ۱۱ تا قید بود. که یکی عنوان بود، یکی عدد بود، ۹ تایش هم قید بود. یعنی به عبارت دیگر ۳ تا ۸۱ تا ما قید داشتیم که می‌شد ۲۴۳ تا. یک ۲۷ تا عدد و یک ۲۷ تا عنوان هم

داشتیم که جمعی ۲۹۰ و خورده‌ای می‌شود حالا سؤال این است که آن تکثیر، یک شیوه تکثیر هست، ولی تقوّم در آن ظهوری ندارد؛ حالا وقتی می‌خواهیم بیاوریم برای جدولی که تقوّمش باید ظاهر شود تقوّمش، چه چیز در آن تکثیر هست؟ در آن دوتا کار می‌کنیم. یکی می‌آییم ۳ تا قید از سه طرف می‌آوریم، در هم ضرب می‌کنیم، یک ۲۷ تایی سه قیدی که خودش به منزله‌ی عنوان می‌شود. یعنی هر کدام، یک عنوان، بالای سرش است. به هر جهت عرض کنم که این‌جا فرض می‌کنیم، این طرف جدول ما (طرف راست)، سمت راست جدول، ستونی که ذیل منزلت بررسی موضوعات قرار گرفته، در این ستون به اصطلاح چه چیزی قرار دارد؟ عناوین، چه عنوانی قرار دارد؟ این طرفش، روبرویش، (سمت چپ)، مباحث مورد بررسی که مَعنوی آن هست چه چیزی هست؟ ما بگوییم حالا، این جدولهایی که ترسیم شده، بیاییم «توسعه، ساختار، کارایی» را در هم ضرب کنیم، یک ۲۷ تایی را به دست بیاوریم، این را بیاوریم در ستون عناوین. بعد، بیاییم رده بعد آن، که یک ضرب مجدد می‌شود. یعنی مثلاً عرض می‌کنم، سه تا وصف توسعه‌ای داریم که من باب مَثَل «ظرفیت، جهت، عاملیت». و سه تا وصف ساختاری داریم که «محوری، تصرف، تبعی» باشد. و سه تا وصف کارایی داریم که به اصطلاح «هماهنگی و [؟]» باشد. این‌ها را در خودشان ضرب کنیم. در خودشان که ضرب کنیم یعنی دیگر نیاییم مثل «توسعه، ساختار، کارایی» سه بار، آن را در سطر و ستون بنویسید. بیایید در سطر بنویسید «ظرفیت، جهت، عاملیت». در ستون بنویسید «محوری، تصرف، تبعی». دوباره

مجموعه این‌ها را بیاورید مثلاً در سطر. «کارایی، هماهنگی، [؟]» را در ستون بیاورید تا نتیجه‌اش این باشد

که، ۲۷ تایی که در این جا سه قیدی دارید. ۲۷ تایی باشد که در هر مرتبه موضوعاً عوض شده باشد. با این

کاری که می‌کنید چه طور می‌شود؟ کاری که می‌کنید موضوعات خرد این موضوعات، به دست می‌آید.

س) خرد موضوعاتی که در عناوین است.

ج) وقتی تقسیم می‌کنید، دیگر تقسیم می‌کنید چیزی را که داخل عناوین است. و خود عنوان را عنوان

واسطه برای رسیدن به مقصد قرار می‌دهید. این طوری هست.

س) حالا نکته این جاست که حضرتعالی اصلاً اگر صرف نظر از بحثی که در جدول داریم سؤال شود که

تکثیر اصطلاحاتان چه طور صورت می‌گیرد، چه جوابی می‌دهید؟

ج) خوب، پس بنابراین می‌گویم اصل این است که یک تکثیر اصطلاحات و رابطه‌اش با جدول تعریف

است. که عرض شد، بنابراین در این، آن چیزی که در این جا به آن اهتمام داریم، چیز مبهمی به نظر نمی‌آید

که باشد. بنابراین آن چیزی را که ما داریم، یکی، پیدا شدن نظام عنوان است، یکی پیدا شدن داخل عنوان، و

یکی تجزیه‌اش است. که این برای جدول تعدیل است. برای جدول تکثیر را در سطوح مختلف، صحبت از

تکثیر داریم. یکی از خود کثرت اطلاع است. که کثرت اطلاع، چگونه انجام می‌پذیرد؟ که حتماً در خاطر تان

باشد یک بحثی داشتیم، «تَكْيُفٌ وَ تَبَدُّلٌ وَ تَمَسُّلٌ». که حتماً شما در هر مرحله‌ای، هر کاری که انجام

می‌دهید، ما این چنین چیزی را قائل هستیم که شما این طوری نیست که بگویید ما لوازم یک چیز را عقلاً به خودش بر می‌گردانیم و تمام می‌کنیم. یعنی چه؟ یعنی هرگز نمی‌آید نسبت بین مفروض در روش با مفروض در مواد ملاحظه کنید. در منطق انتزاعی، نسبت بین مفروض در روش و مفروض در مواد ملاحظه می‌شود، بعد تقسیمات کلی به مصداق، لوازم عقلی‌اش [؟] یعنی شما در آنجا چیزی را که می‌آید خرد می‌کنید، نسبتی بین روش‌تان و محتوایتان است. به دلیلی که هر دو هم انتزاعی هستند، لوازم انتزاعی، یعنی تعریف اولی خودتان را توسعه‌اش می‌دهید. این توسعه‌ای که می‌دهید، امر زائدی در کار نمی‌آید. دوران فقط سلب و ایجاب روی خود موضوع می‌آید. ولی شما می‌گویید که اگر بخواهم نسبت بین امور را بسنجم، نه لوازم یک امر را [بسنجم].

س) لوازمش را شما چیز جدید نمی‌دانید؟

ج) لوازم، همیشه این طوری است که لوازم وقتی به صورت قضیه حملیه است؛ به همان امر اول بر می‌گردد، توضیحی است که نسبت به آن اجمال دارید می‌دهید. این توضیح، همیشه نسبت بین روش‌تان و محتوا است. (چیز اضافه‌ای نیست). اطلاع جدیدی را نمی‌آورد. اطلاع، قضیه را برای شما روشن‌تر می‌کند؛ یعنی آن چیزی که در قضیه‌ی مثلاً شکل اول وجود دارد. العالم متغیر و کل متغیر الحادث، فالعالم الحادث.

فرض این است که (مفروض اول این است که) شما کل متغیر الحادث را بلد هستید. العالم متغیر را هم همه

بلدید، نسبت بین این‌ها وضوح می‌آورد نه اینکه اطلاع جدید [می‌آورد].

س) یعنی شما اگر این نسبت را ندانید، اطلاع (نتیجه) را ندارید [؟]

ج) معنی‌اش این است که این نسبت را که می‌بینید، وضوح اطلاع قبلی‌تان، کل متغیر را می‌بینید. کل متغیر را

در مصداقش می‌بینید. حکمی را که دارید، در کلیت کبری‌تان برایتان ثابت است. کلیت کبری که در خود این

قیاس، اثبات نمی‌شود. در همه [؟] همین طور است. چرا کل متغیر الحادث؟ آن هم مصداقی از یک کلی

آخری است. که آن هم باید جای خودش اثبات شده باشد. مثلاً تعریف شما از «تغییر، حدوث» و امثال

ذلک. پس بنابراین شما عنایت بر این داشته باشید که، اگر بخواهید اطلاعات، تنوعی که پیدا می‌کند و کثرتی

که پیدا می‌کند، کارایی جدید تحویل دهد. یعنی کل، بسازد. این را چه طوری باید تکثیر کرد [؟]

س) حالا ولو شاید کمی از بحث دور شویم، ولی چطور می‌شود گفت: که اطلاع جدیدی پیدا نشده؟ مثلاً از

یک بدیهی شروع می‌کند، می‌گوید که حالا اجتماع؟ چه اصل روشی، چه غیر روشی، اجتماع [؟] نقیضین،

حال است یا این که [؟] یا هر بدیهی دیگری که اول قرار می‌دهند، با آن چیزی که آخر کار نتیجه می‌گیرند

که خدا هست یا خدا نیست، اینکه این نیست.

ج) یک چیز بزرگی را درست می‌کنند. یک ساختمان بزرگی را درست می‌کنند که این ساختمان بزرگ

لازمه‌ی همان یک حرف است. این لازمه بودن یعنی چی؟ یعنی وجود آن را به نحو تحلیل عقلی تشریح

کرده که موضوعاً عوض نمی‌شود، موضوعتان کثرت پیدا نکرده. لوازم ذاتی موضوع

س) یعنی یک موضوع را بررسی می‌کنید؟

ج) احسنت، حالا اگر تعدد موضوع حاصل شد. علی فرض محال، که کثرت بر تعدد موضوع حاصل شد؛ نه

لازمه موضوع واحد. ملاحظه فرمودید چه عرض می‌کنم. اگر بنا شد کثرت و وحدت، کثرت موضوعات

باشد و وحدت هم تقوّم موضوعات. اگر این‌طوری بنا باشد، اصلاً ما مهمترین سؤالی که داریم، همین است

که در آن‌جایی که قدرت تولید به اصطلاح و به عبارت ساده‌اش قدرت تصرف ندارند. قدرت مجموعه

سازی و مرکب‌سازی را چرا ندارند؟ چون یک موضوع هست که مورد بحث تا آخر کار قرار می‌گیرد. دو

موضوع نیست. ترکیب، آن‌جایی هست که دوئیتی را که می‌آورید، روی موضوع [؟] باشد. یعنی شیء با

خودش که نمی‌تواند ترکیب شود. در تجرید هم شما مفهوم را این‌قدر می‌برید به اصطلاح بسیطش می‌کنید،

که دیگر اطلاق به غیرش، قابل اطلاق نیست. به هر حال بگذریم، نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم. این

بحث را باید سر جای خودش، خیلی مبسوط ملاحظه کرد. آن بحث بینیم در اطلاعات چه می‌کند؟ و این

بحث چه می‌کند؟ اگر معادله کاربردی را می‌گوییم اطلاع جدید، تصرف جدید، ولایت و تولی جدید، این

چه کار می‌کند؟ کثرت در اطلاع، در این جا، می‌گوییم حتماً باید «تکلیف، تمدن، تمسُّل» باشد. یعنی نباید وقتی حرفی را اول کار زدیم، بگوییم در همین سطح ما منتظر تا آخر نشستیم، باید بگوییم این سطح اجمال به تدوین در سطح اول. بعد باید ببینیم آیا سطح به عبارت دیگر، اینکه [؟] سطح «محوری و تبعی» نسبت به این سطح چه چیزی است؟ منزلتش را با سطوح دیگر بتوانیم ملاحظه کنیم. در ملاحظه منزلت، حتماً باید [؟] مفهوم، که خودمان یک چیز دیگر هم قائل هستیم. که حتماً هر مفهوم تولی به یک مفهوم دیگری دارد. و در عین حال ولایت هم [؟] در نظام ولایت. اگر یک چنین چیزی باشد. ما در تبدُّلی که انجام می‌دهیم، برخورد به چند مطلب در چند سطر هست. یک برخورد ما به فاعل و [؟] فرض این است که همه مفاهیم را شما درست نکردید [؟] جایگاه [؟] عوض بشود. یعنی به عبارت دیگر اگر خوب به این نکته [؟] در خود عمل منطقی [؟] نمی‌تواند خارج از عمل قرار بگیرد. اگر یک منطق اصالت کیفیتی باشد، این باید اولی که شروع می‌کند تا آخری که تمام می‌کند یک [؟] اگر اصالت تکاملی است، باید ببینیم جهت‌گیری محوری در مفهوم [؟] یعنی حتماً تصرف [؟] شما می‌آید حالا این مثال را مثال خارجی عینی می‌زنم که بدانید، شما می‌آید سنگ آهن را در می‌آورید. ولی به آن صورت که مطلوب شما نیست. می‌پذیریش، یک آهنی را از آن می‌گیرید. بعد، آن آهن را می‌آید ترکیب می‌کنید. تغییرات متعددی می‌کند تا آن چیزی که شما مطلوبتان هست، می‌شود، نمی‌آید بگویید این را همان به صورت سنگ است. اگر آن را می‌خواهی برش بزنی به

همین شکل است. همین، خودش باشد. جنسش را حفظ نمی‌کنید، بگویید فقط آرایش ظاهری به آن بدهید.

ممکن است که شما مثلاً درباره نگین، عقیق چنین کاری نکنید. جنسش را حفظ کنید، برشهای مختلفی به

آن بدهید و بیاورید این‌جا در یک انگشتر نصب کنید. ولی در آلیاژها همچین کاری نمی‌کنید. در آلیاژها

می‌گویید که مرتباً باید تغییرش دهم. برای چی؟ برای اینکه کارایی‌اش را من باید تغییر بدهم و آن را ببرم

بالا تر. متناسب با جهتی که می‌خواهم وضعیت مثال را باید مرتباً عوض کنم. مفهوم هم، متناسب با جهتی که

فاعل می‌خواهد تولی به مولا پیدا کند. باید مرتباً عوضش کنید. قاعده‌مند شدن عوض کردنش، مسئله‌ای

است، که آیا این عوض کردنی که داریم، قاعده‌مند است؟ آن وقت اولین قاعده‌ای که می‌گوییم باید حفظ

کنیم، سه رتبه برای هر مفهوم قائل باشیم:

۱- جهتی که محوری است.

۲- وضعیت تصرفی که باید داشته باشد.

۳- میزان تبعیتی که باید در آن پیدا شود. آن وقت اگر این را به عنوان اصولی‌ترین اصل‌مان در تولید اطلاع و

در تکامل اطلاع، قائل شدیم. در «شناخت‌شناسی». یعنی گفتیم: «شناخت، تکلیف، تبدل، تمسُّل». اگر این سه

اصل را قائل شدیم، در مبنای شناخت‌شناسی‌مان. در روش‌مان باید همین سه اصل را در تعریف شناخت

بیاوریم. باید به عنوان سه مرحله بیاید. (یعنی بگوییم: مرحله تکلیفی، کدام است؟ مرحله تبدلی کدام است؟

مرحله تمسُّلی، کدام است؟) بعد، باید قانون حاکم بر آن هم، به اصطلاح در تکثیر، جهت «محوری و تصرفی و تبعی» یک مفهوم خواهد بود. این، به صورت خیلی خیلی به اصطلاح، کنه شناخت شناسی و منطق، (یعنی مکانیزم شناخت) ربطش بدهند. بعد، یک سطح پایین تر می آئیم، می گوییم: حالا این مکانیزم شناخت را اگر در منطق بخواهیم بیاوریم، چکار باید کنیم؟ باید بیاییم مثلاً، حالا پیدا کردیم، مثلاً مسئله «ولایت تولی، تصرف» را. حالا این را بیاییم ملتزم به خود این‌ها شویم؛ بگوییم: از ضرب این‌ها در هم «ظرفیت، جهت، عاملیت». و بعد مقید باشیم که هر مفهوم دیگری متناسب با همین روش ظرفیت هم تولید خواهد شد. یا این که بیاییم صحبت کنیم، بگوییم که مفهوم مثلاً عرض می‌کنم فاعل و زمان و مکان از اصول، اصل تر بودند نسبت به «ولایت، تولی، تصرف». می‌گویند: یعنی چی اصل تر بودند؟ می‌گوییم به دلیل تعریف تغییر و ترکیب، ما منتهی شد که بگوییم فاعل. بعد، آیا می‌توانیم بگوییم: فاعل، [؟] مطلقاً از زمان و مکان؟ یا این که حتماً بعدش هستند. البته بعدش هستند و نه جزءش هستند، معنایش سر جای خودش باید مورد دقت قرار بگیرد. بعدش هستند، معنایش این است که هیچ جای فاعل را و فاعلیت را نمی‌توانید دست بگذارید که مفهوم است، یعنی فاعل را گاهی است که تعریف می‌کنیم و اصل را در آن قبول می‌کنیم، که خود فاعل، اصل در حرکت و مکان باشد. گاهی نه، فاعل را برای کسی که ملکه فعل را دارد، شأنیت فعل را دارد، منزلت فعل را دارد. فاعل کیست؟ کننده کار است. انجام دهنده کار است. فاعل به

چی تعریف شد؟ به قدرت انجام، که در اصول اگر در خاطرتان باشد، این طوری معنا می‌کنند. یک وقت است که نه، می‌گویید که داشتن ملکه و داشتن شأنیت یک مطلب، این طور نیست. یک مطلب عارض و زائد بر ذات نیست که بگوییم شأنیت داشته باشد، بلکه بالاتر، تعریف نمی‌شود کار یعنی فعل، یعنی حرکت، مگر به خود فاعل. آن وقت می‌گوییم فاعل، به فاعلی تعلق دارد که مثلاً در توسعه فاعلیتش، فاعلیت کند. باز خود کلمه توسعه را، توسعه فاعل می‌گیریم. فعل را هم باز به معنی فاعل می‌گیریم. یعنی کلیه لغات و کلماتی که بکار می‌بریم، می‌گوییم کلمه فاعل بگذار جایش. نهایت، فاعل به گونه‌های مختلف. اختلافشان را هم باز می‌گوییم، نمی‌توانید از فاعل بودن جدا کنید، یعنی می‌گوییم: مفهوم محوری ما، فاعل است. بعد می‌گوییم: حالا زمان را فاعلی تعریف کنید. بعد می‌گوییم مکان را هم زمانی تعریف کنید. بعد می‌گوییم: حالا بیایید نظام فاعلیت را بر این اساس تعریف کنید. زمان را در فاعلیت اصل می‌گیرید. آن وقت می‌گوییم: فاعل، تقدم سببی دارد و تأخر مسببی. اگر فعل را دارید ملاحظه می‌کنید که فاعلیت باشد، کارایی، که در این جا به معنای یک نوع فاعلیت است، مؤخر از مکان است. و مکان هم، مؤخر از زمان. امر حاکم بر آن در تکامل چیست؟ امر زمان است. اگر نظام می‌خواهید بگویید. (یعنی نتیجه عمل فاعلها). اگر تعریف نتیجه روی عمل فاعلها می‌خواهید کنید، تکامل، بر آن حاکم است. تکامل اگر بر آن حاکم است، یعنی زمان حاکم است. مکان به تبعیت زمان تعریف شود. و کارایی به تبعیت مکان. این تأخر مسببی می‌شود. اگر می‌خواهید

نه، فاعلیت را معنا نکنید؛ بیایید سراغ فاعل؛ در حدتان می‌خواهید حرف بزنید. اگر در حد بخواهید حرف بزنید ولو، یادمان نرود، فاعل، بدون فاعلیت یعنی بدون نظام. نیست؛ ولکن در حد منطقی‌تان است. اگر آن طور بخواهید بگویید، تقدم (به اصطلاح) سببی دارد. یعنی فاعل، علت زمان است. و زمان، علت مکان است. آن وقت، زمان را باید فاعلی تعریف کنید. مکان را باید زمانی تعریف کنید. حالا بگذریم از این مطلب. آن چه که مهم است، این است که در این بیانی که می‌کنیم باید مفهوم حتماً یک مفهوم، مفهوم محوریتان باشد، تولی داشته باشد، مفهوم آخر را به مفهوم اول بدهد. و تولی داشته باشد، مفهوم سوم به مفهوم دوم؛ در عین حالیکه سه تایی، با هم متقوم هستند. حالا اگر این طوری بنا شد که تکثیر واقع شود؛ آن وقت، دیگر، اصل در تکثیر ما، نظام تولی و ولایت و منزلت (به اصطلاح) تولی مفاهیم، به هم می‌شود. دیگر، در تقومشان، مسئله تولی و بنابراین مثلاً عرض می‌کنم اگر بر این اساس علم اصولی هم بخواهد سر جای خودش ساخته شود، باید بگوییم: چه مفاهیمی به چه مفاهیمی، تولی دارند؟ و نسبت تولی‌شان چه طور است؟

س) این برای مرحله‌ای است که ما می‌خواهیم، تقومشان را معین کنیم؛ نه آن مرحله‌ای که می‌خواهیم تکثیر کنیم.

ج) حالا در تکثیر، آیا خود تکثیر، ما در تکامل را که می‌خواستیم بگوییم که توسعه مکانی پیدا می‌شود؛ آیا وقتی می‌خواهیم بگوییم نظام فاعلیت بزرگ می‌شود؛ بر چه اساسی بزرگ می‌شود؟ سهم ولی، با سهم متولی

و سهم تابع، هر سه تا، یک سهم هستند؟ یا طبیعتاً نه؟ حالا، اگر این طوری شد، برای تکثیری که می‌خواهیم انجام دهیم، در نظام فاعلیت، زمان مقدم نمی‌شود بر مکان، اوصاف زمانی هم مقدم بشود؟ یعنی اوصاف عملاً می‌شود، اوصاف زمانی، مقدم، اوصاف مکانی، مؤخر، و اوصاف کارایی، متأخر از متأخر. (یعنی متأخر، مرتبه دوم). و اگر این طوری بنا شد انجام بگیرد، دیگر، نباید سه تا بلوک علیحده، بلوک زمانی درست بشود، یک بلوک هم مکانی، ساختاری. یک بلوک هم کارایی. هر چی. شما، آن طوری هم که به صورت ساده تکثیر کنید، با قطرگیری به این مسئله می‌رسید به نتیجه‌اش می‌رسید؛ نه به خود برهانش. در قطرگیری عین همین کاری واقع می‌شود که شما در بیانتان، بیان می‌کنید. حالا سؤال این است که آیا آن را درست کنیم چه حسنی دارد؟ یک جدول آن طوری درست کنیم، بعد، قطرش را بگیریم. به نظر ما می‌آید که میزان ... که اگر ما، یک بار بلوک، بلوک، جدا درست کنیم؛ یک بار، بر اساس تولی بیاوریم، کانه یک بار، (کانه نه عیناً این طوری واقع می‌شود). کانه یک بار، تجویدی یا با ادبیات انتزاعی یا تبعی، مطلب را تعریف کردیم؛ یک بار، آوردیم به یک سطح دیگر منتقلش کردیم، که می‌تواند تصرفی شود، قطرگیری می‌کنیم. یک بار، از قطرگیری به نظر می‌آید که این قابل دقت است، یک بار دیگر می‌شود آن را بیاوریم در جدول تعریف، که مثلاً بشود اگر بگوییم این طوری است. بگوییم: در بیان نظام اصطلاحات، جدول تعریف، آخرش محور می‌شود. یعنی در حقیقت، آنها کانه الفبایی یا حروفی یا مثلاً کلماتی هستند که نمی‌توانند خودشان، معرف

مفهوم باشند؛ نمی‌توانند معنا دهند. چرا این‌جا معنا می‌دهند؟ می‌گوییم: این‌جا (مثلاً، من باب مثال دارم عرض می‌کنم) ۲۷ تا قرینه تحویل می‌دهند. که ۲۷ قرینه را هم به اصطلاح با یک دقت خاصی این‌ها را ربط به هم می‌دهید. برایتان سهل می‌کنند که مثلاً عرض کنم، اگر ۲۷ تا نقطه را به شما درباره یک فلزی یا یک چیزی بدهند. بگویند که این خصوصیت را داشته باشد، این خصوصیت را داشته باشد، قدرت تطبیق شما به عین خارجه، خیلی بالاتر می‌رود؛ تا اینکه مثلاً یک علامت، از آن بدهند، یا سه علامت از آن بدهند، یا علامت‌ها بریده بریده باشد.

(س) حالا ما، پایه این بحث را بگذاریم روی همین شیوه دومی که فرمودید؛ ما در هر مرحله‌ای برای اینکه اوصاف از هم متقوم شوند، بریده نشوند، در هر مرحله‌ای، با سه وصف جدید، این‌ها ترکیب می‌شوند. اگر این طوری کنیم که ...

(ج) حالا اگر این طوری کنیم که شما این‌جا فرمودید، آن وقت حالا آیا ...

(س) حالا در تکثیر مشکل دارد مشککش، این است که ما، الان در سه مرحله، آمدیم با ۹ وصف، ۲۷ وصف، درست کردیم. حالا ادامه‌اش چی می‌شود؟ یعنی هر مرحله‌ای که باز بخواهیم، اوصاف بیشتری داشته باشیم، باید همین طور اوصاف جدید، اضافه کنیم. این اوصاف جدید را از کجا می‌خواهیم بیاوریم؟

۳۰۱

ج) حالا، فرض این است که نظام اصطلاحات شما، وارد بر اوصاف جدید نمی‌شود. مفروض این را می‌گوید.

س) شیوه‌مان این را می‌گوید که باید بشود.

ج) حالا عرض می‌کنم. شیوه، یک ۳ دارید؛ یک ۲۷ دارید؛ یک ۷۶۰۰ دارید. یعنی شیوه‌تان از این‌جا به عبارت دیگر، عددتان ۲۷ است.

س) عدد چی؟

ج) یعنی کوچکترین نظام شامل و مشمولی که دارید؛ بزرگترین نظام هم دارید؛ وسطش که شما نظام ندارید.

شما می‌توانید بگویید: نظام اصطلاحات ما، این در خود شروع، [؟] به ضرب شدن با همین سه خانه‌ای‌ها.

یعنی هر، سه خانه‌ای را یک دایره دورش بکشید، بگویید: حالا این‌ها را بیایید مثلاً سطر و ستون کنید. در

هم ضرب کنید. تا وقتی که چه طور شود؟ تا وقتی هر تک دانه خانه‌اش، یک دانه ۲۷‌تای سه قیدی، در آن

جا بگیرد.

س) ۲۷‌تای سه قیدی یک وصف ۲۷ قیدی بشود.

ج) نه، شما این را به توان که ببرید، یک ۲۷‌تایی خواهید داشت که هر کدام از خانه‌های ۲۷‌گانه‌اش ...

س) ۷۶۰۰ میلیارد این‌طوری می‌شود. هر کدامش می‌شود...

ج) یعنی خود این راه، دیگر، واحدتان قرار می‌دهید. ملاحظه فرمودید که چه عرض کنم. خودش را در خودش مرتباً ضرب می‌کنید، تا بزرگترین [؟] هر گاه این را توانستم مثلاً می‌گوییم: شما می‌رسید به تهران، از این جا ضرب می‌کنید یک چیزی را، اولش را این جا بگیری، مبدأش را قم. [؟] بعد، ضرب شدن هایش را بگیری، مسافت از این جا تا تهران، که کاری با آن نداریم؛ مقصد ما نیست. برای این که فقط، رفتن و رسیدن به تهران است. تهران که رسیدید، (فرضاً عرض می‌کنم) می‌گویید: این تعداد، چند محله دارد؟ بعد، هر محله را خرد می‌کنید همین طور ۲۷ تا، ۲۷ تا، می‌رسید، تا آخرین حرفش که کوچکترین آن است که می‌گویید: از این سلول کوچکتر نمی‌توانم بکنم، یک خانه‌اش، می‌رسید به یک مشابه اولی که داشتید. مثلاً (فرض کنید من باب مثال) می‌گویید: که ۲۷ تا منطقه کهکشانی دارید، بعد در این منطقه، حالا ما نامگذاری آن را کاری نداریم. بعد، در هر منطقه کهکشانی، ۲۷ تا منظومه بزرگ دارد. بعد می‌گویید: در هر منظومه مثلاً ۲۷ تا سیاره دارد. بعد، در هر سیاره، من باب مثال دارم عرض می‌کنم. تا به یک یاز آنها صد تا می‌رسد، البته یادمان نرود این‌ها همه، تک، تک این جا شبیه هم هستند. ولی منزلت‌شان با همدیگر کاملاً مختلف است. بر اساس منزلت که نگاه کنیم، یکی «منزلت محوری محوری محوری محوری» دارد، که کل مثلاً به اصطلاح، حروف‌هایی که در آن هست، فقط «یک حرف»، تکرار شده. یکی هم، «منزلت تبعی تبعی تبعی تبعی» دارد که مثلاً کلش، باز «یک حرف»، آن آخر آخر تکرار شده. آن وقت سطوحی که آنجاست، البته یک سؤال

مهمی که در این جا است؛ این است که آیا در عنوان گذاری که ما می‌خواهیم عنوان بگذاریم و اصطلاحات را به عناوین تبدیل کنیم، نیازمند هستیم که یک ۲۷ تا عنوان روی اولی بگذاریم؟ که مثلاً می‌گفتیم: «ولایت، تولی، تصرف، اصلی، فرعی، تبعی، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، (مثلاً عرض می‌کنم) اخلاق، احکام، مثلاً علوم، اسلامی، التقاطی، الحاقی، شکل گرفته، شکل پذیر، مثلاً تکوین اولیه تا الی آخر». یک ۲۷ تا لازم است داشته باشیم؟ یا در ۵ سطحی که می‌خورد تا می‌رسیم (مثلاً اگر ۵ سطح بخورد؛ حالا من الان در خاطر نیست که چند سطح می‌خورد). یا به هر سطحی که می‌رسیم باید به اصطلاح، ادبیات متناسب با سطوح را داشته باشیم. حالا اگر بنا شود که چنین چیزی باشد؛ البته ما، یک وقتی حساب کردیم که اگر ما جمعش بخواهیم کنیم، نه این که بخواهیم به صورت ضربی ببینیم. یعنی اگر بعد از ۲۷ تا، مثلاً ۲۰۰۰ و خورده‌ای حساب کردیم اصطلاح داشته باشیم، کل ۷۶۰۰ میلیارد، به اصطلاح عنوان خوردنشان، ساده می‌شود. (یعنی قابل معنی می‌شود). یعنی چی؟ یعنی (من باب مثال عرض می‌کنم)، اگر گفتند: ولایت اسلامی فلان، تا آخر کار، یک عنوان برای این داشته باشیم. این به اصطلاح، بحثی است که باید در نظام اصطلاحات و تبدیلهش و ترجمه‌اش به نظام ...

.....

س) حالا آن را لازم نداریم. فقط ما الان، چیزی که آن را لازم داریم، این است که اولاً از سه وصف شروع می‌کنیم یا از ۹ وصف شروع می‌کنیم؟ الان با این شیوه‌ای که می‌فرمایید باید از ۹ شروع کنیم. این اولاً، ثانیاً اینکه ...

ج) که اوصاف زمانی، یک وصف زمانی این‌جا، یکی این‌جا، یکی هم، این‌جا هست. این سه تا، می‌آیند عنوان سازی می‌کنند.

س) خُب، اگر این طوری بفرمایید که همان شیوه اولی می‌شود. یعنی ما از عنوان اولی، نه، در واقع از سه تا می‌سازیم. «این‌ها را از سه وصف می‌سازیم».

ج) این طرف را همیشه، از یک «کلمه توسعه، کلمه ساختار، کلمه کارایی»...

س) نه. اصلاً ما به جدول، الان کار نداریم.

ج) نه جدول تعریف را می‌خواهید، یا جدول تکثیر اصطلاحات [را می‌خواهید؟]

س) جدول تکثیر اصطلاحات، من اصلاً الان به جدول تعریف، کار ندارم. فقط ما تکثیر اصطلاحات را

می‌خواهیم بدانیم چه طوری صورت می‌گیرد؟

ج) یعنی، اصلاً به «ظرفیت، جهت، عاملیت» کار دارید؛ نه به حضورتان عرض کنم که «توسعه، ساختار،

کارایی» و امثال ذلک [؟]

س) نه، به جدول (جدول تعریف) کار نداریم. ما فقط می‌خواهیم، بگوییم که همان چیزی که خودتان در

مرحله‌ای که می‌فرمودید، تکثیر اصطلاحات، یک جدول تعریف معادل است. الان در قسمت اولش سؤال

است. که ما شیوه و روش ما، در تکثیر اصطلاحات چه طور است؟ چه طور از یک مفهوم، مفاهیمی تولید

می‌شود؟

ج) یعنی به عبارتی تعافر قیود. نحوه تعافر قیود، دو نحوه است. یک نحوه، اینکه یک بار، ما خود «ظرفیت،

جهت، عاملیت» یعنی، اوصاف زمان را در خودش، منحصرأ تا ۷۶۰۰ میلیارد ضرب کنیم.

س) شما یک روش را بفرمایید، و همان را بررسی کنید؟

ج) دو روش می‌گوییم، دو روش آن هم (عرض می‌کنم) که هر کدام در یک سطحی، مورد نظر است. یک

روش اول، که برای کار ابتقائی انجام می‌گیرد؛ می‌آییم اوصاف زمانی را علیحده، اوصاف مکانی را هم

علیحده، اوصاف کارایی را هم علیحده به دست می‌آوریم.

س) یعنی، ما سه تا وصف را از حد اولیه به دست می‌آوریم. بعد این سه تا وصف را هر کدام ...

ج) یعنی وصفهایی که به دست می‌آوریم از بحث اولیه‌مان. بحث‌های «زمان و مکان و کارایی» هست. یعنی

چه؟ یعنی ما کلاً بحث فاعل را که می‌کنیم.

س) پس فاعلیت که توصیف می‌کنیم، این سه تا، حالا مثلاً [؟]

ج) یعنی باید آنجا ما باید بحث «زمان و مکان و کارایی» را جواب دهیم. چون اصلاً، کل سیرمان از اول تغییر و تغایر و الی آخر، برای این بود. یک وقت، می‌گوییم: اوصاف زمانی را مطلقاً در خودش ضرب کنید یک بلوک بسازید. اول بلوک ۸۱ قید که هر سه قیدی، در یک خانه قرار گرفته، بنابراین یک جدول ۲۷ خانه که فقط از «ظرفیت، جهت، عاملیت» پر شده. خانه اولی سه بار، ظرفیت دارد. خانه آخری هم سه بار، عاملیت دارد. یعنی در سطر، نوشتید «ظرفیت، جهت، عاملیت» به عنوان اوصاف زمانی. در ستون هم، عین همان را نوشتید. دوباره عین همین را برداشتید به صورت سطر نوشتید، بعد، در ستون نوشتید «ظرفیت، جهت، عاملیت»، نتیجه‌اش شده ۲۷ تا خانه سه قیدی که در آن «کارایی و ساختار» نیست. عین همین را درست می‌کنید؛ می‌آورید ۷۶۰۰ میلیارد؛ بعد می‌گوییم: سه تا ۷۶۰۰ میلیارد داریم، که هر کدامش ۲۷ تا است. بعد می‌گوییم: حالا بیایید سه تا از این‌ها را که سه تا ۸۱ قید می‌شود و هر خانه ۲۷ تا که ۲۴۳ تا می‌شود، عدد به آن دهید.

س) روی هم در یک خانه بگذارید.

ج) روی هم در یک خانه به قول شما بگذارید. ۲۷ تا عدد هم بگذارید رویش؛ ۲۷ تا عنوان هم رویش بگذارید. این یک مرحله.

س) الان این راه دوتا سؤال راجع به آن است. یکی، این که وقتی که می‌خواهیم، در یک مرحله، وصف موصوف کردیم که ۹ وصف دو قیدی می‌شود؛ بعد، که می‌خواهیم دوباره این دوقیدی‌ها را کنار قرار دهیم. و دوباره «ظرفیت، جهت، عاملیت» را وصفش قرار دهیم، یا هر کدام وصف دیگر؛ سه تایی که در سطر هستند در ستون قرار می‌دهیم. یا سه تایی که در ستون هستند، می‌آوریم، قرار می‌دهیم؟

ج) ستون اول را در سطر می‌آوریم؛ این سه وصف می‌نویسیم. یک جدول پر می‌شود. ستون دوم را هم دوباره می‌آوریم در سطر، دوباره یک ستون می‌زنیم. دوباره دومی هم پر شود. این‌جا نظیرش هم هست. خب این تمام شد. حالا این‌که تمام شد. البته برای داخل هم قرار دادنش، (یعنی در قوطی ریختن به قول شما) حتماً ما آنجا متشابه می‌کردیم. می‌گفتیم: بیاید سه تا، سه تا، سطرها را زیر هم بنویسید. لذا این جدولی که قطر می‌گرفتید، «ظرفیت، جهت، عاملیت» نوشته بود. مثلاً عرض می‌کنم زیرش هم «محوری، تصرفی، تبعی» نوشته بود. زیرش هم «هماهنگی، کارایی، وسیله کارایی نوشته بود». آن وقت قطر که می‌گرفتیم، می‌شد، هماهنگی، بعدش هم می‌شد وسیله، بعدش هم می‌شد، کارایی. نگاه کنید، حالا یک فلش هم هست که می‌بینید. حالا، این کار را برای چه لازم داریم. یعنی اصلاً انجام دهیم؟ این کار، یک تعاریف خرد انتزاعی، ما داریم. که آن تعاریف شما را در تعریف خلاصه‌هاتان مدد می‌کند. درست است که این کار دومی که انجام می‌دهیم، الان عرض می‌کنم، دیگر، یک میلیون راه را حذف می‌کند. یعنی، جایی که ۱۱ تا قید

بیاید پشت سر یک خانه، فقط سه قید می‌آید. ولی شما این سه خانه را اگر یک وقت بخواهید ترجمه کنید، به زور این ۱۱ تا خیلی راحت می‌توانید ترجمه کنید. یعنی وقتی نشانی‌ها را می‌خواهید بدهید، نشانی با «درجه حساسیت» را بالا می‌برد برای تفهیم. هر چند، خلاصه کردن هم حتماً ضرورت کار شما است. برای این که در گستردگی هم، باز شما نمی‌توانید به اصطلاح کار کنید. یعنی خیلی فرق دارد که شما هم می‌گویید: این کتاب، هم عنوان می‌خواهد که نمی‌دانید چی است؟ هم نیم صفحه، توضیح می‌خواهد. اگر نیم صفحه‌ها پشت سر هم باشد، هیچ عنوان نخورد، مطلب از دست دور می‌شود. اگر عناوین تنها باشد هیچ توضیحی نداشته باشد؛ شما باز دچار مشکل می‌شوید در فهم مطلب. می‌گویید: این ۱۱ تایی را درست می‌کنم بعد قطرگیری می‌شود انجام دهم. یک کار دیگر می‌شود بکنم. یعنی عوض قطرگیری، از اول بیایم شروع کنم خانه‌ها را، بگویم، زمان وضعیتش چه طور است؟ بگویم زمان همیشه اصل است. مکان تولی به آن دارد، کارایی، تولی به مکان دارد یعنی دلالتان در قطرگیری، باید همین باشد. والا قطر، برای چه می‌گیرید؟ یعنی به عبارت دیگر، اگر ما بگوییم: این حرفی که داریم الان می‌زنیم، این را رها کنیم. (کار جدول دوم را). معنا ندارد، بگویید: من سه تایی دیگر را نماینده سه تایی دیگر، می‌گیرم. یک وقت، همین طوری قراردادی می‌گویید: که من هر کدام از این‌ها را خلاصه می‌کنم، مثل کد و علامتی که روی در خانه می‌گذارند. به عنوان شرح الاسمی می‌گیریم. یک وقت شرح الاسمی نمی‌گیرید. می‌گویید: شرح الاسمی

۳۰۹

نمی‌گیرم. اگر شرح الاسمی نمی‌گیری، باید برهان داشته باشی که چرا مثلاً به صورت قطری، دارید حرکت

می‌کنید.

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۱۴

۲۲۶۸

جلسه ۲ تا ۲۰ دقیقه طرف اول که بخش عمده آن ضبط شده است. ۷۳/۶/۲۹

جلسه ۳ تا آخر طرف اول نوار ۷۳/۶/۲۹

جلسه ۴ طرف دوم نوار (۱) و ۱۵ دقیقه از نوار ۲. ۷۳/۶/۳۱

پیاده کننده: اسماعیل ریگی نژاد

تاریخ پایان کار: ۸۴/۹/۵

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یکی از مطالبی که مهم هست این وابستگی وصف و موصوف را به صورت ساده شرح دادند است، در این [مورد] که گاهی که وصف را می‌گویید «وصف ذاتی و مقوم ماهیت» و بعضی از اوصاف را «اوصاف غیرذاتی» می‌گویید که احیاناً وصف کمال موصوف هست و مقوم ماهیت هم نیست. گاهی وصفی‌ها را اینگونه نسبت به هم ملاحظه می‌کنید و موصوف را هم موضوعی می‌گیرید که اصل در ماهیت هستند گاهی [هم] است که، نسبت بین اوصاف را ملاحظه می‌کنید، «متغیر اصلی و متغیر فرعی و تبعی» را لحاظ می‌کنیم، و دنبال این نیستیم که بقاء ماهیت هست یا نیست، دنبال تغییر نسبت‌ها و ایجاد مراحل کمال یک موضوع یا مراحل تبدیل یک موضوع به موضوع آخر، [هستیم] که مهم‌ترین مطلب، تبدیل موضوع است که اگر نسبت بین اوصاف به هم به ما قدرتی را بدهد، امکانی را بدهد که بتوانیم تبدیل موضوع بکنیم (متصرف در موضوع بکنیم) آن بحث وصف موصوفی که مقوم مقوماتی ما بوده، قدرت تبدیل را به ما نمی‌دهد و آنچه را که در کاربرد معادله، مطلوب ما هست تبدیل موضوع [به] تکامل و تبدیل است، و ما

نمی‌توانیم دستیابی به توسعه و تکامل اجتماعی پیدا کنیم محدث حادثه در برابر کفار و ابتکار عمل نمی‌توانیم بدست بگیریم، مگر اینکه این ابزارها را بتوانیم در منزلتهای خودشان، نسبت به امور داشته باشیم و این مطلب حالا ممکن است در چهار سطر در پاورقی این موضوع اشاره بشود.

۷۳/۶/۴، حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ... در تقسیم اینکه ...

س (۱) از اول بفرمایید.

ج) این کاری که در سه سطح انجام می‌دهیم، اولین قدمیست که برای متقوم کردن مفهوم و منزلت می‌آوریم؛ یعنی آن چیزی که گفته بودیم: اوصاف باشد و تبدیل بشود و امثال اینها، همان را در روشمان بکار می‌بریم؛ یعنی اولین سطح این است که دیگر زیر این سؤال نمی‌روید که بگویید: این «مقسم» هست اینها «اقسام» هستند، بعد ذیلش بگوییم: این دوباره یک کُلّ است و کلیّه است، اینها دوباره اقسام هستند؟ می‌گویید: نه، این سه سطح است.

س) سه سطحی که ارتباطش چیست؟

ج) سطح اولتان شما فقط منتجی‌ها را می‌بینید. بنا به تعریفتان می‌گویید: این «توسعه» یعنی زمان [است]، این طرف هم مثلاً عرض می‌کنم، «ساختار» یعنی مکان می‌گویید، این طرف هم «کارایی» می‌گویید. پس در این سه سطح، سه تا عنوان شما دارید: «معنوتشان» یک نتیجه‌هایی هستند، یک خصلتهایی هستند، یک وصفهایی هستند. بعد حالا می‌گویید توسعه از چه بوجود آمده است؟ آیا مفهومی بسیط است؟ می‌گویید: نه، در توسعه آن بحث را که در جلسه قبل خدمتان کردیم [عرض] در توسعه باید ببیند که به اصطلاح توسعه-ی، توسعه چه چیزهای هست؟ مثلاً «ظرفیت» می‌گویند در توسعه مثلاً باید ببیند که توسعه جهتش، توسعه‌ی ساختارش چه چیزهایی هست؟ مثلاً می‌گویید: ساختار توسعه، می‌شود جهت، مثلاً می‌گویید در توسعه باید ببیند کارایی‌اش چیست؟ «عاملیت» می‌گویید. آن بحثی را که درباره تقسیم شدن اوصاف «زمان و مکان و کارایی» بصورت کُلّی [کردیم] که از آن ۹ تا تقسیم در سطح اول درآمد که اگر در خاطرتان باشد در جلسه قبل کنیم.

س) در «جدول اصطلاحات» آمده است.

ج) در جدول اصطلاحات احسنت! [با تحسین] آنجا را شما در اینجا می‌آورید و می‌گویید این مثلاً سطح اول اصطلاحاتمان بود، این سطح دوم است که بوجود می‌آید. سطح سوم، ضرب شده‌ی اینها درهم هست که در حقیقت ۲۷ مفهوم در می‌آید. حالا هر چند که هنوز شما در «جدول تعریف» نبردید، ولی مایه‌ی جدول تعریف دارد در سه سطح متداخل درست می‌شود.

س) درست می‌فرمایید حال اگر...

ج) این مطلب یکی از مطالب نسبتاً ظریف هست که ما از یک طرف، به اصطلاح، «توسعه - ساختار - کارایی» را از توان سه به بیست‌وهفت می‌رسانیم و در دست راست جدول می‌آیید و بعدها جای عناوین خواهیم نشانند. از یک طرف همین را اگر بخواهید توضیح بدهید؛ یعنی بخواهید داخلش را بیان کنید و داخلش را باید در «نظام اصطلاحات» بیان کنید؛ یعنی باید داخل زمان و مکان را تعریف کنید، اگر «داخل زمان و مکان و کارایی» را بخواهید تعریف کنید، دیگر زمان و مکان را نباید بصورت درهم ضرب کنید، باید موضوعات تشکیل دهنده‌ی زمان را که به اصطلاح شما [می‌گویید] «زمان و مکان و کارایی»، آنها را باید بیاورید که بدست آمدن آنها، اولاً: از ضرب مرتبه‌ی دوم خود «توسعه ساختار، کارایی است؛ یعنی نسبتشان به هم چون متقوّمند، باید با توجه به نسبتشان به هم، انعکاس کثرتشان را تغییر بدهیم، یعنی مثلاً باید بگوییم زمانی زمان چه چیزی است؟ مکانی زمان چه چیزی است؟ مثلاً عرض می‌کنم: کارایی زمان چه چیزی است؟ و زمانی ساختار چه چیزی است؟ مثلاً و به اصطلاح، ساختاری ساختار چه چیزی است؟ نه تایی هستند، یعنی این سه تا انعکاسشان درهم...

س) ۹ نه تا دو قیدی را می‌دهد.

ج) ۹ تا دو قیدی را می‌دهد، که آن دو قیدی، شاعره‌ی درون چه چیزی هستند؟ خود این ابعاد: که اینها را از وصف به اصطلاح یکی بودن در بیاورید و بخواهید سه تا نشان بکنید، هر تک دانه بشود. هر تک دانه‌اش هم

سه تا بشود. سه تا که شد، معنایش این است که، سه تا سه تا دارید. حالا در سطح سمت راست «جدول تعریف»، یک سه تایی متقوم به هم می‌آید، که در سمت چپش باید یک ۹ نه تایی بیاید.

(س) در کجا؟

(ج) سمت چپی‌اش.

(س) سمت چپ کجا؟

(ج) جدول تعریف، که الان سه تا شاخصه می‌آید.

(س) بله.

آن سه تا شاخصه، معرف چه چیزی هستند؟ معرف نوع چیزی هستند که هر کدام از شاخصه‌ها، معرف یک سه تایی هستند که آنها در حقیقت، درون این عنوان را باید تحویل بدهند.

(س) بله.

(ج) هر چند این عنوان سه تایی سمت راست را هم ما یک «نام» برایش می‌گذاریم، نام هم، نه نام قراردادی، می‌گوییم: بر حسب منزلتش، «معرف یک نسبت» است. پس می‌توانیم یک عنوان رویش بگذاریم که در آن عنوانی که می‌خواهیم ببینیم، سه خصوصیتی که متقومند یک عنوانی تحویل داده است و درون تقومش را اگر بخواهیم بشکافیم، باید روبروی، ۹ تا را ببینیم، ۹ تا را سه تا شاخصه باید از آن بگیریم و این طرف بگذاریم. حالا آن ۹ تا را کجا می‌توانیم بگیریم؟ تکثیری که ما از جدول تقسیمات «توسعه، ساختار، کارایی» می‌کنیم، و سه تا بلوک بزرگ سه تا هفت هزار و ششصد میلیارد تحویل می‌دهد، که بعد یک بار آنها را «متداخل» می‌نویسیم، بعد سه تا سه تا «قطر» می‌گیریم که جدول این طرفی می‌شود، خوب بنظر می‌آید که این را در یک بحث «تکثیر اصطلاحات» که آخر جدولتان طبیعتاً نمی‌دانم هست یا کجاش هست، آورديم.

س) نه، در همان مفروض دوم ما روش تکثیر اطلاعات بود. حالا همین جا که داشتیم، می‌نوشتیم این مشکل پیدا شد که ما به این ترتیب، باید وقتی که به «ظرفیت» جهت «عاملیت» می‌رسیم بعدش به توان ۲۶ برسیم، نه ۲۷.

ج) حالا سؤال اینجا بود که ما یک توان دادیم که معرف سه تا وصف آن هستند، که از آنجا وقتی ابتدا بکنیم، سه تا چیز داریم.

س) مگر ما قهراً مجبور نیستیم، پس ابتدا تکثیر اصطلاحاتمان از سه باشد.

ج) چرا به اصطلاح، یک توان داریم که از «توسعه، ساختار، کارایی» از این سه تا، فقط یک ۲۷ تا تحویل بدهیم، که اگر هم به هفت هزار و ششصد میلیارد، ببریمش هفت هزار و ششصد میلیاردی بوده که هر کدامش متناظر با قطریست که بعداً خواهیم گفت.

س) بله.

ج) این علی حده، این هفت هزار و ششصد میلیارد می‌شود، که اسم این را هم همیشه می‌گذاریم هفت هزار و ششصد میلیارد یک، سه، تا هفت هزار و ششصد میلیارد دیگر داریم که «ظرفیت، جهت، عاملیت» را به تنهایی ساختار و کارایی به عنوان درون توسعه سه تا همین سه تا وصف تنها را، در خودش سه بار ضرب می‌کنیم تا به یک نظام بیست وهفت‌هایی برسد که اولیش، سه بار: «ظرفیتِ ظرفیتِ ظرفیت» هست و آخریش هم سه بار «عاملیتِ عاملیتِ عاملیت» است اصلاً در ساختار وجود ندارد. همین را به هفت هزار و ششصد میلیارد می‌رسانیم یک بلوک دیگر از «ساختارها» درست می‌کنیم که الان هم روی کامپیوتر هست که آن هم «محوری، تصرف و تبعی» را در خودش ضرب می‌کنیم و اول به یک جدول بیست وهفت خانه‌ای می‌رسانیم که هر خانه‌ای سه تا قید داخلش وجود دارد، که آن سه تا قیدمان، جمع قیدها می‌شود که می‌خواهیم آن‌ها را در کوچک‌ترین نظام ببینیم، هشتاد و یکی می‌شود نحوه‌ی تقسیم‌اشان را که می‌بینیم در هر منزلت، سه تا گذاشته است که اولین خانه‌اش: «محوریِ محوریِ محوری» هست و آخرین خانه‌اش هم «تبعیِ تبعیِ تبعی» هست. این هم یک بلوک از هفت هزار

وششصد تا که این گونه درست می‌کنیم. یک بلوک دیگر هم هفت هزار وششصد تایی از «کارآیی» درست می‌کنیم.

(س) «هماهنگی, وسیله, زمینه».

(ج) «هماهنگی, وسیله, زمینه» بعد می‌آییم این سه تارا متداخل قرار می‌دهیم.

(س) روی هم تطبیق می‌دهیم.

(ج) روی هم تطبیق می‌دهیم؛ یعنی یک سطح از این می‌نویسیم, از سه تایی دیگر [نیز] یک سطح از آن و یک سطح از او می‌نویسیم, بعد هر سه سطح را یک قطر می‌گیریم که قطرش درست متناظر می‌شود با آن جدولی که اول, از اوصاف سطح اول عناوین گرفته بودیم.

(ج) بعد از این که کار را انجام دادیم, می‌گوییم: هر وقت بخواهید خود عنوان را بصورت «مشروع» نگاه کنید, بروید در درون «زمان, مکان کارآیی» ببینید. هر وقت بصورت «منتجه» بخواهید بیاید یک واحد, یک عنوان بکنیدش باید, عناوین زمانی‌تان را یکی بگیرید, مکان‌تان را هم یکی بگیرید, کارآیی را هم یکی بگیرید. پس بنابراین, غفلتی که به ذهن می‌آید این است که اگر خیال کنند که این شش تایی را در خودش ضرب کنیم بیست‌وهفت تا نشود.

(س) شش تایی را که عرض کردیم

(ج) اینطور نیست.

(س) کدام شش تا؟

(ج) ۹ تا را. ۹ تایی دو قیدی را که بیست‌وهفت تا می‌شود, این است که ۲۷ نمی‌کنیم. چون اگر این را بخواهیم ضرب بکنیم و یک ضرب دیگر اگر بخواهد در خودش بشود هر کدام دو قید است, در ضرب بعدی یک سطح [؟] ستونی باید قرار بدهیم.

(س) سه قید از جنس خودش می‌شود.

(ج) سه قید از جنس خودش می‌شود, نه اینکه سه قید از جنس ظرفیت شود.

س) یعنی درونش نمی‌رود.

ج) احسنت! تبارک‌الله [با تأکید] مطلب واضح واضح شد.

س) بله.

۷۳/۶/۳۱

خلاصه‌ی عملیات جدول تعریف

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: موضوع: پس بنابراین قیود متقوم شده‌ی در عناوین (تقوم قید) که دو شکل است: یکی قیود برای اوصاف یا ابعاد، موضوع جدولتان هستند که «توسعه، ساختار، کارایی»، است که در هم ضرب می‌شوند و بیست و هفت تا می‌شود و حاصل ضربشان بیست و هفت تا عنوان سه قیدی می‌شود و در سطح عناوین معرف در ستون دست راست تا پایین نوشته می‌شود این سه تا همین [شکل است].

س) این که حالا قیود اوصاف ابعاد نیست، خود ابعاد است.

ج) خود ابعاد است. «اوصاف ابعاد» که درونشان هستند آنها هم در هم ضرب می‌شوند و ضرب آنها هم بیست و هفت تا عنوان سه قیدی را درست می‌کند که به صورت سطوح «متقوم» نوشته می‌شوند پس از اینکه بصورت سطوح متقوم نوشته شدند...

س) که همین سرفصل بیست و هفت قیدی سه طرف می‌شوند

ج) سه طرف می‌شود، بعد در مرحله سوم می‌آیند و در منزلتهای متقوم نوشته می‌شوند که بیست و هفت‌تای که سه قیدی سمت چپ جدول می‌شود بعد تجزیه می‌شوند و دو تا ستون دو طرف قرار می‌گیرد که موضوعات متقوم جدول می‌شوند، آن وقت در تجزیه بین کارایی و موضوع و نسبت بینشان ود موضوع و شاخصه‌هایش قرار می‌یرد.

س) این جا را توضیح بفرمایید؟

ج) یعنی خود موضوع تان که اینجا هستند.

س) در ستون عناوین است.

ج) در ستون عناوین هستند و شاخصه‌های موضوع که درون این موضوع [هستند]. در حقیقت اگر ما بخواهیم ببینیم که این شاخصه‌ها چه موقع تغییر می‌کند و چگونه تغییر می‌کند نگاه [باید] به جدول عرضشان که می‌کنیم تغییرات این را مشاهده کنیم و ببینیم منزلتها و کارآیها چگونه تغییر می‌کنند؟ سپس این را در جدول دیگری که بعداً جدول تعریف ما می‌شود [ببینیم] که در حقیقت آن جدول «کارنامه‌ی فرهنگستان» هست، [که در آن] موضوعات جدید داریم، [و] موضوعات جدید از منته‌ها به وجود می‌آید، نه اینکه قراردادی می‌گذاریمشان و نه به اصطلاح به معنای کلی و مصداق هستند به معنای «کل» هستند. یعنی چه؟ یعنی فرض در اینجا چنین است که اینها به هم متقوم که هستند یک نظام و یک وحدت، را درست می‌کنند و آن وحدت دفعی واقع نمی‌شود [و] منته‌ها در هر سطح، موضوعاتی را ایجاد می‌کنند؛ مثلاً بیست و هفت تا اول ایجاد می‌کنند که مثلاً نه تا سه تا سه تایی یکی می‌شود، بعد دوباره سه تا آنها موضوعات جدید را ایجاد می‌کند که سه تا می‌شود در پایان، یک موضوع ایجاد می‌شود. حالا اگر یک «کل» تعریفی» را ما دست بگیریم، یک موضوع باید یک سیری داشته باشد، از سیر «تجزیه و وحدت» به کثرتش» و دوباره از «کثرت به طرف وحدت» نتیجه‌اش (منتجش و موضوع و اثرش)، حتماً باید یکی دیده بشود ولی ما مجبور هستیم بین موضوع و اثرش، یعنی «وصف و موصوف» جدایی بیندازیم تا جریان تغییرات موضوعمان را بتوانیم کنترل کنیم؛ یعنی به عبارت دیگر یک: نحوه تحلیل را برای تعریف ضرورت می‌دانیم؛ یعنی تعاریف ما تعاریفی تحلیلی است که باید بتوانیم تغییر را در تعریف بیاوریم و اگر نتوانیم تغییر را در تعریف بیاوریم تعریف ما دیگر نمی‌تواند تعاریف کاربردی باشد. تعریف ما وقتی می‌تواند کاربردی باشد که بگوییم: چون متغیرها این‌طوری هستند، پس موضوع این‌گونه است یا اینکه اگر مثلاً متغیری هم به صورت عینی در کار نباشد، لااقل «به صورت قضیه شرطیه» بتوانیم بگوییم، که هرگاه متغیرها شصت و چهار، سی و دو، الی آخر تا یک باشند، موضوع این‌طور خواهد شد؛ یعنی به عبارت دیگر، تعاریفات ما «تعلیقی» اگر و آنگاه است، نه تعاریفی که به اصطلاح به صورت «جزمی» بخواهیم نسبت بدهیم. تعریف ما از قبیل تعریف شرح الاسمی و عنوان بگوییم و این‌طور هست، نیست «تعریف کاربردی» همیشه باید اگر آنگاه داشته باشد.

(س) بله، یعنی یک چیز ثابت [؟]

(ج) یعنی به عبارت دیگر، «تعریف» همیشه یک جریان است، هیچ وقت تعریف یک امر ثابتی نیست.

(س) سپس اینجا ما...

(ج) سپس این هم، [باید] یک جوری اینجا حتماً معلوم بشود، که این به معنای این نیست که ما امور را نسبی

می‌دانیم، این به معنای این است که ابزار تصرف نمی‌تواند خارج از زمان و مکان باشد و آنچه را که یا دنبالش

هستیم که تحویل بدهیم، «ابزار تصرف در عینیت» است؛ یعنی تکامل برای عینیت توقف بردار نیست.

(س) بله.

(ج) لذا اگر هم شما به اصطلاح، در امور التزامتان ثابت باشید، حالا لا کلاماً فیکم، صحبت آنجا خیلی زیاد

است. واقعاً آن «جهت در متولی»، به فاعل واحد برمی‌گردد. «جهت ثابت»، به فاعل واحد برمی‌گردد، شکل

ندارد و لکن اگر لولا، فاعل واحد باشد به چه دلیلی شما می‌توانید تکامل را به اصطلاح به یک چیزی

برگردانید که به اصطلاح، ثابت داشته باشد؟ همه‌ی ثابت عالم هم به خدای متعال برمی‌گردد.

(س) بله. حالا اینجا به یک بیانی که می‌فرمایید، صحیح است که یک طرف را از این ستونی که تجزیه می-

کنیم و یک طرف جدول را «معرف موضوع ساختار» بدانیم و یک طرف را هم «معرف اثر یا کارایی یا وصف»،

یک طرف هم «موصوف [قرار دهیم]». این را ابتدا [در] جلساتی که خدمتتان بودیم، به این بیان می‌فرمودید،

الان در جزوه‌ای که اینها نوشتند همین بیان هست منتهی وضع، این جدول را نهایتاً اینطور استفاده کردیم

که جدول، باید «جدول نظام اوصاف» باشد؛ یعنی تقوّم اوصاف را باید معرفی بکند و ما...

(ج) یعنی «جدول اوصاف»، منتهی و موضوعات است.

(س) منتهی‌ها و موضوعات است این را...

(ج) یعنی در جدول تعریفتان، «جدول موضوعات» است. جدول این «جریان اوصاف» است. فرق می‌خواهیم

بگذاریم بین این که جدول «مبدل همیشه جدول» مثلاً این را مثال می‌زنم، که خوب مثالی است. حالا به

اصطلاح اگر بتوانید آن را پاکیزه در بیاورید، به اصطلاح یک جدولی می‌کشند نظامی مهندسی گرامی

ساختمانی می‌کشند که برای بردارهای نیرو است آنجا دنبال مقاومت مصالح می‌روند؛ یعنی یک مهندسی که می‌خواهد یک ساختمان را مثلاً می‌گویم. بیست طبقه، سی طبقه، پنجاه طبقه بکشد، مجبور است بردارهای نیرو را محاسبه کند. بردار نیرو و حتی چیزهایی را که اصلاً در بنایی معنا ندارد، فکرش را بکنند. مثلاً اینکه وزش باد چه مقدار فشار ایجاد می‌کند؟ وزش باد از این طرف بیاید یا از آن طرف بیاید، فشارهایی را که روی پایه می‌برد، چطور است چون این مقدارش و ارتفاعش زیاد بالا می‌شود، سی طبقه را حتماً باید حساب کند که میزان فشاری که اینجا ایجاد می‌شود، چیست؟ آن وقت در این که بخواهد خنثی کند، حتماً مقاومت مصالح را می‌بیند، که کجاها چه مقاومتی باید باشد تا بتواند این را پاسخ بدهد، آنجا از اصلاً [از] نقشه‌ی ساختمان به معنای «افراد [که] چگونه [از آن] بهره‌برداری منزلی می‌کنند را نگاه نمی‌کند. در حقیقت دارد جدول خنثی کردن نیروها را در برابر هم می‌بینند، که چطور نیروها را به تعادل برساند ولی پایان کارش چه چیزی است؟ پایان کارش، غرض از «جریان اوصاف» تنظیم یک مکانهایی برای زندگی است. آنجا حتی یک اتاق را که ملاحظه می‌کند می‌گوید: جمعیتی که داخلش هستند، چقدر امکان دارد باشند؟ این طرف و آن طرف رفتنشان چه فرضهایی را ممکن هست بگذارد؟ باید همه‌اش را به معنای «وزن» نگاه کند، بگوید: داخل اتاق، حداکثرش یک تن نیرو وارد خواهد شد. اگر یک تن بگیریم، چطور می‌شود؟ در حالی که بعدش، که به اصطلاح می‌خواهد برای مسکن طراحی بکند، می‌گوید: اتاق خواب کجا باشد؟ اتاق پذیرایی کجا باشد؟ اتاق فلان چطور باشد؟ این در صحبت‌هایش هست. شما جدول به اصطلاح «نظام اوصافی» یا «جدول مبدلی» که می‌نویسید، منزلتها حتماً باید روی «جریان اوصاف» تنظیم شود. منزلت «جریان قدرت» است. اصلاً منزلت کلاً «نظام قدرت» است ولی این قدرت به یک موضوعی داده می‌شود. اینطور نیست که به اصطلاح قدرت، چیزی ایجاد نکند، هر چند «نظام قدرت» یک موضوعاتی را درست می‌کند که وابسته‌ی به نظام قدرت هستند؛ یعنی خارج از نظام قدرت، دیگر آن موضوعات نیستند، فرض این است. مثلاً عرض می‌کنم: «قدرت اجتماعی نخست وزیر»، درست است منزلت و مقام نخست وزیری غیر از شخص نخست وزیر است، مقام ریاست جمهوری غیر از شخص ریاست جمهور است، ولی وقتی شما منازل را درست کردید نمی‌شود دیگر

صاحب مقام نداشته باشد برای گردش کار جامعه ولی صاحب، مقامی که پیدا می‌کند، قدرتی که دارد قدرت اجتماعی، منوط به بودن در آنجاست از آنجا آمد که بیرون، دیگر آن قدرت را ندارد و جای دیگر رفت و خارج از این نظام شد. آقای میرحسین موسوی از نخست وزیری رفت استاد دانشگاه شد دیگر آن قدرت را ندارد. «جریان اوصافی» را که شما برای منزلتها و برای معرفی آن، به اصطلاح از بخش درونی جدولتان و ستون درونی جدولتان می‌سازید جریانی است که منزلتها را مشخص می‌کند. حالا بعد از این تبدیل، در جدولی می‌آید که موضوعاتتان درست می‌شوند که جدول تعریفتان می‌شود و به اصطلاح کل می‌سازید، در آن کل صحیح است بگویید اجزایی داریم وحدتی دارند.

(س) در نظام تعاریف؟ نظام تعاریفم...

(ج) یعنی کلی که به شما تحویل می‌دهد، آنجا یک «نظام تعاریفی» [دارد که] در آنجا یک کل دیگر در تعریفتان [است]، که یک مفاهیمی را دارد و دیگر این مفاهیمتان تبدیل به «منتجه» می‌شود؛ یعنی برایتان مفهوم را تمام می‌کند؛ یعنی در جدول تعریفتان، اگر و آنگاه تمام می‌شود.

(س) خب ما این مشکل را داشتیم که اگر بخواهیم گُلش را نظام اوصاف در جدول مدل بدانیم، وقتی جریان اوصاف باشد، دیگر چرا می‌گوییم: یک طرف موضوع، یک طرف اثر، یک طرف موصوف، یک طرف وصف؟ (ج) وصفها را هم خودش برایتان دیگر طبقه بندی کرده است.

(س) یعنی موصوف دیگر...

(ج) یعنی، آیا [در] «جریان اوصاف» همه‌ی اوصاف در یک درجه‌ی واحده هستند؟

(س) خب اوصاف نیستند ولی اوصاف با موضعشان [هستند].

(ج) نه، آیا خود وصف هم می‌تواند موضوع برای وصف آخر بشود.

(س) خب می‌تواند بشود، ولی این از بحث ما خارج می‌شود.

(ج) چطور؟

س) یعنی ما اینجا داریم یک اثر یک موضوع می‌گوییم: این موضوع، نسبتش را به اثر باید ببینید و جریانش را کنترل کنید تا این را بتوانیم تعریف کنیم، بعد این موضوع را...

ج) ... از خود وصفها می‌دانیم.

س) از منشاء وصفها می‌دانیم.

ج) منشاء وصفها سؤال [از] همینجا می‌کنیم.

س) این برای بررسی موضوع دیگر ممکن است، ممکن است چیزهایی که [در] این موصوف یا موضوع قرار می‌گرفتند، وصف قرار بگیرند، ولی در این بررسی ما در موضوع، این چیزی است که تا آخر موصوف واقع می‌ماند.

ج) حالا من اینجا سؤال کنم، اینجا شما نوشتید «هماهنگی محوری ظرفیت» هماهنگی، دوّمین جمله‌اش چیست که به آن اضافه شده است؟ محوری محور، سوّمیش ظرفیت است. ظرفیت در این جا دو قید به آن اضافه شده است. شما هرگاه محوری ظرفیت را این طرف بردید و بعدش هماهنگی محوری را این طرف آوردید، این جمله چه چیزی را می‌رساند؟ محوری ظرفیت این طرف آمده و هماهنگی محوری این طرف آمده است. یعنی به عبارت دیگر، قید یک و دوتان این طرف آمده است.

س) بله.

ج) قید دوم و سوّم‌تان این طرف آمده، قید آخرتان است قاعدتاً همیشه چه چیزی بوده؟

س) «توسعه» است.

ج) نه، کاری به توسعه نداریم. اینجا «جهت» هم دارد «عاملیت» هم دارد. این را از نظر منزلت خود قیود به همدیگر دازیم سؤال می‌کنیم. قید آخر چه بود؟

س) موصوف بود.

ج) احسنت! پس موصوفتان این طرف است. خب هماهنگی محوری که هرگز موصوف نبوده، وصف برای ظرفیت بوده، وصف این طرف، موصوف این طرف می‌آید.

س) خب.

ج) اگر موصوف این طرف هست، وصفش این طرف می‌آید. وصف به معنای اثر برای موصوف هست یا نه؟

س) یعنی این اثر برای آن است؟

ج) از تجزیه‌ای که انجام گرفته، به نظر می‌رسد اصلاً روی همین دقت شده است که ما چه کنیم تا بتوانیم یک قاعده برای ساختن به اصطلاح، «وصف و موصوف» بدهیم. آنوقت، در عین حال که این «موصوف» می‌شود، این «وصفش» می‌شود این‌ها درون اینهم باید باشند؛ یعنی معرف این با این سه شاخصه باشند. مبحث روشن شد.

س) پس ما در آخر یک بحثهایی هم در خدمتتان می‌کنیم.

ج) یعنی خود این را که تا آخر سریع بخوانید و هر کدامش را تا آخر بیاید، اینجا طبیعتاً آنچه واقع شده، آخرین چیزی است که کلام برایش تمام می‌شود و اینها دوتا به هم اضافه می‌شوند این ... موصوف‌تان هست. موصوف را با قید قبلیش که این طرف بنویسید، موصوف‌ها این طرف هستند.

س) آنوقت، طرف موصوف تقسیماتش باید کلّ و جز بشود.

ج) حالا سؤال همین‌جا است که اگر موصوف را شما باز مطلقاً از این طرف ببرید

س) از طرف وصفش ببریم؟

ج) از طرف وصفش ببرید، باید موضوع بشود، همین طوری [است] که می‌فرمایید، ولی فرضتان این هست که این یک خطی که شروع می‌کنید از موضوع تا آخر هماهنگی دیگر قاعدتاً یکپارچه است؛ که می‌گویید با یک عدد خوانده می‌شود. اگر بنا شود که این یکپارچه شد دیگر نمی‌توانید بگویید که باید نسبت به این تقسیمات، به اصطلاح کلی و مصداق بشود دیگر موضوعاتی که موضوعات آخر را می‌دهند باید بشود هر چند آن موضوعات این نیست، این فقط منزلتش هست فقط باید بصورت منتهی این سه تا یکی دیگر را بدهند.

س) صحیح است که بگوییم برای او اجزاء می‌شوند؟

ج) برای این؟

(س) برای آن چیزی که این معرف منزلتش است.

(ج) برای آن چیزی که این معرف منزلتش [هست]

(س) بله

(ج) احسنت می‌توانند بشوند اجزاء یک کلّ یعنی این نظام جریان اوصاف باشد که بدهد یک نظام جریان تعاریف یا به اصطلاح موضوعات دیگری که یک کلّ را می‌دهند این سه تا حتماً سه تا هستند که یک منتجی اینجا دارند این هم یک منتجی این هم یک منجی هر کدام از این منتجی‌ها هم معنی و مفهوم امر جدیدی که در این منزلت می‌نشیند درست شد خیلی خیلی عفو بفرمایید

(س) ادامه بدهیم

(ج) حالا می‌خواهید من یک زنگ می‌زنم به آقای بهداروند سه تا قسمت هست یکی اینکه وقتی ما نحوه‌ی تشابک را، یعنی نحوه‌ی نظام دادن به منزلتها را؛ یعنی از سطوح متقوم به منزلتهای متقوم که آمدیم که بیست و هفت تا را در یک ستون دست راست صفحه نوشتیم، اولین کاری را که کردیم اینکه «توسعه، ساختار، کارایی» را به همدیگر از نظر منزلتها، متقوم ساختیم، دومین کار «تجزیه» هم که شده، باز یک عمل دیگر انجام گرفته و آن این که موضوعات علی‌حده متقوم شدند. «کارایی» یا علی‌حده متقوم شد؟

(س) بله.

(ج) در عین حالی که این علی‌حده متقوم شدنشان باز از همدیگر بریده نیست، هر موضوعی هم به کارایی‌اش طبیعتاً متقوم هست. پس بنابراین، ما وقتی که تقوم سطوح را به تقوم و منزلتها تبدیل می‌کنیم در ستون سمت راست می‌نویسیم، بعد تجزیه‌شان که می‌کنیم، موضوعات متقوم، هم «توسعه» هم «ساختار» هم «کارایی» این طرف می‌آید و کارایی‌ها متقوم «توسعه - ساختار - کارایی» هم این طرف می‌آید.

(س) یعنی صحیح است بگوییم: اینها کلاً یکی شان نوع ساختار این طرف را معرفی می‌کنند، که منزلتهایشان، هر کدامشان، یکی‌اش در منزلت ساختار [می‌آید] و یکی‌اش در توسعه‌ی کارایی می‌آید.

ج) احسنت [با تحسین] یعنی ساختار اجزاء را به اصطلاح «اجزاء» بگوییم بعداً در «جدول تعریف»، نه در جدول اوصاف [بیاوریم].

س) در «جدول اوصاف» مگر نباید معرف موضعاً یا موصوفاً بگوییم؟

ج) در «موصوفاً» این می‌آید. احسنت! اگر موصوف را در اینجا می‌گوییم، دیگر ستونهای بعدش را، تا وقتی که جدول تعریف را تبدیل نکرده‌ایم، نمی‌توانیم بگوییم که «ساختار موضوعات»، «نظام موضوعات»، بلکه وقتی به یک جدول دیگری رفتیم که از این دیگر خارج شدیم، که آن اسمش «جدول تعریف» بود، دیگر آنوقت «اجزاء یک کل» می‌گوییم، که مثلاً می‌گوییم که درون این جزء سه جزء است، درون این جزء دیگر هم سه جزء است تا به اینجا برسیم، بعد هم این طرف منتهی اثرها را می‌گوییم. سه تا اثر کارآیی سطح اول که مثلاً در این جا باشد، صحیح است که بگوییم: این سه تا اثر این سه تا هستند و لکن این جا یک اثر، یک منتهی می‌دهند، که این طرف کارآیی را می‌دهد و این طرف به اصطلاح ساختار «نظام موضوعات» را می‌دهد، این هم «نظام بردارهایتان» یا اینکه آثار و کارآیی‌هایشان، این هم جریانی نیست که وضع این موضوعات و کارآیی‌هایش را روی هم در یک مجموعه بزرگتری نشان می‌دهد.

س) این در «جدول تعریف» واقع می‌شود.

ج) این در جدول تعریف واقع می‌شود. آنوقت در جدول به اصطلاح «اوصاف» که می‌خواهد خود وصفها را وصف و موصوف بکند، بگوید: اینها موصوفند، اینها وصف این موصوفها هستند. هنوز وارد جدول تعریف نشده است، منتهی الیه آن هم این است که اولین تجزیه را انجام می‌دهد، بعدش که می‌خواهد [برای] اینها شیء درست کند، دیگر می‌گویید. طرف جدول تعریف در این جا بروید ما وقتی که موصوفهایمان را آوردیم در ستون دو قیدی دست راست نوشتیم، این ستون هر کدامش یکی‌اش «موصوف توسعه» هست، یکی‌اش «موصوف ساختار»، یکی‌اش «موصوف کارایی»، آنجا را الان اگر احیاناً محبت بفرمایید: این موصوفی را که دارید موصوف توسعه است و موضوعش، موضوع توسعه‌ای هست.

س) سطر اول

ج) سطر اول، درون یک عنوان توسعه‌ای هست که شاخصه‌هایش این هست، کارایی‌اش این طرف روبرویش هست؛ یعنی به عبارت دیگر، سطر اول را که ما نگاه می‌کنیم یک عنوان موصوفی در ستون دو قیدیها داریم محوری ظرفیت است که معنوش چه چیزی است؟ «توسعه توسعه توسعه».

س) مَعْنُونش یا عنوانش؟

ج) معذرت می‌خواهم، که عنوانش چه چیز [است]؟ «توسعه، توسعه، توسعه» آنوقت، این به اصطلاح «موصوف» ما شاخصه‌هایش چند تا هستند؟ «هماهنگی محوری ظرفیت». وصفش یا کارایی‌اش چه چیز هست؟ «هماهنگی محوری»، بودند سطح دوم که می‌آید «محوری جهت» است، شما می‌توانید هم بگویید: منزلتش، «منزلت ساختار» است، هم می‌توانید بگویید. عنوانش، «عنوان ساختار هست». اصلاً عنوانی که این درون آن واقع شده، عنوانی ساختاری است. مقابلش هم «هماهنگی محوری جهت» هست، که «هماهنگی محوری» این طرف آمده است. پس شما هم می‌توانید این جدول را که جلوی ستون عناوینتان هست «معرف» هم برای این منزلتها بگیرید کلاً بگویید: که جایگاهی که دارد صحبت می‌کند جایگاه کلش چه چیز است که اینها درونش واقع شدند؟ سپس می‌گویید: که این سه تا است: «توسعه - ساختار - کارایی» که در اینجا می‌گوییم: ملاحظه می‌کنید که این به اصطلاح محوری ظرفیت است، این محوری جهت است، این محوری عاملیت [است، که] هم لقب خود این را می‌توانید بنا به «جهت» بگویید: لقب ساختاریست، هم می‌توانید عنوان حاکم برایش را بگویید «عنوان ساختارای» است یعنی این سه تا کلاً درون این ساختارها هستند.

س) البته یک بحثی خدمتتان داشتیم، منتها این دو تا را چطوری جمع کنیم که یکی از یک طرف امی - گوئیم که: [این به معرف اینها، بصورت متشابه، نه تاشان «معرف توسعه» هستند نه تاشان «ساختار» نه تاشان «کارایی». هم موضوع عنوانشان «عنوان توسعه‌ایست»، هم منزلتشان. از یک بابت اینطوری می‌گوییم، از بابت دیگر می‌گوییم: کل اینها باید معرف موضوع باشند که یا موصوف باشند این بیست و هفته تا درآمد.

ج) یادمان نرود «موصوف توسعه»، «موصوف ساختار»، «موصوف کارایی» است. چون نباشده که ...

س) یعنی موصوف موضوع نیستند؟

ج) خیر، بنا شده است این گونه باشد که موضوعاتی که در اینجا طرح می شود، در سطحی بخواهیم «توسعه - ساختار - کارایی» را متقوم ببینیم، هر کدام از آنها باید سه تا بخش بشوند، که نسبت هم داشته به همدیگر باشند، مثلاً عرض می کنم: باید «توسعه» دارای سه تا بخش درونی خودش باشد، سه تا بخش درونی اش را می توانید به لقب «توسعه، توسعه، توسعه» بشناسیدش، می توانید به لقب «ظرفیت» بشناسیدش، باز درونی دوم اش را می توانید «جهت» بشناسیدش که در اینجا «توسعه توسعه ساختار» می شود، توسعه به عبارت دیگر، این «ظرفیت - جهت - عاملیت» چه زمانی به دست ما می آید؟ وقتی بدست ما می آید که بگوییم بعد که نمی شود بسیط باشد.

س) برای خودش وصف و موصوف قرار بدهیم.

ج) وصف موصوفش هم باید با تقوم با شریعی با ناظر بودن به «خودش، به ساختار و کارایی» بدست بیاید؛ یعنی باید سه عضو برایش قایل بشویم، سه تا عنوان برایش قائل بشویم، سه تا مفهوم برایش قائل بشویم، که یک مفهومش در درون خود توسعه جای «توسعه» بنشینند، یک مفهومش در درون توسعه جای «ساختار» بنشینند [یک مفهومش در درون توسعه جای «کارایی» بنشینند؛ یعنی صحیح باشد بگوییم: «توسعه‌ی توسعه، ساختار توسعه، کارایی توسعه»].

« و علی من اتبع الهدی »

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۱۷

استاد حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی (ره): حال اگر ما چنین چیزی را قائل بودیم که باید هر بُعد، در درون خود با ضرب شده ی خود آن دو بعد دیگر باشد، و ناظر به آن دو باشد تا سه تا شود؛ آن گاه که اینها را ضرب می کنیم عینی یکبار خود توسعه ساختار و کارایی را در یکدیگر، یک بار هم درون آن را ضرب می کنیم و در ستون سمت چپ جدول می نویسیم در وقتی هم که تجزیه می کنیم چه موضوعی را نشان می دهد؟ موضوعی را نشان می دهد که موضوعی است که به صورت یک عنوان درون این بگویید چه موضوعی را نشان می دهد که موضوعی است که به صورت یک عنوان درون یک بگویید چه موضوعی است که در اینجا مشاهده می کنیم. البته باید یادتان باشد که ۲۷ تایی ای که دارای سه قید هستند و به صورت هشتاد و یکی در سمت چپ جدول نوشته شده اند را از درون سه تا هشتاد و یکی هشتاد و یکی انتخاب کرده ایم.

برادر پیروزمند: هر نه تا قیدی سه قیدی

ج: بلی و این که درون آن آورده ایم به معنای این نیست که به اصطلاح حذف و خلاصه ی بی مورد کرده باشیم. بلکه شاخصه های این را ملاحظه می کنیم؛ یعنی شاخصه های ستون سمت راست را ملاحظه می کنیم. این را با سه شاخصه می گیریم. البته می شود نه شاخصه برای هر کدام از آنها در نظر گرفت؛ ولیکن با سه شاخصه کنترل می کنیم ولی سه شاخصه های اصلی آنها. چند چیز را ملاحظه می کنیم. یک تجزیه دو قیدی داریم. یک سه تا قید داریم که یک عنوان را تمام می کند و به جای آن می توانیم یک عنوان بگذاریم. یک سه شاخصه داریم و یک کارایی، که این نیز دو قیدی است. اگر بخواهیم اینگونه (غیر از این جدول است). فرض محال می کنم و آن را نفی می کنم؛ یعنی یک احتمالی را می آورم و رد می کنم تا مطلب روشن شود. احتمال بدهیم که هر ۲۷ تا فرضاً یک قدی را در اینجا بگذارید. (۲۷ تا یک قیدی می شود) بعد آن را به سه قیدی

تبدیل کنید. بعد به نُه و بده هم به ۲۷ قیدی تبدیل کنید. دوباره در آنجا مجبور بودیم که در درون آن باز هم سراغ ۲۷ قیدی برویم. طبیعی بود که روی هر کدام از آنها دست بگذاریم، باید برای هر کدام از آنها سراغ ۲۷ قیدی برویم.

س: یعنی هر قیدی از آن؟

ج: برای هر قیدی از آن، دوباره باید سراغ ۲۷ قیدی برویم. یعنی اگر یک قاعده برای خرد کردن می‌دادیم و می‌گفتیم که هر موضوعی دارای ۲۷ قید است. دوباره سراغ هر کدام از آن ۲۷ تا می‌رفتید ولی گفتید که ۲۷ قید است. یعنی در قیود نمی‌توانستید...

س: ... آن را جمع کنید.

ج: بله، یعنی نمی‌توانستید در قیود به ۲۷ قید ببرید و دوباره از ۲۷ قید آن را به یک قید برگردانید. اگر نتوانید به این شکل انجام دهید شبکه‌ای را درست می‌کنید که قابل جمع شدن نیست، هر چند متقوم باشد و شما در آن اثبات مقوم کنید. آنچه که سعی شده در آنجا انجام بگیرد اینست که چنانچه از یک موضوع شروع می‌شود به یک موضوع هم ختم شود و سعی کنیم که سیری مشخص داشته باشیم. به این صورت که این موضوعات که اینجا به ۲۷ گانه تبدیل شود، و دوباره این کارایی ۲۷ گانه به نتیجه‌ها و نتیجه‌ها تبدیل شود و در آخر کار هم از یک نتیجه بیشتر نشود تا بتوانیم در انتها این سه تا را هم در یک سطح از یک جدول بزرگتر قرار دهیم تا نیز بتوانیم آن را ترکیب کنیم؛ به همان شکلی که تجزیه می‌کنیم.

س: توضیح بفرمایید که آیا این عنوان صحیح است یا اصطلاح می‌خواهد که «تجزیه وسیله شناسایی نسبت به ساختار با توسعه و ساختار با کارایی است».

ج: یک طرف جدول که طبیعتاً توسعه، ساختار و کارایی را به صورت موضوعات آورده است. ولی یک نکته اضافه هم دارد. در سطح بالای آن که نگاه می‌کنیم منزلت ستونی کاری که انجام می‌دهید - ساختار موضوعات یا طبقه بندی آن - بر اساس توسعه تعریف می‌شود. یعنی نموداری را که معرف جدول شما است - جدول مختصات - در بالای جدول شما رسم شده است. در این جدول مختصات، یک ستون ستون موضوع

یک ستون اصلی یک ستون فرعی و یک ستون تبعی آن است. در عین حالی که این تجزیه را انجام می‌دهید یک سیر و یک جهت در حرکت را هم نشان می‌دهد. یعنی این طرفیهای آن آثار و این طرف وسط آن هم منزلت را نشان می‌دهد. این موضوعات دارای این منزلت و دارای این مقاصد هستند پس بنابراین وضع ساختار با توسعه نشان داده می‌شود، غیر از اینکه درون آن موضوعات و کارایی‌ها متقوم به یکدیگر شده اند.

س: یعنی وضع ساختار با توسعه از این طریق مشخص شده است که نه تایی آن عنوان توسعه‌ای و منزلت

توسعه‌ای دارد؟

ج: و در توسعه جایگاه (ستونهای) آنها مشخص است. یعنی در یک جریان که بخواهیم آن را یک کل و به عنوان یک واحد ببینیم موضوعات هم منزلت نیستند بلکه موضوعات اصلی و فرعی و تبعی دارند. به عبارت دیگر کل شاملتر موضع بزرگتر می‌شود. کل تحت شمول رده دو، موضوعات بخش یک می‌شود. کل اجزایی که داخل آن بخشها قرار دارند تبعی می‌شوند. این وحدت موضوع اینجا است و کار نامه است. که یک موضوع است و بیشتر از یک موضوع هم نیست. ولی بخشهای این وحدت موضوع درون بخش های آن و اجزاء درون آن چیست؟ در مقابل آن کارایی های خرد، کارایی های کلان و کارایی های آخرین مرتبه که لقب توسعه به آن داده اید در درون این دستگاه [چیست؟] بعد از آن هم در آخر یک موضوع تمام می‌شود. الان باید ببینیم که در جدول جریان اوصاف هستید یا تعاریف؟ در اوصاف هستیم. اگر در اوصاف هستید که وارد این بحث نمی‌شوید. اگر وارد این بحث نمی‌شوید، تجزیه وسیله شناسایی نسبت ساختار با توسعه و کارایی است یعنی در [بخش] بالایی نمی‌روید.

س: چیزی که الان در ذهنم از توضیحاتی که دادید این بود که ستونی را که به عنوان ساختار داریم وقتی

تجزیه می‌کنیم از منزلت هایی آن یکی برای توسعه است، یکی برای ساختار و یکی برای کارایی است.

ج: یعنی در آن جدول می‌توان آن را توضیح داد. یعنی در اینجا که یک سطح از هر کدام برای توسعه یک

سطح برای ساختار برای ساختار و یک سطح برای کارایی است.

س: یعنی بگوییم با تجزیه نسبت به اینها به آنها نسبت ...؟

ج: بدون تجزیه هم [چنین است] همین که [این‌ها را] اینجا آورده اید منزلتهای آن را بر این اساس آوردید.

س: الان می‌گوییم، جداگانه با این دو بعد دیگر مشخص می‌شود، یعنی نسبت موضوع را، با توسعه و کارایی می‌بینیم یا همین طور نسبت کارایی را در آن طرف با ...؟
ج: کارایی که الان این طرف است. موضوع هم که آن طرف است.

س: یعنی آنجا نسبت این دو از هم جدا تجزیه و تحلیل نشده بود و حال تحلیل کردیم ...؟
ج: دو مطلب است. این دو مطلب را از یکدیگر جدا کنید و روی آن دقت کنید. یک مطلبی اینکه هرگاه تجزیه کنیم، تغییراتی را که در این ستون ارزش می‌بینید، این تغییراتی است که نسبت موضوع به توسعه (زمان) و کارایی را به توسعه (زمان) نشان می‌دهد.

س: تغییرات کمی این را نشان می‌دهد؟

ج: بله. یعنی پس این یک سطح را که از اول دو قیدی تجزیه باشد تا آخر هماهنگی چه موقع می‌توانیم بنویسیم؟ یعنی آیه به طرف این که این موضوع را بنویسیم می‌توانیم جلو آن ۶۴ را بنویسیم یا نه؟ صحیح اینست که اگر بگویید ۶۴ تعادل این شاخصه‌ها است [بگوییم] در چه موضوعی؟ با کدام عنوان؟ موضوع شام دارای چه عنوان دارای چه شاخصه و دارای چه آثاری است؟ اگر به این مواردی که عرض کرد توجه کنید آن موقع معنای ۶۴ را غیز از ۶۴ که فقط برای شاخصه‌های باشد. می‌گیرید درست است که ۶۴ شاخصه این سه نسبت به ۳۲ شاخصه این سه است می‌باشد، ولی چه عنوانی بالای این سه قرار می‌گیرد؟ و درون آن موضوعی و چه کارایی وجود دارد؟

س: باید همه آن هماهنگ با هم وجود داشته باشد؟

س: بله اگر همه آن‌ها را با هم به صورت هماهنگ ملاحظه کنید آن وقت صحیح است که بگویید ساختار موضوعات تشکیل دهنده جدول با امر زمانی (توسعه) ساختار کلی با امر زمانی (توسعه) که امر زمانی این ۶۴ باشد که ارزش است.

س: چرا این را امر زمانی می‌گوییم؟

ج: اگر در نظر شما باشد این جهت قرار گرفته است. به عبارت دیگر جهتِ جهتِ جهتِ بالای ارزش قرار می‌گیرد که جهت موضوع را باید در مقصد تمام کند؛ یعنی منزلت در کارایی یا ارزشی یا جهتِ جهتِ جهت. باید قاعدتاً مطلب این طوری باشد که بدون این تجزیه این شاخصه به تنهایی معرف چیزی نباشد. به معنای دیگر هرگاه بر اساس یک شاخصه‌هایی، نمونه برداری‌هایی کنید. (غیر از درون جدول که صرفاً برای توضیح و خارج از موضوع عرض می‌کنم تا این مطلب روشن شود و شاخصه‌هایی را برداشتید که ضرب مطلوب نداشته باشد [در نتیجه] آماری را که که می‌گیرید هیچ معنایی ندارد. مثلاً شاخصه یا تعداد وسایل صنعتی یا وسایل اکل شرب و یا فلان را جمع و آن را واحد بندی هم بکنید و گفتید مثلاً صد هزار تومان تلفن دویست هزار تومان ساعت و واحد را تومان هر چه که گفتید همین کردید. اگر این شاخصه‌ها با یکدیگر نسبت نداشته باشند برای شما هیچ معنایی ندارد. فقط فهمیدید که کمیات است ولی تصمیمی روی آن نمی‌توانید بگیرید. اما اگر ضریب فتری داشته باشید ولی مدل نداشته باشید (حتماً وقتی ضریب فنی دارید مدل هم دارید) ولی به فرض که مدل آن را به شما نداده‌اند اگر بگویید نسبتها خوب است یا بد است می‌گویند حال باید چه تصمیمی بگیریم؟ می‌گویید نمی‌دانم. اگر نسبتها و مدل آن را داشته باشید؛ یعنی جهتِ جهتِ جهت را بتوانید معرفی کنید و بگویید مثلاً پایگاه آن کجاست، به نظر می‌آید که این ربط موضوعات به توسعه، و موضوعات به کارایی است که این از ترکیب کل این سطح به دست می‌آید. پس بنابراین از ترکیب کل سطح، خلاصه نتیجه گیری می‌کنیم. و می‌گوییم که هر سه قیدی که به عنوان شاخصه نوشته می‌شود در عین تقوم منزلت‌های هم‌عناوین، سطوح و منزلتها تا آخرین قسمت آمده در اینجا باید به یک جریان تبدیل شود؛ یعنی به تغییرات آن تبدیل شود. حال اگر بخواهد تقوم منزلتها تبدیل به تقوم تغییرات بشود باید حتماً موصوفها و وصفها جدا شوند، عنوان بگیرند و بعد کل اینها را هم در یک امتداد ببینیم و بگوییم این معنون این عنوان این اثر و این شاخصه‌های آن است با این به اصطلاح ارزش آن یا قدرت آن است تا بتوانید آن را جمع بندی کنید؛ یعنی ابزاری که بتواند تغییرات نظام تقوم اوصاف را کنترل کند.

برادر پیروزمند: حال این را که فرمودید بعد می‌خواستید با این عبارت بفرمایید که...

ج: که آیا هر ستون دو قیدی که هر کدام از ستون دست راست و ستون دست چپ، به نسبت مساوی معرف توسعه ساختار، کارایی و توسعه ساختار کارایی است. یعنی اگر بگوییم که درون هر عنوانی که با سه قید در سمت راست معین شده است یک توسعه و ساختار و کارایی با شاخصه های این طرف (چپ) تعریف شده است. حتماً دو قیدی سمت راست و دو قیدی سمت چپ که برآمده از خود این است، معرف وضعیت توسعه، ساختار و کارایی این موضوع سمت راست خواهد بود که از طریق عددی شناخته می‌شود. علاوه بر اینکه توسعه، ساختار و کارایی را هم، در ستون عمودی نگاه می‌کنیم. اینها به صورت مساوی نشان می‌دهند. پس بنابراین یک جریانی از سمت راست به طرف سمت چپ و یک جریان ستونی از بالای صفحه به پایین صفحه است. که در هر دو توسعه ساختار و کارایی داریم. یک توسعه، ساختار و کارایی بین نسبتهای عدد است که این توسعه و ساختار و کارایی بین نسبتهای عددی همیشه توسعه، ساختار و کارایی کل است. این توسعه، ساختار، کارایی کل جدول تعریف است نه توسعه، ساختار و کارایی یک عنوان. پس جدول عددی نه تا توسعه دارد، نه تا ساختار و نه تا کارایی دارد که این طرف و آن طرف نسبتهای عددی آن را معرفی می‌کند نشان می‌دهد این چه وضعی دارد؟ وضع کل چگونه است؟ یعنی جایگاه یک موضوع در کل چگونه است؟ در عین حال خود یک موضوع هم بنفسه به وسیله سمت راست تحلیل درونی می‌شود که موضوع عنوان موضوعی آن است و در سمت چپ دو قیدی آن، که موضوع عنوان کارایی آن است که طبیعتاً حد وسط آن ساختار است که در هر دو تکرار شده است. اگر حد وسط را بردارید و بخواهید فقط کارایی تنها فقط عنوان موضوعی بیاورید، اگر یک مورد از آن تکرار نشود نسبت آن تمام نمی‌شود. آن گاه به این شکل معلوم است که این محوری این ظرفیت است این یکی هم هماهنگی محوری است و آنگاه ...

س: با یکدیگر ارتباط دارد.

ج: بله و جامع آن هم در اینجا هماهنگی محوری ظرفیت است.

س: الان در هر تجزیه‌ای خاصیت آن نسبت به یک عنوان معلوم شد که این، توسعه، ساختار کارایی یک عنوان را معلوم می‌کند؟

ج: بله، ولكن دو ستون به لحاظ عمودی تا پایین روی ستون اعداد می‌آیند که به این شکل نسبتها را با هر در کل معین می‌کند.

س: بعد به عنوان تجزیه چه ویژگی نسبت به کل به ما می‌دهد؟

ج: اگر بخواهیم بدانیم که موضوعات این ستون چه چیزهایی است؟ موضوعات و کارایی های آن را می‌دهد همانطور که در فرد (?) می‌داد ... یعنی برای هر کدام که بخواهیم مدل می‌نویسیم. مدل یعنی این که از روی این بتوانیم همه منزلتهای جدول تعریف خود را شناسایی کنیم. ممکن است آنجا عناوین مختلفی باشد که آن عناوین احیاناً این طور تکرار نشده باشند و عناوین دیگری باشند. مثل جدول کارنامه فرهنگستان که عناوین آن اصولاً این طور نیست. در آنجا بوسیله این جدول است که می‌فهمید که جایگاه کدام موضوع جایگاه ساختاری است. آن وقت کدام ساختار؟ این مسئله مهم است که ساختارهایی که در اینجا قرار دارند همانند عدد اینها، وضعیت اینها مختلف است. یعنی مفهومی که در کلمه ساختار داریم، در همه جا به یک معنا نیست. ساختاری را که در خود ساختار به کار می‌برید، یا در ساختار ساختار ساختار به کار می‌برید و یا در ساختار توسعه به کار می‌برید [به یک معنا نیست]. طبیعتاً وارد این بحث نمی‌شویم.

س: باید الآن بگوییم که از این ۲۷ تایی که تجزیه شده، نه تای آن، معرف ساختار موضوع، نه تای آن کارایی موضوع و نه تای آن توسعه موضوع است؟

ج: موضوعاتی هستند که معرف ساختار مثلاً منزلتها هستند و الا اینکه بگوییم نه تای آن منزلتاً ساختار هستند یا نه تای آن موضوعاً ساختار هستند؛ یعنی یک موقع می‌گوییم که نه ساختار جدا داریم که آن‌ها را مثل نخ‌ها رنگی بهم تابیده ایم ولی گاهی می‌گوییم که این طور نیست بلکه منزلت آن منزلت ساختار است یا منزلت آن منزلت کارایی است. و الا در مجموعه که می‌آید (از باب مثل عرض می‌کنم) در این موضوعات یک نقشی دارند، ولی در نتیجه‌ها عوض می‌شوند. نتیجه‌ها، موضوعات جدید است. این موضوعات جدید [

به این شکل است که] احياناً از یک توسعه و ساختار و کارایی. فقط یک موضوع بیرون می‌آید که مثلاً فرضاً توسعه تنها می‌شود. بعد خود این توسعه و ساختار و کارایی، دوباره یک موضوع را تحویل می‌دهد و دوباره خود این سه تا که توسعه و کارایی و ساختار بود؛ یک موضوع را در پایان نتیجه می‌دهد.

س: از این چه استفاده‌ای می‌کنیم؟

ج: در این تبدیلی را که عرض خواهیم کرد می‌خواهیم بگوییم که وضعیت این اصلاً اینگونه نیست که بگوییم، اینجا نه تا ساختار است و نه تا هم توسعه و نه تا هم کارایی ...

س: نه نه تایی سه بلوک؟

ج: باشد.

س: با منزلتهای متقوم؟

ج: با منزلتهای متقوم یک صحبت است [بحث دیگر این که آیا] موضوعاً جایگاه آنها است یا خود آنها ساختار هستند؟

س: موضوعاً جایگاه آنها است؟

ج: احسنت!

س: آن وقت که موضوعاً جایگاه اینها این شد، صحیح است به این چه بگوییم یعنی چه معرفی را نسبت به کل دارند؟

ج: می‌تواند موضوعات رده سه را معرفی کند. موضوعات رده یک چیز، موضوعات رده دو هم یک چیز و موضوعاً رده سه هم یک چیز نسبت به کل دارند. همانطوری که در کارایی‌ها هم کارایی رده نازل یک چیز است، کارایی رده دو یک چیز و ... اگر مثلاً در اینجا کارایی مصداقی، در اینجا کارایی مفهوم یعنی کلیات و در هم اینجا هم کارایی مثلاً توسعه یا تکامل بگوییم، این کارایی‌ها را علی حده معرفی کرده ایم. به عبارت دیگر بعداً خواهیم گفت که برای شناسایی هر موضوع یک سطح تقسیم بندی به اوصاف داریم که البته این تعبیر اوصاف با نظام اوصاف متفاوت است. اصطلاح اوصاف در اینجا به معنی منته‌ها است، نه جریان‌ها که

درون یک چیز حرکت می‌کند. می‌گوییم که هر چیزی و هر نظامی را که ملاحظه کنید دارای سه سطح است: سطح مصادیق، سطح مفاهیم و سطح اوصاف. مثلاً در مورد این مواد تراش وقتی می‌گوییم این مصداق یک مداد تراش است این معنای مصداقی آن است. وقتی می‌گویید قیمت آن چند است؟ می‌گوییم در قیمت با سایر کالاها مزاحم می‌شود، ولی در کارایی لزوماً مزاحم نمی‌شود. البته در کارایی هم این را به بحثی ببریم و تبدیل به نیرو کنیم می‌بینیم جایگاه دارد و مزاحم پیدا می‌کند، در عین حال که تعاون هم دارد. ولی نه [گاهی] به شکل عادی می‌گویند کار این چیست؟ می‌گویید تراشیدن مداد، ولی همین که گفتید قیمت آن چند است؟ از خرج جیب یک نفر، وقتی بخواهد با ۳۰ تومان یک مداد تراش بخرد. به این معنا است که با این ۳۰ تومان نمی‌تواند یک پاک کن هم بخرد. یک ۳۰ تومان فقط برای یک کار فایده دارد. در مقیاس کلی کشور هم، این جای دیگران را به همان نسبت حد می‌زند یعنی باب مزاحم آن آغاز می‌شود. مثلاً اگر خود کار ۱۰ تومانی یا ۱۰۰ تومانی و یا ۱۸۰۰ تومانی را و در کشور مصرف شود به شکل می‌گذارد. یک اثر نمی‌گذارد، بلکه سه اثر می‌گذارد. خوب اگر این طور شد می‌گوییم در سته بندی های کلی، این در یک سطح با دیگران مزاحم پیدا می‌کند و همه باید در یک کل دیده شود. به این دسته بندی مفهومی می‌گوییم که موضوعات به صورت کلان باید دیده و لحاظ در کل بزرگتر شوند. از اینجا یک پله بالاتر می‌رویم و می‌گوییم که نظر شما نسبت به رابطه بین مداد تراش و تکامل چیست؟ ممکن است مثلاً خود مداد تراش‌ها به لحاظ [مصداقی]، اصلاً مساوری باشند. چه با مداد تراش هزار و هشتصد تومان مداد را بتراشید، چه با مداد تراش ده تومانی بتراشید که احیاناً تیغ ده تومانی ممکن است کند باشد و ۵ دقیقه وقت شما را بگیرد یا دو بار مداد را بشکند. می‌گویید خاصیت مداد تراش تراشیدن است. این با یک مقدار تاخیر تراشید، آن با یک سرعت بیشتر تراشید. می‌گویند مداد تراش [ها] از این جهت، مصداقاً مساوی هستند. ولی اینکه کدام یک به نفع کشور است که در الگوی مصرف که مثلاً صرفه جویی است به کار گیرند. می‌گوین صرفه جویی به این است که نه آن مداد تراش ده تومانی را بخرید و نه آن ۱۸۰۰ تومانی را. بلکه برای صرفه جویی فرضاً ۵۰ تومانی را بخرید. بعد می‌گویید برای تکامل کدام یک بهتر است. برای تکامل توجه می‌کنید که اگر مثلاً از امور تفریحی کم و به مداد تراش

.....

اضافه کنیم تا خیلی سریعتر و راحت رت و تمیز تر باشد بهتر است و مثلاً مداد تراش هایی که به میز می- بندند بخریم آن وقت ممکن است بگویند وقتی که می گفتیم صرفه دارد، معنای صرفه را در تکامل نگاه نمی- کردیم. صرفه در تکامل اینست که مداد تراش هزار و هشتصد تومانی ترویج شود. بعد می گویند که برای خانواده‌ها مشکل است که این را بخرند. می گویند نه باید ترویج کنید، تا مردم بیشتر از خریدن مثلاً فرش یا چیز دیگری که موجب رفاه است، اهمیت و بها به نوشت افزار و لوازم التحریر بدهند. اگر فرش قالی نشد با در اولویت قرار می گیرد. حال صحبتی که داریم درباره این که می توان یک شیء را بریده از همه جهات و هر نقطه در یک جهت خاص مبتلا به دید، هم می توان در تزاخم با دیگران آن را دید و هم می شود ارتباط با تکامل آن را ملاحظه کرد؛ یعنی عوض شدن یک وضع به وضع دیگر. جدول ما در تعریف باید عیناً همین سه سطح را نشان می دهد. باید یک سطح، سطح مصادیق یا تبعی باشد، یا به عبارت دیگر مقاصد و موضوعات تبعی یا خرد باشد یا بگوید از چه چیزی، کل تشکیل پیدا می کند. بعد در سطح دیگر، بگوید که عناوین بزرگ، بخشی، فرعی یا کلان ما چیست؟ بعد باید در یک سطح از بخشی کلان هم خارج شود و بگویم که اوصاف تغییر چگونه است؟ یا اوصاف تکامل، (اوصاف شدن به وحدت) چیست؟

س: این سه مرحله چگونه هستند؟

ج: این مرحله‌ای که در ۲۷ تایی هستند و موضوعات، موضوعات تبعی و اوصاف، اوصاف خرد است. آن موقعی که موضوعاً، به نه تایی‌ها تبدیل می شوند موضوعاً، موضوعات بخشی است، که فرعی می شود. این طرف آن هم از نظر مفهومی به آن کارایی های کلان می گویند. دیگر کارای برای یک مطلب نیست بلکه برای یک بخش است. از اینجا رد می شوید و به نسبت به خود کل می رسید که تغییر چگونه است؟ می گویند (که یکی است)، سه وصف کارایی دارد و سه موضوع برابر آن. این را سطح تجزیه اوصاف یک کل می گوئیم، هر چند اوصاف هم، موضوعات باشند؛ یعنی منزلت داشته باشند و منزلت آنها هم شیء داشته باشد، ولی آن شیء و آن کرسی ها، کرسی های اصلی نظام هستند [او به عنوان] کرسی های فرعی و تبعی محاسبه نمی شوند.

س: خوب است این را در برگشت جدول که تعبیر می کردیم؟

ج: فصل تعریف بگیریید. نظام تعریف بگیریید. از مدل چیز(?) برای تعریف می‌روید؛ که در آن می‌گویید که موضوعات چه دسته‌بندی‌ای دارند.

س: طبقه بندی ...

ج: ... موضوعات چه طبقه بندی دارند.

س: با این توضیحاتی که فرمودید تحت عنوان ضرورت تجزیه اوصاف سه قیدی...

ج: اولین ضرورتی که طرح شد، در هر عنوان و در درون آن سه تا توسعه، ساختار کارایی است که این‌ها سه تا شاخصه، برابر با یک عنوان نسا. تا اینجای آن برای شاخصه گیری و ملاحظه عددی‌ای که دارد واضح است. دومین قسمت این که آیا وضعیت همه شاخصه‌ها در تعریف عنوان این طرف با هم برابرند. یا اینکه بعضی از شاخصه‌ها نقش موضوع یا موصوف دارند و بعضی از شاخصه‌ها نقش کارایی اولین خاصیتش این است که بگوییم اینها معرف وضعیت‌ای نسبت به این هستند. یعنی اگر بخواهیم بگوییم که درون یک عنوان اینها را قرار دارد و آن گاه وقتی درون عددهای این، این شده است، بهتر است که آن را تجزیه کنیم و بگوییم این خصلت و این کارایی روی هم این را تشکیل می‌دهند.

س: بگوییم که تجزیه، موضوع و اثر را هم برای یک عنوان مشخص می‌کند و هم برای کل.

ج: بله، اگر از طریق ستون بیاید برای کل معرفی می‌کند.

س: یعنی وسیله تحلیل موضوع و اثر برای کل می‌شود؟

ج: بله و اگر از طریق سطر بیایم برای یک عنوان می‌شود.

س: این کار را باید بکنیم تا بتوانیم....

ج: اگر این کار را نکنید و فقط این یک ستونی باشد، یک فرض اینست که ما آن را اینگونه می‌کنیم

(مطابق شکل در جلسه)

س: فقط ستون‌های وسط می‌شود؟

ج: بله فقط این ستون باشد. خب اگر اینگونه باشد. باید چند چیز را باید در نظر داشته باشیم. هرگاه که شاخصه برای یک چیز نداشته باشیم و فقط آمار از یک امور بگیریم، درباره این هیچ چیزی نمی‌توانیم بگوییم. یا اگر ما باشیم و شاخصه گیری از کمیتی که در عالم هستند، این هم هیچ گونه جمع بندی به ما نمی‌دهد. یا اگر یک ضریب داشته باشیم، ولی نسبت این ضریب‌ها را نتوانیم در یک کل به آنها جا بدهیم. آنگاه این ضریب‌ها به ما مطلوب و نا مطلوب را می‌گوید، ولی اینکه چه کار کنیم تا این تغییر کند را نمی‌گوید. چون از کل تحلیل نمی‌دهد و فقط نسبت مطلوب آن را می‌گوید و ما می‌فهمیم که نسبت مطلوب وجود ندارد. ولی این که چه کار کنیم تا وجود داشته باشد؟ اگر بخواهیم تحلیل خود را از شاخصه یک قدم جلوتر ببریم باید بعد از آن وصف و موصوف را در منزلت تقوم ببینیم. در حقیقت با آن بیانی که عرض کردم به این شکل می‌شود که یک سطح از تقوم را در عناوین، یک سطح در سطوح به هم متقوم و یک سطح را هم به سطح کل بیاوریم، آنگاه به سطح کل آوردیم اگر بخواهیم تغییر را هم در این نسبتها ببینیم، مجبوریم حتماً تجزیه کنیم.

س: مطالعه کنترل تغییر ...

ج: ... نمی‌توانید بکنید مگر این که تقوم را تجزیه و پس با تبدیل شدن آن در هر سطحی به موضوعات دیگر ببینید؛ یعنی تبدیل شدن آن به وحدت؛ یعنی کثرت باید بتواند به طرف وحدت بیاید تا یک کل را تعریف کند، هم چنانکه از این طرف هم باید بتوانید آن چه را که تجزیه کردید مرکب کنید تا برسانید به ...

س: پس به جای این عنوان که قبلاً نوشته بودیم تجزیه وسیله تحلیل یا تفکیک (اگر صحیح باشد) موضوع یا اثر موضوع نسبت به کل یا برای کل تحت این عنوان و تجزیه وسیله تحلیل یا تفکیک موضوع از اثر موضوع؟

ج: تفکیک شاید درست نباشد و همان تحلیل بهتر باشد. چون می‌خواهید بگویید که نسبت بین آنها اینگونه است یا اینکه این سطح هم به هم پیوسته است. این معنای تحلیل می‌دهد و تحلیل این ستون نسبت به این هم تحلیل می‌شود. در عین حال تحلیل به این معنا که این عنوان تجزیه شده است، تفکیک را که

قبلاً گفتید داخل این شده است. این عنوان اول تفکیک می‌شود بعد از تفکیک نسبت به یکدیگر تحلیل می‌شود. یعنی اول ستون سمت راست تجزیه و به اجزاء تشکیل دهنده آن تفکیک و در ستون سمت چپ نوشته می‌شود، پس از تجزیه و تفکیک، تحلیل می‌شود و ساختار موضوعی یک طرف، و کارایی و ساختار هم در طرف دیگر [نوشته می‌شود].

س: بنابراین می‌گوییم این را به دو عنوان تبدیل کنیم تجزیه و سیله تحلیل موضوع و اثر موضوع نسبت به کل است ...

ج: ... که تجزیه نسبت به یک موضوع می‌باشد...

س: ... نسبت به شاخصه های یک عنوان است. قبلاً در این محذور تقریباً واقع می‌شدیم که وقتی این طور می‌گفتیم جای معرفی اوصاف توسعه خالی می‌ماند. برای جواب گویی بها این می‌فرمودید که چون هر کدام از سطرها و منزلتها، منزلت توسعه، ساختار و کارایی است بنابراین اینگونه تفکیک نکنیم که بگوییم یک طرف آن ساختار موضوع را معرفی می‌کند و یک طرف آن اثر و کارایی موضوع را، بلکه بگوییم ساختار و موضوعاً معرفی می‌کند و نیز کارایی را هم موضوعاً و هر کدام از آنها ...

س: ... که بعد بعد هم به این ترتیب مانند این است که بگوییم توسعه هم ...

ج: ... منزلتاً وجود دارد ...

س: ... و با همان عناوین شناخته و معرفی شده است. آن موقع این با آن چیزی ندارد؟

ج: اگر بیاید در خرد آن نگاه کنید، همانطوری که می‌فرمایید اولی نقش کارایی را دارد، دومی ساختار را دارد، سومی نقش توسعه دارد.

س: در سه شاخصه

ج: بله، حال وقتی آن را تجزیه می‌کنید و در این طرف و این طرف می‌نویسید چگونه است؟ آیا فقط منزلت آن منزلت توسعه است که در اینجا ملاحظه می‌شود یا خود آن هم مفهوماً مفهوماً توسعه را در این سطر دارد؛ یعنی موضوعاً هم موضوع توسعه ای است. حال اگر این را از اینجا گرفتید، موضوعاً موضوع

توسعه‌ای است. این یکی هم موضوعاً موضوع ساختاری است که از اینجا گرفتید؛ هماهنگی محور جهت. البته در جدول اوصاف نه در جدولی که در تعریف می‌آید. جریان اوصاف مبدل معرف منزلت است. یعنی همان طور که عرض کردم، ممکن همه اینها ظرفیت نوشته شود. ولی هر ظرفیتی به یک معنا به کار می‌رود. یعنی هشتاد یک کلمه‌ای ظرفیت در آن هشتاد و یک معنا دارد که یکی از آنها کارایی منزلت، است که باید معرف آن باشد، بعد از آن باید نسبت خود قیود و تقدّم و تاخر آنها معین شود. به عبارت دیگر باید قید، سطح و منزلت آن در نظام و نسبت آن در تغییر، باید [باید عین شود] معرف هر واژه‌ای باشد که به کار می‌رود.

س: یک تعبیری دیگری هم اینجا عنوان شد که لطفاً توضیح بیشتری بفرمایید. «تجزیه وسیله ی تعیین نسبت این موضوع با سایر موضوعات می‌تواند قرار بگیرد» آیا این عنوان درستی است؟

ج: ابتدا به این نکته تذکر می‌دهم که عنوانی که این طرف وجود دارد و عناوین دیگر که در یک ستون آمده اند، با اثرها روی هم دیده می‌شوند و نسبت و منزلت آنها به یکدیگر معرفی شده است؛ نه موضوعاً و اوصافاً. فرق این مطلب چیست؟ یعنی تفاوت اینکه...

.... یک ماشین را یک دستگاه را قطعه قطعه می‌کنید. نقشه مونتاژ آن را هم دارید. نقشه ی مونتاژ همیشه نقش مونتاژ کردن این موضوعات و قطعات است، ولی برای کسی که می‌خواهد تحلیل کند و بگوید چرا فلان عمر فلان قطعه این مقدار کم و زیاد شده است [این نقشه مفید است]. چون هم کم و زیاد شدن بی جای مر [موجب ضرر است]؛ خرد و دور ریخته شوند و یک قطعه [سالم] باشند به معنای اینست که این درست نیست. در بسیاری از قطعات صنعتی را می‌بینید که به دلیل تلاشی بقیه قطعات در عین حالی که هنوز کارای مفید دارد آن را دور می‌اندازند، در حالی که عمر اینها باید به یک توازنی باشد تا به نسبت، با هم استهلاک پیدا کند. البته ممکن است چند قطعه اصلی داشته باشیم که بتوان با وجود آنها این قطعات فرعی و تبعی را عوض کرد. ولی قطعه‌ها باید سطح بندی داشته باشد. مثلاً قطعه رده اولی که فرضاً اسکلت و شاسی و موتور ماشین است باید دوام این سه از همه بیشتر باشد. بعد بگویند عمر قطعه های فرعی مثلاً جعبه دنده و جعبه فرمان ماشین اگر از این مقدار هم کمتر باشد عیبی ندارد. و بعد هم قطعاتی هستند که

اگر زود هم عوض شوند عینی ندارد. مهمترین نکته‌ای را که می‌خواهم عرض کنم این طور مونتاز کنید تا ماشین درست شود بحثی از تحلیل وظایف، عمر و کارایی ماشین نیست. اگر شما یک کل را طبقه بندی به اوصاف و موضوعات کردید؛ یعنی کارایی هر کدام و سطح کارایی آن معرفی شد، از دید ما توانستید یک کل را تعریف کنید.

س: کارایی و ...؟

ج: کارایی و سطح کارایی. «موضوع» چیست و در چه سطحی قرار دارد؟ «کارایی» آن چیست و در چه سطحی قرار دارد.

س: سطح یعنی نسبت آن و جایگاه آن نسبت به بقیه معلوم نیست؟

ج: نه، مثالی که زدم مثال مناسبی است که ماشین سه قطعه‌ای اصلی دارد.

س: آیا سطح داخلی موضوعات منظور شماست.

ج: بله و موضوعات سطح داخلی آن را طبقه بندی کنیم و نیز کارایی‌های آن را طبقه بندی کنیم. آن وقت طبقه بندی موضوعات باید جایگاه موضوعاً تمام کند و طبقه بندی کارایی هم باید بتواند جایگاه هراتر را نسبت به سایر اوصاف طبقه بندی و سطح بندی کند.

س: و این را خواستید که ...؟

ج: این را آوردیم تا بگوییم که اگر تجزیه نشود ما قدرت طبقه بندی کردن کارایی‌ها آرا به صورت جدا نخواهیم داشت به عبارت دیگر [نقشه‌ای از کارایی نقشه‌ای از موضوعات را نخواهیم داشت. ولی اگر این ستون سمت چپ جدول را تجزیه کردیم می‌توانیم طبقه بندی ساختار موضوعات و طبقه بندی آثار را به صورت جدا انجام دهیم.

س: یک نکته اول فرمودید می‌خواستید این عنوان بفرمایید که تجزیه چگونه نسبت این موضوع را با سایر

موضوعات معلوم می‌کند؟

ج: یعنی اگر تجزیه یک موضوع را در یک طبقه بندی آورد علاوه بر این که نسبت بین خود موضوع را با سایر موضوعات به نحو تقویم از نظر منزلت....

س: یعنی پس موضوعات خارجی مورد نظر نیست که کل این موضوع نسبت به ...

ج: نه، همه آن فعلاً در درون این مطرح است. البته خود این روش هم بر یک جدول تعریف درونی و هم بر یک جدول تعریف بیرونی حاکم است. یعنی اگر نسبت بین تغییرات را در خود نداشته باشد نمی تواند برای معادله زمینه ساز باشد؛ یعنی معادله همیشه حاکم است. تعریف همیشه زمینه یک حکم است. مثل مقدماتی که در منطق می چینند و بعد حاکم تمام می شود. اگر مقدمات معّف نباشد هرگز به حجت نمی رسید.

س: مگر این تعیین سطوح موضوعات و سطوح کارایی قبل از تجزیه انجام نشده بود؟

ج: تقویم سطوح به یکدیگر در اینجا، بدون تفکیک، انجام شده بود. این تفکیک، یک اثر را برای خود هر سطح یا هر عنوان ایجاد کرد و یک اثر را هم ایجاد کرد که طبقه بندی موضوعات و آثار را برای ما ممکن کرد و ما نیازمند به طبقه بندی موضوعات هستیم که سه سطح داشته باشد تا بتوانیم به صورت دائم موضوعاً، موضوعات را به یکدیگر در سطوح بالاتر تبدیل کنیم، به همین شکل هم کارایی را.

س: یعنی ابتدا باید اصل ضرورت تفکیک مشخص شود. بعد بر اساس آن بگوییم که وقتی که این تفکیک انجام گرفت این تفکیک هم خاصیت طبقه بندی داخلی دارد؟

س: چندین خاصیت دارد و چندین کار را می تواند انجام دهد. اولین کاری را که می تواند انجام دهد می تواند معرف وضعیت داخلی یک موضوع باشد. دومین خاصیت آن اینست که نظام موضوعات را برای به وحدت رساندن موضوعات که از کثرت به وحدت برسد در مقابل نظام کارایی ما، در به وحدت رساندن منتجه ها و نتایج به ما کمک می کند. پس برای اولی که موضوع را تجزیه به سه وصف داخلی آن می کرد صحیح است که لقب «تجزیه و تفکیک» بدهیم. ولی وقتی آن را تقسیم می کنیم دیگر [عنوان] تجزیه و تفکیک نمی گوییم، بلکه می گوییم: تحلیل به موضوع و اثر آن،

س: اسم آن را تجزیه نگوییم؟

ج: نه این وسط را تجزیه بگویید. در اینجا که بین این طرف و آن طرف مشترک است.

س: قبلی را «تجزیه به نسبت» می‌فرمودید شاید تعبیر صحیحی باشد؟

ج: [اصطلاح] «تحلیل» شاید عمومی‌تر و رایج‌تر باشد. بعد از این «تحلیل موضوع و اثر» وضعیت موضوع

ما مشخص می‌شود.

س: به عبارتی عنوان ما مشخص می‌شود.

ج: بله و دوم اینکه موضوعاً اینها روی هم اجازه طبقه بندی موضوعات تا رسیدن به موضوع واحد را به ما

می‌دهند؛ یعنی در حقیقت همین تجزیه است که امکان سیر ما را از جدول اوصاف به جدول تعریف می‌دهد.

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۱۸

استاد حجت السلام والمسلمین حسینی الهاشمی: بحث درباره این بود که یک شیوه‌ی تقسیم سه، سه‌ای داشتیم که اول قیودی را به هم متقوم می‌کرد و راه تکثیر آن را یاد می‌داد. بعد این تقوّم قیود منتهی به تقوم سطوح

در جدول مدل تعریف منتهی شد. بعد از آن این تقوم سطوح را به تقوم هر قسمت رساندیم؛ یعنی هر لایه موضوعات به ۲۷ تا قیدی متقوم شدند، یعنی این موضوعات که هر کدام دارای سه قید هستند، به دو شکل آوردیم، یک ۲۷ تا سه قیدی که معرف عناوین موضوعات شدند و از یک ۲۷ تا نه قیدی ۲۷ سه قیدی به عنوان شاخصه استخراج شد که داخل موضوعات را تحلیل کنند و در سمت چپ نوشتیم.

البته اینکه از ۲۷، نه را انتخاب کردیم و از نه، سه، یک بحث دارد که قبلاً مختصر به آن اشاره شد، که وقتی می‌خواهیم درون یک شئی را نگاه کنیم، عین آن ۲۷ تا را برای شاخصه گیری انتخاب کنیم یا اینکه می‌شود شاخصه گیری را یک سطح نازلتر گرفت؛ یعنی تا ستون فرعی آمد و اصلی و فرعی و نه تایی کرد.

و بعد از اصلی و فرعی، باز اصلیهای آن را گرفت و سه تا قرار داد. این با فرض اینست که استدلالهای لازم بر آن انجام گیرد و این امر تمام باشد و لازم نباشد که برای هر موضوع، بار در درون آن ۲۷ را بگیریم و بتوان آن را به سه شاخصه رساند.

دوباره در این سه شاخصه یک کار دیگر انجام دادیم و ضرورت آغاز تحدید(؟) (تحلیل) و ترکیب و کنترل [را بیان کردیم] که معنی تعریف را به این سه تمام کنیم، بگوئیم که در تعریف باید حتماً "تحلیل انجام گیرد، تحلیلها هم باید شرایط ترکیبی داشته باشند و در ترکیب هم نهایتاً" کنترل یک منتهی انجام بگیرد؛ یعنی یک معادله تحویل بدهد و شیئی به معادله تعریف شود.

لذا اسم آن را جدول تعریف می‌گذاریم. تعریف باید زمینه را تمام کند. همانطوری که در «تعریف» در منطق صوری می‌گویند باید مانع اغیار و جامع افراد باشد، اینجا بجای اینکه یک شرط بگذارد و بگوید که جامع افراد و مانع اغیار باشد، یعنی بخواهد یک مفهوم کلی را تمام کند، می‌گوید که باید زمینه‌ی یک حکم را تمام کند.

اینجا حکم چیست؟ حکم همان چیزی است که به آن اگر و آنگاه، یعنی معادله می‌گویید؛ اگر چنین شود چنان می‌شود. این قضیه تعلیقی، که از نظر نظری تعلیقی است، اگر از نظر فاعلیت تبعی، تصرفی و محوری آن را ملاحظه کنید جریان علیت عینی را تمام می‌کند نه علیت نظری را. قضیه تعلیقی اگر و آنگاه به معنی حکم است. معادله در حقیقت حکم یک قضیه عینی است.

تعریف باید به مباشرت معادله؛ برساند یعنی زمینه معادله را تمام کند. حال در جدول تعریف - که مدل می‌خواهد به آن طرف برود - موضوعات یک تکثیر و تجزیه‌ای را به هم متقوم کرده یعنی قیود، سطوح و موضوعات داخل سطوح را به یکدیگر متقوم کرده و پایگاه آنها نسبت به یکدیگر معلوم است ولی کنترلی برای این که ببینیم تغییر یک موضوع از نظر پایگاه آن چه اثری در تغییر آثار خود آن می‌گذارد یا به عبارت دیگر چه ثمره‌ای در تغییر اثر خود آن موضوع می‌گذارد ندارد.

بنابراین مبنا اگر اثر چیزی جز نمود رابطه یک شئی با سایر اجزاء مجموعه نباشد و بنابراین تغییر آن با تغییر پایگاه برابر باشد، وقتی تحلیل آن، یعنی تحلیل نسبت موضوع به سایر موضوعات، امکان پذیر می‌شود که علاوه بر تعیین منزلت آن نسبت به سایر موضوعات در عین متقوم بودن اثر به موصوف و موصوف به اثر، هریک از دو را هم بتوان در دو جایگاه متقوم ملاحظه کرد.

س: این دو جایگاه متقوم چیست؟

ج: که کل ستون سمت راست، که ستون موضوعات است، متقوم به ستون آثار است. این غیر از تقوم موضوعات به هم به صورت یک وحدت که دارای سه خصوصیت توسعه، ساختار، کارائی هستند و نیز غیر از

ملاحظهٔ تقوم سه قید معرف یک موضوع به هم به وسیلهٔ تأخر و تقدّم، دو منزلت جدا که یک منزلت برای اثر و یک منزلت برای موضوع دارای اثر است، می‌باشد.

در سمت راست جدول، ستون دو قیدی قرار داده شده که در آن ستون ساختار موضوع نوشته شده است، و یک جایگاهی در سطر برای ساختار موضوع معین شده است که در سمت چپ یک آثاری برای ساختار ذکر شده است. ابتدائاً^{۲۲} توجه به این مطلب که موضوع و ساختار در حقیقت [...] ظرفیت است. (؟)

س: در سطر اول ستون دو قیدی.

ج: مقابل آن هماهنگی محوری نوشته شده است بر فرض اینکه به این وسط که نگاه می‌کنیم.

هماهنگی محوری ظرفیت است و هماهنگی معنای کارائی و اثر، محوری معنی ساختاری و ظرفیت هم معنی موصوف این دو را داشته باشد آنگاه محوری ظرفیت، ساختار موصوف و در این طرف نوشته می‌شود و هماهنگی محوری هم این طرف نوشته می‌شود.

کلمهٔ محوری که ساختار است یکبار ساختار موصوف، یک بار هم کارائی آن ساختار یا محوری است.

پس بنابراین ما می‌توانیم بگوییم که اگر می‌گفتیم ساختار ظرفیت، بعد ساختار هماهنگی، ساختار در دو موضوع و با یک معنا به کار رفته بود، ولی موضوع ساختار گاهی هماهنگی و گاهی هم ظرفیت شده بود، [در نتیجه] وحدت موضوع حفظ نمی‌شد. ولی اگر گفتیم محوری ظرفیت و در مقابل آن هماهنگی محوری، وحدت موضوع را حفظ کرده بودیم.

حال این وحدتها حفظ شد. این چه خاصیتی دارد؟ خاصیت آن این شد که این تقوم دو جایگاه - یعنی تقوم هر سطر از ستون سمت راست و هر سطر از ستون سمت چپ - باعث وجود وحدت موضوع اینها و علت بقاء اینها می‌شود.

اما چرا اینها را کنار یکدیگر نگذاریم و فاصله ایجاد کنیم، یکی را این طرف جدول و یکی را آن طرف جدول بنویسیم؟ برای اینکه اگر این طور باشد آنگاه در بین این دو منزلت است که اصل موضوع که توسعهٔ توسعهٔ توسعه بوده است، قابلیت تحلیل پیدا می‌کند.

س: بخاطر فاصله گذاشتن است؟

ج: از طریق شاخصه‌ها؛ یعنی با این فاصله و منزلتی را که بین موصوف و اثر موصوف می‌گذاریم، می‌خواهیم بگوئیم حقیقت آنچه را که در این وسط است به وضعیت این دو بازگشت می‌کند.

شاخصه‌ها که شاخصه معرف بودن هستند، به ما قدرت تحلیل نمی‌دهند، مگر اینکه این جدا شود، تا بتوانیم هر تغییر در پایگاهی را در اثر آن ملاحظه کنیم و بینیم که اثر آن چطور می‌شود.

س: تغییر در پایگاه منظور شما تغییر در منزلت اوصاف دو قیدی است که ساختار موضوع را می‌دهند [است]؟

ج: یعنی این شاخصه‌ها را آورده‌ایم. نسبتهای ۶۴ با ۳۲ و ۱۶ به هم خورده است. این به هم خوردن نسبتها چه اثری در اثر موضوع آورده است.

اثر موضوع در حقیقت بازگو کننده منزلت آن، یعنی همان نسبتی که بین ۶۴ و ۳۲ بوده، می‌باشد.

س: برای اینکه عدم تعادل را ریشه یابی کنیم تحلیل می‌کنیم یا اینکه بر عکس آن است؟

ج: نه، برای اینکه نمود پیدا کند باید اول نمود آن را ببینیم بعد در قدم بعد اجازه ترکیب و رساندن آن به کنترل [بدهیم]؛ یعنی یک وقت به جایی می‌رسیم که می‌گوییم، معادله درست می‌کنیم. ولی باید یک سیر داشته باشیم تا به معادله برسیم. در آن سیر اول تجزیه‌هایی کرده‌ایم و تجزیه‌ها متقوم بوده است. اولی در هر حال در مرحله‌ی بعد باید بدانیم که چه چیزهایی اول تغییر می‌کند. تغییرات آن، موضوع را از کجا به کجا می‌برد؟ یعنی معرف پایگاه چیست؟ وقتی دیدیم عدد آن فرق کرد و یک شب دیگری را نشان داد، آیا اثر این می‌تواند اثر مفروض اولیه که ۶۴ می‌باشد؟ از مفروض در حقیقت نمود این عدد است. در این جا عدد مفروض تغییر کرده است. ولی اینکه چرا تغییر کرده است حرف دیگری است.

س: آیا چرایی آن، به این که چون اثر یا موصوف آن تغییر کرده است بر نمی‌گردد؟

ج: قاعده ترین مفروضی که داریم، باید به ما اجازه تحلیل بدهد. همانند اینجا که عددی آنرا می نویسیم، در آنجا هم کیفیت آنرا می نویسیم. کیفیت اثر برابر است با نسبت یک موضوع به سایر موضوعات. پس اکنون که عدد آن عوض شده پایگاه آن و اثر آن هم عوض شده است.

س: پس ما تاثیر تغییر منزلتهای درونی موضوع را در اوصاف درونی آن با این تحلیل معین می کنیم؟

ج: به یک بیان دیگر بگوئید تغییرات درونی موضوع را در ارتباط با مجموعه یعنی بیرونی موضوع. [تحلیل می کنیم].

س: الان به بیرون کاری نداریم؟

ج: بیرون آن خود پایگاه آن و نسبت آن است، البته از نه بیرون این جدول. این سه تا درون این سه تا و بیرون این سه تا که درون این ۲۷ تا است [منظور ما می باشد].

س: من نسبت به کل موضوع که این جدول آن است عرض کردم؟

ج: نه!

س: نسبت به آن درونی می شود.

ج: بله، نسبت به آن درونی می شود. ولی نسبت به این سه تا (که یک سطر است) تغییرات درون این سطر، در بیرون از سطرهای که در ۲۷ تائی درون این مجموعه است. ملاحظه می شود. حال صحبت اینست که اگر تجزیه نمی کردیم، برای ما خود ظرفیت، ساختار، هماهنگی، یک وحدت معنی می داد.

البته حالا هم یک وحدت معنی می دهد، الان هم وحدت آن برای وجود ساختار به هم نخورده است. ولی دو منزلت به آن داده ایم و یک وحدت را در دو منزلت نشان می دهیم. وحدت آن را هم از طریق حفظ ساختار که نسبت باشد حفظ کرده ایم. اگر وحدت را در دو منزلت ببینیم آثاری که می خواهد ترکیب شود و می توانیم آن ها را برای تحلیل پایگاه، (یعنی اگر از بیرون یک سطر نگاه کنیم کل یک مجموعه می شود). به وحدت که برسانیم، در آن طرف هم وقتی که موضوعات را به وحدت می رساند باید وجود ترکیب و رساندن آن به یک منتجه و موضوع به ما امکان تحلیل وضعیت داخلی و خارجی موضوع، را بدهد؛ یعنی باید بگوئید

که اگر چه کارهائی را انجام دهید می‌توانید این سطرها را به همان ۶۴ برگردانید. به عبارت دیگر نظام آثار و نظام موضوعات در ملاحظه تغییراتی که پیدا می‌شود، امکان دقت نظر را نسبت به اینکه موضوع و اثر آنرا با هم یک جا ببینیم و نتوانیم آنرا جدا ملاحظه کنیم.

س: این در بالا بردن دقت مطالعه درونی این موضوع روشن است که...

ج: نه، درون هر سطر در درون یک مجموعه، این دقت را از یک طرف [بیشتر می‌کند] که بعداً خواهیم گفت که خود این دقت باید بتواند ما را به تعریف راهنمایی کند. اگر تعریف بوسیله ملاحظه نسبت یک موضوع در مجموعه [به دست]

می‌آید [باید دید که] آیا [این تعریف] موضوع با حفظه اثر آن و همه خصوصیات آن بعنوان یک وحدت [به دست می‌آید] یا با تحلیل تغییرات موضوع و تغییرات اثر که تحلیل نسبت باشد.

ظاهراً اگر بتوانیم نسبت یک موضوع را به پایگاه آن و به جایگاه آن و نیز نسبت آنرا به سایر موضوعات - یعنی تغییر پایگاه آن در مجموعه را که گفتیم نمود آن در تغییر اثر آن ظاهر می‌شود، اگر بتوانیم نسبت بین متغیرها را - ببینیم، می‌توانیم تغییرات را به وحدت برسانیم یعنی متغیر اصلی را پیدا کنیم. گاهی ده چیز تغییر میکند، ده چیز را گاهی مستقل می‌بینیم، فرض کنید ۲۷ چیز در اینجا است، ۲۷ چیز را مستقل می‌بینیم بهتر است سراغ مثال ماشین برویم، شاید برای روشن شدن مطلب بهتر باشد. گاهی می‌گوئیم ماشین این تعداد قطعه دارد، سوار آن شدیم، در گردنه فلان جا فلان چیز آن شکست. هیچ ربطی هم بین شکستن یک قطعه به بقیه قطعات نمی‌آییم. می‌گوئیم یک قسمت آن سوخت. قطعه‌ی یدک می‌آوریم و عوض می‌کنیم. گاهی ما مشاور مخصوص هستیم.

س: اگر این را تجزیه هم نمی‌کردیم باز نسبت به منزلت‌ها یعنی تقوم منزلت‌ها معلوم بود و به همان ترتیبی که می‌فرمائید اگر عدد عوض می‌شد ما می‌توانستیم بگوئیم تغییر عدد، علامت اینست که منزلت این شاخصه‌ی سه قیدی به خورده است. شما می‌فرمائید که اگر این تجزیه و تحلیل را صورت ندهیم تأثیر تغییر منزلت‌ها در تغییر آثار را نمی‌توانیم ملاحظه کنیم؟

ج: نه، با مثالی که می‌زدیم عرض می‌کردم که اگر شما مشاور ساخت اتومبیل باشید و بخواهید عمر قطعات را بالا ببرید، باید بگوئید که قطعه در چه شرایطی است؟ شاید می‌بایست ارتباط آن را به بقیه اجزاء ببینید؟ بعد می‌گوئید که کوئل این ماشین سوخته، چون فشار روی آن آمده است، بعد می‌گوئید چرا فشار آمده است؟ پس در قطعات دیگر نگاه می‌کنید تا ببینید رابطه آنها با اصطکاک چگونه بوده است؟ ماشین می‌خواسته اصطکاک با زمین را خنثی کند [پس این سوخته است]. بعد می‌گوئید اگر دنده آنرا در سر بالائی با این شیب، با این سرعت این گونه قرار دهید دیگر کوئل نمی‌سوزد.

در این جا اصلاً دست به سیم پیچ کوئل نزدیده‌اید اید فشاری را که روی آن می‌آمده است کم کردید، نه اینکه مقاومت کوئل را بالا ببرید. گاهی هم برعکس است و می‌گوئید که باید مقاومت کوئل را بالا بُرد. مثلاً اگر ده هزار دور سیم پانزده است آنرا سیم ده کنید تا مقاومت آن بالا رود. این نکته که کدام یک از دو کار را باید کرد؟ باید به دنده اضافه کنیم یعنی قدرت موتور را بالا ببریم یا مقاومت کوئل را بالا ببریم؟ این را هنگامی می‌توان گفت که نظام آثار را جدا ببینیم، نظام موضوعات را هم جدا.

س: ربط یکی از اینها را با مقدمات آن بفرمائید؟

ج: هر گاه ما ۲۷ قطعه در یک ماشین ببینیم ولی اینها را مربوط به هم نبینیم [در نتیجه وقتی] یکی از آنها بسوزد، می‌گوئیم آن عوض کنید.

س: حاصل مثال شما این می‌شود که باید ارتباطات را ببینیم، مثلاً فشار را کم کنیم، الان ما ارتباطات را دیدیم قبل از اینکه...؟

ج: گاهی در دیدن ارتباط موضوع و اثر را جدا می‌کنیم. می‌گوئیم کوئلی که مقاومت آن این مقدار است، این مقدار دور با این سطح مقطع را دارد. گاهی هم کوئل را یکپارچه می‌بینیم وقتی هم که نسبت آنرا به دیگران می‌بینیم نمی‌گوئیم که اگر سطح مقطع بالا رود، مقاومت بیشتر می‌شود؛ یعنی درون کوئل را نسبت به تحلیل درون بقیه اعضاء، تحلیل

س: چکیده کلام این که این تحلیل به ما تحلیل درونی را می‌دهد که بعد بتوانیم نسبت آنرا با بیرون آن [معین کنیم].

ج: یعنی اگر پایگاه آن عوض شود؛ هرگاه پایگاه آن عوض شود، یعنی هرگاه نسبت‌های بیرونی آن عوض شود، چه تغییراتی درون موضوع پیدا می‌شود، یعنی می‌خواهد رابطه بین درون و بیرون را در اینجا منعکس کند. یک سؤال در اینجا باقی مانده است که برای این باید این جدول را یکبار ضرب کنیم...

...هماهنگی محوری ظرفیتی... در این ضرب شده است. تحلیلی را که در داخل انجام می‌دهید، علاوه بر اینکه تحلیل داخل دو منزلت است (یعنی موضوع و اثر که آنرا در دو طرف موضوع، شاخصه و ارزش آن قرار می‌دهد)، یک کار دیگری را هم انجام می‌دهد و آن اینکه امکان ترکیب درست می‌کند که در جلسه‌ی قبل هم این مطلب را بیان کردیم. یعنی این تحلیل امکان ترکیب می‌دهد. امکان ترکیب وقتی است که موضوع و اثر در دو منزلت متقوم باشند. چون آثار می‌خواهد به نتیجه‌ها تبدیل شود؛ یعنی نتیجه‌ها می‌خواهد به نتیجه تبدیل بشود؛ یعنی ترکیب برداری پیدا کند.

موضوعات هم می‌خواهند بر اساس پیدایش نتیجه‌ها طبقه بندی پیدا کنند و بگویند که منزلتهای دیگری غیر از منزلتهای متقومی را که در این آثار و موضوعات ۲۷ گانه گفتیم، دارند.

س: اینجا اصلاً به این معنا طبقه بندی در آن نبود، یعنی منزلت‌ها مختلف بود اما...؟

ج: اینجا منزلت‌ها مختلف و متقوم بود.

س: ولی طبقه بندی در آن نبود؟

ج: ولی طبقه بندی نبود. در اینجا طبقه بندی پیدا می‌شود. با پیدایش طبقه بندی منزلتهای جدید پیدا می‌شود. یعنی سیری را که برای تجزیه کردن [طی] کرده بودیم با سیری که برای ترکیب کردن پیدا می‌کنیم دو سیر جدا می‌شود، سیر ترکیبی، سیر تعریفی است. (؟)

س: یعنی جمع بندی تعریف می‌شود؟

ج: نه، فرق سیر ترکیب و تعریف را عرض می‌کنم. اگر فرض کنیم موضوع اولی را که به سه بُعد تجزیه کردیم، ادراک ما از آن اجمالی بود؛ یعنی تعریف ما برای معادله بدست آوردن کافی نیست.

س: کدام تعریف؟

ج: وقتی که شروع به تجزیه ابعاد یک موضوع کردیم. اگر فرض کنیم اول کار یک شناسائی از موضوع داشتیم، ولی شناسائی قابلی که بتوانیم برای معادله کاربردی آن شناسائی را بکار ببریم، نداشتیم. حال آمده-ایم با روشی، یک ابعادی را و آن ابعاد را هم با ادامه دادن روش تجزیه کردیم و به یک وصف و موصوف و آثار فردی رسیدیم. حالی یک سؤالاتی را درباره موضوع به شکل طبقه بندی شده داریم که آن سؤالات زیاد است، و مثلاً ۲۷ تا سؤال یا هشتاد و سه تا شاخصه است.

س: چرا تعبیر به سؤال می‌کنید؟

ج: برای اینکه ما از فرضیه منطقی آغاز کردیم و سؤالات ما از کارائی یک چیز است.

س: ما با فرضیه خود جواب می‌دهیم نه اینکه سؤال کنیم؟

ج: نه، جواب سؤالات در شاخصه‌ها است. سؤالات را طرح کرده‌ایم، شاخصه‌ها را از عینیت پیدا کرده و آورده‌اند. حال ما باید اینها را برگردانیم و به یک چیز تبدیل کنیم. تبدیل به چیزی که ترکیب کردن آن به ما امکان کنترل می‌دهد. آثار را طبقه بندی می‌کنیم. اول آثار را به صورت متقوم آورده و برای آنها نتیجه قائل شدیم؛ یعنی آثار در یک دیگر ترکیب می‌شوند. همین که برای آثار نتیجه قائل شدیم، باید متناظر با نتیجه‌ها، موضوعاتی در مقابل آن قائل شویم. هر اثر در هر سطحی برای یک چیز بود. اثر هر سه چیزی با هم برخورد کرده و یک نتیجه شده است. برابر یک نتیجه باید یک موضوع ذکر کنید. یعنی نتیجه‌ها منزلتهای موضوعی را می‌سازند. هر چند در جدول در دو طرف هستند، ولی در کل معنا ندارد که بگوئیم دو طرف هستند بلکه در کل می‌گوئید که نتیجه‌ها به هم برخورد می‌کنند و در درون یک کل ایجاد یک منزلت می‌کنند و باید در همانجا یک موضوع هم ایجاد کنند. چرا؟

گفته بودید که تغییرات درونی یک موضوع ارتباط مستقیم به پایگاه آن دارد؛ یعنی موضوع متقوم، از اثر خود جدا نیست. هر چند، در تحلیلی که آوردید دو منزلت به آن دادید، ولی در خود آن هم می‌گفتید که موضوع به اثر خود شناخته می‌شود و اثر چیزی نیست جز، پایگاه آن به بقیه؛ یعنی رابطه درون و بیرون آن، یعنی تعین آن بین درون و بیرون انجام می‌گیرد.

خب حال که منتجه دارید باید حتماً موضوع داشته باشید ولی موضوعاتی غیر از موضوعات ۲۷ گانه. چون آن منتجه‌ها غیر از آن نتایج ۲۷ گانه است و از ترکیب آنها درست می‌شود. پس باید از ترکیب نتایج، منتجه‌هایی بدست آید که خود آنها هم موضوعات جدیدی هستند. جدید به این عنوان که در تعریفات قبلی نبودند، هر چند منزلتهای آنها بود. منزلت اینجا هماهنگی محوری جهت است، نه اینکه خود آن هماهنگی محور جهت باشد. حال موضوعات جدیدی که در اینجا، در منزلتهای مدل داریم موضوعات ترکیبی ما می‌شود. در مرتبه بعد هم دوباره منتجه‌های جدید و موضوعات جدید پیدا می‌شود تا به وحدت برسند. بعد از اینکه به وحدت رسید، یک تعریف دیگری دارید، تعریفی که می‌گوئیم می‌توان بوسیله آن کنترل کرد.

س: چه خصوصیتی دارد؟

ج: تعریف اولیه اجمالی‌ای که داشتیم و به صورت فرضی آن را تا شاخصه‌ها تقسیم کردیم و نمره‌های مطلوب به آن دادیم، با تعریفی که الان داریم و [با آن] شاخصه‌های عینی را اندازه گرفتیم نه اینکه شاخصه‌های مطلوب را معرفی کردیم...

س: یعنی در واقع دوباره وارد جدول تعریف شدیم؟

ج: بله. از اول ترکیب وارد تعریف می‌شوید. پس باید قدرت تحلیل، یعنی ملاحظه درون و بیرون هر سطح را داشته باشید. ملاحظه نسبت امکان ترکیب کردن را به شما می‌دهد.

س: لطفاً این را توضیح بیشتر بفرمائید؛ یعنی چرا اگر تجزیه می‌کنیم سه قیدی‌هایی را که داریم، همانها

را ترکیب می‌کنیم؟

ج: اگر فرض بر این باشد که درون اینها را نمی‌بینیم پس نظام آثار آنها را هم نمی‌بینیم، بلکه همه را روی هم می‌بینیم. وقتی همه را روی هم می‌بینیم به چه دلیل اینها را طبقه بندی کنیم؛ یعنی بگوئیم که این موضوعات به چیزهای دیگری تبدیل می‌شوند. البته باید اینگونه بگوئیم. وقتی می‌خواهیم ترکیب کنیم، باید، این ۲۷ تا نه تا شود، نه تا هم، سه تا شود، سه تا هم، یکی بشود.

یک راه دیگر اینکه در همان جدول قبلی‌ها، برگردانیم بگوئیم از همان راهی که آمده‌اید، برگردید! به این شکل برای شما ترکیبی درست نمی‌کند.

س: چرا؟

ج: چون می‌خواهید بگوئید که سه تا از اینها را روی یکدیگر بگذار، آن هم سه تائی که در اینجا منزلتهای آنها متقوم است و در دو؟ منزلتهای آنها متقوم نبود...

س: حال متقوم کردید، الان آنرا ترکیب کنید؟

ج: حال که می‌خواهید آنرا ترکیب کنید وقتی منزلت‌های آنها را متقوم کردید، می‌خواهید بگوئید که از سه تای اولی که احیاناً یکی از توسعه، یکی از ساختار و یکی از کارائی است، در یک نصف صفحه به صورت جدا بنویسیم و سه تا موضوع با سه اثر دیگر بگذاریم...

س: موضوع و اثر آن با هم هستند. از عینیت شاخصه‌گیری کردیم، همان را می‌گذاریم بعد سه تا را با هم ترکیب می‌کنیم و می‌نویسیم.

ج: عیبی ندارد، سؤالی که در اینجا است اینست که این سه تا موضوعی را که در یک ستون نوشتیم، یک ستون دیگر فرض می‌کنیم کنار آن گذاشتیم که الان در این جدول نیست. در این ستون بجای ۲۷ تا، نه باشد.

س: یعنی الان هست. اگر فرض کنیم این ستون دو قیدی نیست. از همان ۲۷ سراغ بقیه می‌رویم.

ج: اول سراغ این سه تا، بعد سراغ این سه تا و بعد هم سراغ این سه تا می‌آئیم. نهایت اینست که در این جا هم که می‌آئیم یک سه قیدی در اینجا هم یک سه قیدی و در اینجا هم یک سه قیدی است، و بنابر تعریف باید اینگونه فرض کنیم. در اینجا نسبت درون اینها را در هیچ سطحی از آن با بیرون ملاحظه نکردید. س: یعنی اگر بخواهید بکنید باید خود آنرا مثل این موضوع قرار بدهید و جدولی برای آن بکشید؟ ج: یعنی دوباره آنرا خرد کنید.

س: همانطوری که برای این موضوعی جدول می‌کشید و نسبت آنرا با بیرون آن ملاحظه می‌کنید و می‌گوئید این یک جدول از ۲۶ جدول دیگر است، مانند همین در پائین هم که می‌خواهید بروید، همین طور است.

ج: بنظر می‌آید یک تفاوتی در اینجا قائل شدیم. آن اینست که آثار را با موضوعات جدا کردیم؛ یعنی گفتیم که وقتی پایگاه موضوع تغییر کند اثر آن هم اینگونه تغییر می‌کند.

س: همین زیر سؤال رفته است. یکی از خواصی که برای تجزیه ذکر می‌کنید می‌گوئید که این تحلیل را می‌کنیم تا امکان ترکیب فراهم شود؟

ج: یعنی درون آنرا با بیرون آن در خود مجموعه ربط می‌دهیم.

س: این حرف اول بود. نکته‌ای بود که فرمودید برای اینکه بین درون و بیرون آن را نسبت دهیم و تغییر منزلتهای آن را کنترل کنیم این کار را انجام می‌دهیم.

ج: همین است که به ما امکان می‌دهد تا دوباره موضوع را جدا و اثر آن را هم جدا کنیم؛ یعنی همین قاعده‌ای را که در یک سطر آن تعریف می‌کنیم، [باید] در کل طبقات آن هم تعریف کنیم؛ یعنی تحلیل موضوع بزرگتر با اثر بزرگتر.

س: آنها را که دیگر تحلیل نمی‌کنیم. یعنی در برگشت که دوباره موضوعات و عناوین ایجاد شده را تحلیل نمی‌کنیم؟

ج: چرا؟ روی این دقت بفرمائید. صحبت ما در جلسه آینده روی این است این تحلیل می‌تواند علت ترکیب در موضوعات بزرگتر و آثار بزرگتر بشود.

«والسلام»

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۱۹

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: هر خاصیتی را که ما درون یک عنوان که دارای سه قید است و در سمت راست جدول نوشته شده است و درونش که ستون چپ با سه قید است، در رابطه با تجزیه آن ذکر کنیم؛ یعنی بگوییم بوسیله اینکه موصوف و وصف را از هم جدا کنیم و نسبت بین این موضوع و سایر موضوعات را بصورت شاخصه مطلوب این موضوع (که احياناً" اگر تغییری هم کرده بعنوان پایگاه این موضوع است) که کمی شده همین موصوفی است که بصورت اثر این طرف نوشته شده است؛ [ببینیم] یعنی می‌گوئیم اگر نسبت این سه تا شاخصه را جمع کنید، نه جمع عددی و نه کمی، بلکه نسبت بین جمع اینها (هر چند آوردن کلمه جمع هم صحیح نیست آنها هم باید بین خودشان سه دانه رقم را که نسبت بین آنها را ملاحظه می‌کنید. [آنگاه] نسبتی که در اینجا وجود دارد و نسبتی که در بیرونش است، بیان می‌کند که وصف و موصوف چه هستند، بر فرض این که قائل باشیم که ربط بیرون و درون نسبت است.

نسبت‌های بین درون و بیرون، موصوف و اوصافش را می‌دهد. البته بر فرض این که چنین چیزی سر جای خودش تمام شده باشد. سپس صحیح است که بگوئیم آن نسبتی که در اینجا نوشته شده بیان کمی همین وصفی است در که اینجا هست. زیرا صحیح است که گفته شود وصف نسبت یک شیء به سائر اشیاء می‌باشد.

برادر پیروزمند: حاصل نسبت یا خود نسبت؟

ج: خود نسبت بصورت کمی، نسبت عددی و به صورت کیفی، اثر و وصف نوشته می‌شود؛ یعنی نباید کم و

کیف دو چیز باشند. باید هر برهانی که بر کمّ حاکم است بر کیف هم حاکم باشد.

نهایت اینکه اگر کم اینگونه باشد، چه چیزی به ما می‌دهد؟ کم باید تبدیل به واحد شده باشد، البته نه

واحدی که مستقل از وحدت کل باشد که آن بحث ریاضی آنست. چون در پاورقی مطلب به شکل اجمال

می‌توان گفت که واحد، اصل در پیدایش جمع است، می‌شود هم بالعکس گفت که مجموعه، یعنی وحدت، اصل در تعریف واحد است و یا اینکه می‌توان گفت که هر دو بهم متقوم هستند.

در هر حال بنا بر قول سوم که تقوم واحد و وحدت با هم باشد، کمی‌شده‌ی هر وصفی، ضریب همان وصف را نشان می‌دهد؛

یعنی زاویه‌ی منفرجه و زاویه‌ی حاده. که زوایایی که بیش از ۹۰ درجه باشد منفرجه می‌شود و کمتر از ۹۰ درجه حاده. تا اینجا فعلاً بحث [کافیست]. چون آنچه در وصف‌های دو قیدی در سمت چپ می‌نویسیم، بیان کیفی چیزی است که تبدیل به کم و واحد شده‌ی آن باید به عنوان نسبت بین این نسبت‌های درونی و نسبت‌های بیرونی در ستون ارزش

س: چرا کمیت را منحصر به اوصاف می‌کنید چون ظاهرش اینست که کل عنوانی که شاخصه قرار گرفته دارای این کمیت است و این شاخصه دارای موضوع و موصوف است؟

ج: یادمان نرود که این نسبت بین این‌هاست و سه تا رقم نیست یک نسبت پیدا می‌کنیم نه سه تا یک نسبت پیدا می‌کند که نوشتیم.

ج: این نکته‌ی ظریف دارید که دقت کنید و اگر ابهامی داشتید بپرسید. یعنی می‌گوئیم شاخصه‌ی هماهنگی، یک عدد در آمده، محوری هم یک عدد و ظرفیت هم یک عدد؛ یعنی در عینیت رفتند و سه عدد آورده‌اند.

می‌گوئیم رابطه ظرفیت و محوری چیست؟ یعنی اگر یکی را مقسم بگذاریم و یکی را بر محوری تقسیم بکنیم چند برابر یا یک چندم شود یک عدد خواهید داشت، بعد [از نسبت بین] محوری و هماهنگی آن هم یک عدد خواهید داشت. بعد بین این دو نسبت هم، یک تقسیم می‌کنید و یک عدد می‌نویسید که آن عدد، عدد حاکم بر این سه می‌شود. این عدد حاکم، پایگاهی در این مجموعه دارد.

شیء را به اوصاف می‌شناسید. وقتی و موصوف‌ها را جدا کردید اینطرف نوشتید و وصف‌ها را هم در طرف دیگر، فرض این است که موصوف به وصف تعریف می‌شود. لذا لقب تحلیل به او می‌دهید. می‌گوئید هرگاه

اوصاف تغییر کند موصوف هم تغییر می‌کند، سوال این است که نسبت بین این سه تا چه چیزی را نشان می‌دهد؟ وصف موصوف را نشان می‌دهد ولی نه به شاخصه کمی. این اگر شاخصه کمی بود که سه شاخصه داشتیم. اگر نسبت است و فرض این است که تغییر این نسبت، تغییر وصف آن را نشان می‌دهد؛ یعنی از طریق وصف، تغییر موصوف را می‌شناسیم؛

س: این حرف دیگری است ربطی به این ندارد.

ج: می‌خواستم همین را عرض کنم. در این کمی خرد شویم هرچند تمام وقتمان در این قسمت بگذرد. یعنی بیائیم سراغ اینکه آیا علاوه بر سه شاخصه بودن و سه عدد کمی بواحد تعریف شدن و بواحد داشتن، که در این قدم اول سه شاخصه در ستون چپ داریم و هر کدامشان یک واحد دارند، پس سه تا شماره داریم.

یک نسبت بینشان جاری است بین واحد ها و مجموعه. این نسبت را در ستون ارزش نوشتیم. این نسبتی که درون این هست، نسبتی در مجموعه دارد که پایگاه مطلوب آن را مشخص کردیم

س: این را قبول دارید که عددی را که کنار او می‌نویسیم همان عددی است که نسبت گیری می‌کنیم و بالا می‌آئیم؟

ج: بله. وقتی آن نسبت را نوشتیم یک نسبتی هم به هم قطارهای خودش در مجموعه بزرگتر پیدا می‌کند. پس یک نسبتی در درون دارد که می‌توانیم را با چیزهای بیرونی بسنجیم. این تا اینجا تمام است.

س: این همان مقایسه‌ای است که بین ۶۴، سه‌دو و ۱۶ می‌شود بله. این تمام [می‌شود] حالا سراغ موصوف می‌رویم. می‌گوئیم نسبتی را که در اینجا نوشتیم هیچکدام از سه شاخصه نبود، بلکه نسبت بین شاخصه‌ها بود.

وصفی را این طرف و موصوفش را آن طرف نوشتیم که باید این وصف بوسیله موصوف تعریف شود؛ یعنی وصف، جهت تعریف موصوف است. درست است که هر گاه نسبت تغییر کند هم وصف تغییر می‌کند و هم موصوف، ولی با تجزیه‌ای که کردیم، نسبت، شاخصه‌ای است که همانند وصف که در این طرف و موصوف در این طرف، و یک [طرف] عدد و یک [طرف] وصف را بنویسیم.

صحيح اينست كه اگر ستون سه قيدي سمت چپ را حذف كنيم، يك موصوف اين طرف بنويسيم و بگوئيم كه يك وصف كيفي با دو قيد دارد و يك وصف كمى هم دارد (كه كم مال مجموعه است)، ولى آيا مگر وصف او وصف مجموعه نيست؟ به تحليل كه برسانيم وصف ضريب كيفي مجموعه مى شود و كم مى شود ضريب كمى مجموعه. [با توجه به اين مطلب] صحيح است كه گفته شود اگر ضريب فنى كمى تغيير كند حتماً توصيف كمى مجموعه هم عوض شده است. الان ديگر موضوع ما در تحليل بين وصف و موصوف كه بين آن در جدائى انداختيم، موصوف ما كانه تبديل به دو قيدي سمت راست شده است. هر چند دو قيدي سمت راست، بعلاوه دو قيدي سمت چپ، بعلاوه عدد ارزشى در حقيقت سه قيدي سمت راست را تاليف مى كنند؛ يعنى موصوف حقيقي. كلمه ي «موصوف حقيقي» براى اينست كه چون اينها بوسيله قيد محورى، هر دو، يكي مى شوند، هر چند ما جهت ملاحظه نسبت بينشان، آنها را جدا كرديم؛ يعنى در حقيقت اين ضريب كمى و كيفي و خود موصوف و، مجموعه ي اينها تحت اين قرار دارند (ستون سمت راست). پس ضريبي كه در اينجا پس از تحليل مى گوييم ضريب مجموعه، يعنى نسبت حاكم بين مجموعه مى شود.

س: شما ضريب را منحصر به وصف مى كنيد.

ج: وصف شما الان هم، وصف مجموعه است، نه اينكه عدد كمى وصف باشد كه آن را با توجه به واحد شمرده باشيم. فرق لطيفي دارد اينست كه گاهى مى گوئيد وصف را كه عامل هماهنگي بود، بشماريد تا بدانيد چند تاست، چند عدد بودن آن، عدد ۶۴ نيست.

نسبتي كه اين وصف را ايجاد مى كند، عدد ۶۴ است. پس عددى كه منحصر به وصف مى شود [بدليل اينست] كه اگر عدد واحد شده ي خود وصف بود كه در اينجا جزء يكي از سه ستون است فرض كنيد عدد اينجا ۸ [هماهنگي]، محورى ۱۶ و ظرفيت سه دو باشد آنگاه عدد ۸، عدد وصف است، ولى نسبتي كه بين ۸ و ۱۶ (دو)، نسبتي كه بين محورى و ظرفيتي است (دو) و نسبت حاكم بين شان هم دو است اين دو هرگز عدد هماهنگي نيست.

س: يعنى عددى كه براى شاخصه ي ارزش نوشتيم، عدد آن نيست.

ج: یعنی نسبت ها چیست؟ فرق بین عدد اینکه از بیرون آوردیم و بصورت کمی هست و بین نسبت آن.

س: ما با نسبت کار داریم، عدد را که...

ج: شما هرگز نمی توانید بگوئید که چرا نسبت را برابر وصف نهادید. برای اینکه مجموعه به وصف شناخته می شود، همانگونه که به نسبت شناخته می شود. وصف را منتجهی مجموعه می دانید البته منتجهی نسبت کیفی به سایر اعضا.

س: ولی وصف و موصوف با هم کیفیت موضوع را تشکیل می دهند؟ هر گاه وصف را قسیم دانستید، آنگاه عدد کمی می گیرید. ولی وقتی وصف را نسبت به موضوع، قسیم ندانستید، بلکه شاخصه خود موضوع دانستید، او را...

س: برای شاخصه شمردن هم، باید عدد جدائی برای آن قرار دهیم.

ج: عدد نسبتی شاخصه مجموعه است یا نه؟

س: بله.

ج: شاخصه کلی است. کل، موصوف و وصفی است که به وصفش تعریف می شود. در اینجا وصف را از موصوف جدا نکردید و آن را قسیم قرار دهید.

س: اگر به وصف تعریف می شد که موضوعات را حذف می کردیم. ولی موضوعات که قابل حذف نیستند.

ج: گاهی شما با تحلیل می گوئید که سه بُعد از یک چیز را جدا می کنیم. ولی گاهی می گوئید نسبت بین تغییراتش را می گیریم و می گوئیم این نسبت، نسبت مجموعه است. در اینجا صحیح است که موصوف را برای مجموعه، موضوع بگیرد و وصف آن را که وصف کل است وصف موضوعتان بگیرید؛ یعنی بگوئید هر گاه این وصف تغییر کرد موصوف تغییر می کند. در اینجا به هم پیوستگی وصف و موصوف را نگاه می کنید نه مقابل بودن آنها را به عنوان یک شاخصه جدا و موصوف جدا. یعنی گاهی برای موصوف یا موضوعتان شاخصه کیفی می گیرید همانطور که شاخصه کمی که نسبت است می گیرید، که این در صورتی است که وصف را هم عرض و قسیم موضوع نگیرید، بلکه برای آن شاخصه بگیرید. با وصف می توان دو گونه برخورد کرد.

گاهی سه بُعد را به صورت جدا کم می‌کنیم، گاهی یک نسبتی از بین هر سه می‌گیریم و آن را بالا می‌نویسیم و گاهی خود این سه که سه موضوع مستقل در مجموعه با سه واحد بودند را یکی می‌گیریم؛ یعنی موصوف را این طرف می‌نویسیم و وصف یا شاخصه کیفی را اینطرف، هرگاه تحلیل این گونه انجام شد، شاخصه کیفی ما این طرف است نسبت به تغییرات موضوع، که به همان نحوه در بالای آن ضریب کمی آن است. بنابراین تفاوت مهمی پیدا می‌کند بین اینجا که در سه ستون نوشته می‌شود و به صورت جدا در و هر ستون شاخصه کمی گرفته می‌شود با دو ستونی که در زمان تحلیل می‌آوریم که یکی از آن‌ها شاخصه‌های کیفی یا نظام آثار ما هستند و یکی هم موضوعات ما هستند که قبلی‌ها برای این موضوعات شاخصه هستند و یکی هم ارزشمان است که ضریب کمی است.

س: در این شیوه این که چگونه نسبت بین سه شاخصه را بدست آوریم، اگر توجه شود معلوم می‌شود، که ما کمیت...

ج: ضریب اینجا را دو بگیرد همان طور که ضریب بین اینها دو است، در قدم دوم هم عین همین را می‌گوئیم که ضریب در اینجا یعنی در دسته‌های سه تائی باز دو است.

هر دسته سه تائی که موضوعش اینجا و اثرش در اینجا است باز، در درون خودش هم مثل این سه تا که سه عدد داشت در اینجا هم سه عدد دارد. در نهایت سه تائی اینطرف را در سطر می‌دیدیم و سه تائی اینطرف را در ستون.

س: گفتیم اول هماهنگی با محوری را نمونه‌گیری و نسبت بین کمیت آنها را ملاحظه می‌کنیم سپس محوری و ظرفیت را هم همین طور که دو نسبت پیدا می‌شود که اگر نسبت بین آنها را بگیریم عددی می‌شود که در ستون ارزش گذاشتیم. این شاخصه کمی می‌شود و وصف هم شاخصه نسبی.

ج: نسبت حاکم بر شاخصه است همان طور که نسبت بین این و این و این هم دو می‌باشد، سه عدد دست که بزرگتر و غیر از دو هستند ولی نسبت حاکم بر آنها دو می‌باشد.

س: با توجه در همین شیوه اگر نوشتیم هماهنگی محوری وقتی بخواهیم نسبتش را پیدا کنیم یک بار عددش را پیدا کردیم یعنی نسبتی که بین هماهنگی و محوری بوده که دو شده است. حالا اگر اختلاف بین نسبت ها پیدا شود بحث روشنتر می شود. بحث روشنتر می شود. ما اینجا یکبار نسبت این دو را گرفتیم و یک عددی مثل ۲ بدست آوردیم. حال به فرض که نسبت بین کل این سه تا مثلاً یک شده است یعنی نسبتی که بین دو نسبت می گیریم چیز دیگری بشود.

ج: اگر یک چیز دیگری شد، باید «آن» نسبت در اینجا نوشته شود

ج: بله آن نسبت باید اینجا نوشته شود. می خواهیم بگوییم که نسبتی که بین هماهنگی و محوری است این می تواند تفاوت با کلش تفاوت کند در نتیجه این عددی که ما در ستون ارزش نوشتیم مربوط به کل آن است نه هماهنگی.

ج: نسبت بین هماهنگی محوری را می نویسیم «الف» نسبت بین محوری و ظرفیت هم می شود «ب» و

نسبت بین «الف» و «ب» هم می شود «ج»

س: الان کمیت وصف، «الف» است نه «ج»

ج: شما می توانید سه رقم حساب کنید.

۱- عدد هماهنگی چقدر ست مثلاً عدد هماهنگی «د» است.

۲- و عدد محوری «و» است.

۳- نسبت بین «د» و «و» «الف» شده است پس شما میتوانید بگوئید که وصف یعنی «د» ولی وصف

محوری باید مدام «د» و «و» را جمع کنید.

س: که «الف» می شود.

ج: نه، نسبت بین آنها «الف» می شود.

س: جمع [...] می گوییم.

ج: می توان عادی جمع کرد یعنی جمع کمی.

س: یعنی در دستگاه ما جا ندارد.

ج: بله، نسبتی که می‌گیرید الف است. در این سه رقمی که گفتم:

۱- هماهنگی «د» و محوری «و» است.

۲- نسبت بین آنها (به صورت جدا) «الف» است.

۳- نسبت بین محوری ظرفیت که «ب» بود و هماهنگی محوری «الف» می‌شود «ج» حال که این «ج» را

اینجا می‌گذاریم آیا به عنوان شاخصه‌ی مجموعه است یا نه؟

س: بله، شاخصه‌ی هماهنگی محوری ظرفیت است.

ج: حال که گفتند «ج» که شاخصه مجموعه است اگر مجموعه به وصف کمی تعریف شود، به «ج» است

و اگر به وصف کیفی تعریف شود «ب» است. حالا اگر این طور شد یک قدم بالاتر می‌گوئید که شاخصه‌ی

کیفی، نتیجه کمیت نیست بلکه برابر با کمیت است. در اینجا به نظر می‌آید که اختلاف استعمال ممکن است

مشکل ایجاد نکند. چون یک مطلب گاهی با یک تقدّم و تاخّر مفهوماً عوض می‌شود و بعد مشکل مفاهمه

پیدا می‌شود، این را سه رقم ملاحظه کرد.

۱- اینکه قسیم باشد بصورت «د» یعنی هماهنگی از محوری از ظرفیت را مستقل بگیریم بنابر قسیم

هستند «د»

۲- یک وقت می‌بینیم که عضو مجموعه‌ی کوچکتر هستند «الف»

۳- یک وقت می‌گوئید شاخصه کل هست. این وصف نسبت به این موضوع شاخصه کیفی است و

می‌خواهیم نظام آثار بگذاریم که «ج» است. اینجا «ج» برابر با هماهنگی محوری است؛ یعنی هر تغییری که

در ج واقع می‌شود، در آثار و مجموعه هم واقع شده است؛ یعنی مجموعه در اینجا به هماهنگی محوری

شناخته می‌شود. یعنی هماهنگی محوری‌ای که در اینجا آورده‌ایم خاصیتاً غیر از هماهنگی موجود در

اینجاست. خاصیتاً این را در اینجا جدا کرده‌ایم تا شاخصه کیفی مجموعه بشود. نه اینکه آن را عین همان

مجموعه کوچکی که در اینجا بود بشود و وقتی می‌خواستیم که نسبت‌گیری کنیم [دوباره] همان مجموعه کوچکی را بشخصه همین جا بیاوریم.

س: مشکلی نداریم که بگوئیم این شاخصه (یعنی ج) شاخصه‌ی کمی مجموعه است و هماهنگی محوری شاخصه‌ی کیفی مجموعه. ولی اگر بخواهیم بگوئیم که «ج» شاخصه کمی هماهنگی محوری است...

ج: نه! باید بگوییم شاخصه کمی مجموعه که شاخصه کیفی آن هم هماهنگی است؛ یعنی برابری این با این، نه شاخصه این بلکه برابری که با شاخصه‌اش دو تاست.

شاخصه هماهنگی در حقیقت «د» است و شاخصه آن در مجموعه کوچک «الف» است. اگر چنین چیزی بفرض محال تمام شد آیا صحیح است بگوئیم که همان کاری را که در مورد این سه تا انجام دادیم درباره موضوعات سه گانه هم انجام دهیم؟ یعنی موضوعاتی کم در سه سطر هستند. یعنی بگوئید منته‌جه آن‌ها که اینجا هست، یک مجموعه است که هر کدامشان یکی از اینها هستند که این نسبت بین این سه عدد، منته‌جه‌ای را که در طرف آثار تشکیل داده‌اید، می‌دهد.

پس بنابر این در ستون بعد معنای ترکیبی می‌آید و می‌گوئید سه عنوانی که در سمت راست قرار دارد (ستون عناوین) نقش سه تا قید اصلی از ۹ تا از ۲۷ تا داخلی اینجا را دارد. عین اینجا برای ستون ۹ تائی سمت راست، برای هر کدام ۳ سطر از عناوین، داخلش هستند، که ستون اثر، ۹ تائی این طرفی است، که منته‌جه‌ای است که برابر این موضوع قرار دارد. در حقیقت ما به وسیله این تجزیه کردن توانستیم به این جا برسیم که موضوعات ۲۷ گانه را از سطح موضوعات خرد به سطح کلان ببریم. به دلیل اینکه برای آن نظام موضوعات و نظام آثار درست کردیم. حالا اینها موضوعات ما می‌شوند و اینها موضوعات خرد، این طرف موضوعات کلان و اینطرف هم آثار کلان. این هم نسبت بین اینها که به جای شاخصه‌هایی که از عینیت می‌گرفتیم. قرار می‌گیرد. حالا حاصله‌ایش در اینجا هستند.

فرضاً اینکه اگر «ج» ۶۴ باشد و مثلاً یکی «ه» و یکی «ط». ما نسبت بین اینها را عدد این؟ می‌دانیم که اثرش بعنوان آثار کلان است روبروی آن است. حالا اگر سه تا از موضوعات کلان نظام موضوعات را روی هم

بینیم باید یک موضوع توسعه‌ای یا اصلی در این طرف پیدا کنیم و هم این طرف یک اثر توسعه‌ای پیدا کنیم، که در این صورت جمع عدد این (سه تا) روی هم باید عدد و نسبت خودش را بما تحویل بدهد و در این طرف هم باید، جمع سه تا آثار را بدهد

س: مشخص نشد که اگر ما این تحلیل را نکنیم...

ج: چه چیزهایی اتفاق می‌افتد؟ یعنی چه چیزهایی کم می‌آوریم؟

س: یکی عدم تعیین نسبت بیرون و درون عناوین است

ج: بعد برای بیرونی‌ها هم طبقه بندی موضوعی و اثری نمی‌توانیم بکنیم. بعد در تبدیلیشان

س: این تفکیک طبقه بندی برای چیست؟ یعنی تفکیک موضوعات و آثار طبقه بندی شده.

س: اگر تفکیک لازم نباشد، می‌توانیم همان شاخصه‌ها را ترکیب می‌کنیم و همین طور که هست بالا

ببریم.

ج: یعنی مثلاً یکطرف جدول را خالی می‌گیریم مثلاً جدول آثار

س: از پائین هم می‌شود.

ج: اولین سوال این است که آیا جدا کردن موضوعات از آثار در طبقه بندی لازم است یا خیر؟ یعنی برای

سطوح مختلف موضوع شاخصه‌ی کیفی و کمی بدهیم یا اینکه آنها را روی هم بگیریم؟

س: تفکیک موضوع از آثار که به معنی تفکیک کمیت از کیفیت نیست؟

ج: اصلاً تفکیک موضوع از اثر یا تعیین ضریب به صورت جدا به معنای از هم پاشیدن مجموعه نیست. در

اینجا می‌خواهیم بدانیم که وقتی آثار را جدا می‌بریم، و یک نظام برای جریان اثرها می‌کشیم و یکی هم برای

موضوعات امکان طبقه بندی بیشتر است یا اینکه روی هم موضوعات و آثار را طبقه بندی کنیم؟ کدام یک

به ما امکان دقت بیشتری را می‌دهد

س: خاصیت تفکیک باید مشخص شود که چه دقتی را بالا می‌برد یا چه کنترلی را ممکن می‌کند.

ج: موضوع را تفکیک می‌کند هر چند اگر همه‌ی موضوعات وصف باشند.

بین وصف‌ها فرق می‌گذارد. وصف‌هائی که وصف وصف هستند در رده آثار می‌برد و وصف‌هائی که اصلی هستند، یعنی موصوف وصف واقع می‌شوند را در طبقه‌ی موضوعات می‌برد. اگر این کار را تا آخر انجام دهیم؛ یعنی هنگامی هم که موضوعات بزرگ‌تر می‌شوند وصف را جدا و منتجه‌ها را هم جدا بنویسیم،...

س: یعنی اگر ارتباط بین وصف و موصوف را قائل باشیم که موصوف به وصف شناخته می‌شود با تعریف در وصف به وسیله‌ی موصوف ممکن می‌شود طبیعتاً این تفکیک لازم می‌شود

ج: چون اگر [این کار را] نکنیم وحدت مجموعه را حفظ کردیم. هر گاه وحدت را حفظ کنید تغییرات را به یک موضوع نسبت می‌دهید

س: الان ما ۸۱ شاخصه داریم.

ج: از شاخصه‌ها چطور کار می‌کشید؟ اگر شاخصه‌ها بریده بریده باشند مثلاً ۸۱ عدد بریده باشند هیچ کاری تحلیل نمی‌کنند فقط کثرت تنها هستند و یا هر گاه ۳ تای آن بهم متقوم باشند به آن سه تا، سه تا وحدت می‌دهید. ۲۷ تا چیز بریده دارید و هرگاه این ۲۷ تا را متقوم بهم ببینید؛ یعنی یک وحدت را ملاحظه کنید که در درون آن یک کثرتی است. حال اگر کثرت جدا تعریف شود، وحدت هم جدا قرار گیرید و نسبت بین این دو قابل تعریف نباشد...

س: این درست نیست ولی چنین اتفاقی صورت نمی‌گیرد

ج: وقتی یک دانه را دارید آنگاه سه سطر اول را حساب می‌کنیم. بعد می‌گوئیم کل آنچه که در سطر اول گفته شد صحیح است که درباره کل بگوئید. اگر که سطر اول گفتید که نسبت بین این مجموعه که آن را به وحدت می‌رساند «ج» است. عددهای درونی آن هم «د» «و»، «ه» است که هر کدام یک چیز جدا می‌باشند. دال علامت عدد هماهنگی، واو علامت عدد محوری «و» «ه» علامت عدد ظرفیت در سطر اول است.

هرگاه این سه با هم کاری نداشته باشند برای شما تفسیری نمی‌آورد. ولی هرگاه بین آنها نسبت گرفتید و نسبت بین «دال و واو»، «الف» و نسبت بین «واو و که»، «ب»، آنگاه می‌شود «الف و ب» دو مجموعه

کوچک که باز نسبت بین این دو یک مجموعه می‌شود به اسم «ج» که این مجموعه، یک وحدت و یک کثرت دارد.

وحدت شما نسبتی است که حاکم بر «الف» و «ب» می‌باشد.

س: کمیت آن اینست و کیفیت آن هم به عنوان توسعه توسعه توسعه است.

ج: وحدت آن هم توسعه توسعه توسعه است که در سمت چپ می‌باشد. ولی در این جا وصف و موصوف نشده است. هرگاه این چنین نشد به این معناست که شما نتمی توانید تعییرات مجموعه‌تان را تحلیل کنید یعنی در حقیقت

س: یعنی چون یک نسبت مطلوب بین ۲۷ تایی که شاخصه‌ها هستند است و برای هر کدام از این ۲۷ تا منزلت تعریف شده است. هر تغییری در آن واقع شود می‌فهمیم که [این منزلت] بهم خورد و باید آن رابه سمتی که ...

ج: حال سوال اینست که کدام یک از آن فرعی است، کدام اصلی و کدام وصف و کدام موصوف است

س: اینکه کدامش فرعی و اصلی است با وصف و موصوف فرق می‌کند. می‌گوئیم فرعی و اصلی دارد چون

کمیت و منزلت کمی هر متفاوتند و این [اصلی و فرعی] معرف اختلاف منزلت ایشان است

ج: اختلاف منزلتی در «ج» نسبت به بقیه پیدا شده است. درون «ج» چه تغییراتی باید بکنند؟

س: این در معاملات بحث می‌شود.

ج: سوال همین جاست که تعریف باید قابلیت تبدیل به معادله را داشته باشد.

س: اینکه ما باید چه تغییری بدهیم در معادله روشن می‌شود؛ یعنی اگر از ۶۴، ۸۰ آمد حالا چکار

می‌کنیم؟ تا از ۸۰٪، ۶۴ بشود. اینجا بنا نیست جواب آن را بدهیم. الان هم که بحث وصف و موصوف کنیم باید جوابش معلوم نیست.

ج: یعنی به نظر می‌آید که آسیب شناسی معلوم نیست بنا به

س: در آسیب شناسی می توانیم بگوئیم که منشاء بحران اینجاست و باید این جا را دستکاری کنیم. ولی این که چگونه و به چه نحو باید باشد معلوم نیست؟

ج: یک احتمال را من ذکر می کنم. فرض کنید موضوعات را جدا کردیم و یک نظام داریم، یک عدد برابر کلمه ساختار در اولین ستون سمت راست است مثلاً باید سه ۴ سه باشد.

حالا این عدد نیست. یک نسبتی هم باید زیر ۳۴۳ مثلاً ۲،۲،۲. می آئیم ببینیم که آیا ۱، ۲ و ۴ اولی ما اشکال دارد؟ و اینکه در چه مرتبه ای است تا آن را به سطر یا چندین سطر برسانیم. هر گاه نظام موضوعات شما از نظام آثار جدا نشده باشد و فرض بر وحدت آن باشد، به این معناست که ما یک ستون سمت راست داریم که از توسعه توسعه شروع می شود و یک ستون هم سمت چپ داریم که شاخصه های ما است. خود اینکه در کجا معیوب است (دسته بندی) طبقه بندی نشده است. عددها با هم نمی خوانند. عددها تبدیل به عددهای بزرگتر نشده است

س: ما ۲۷ تا را طبقه بندی می کنیم و به یک می رسانیم. منتهی این ۲۷ تای شاخصه را دیگر تحلیل نمی کنیم. بنابر فرض عدم تحلیل این می شود که ما ۳ تا ۳ تا در این جیا یک جدول بکشید،

که یک جدول ۲۷ تایی، و یک جدول ۹ تایی، یک ۳ تایی و یک ۱ داشته باشید. در اینجا از نظر کمی - متوجه می شوید که در چه قسمتی از جدول شما، شیب به عن خورده است و آسیب از کجاست. ولی آیا آسیبی را که ملاحظه می کنید در آثار و نتیجه ها هم ملاحظه می کنید یا نه؟ یا اینکه آن را در مجموعه می بینید.

س: یعنی مجموعه عناوین کیفیت را تشکیل می دهند...

ج: ما عین عددهائی را که در جدول اعداد می نویسیم، یک جدول عددی دارید که تا آخر می آید در حالی که جدول کیفی تا آخر نمی آید. بلکه جدول کیفی یک ستون موضوعات است و موضوعات مدام درشت می شوند.

س: متوجه منظور شما نشدم.

ج: یعنی یک طرف ۲۷ تا عناوین را و اینجا هم شاخصه ها را نوشتیم. حالا آیا شما می‌خواهید عناوین بزرگتر را اینجا بگذارید و عددها را بگذارید اینجا یا نه؟ یعنی یک طرف عددها را به یک می‌رسانیم و یک طرف هم موضوعات را به یک موضوع می‌رسانیم. اگر این طور نکنیم و فقط ۲۷ تا را به ۲۷ تا نگه داریم که نمی‌شود. در اینجا شما وقتی موضوعات را بزرگ می‌کنید و موضوعات را طبقه‌بندی می‌کنید، اولین اشکال ما اینست که چگونه ۲۷ تا موضوع را به ۹ موضوع منتقل می‌کنید؟ چون فرض این است که منته‌ای در کار نمی‌باشد. چون شما در اینجا یک جریان وصف ذکر نکردید. مجموعه مجموعه مجموعه است.

س: گفتیم که بدون آن می‌توان جریان طبقه‌بندی را انجام داد

ج: موضوعات را طبقه‌بندی می‌کنیم و بگوئیم که ۲۷ تا جدا و ۹ تا جدا موضوع داریم...

س: جدا ذکر نمی‌کنیم، چون تمام حرف‌هایی را که درباره‌ی تقوم و ارتباط زدیم را در اینجا می‌آوریم و

می‌گوئیم که همه اینها همه به هم متقوم هستند و این ۹ تا هم به هم متقوم هستند تا آخر

ج: یعنی موضوعات جدید بدست می‌آید و از آنها موضوعات، موضوعات جدید دیگری و از اینها هم، یک

موضوع به دست می‌آید

س: و همه اینها در تمام سطوح، به هم متقوم هستند

ج: آنوقت عددهای آن را هم در این طرف می‌آوریم. دیگر جریانی از وصف و موصوف برابر این موضوع

نداریم. مگر اینکه بخواهیم ستون معنا کنیم و بگوئیم برای این موصوف، در درون این این وصف می‌شود.

س: فعلاً این را هم نمی‌گوئیم... یعنی تا آخر تفکیک بین وصف و موصوف نکنیم

ج: یعنی شما برای این ۳ تا، یک نسبتی را به هم قائل بودید که گفتید، سطوح و منازل به هم متقوم

شدند و نظام تشکیل شد.

س: ما تا تقوم منازل آمدیم.

ج: تا تقوم منازل که ۲۷ تا هم ردیف هستند؛ یعنی از یک نظام هستند؛ یعنی در یک نظام هستند و این

۹ تایی را ندارد.

حالا برای طبقه‌بندی کردن غیر از این موضوعات، موضوعاتی به وسیله این موضوعات ایجاد می‌شود. چون تبدیل شدن اینها به وحدت به صورت مستقیم محال است.

س: همین طور طبقه بندی می کنیم و جلو می بریم.

ج: یک موضوعات ۹ تایی ایجاد می شود و بالای این ۹ تایی، به صورت سه تایی هم موضوعاتی ایجاد می‌شود. مانند همین (تقوم) را مجبورید که در اینها نسبت بین این داشته باشید.

س: یعنی دو سطح نسبت به هم

ج: یعنی چون تبدیل شدن به وحدت در تقوم عین همان این سه تا را به هم متقوم می‌کند تا این بدست بیاید و جهت این کار، باید یکی اصلی، یک فرعی و یکی هم تبعی باشد. همانطور متقوم شدن اینها هم همین را لازم دارد و اینها هم همین طور. همانطور که باز این سطر و این سطر و این سطر با هم همین را لازم دارد؛ یعنی اختلاف تأثیر در همه جا می‌آید. پس یک تقوم در اینجا، یک تقوم در ۳ سطر (که یک سطر را تشکیل می‌دهد)، یک تقوم در ۳ تا عنوان یک ستون داریم (که یک سطر (سطح؟) را تشکیل می‌دهد) و یکی هم بین سه سطح عمودی دارید.

حالا ما در اینجا طبقه بندی موضوعات را انجام دادیم. ولی برای آثار این کار را انجام ندادیم.

س: موضوع و اثر با هم

ج: بله! موضوع و اثر با هم است. حال آیا وجود موضوع و اثر با هم در

س: بین سه سطح عمودی را خیلی متوجه نمی شوم.

ج: یعنی اگر به طور مثال این موضوع اصلی شد، چون این سطح باید در کل متقوم به این سطح باشد، یعنی مانند همان بحثی را که در اینجا دارید، در تقوم سطح نسبت به وحدت آن هم باید داشته باشید، لذا این اصلی، این فرعی و این هم تبعی می‌شود. آن چیزهایی که بعداً به نام کنترل آثار خواهیم گفت، بهتر می‌تواند زمینه معادله را بدهد؟ یعنی اگر خواستیم متغیرها را بشناسیم، جریان تغییر را چگونه شناسایی

می‌کنیم؟

این که حرف معادله بعداً باید زده شود یک حرفی است، و تعریف ما هم باید متناسب با زمینه‌ی معادله باشد حرف دیگری است. یعنی حفظ وحدت موضوع و عدم تفکیک بین موضوع و اثر خود موضوع، به عنوان شاخصه‌ی نسبت داخلی که باید با شاخصه کیفی شناخته شود، یعنی چیزی که درون را به وحدت رسانده، شاخصه کمی شماست. چیزی هم که موضوع را تعریف می‌کند وصف شماست، نه وصف به معنای قسیم بودن، بلکه وصف به معنای وصف کل. وصف، قسیم باشد یعنی شاخصه‌ی وصف جدا است و وصف را به غیر موصوف تعریف و برای آن واحد کمی معین کنید؛ یعنی خودش موضوع مستقلی است. ولی وصف را وصف مجموعه بگیرید و ضریب و موضوع را هم ضریب و موضوع مجموعه بگیرید.

حالا موضوع را جدا کنید، وصف را هم جدا کنید و شاخصه را هم شاخصه تغییرات وصف بگیرید
 س: اگر مبنأ در مباحث بعدی که معادله است این باشد که کنترل، از طریق کنترل آثارست و تصرف، از طریق تصرف در موصوف، طبعاً لازم می‌شود که در این جا هم ما این کار را بکنیم.

ج: به عبارت دیگری ما وصف و موصوف را به دو گونه و در دو مرحله در مجموعه به کار می‌بریم. یک بار به صورت متقوم و قسیم و یک با هم به صورت متغیر و موضوع. موقعی که متغیر و مستقل است برای شاخصه گیری و نیز برای پیدا کردن نسبت درونی موضوع به کار می‌رود و وقتی آن را تحلیل می‌کنیم موضوع جدا وصف هم جدا می‌شود. مانند همین برهان، در کل این ها هم می‌آید.

بسمه تعالی

توضیح جدول کارنامه «فرهنگستان علوم اسلامی»

جلسه ۲۰

حجۀ الاسلام و المسلمین حسینی: بحث این جلسه این بود که ما یک تقوّمی بین قیود داشتیم تا یک اصطلاحاتی بدست می‌آمد. [یعنی] قیود اصطلاحی را در تقوّم [بدست می‌آوردیم]. بعد یک تقوّمی بین سطوح داشتیم. نظام اصطلاحات بدست نمی‌آید مگر اینکه وقتی قیدها را تک تک معنا کردیم و کل آن که ۹ تا بیشتر نبود. نحوه ترتیب دادن اینها را، بطور مثال کلمۀ ظرفیت را، ۸۱ نوع می‌شود بکار ببرند که این ۸۱ نوع در صرف تقدّم و تأخّر است. یعنی کلمه و قید ظرفیت، ۸۱ معنای مختلف می‌تواند داشته باشد، که یک تعریف عام آن را ذکر می‌کند ولی خصوصیت‌های دیگر آن بستگی به این دارد که کجا کلمۀ ظرفیت استعمال و بکار گرفته شود. هر جایی متناسب با همان جا معنا می‌شود. بقیۀ ۹ قید دیگر نیز همین گونه هستند. بعد از این توضیح می‌گوییم که هر ۳ تای اینها (هر سه تای از قیود) یک نحوه قرار می‌گیرد که تقدّم و تعاقب آنها در نظام اصطلاحات، بین معنای آنها فرق می‌گذارد. حالا همین که قدرت صرف به شما می‌دهد، نهایت نه صرف گردیدن خود کلمه (این نکاتی را که عرض می‌کنم نکته‌های مهمی است)، بلکه گردیدن در جایگاه. اول، کوچکترین جایگاه، تقدّم و تأخّر بین ۳ قید و بعد، هر سه در ۲۷ تا ۳ تایی می‌باشد. این یعنی اینکه صرف و نحو و معانی و بیانی که در اینجا داریم [و به طور کلی] ادبیات ما ناظر به مسأله کارآیی در جایگاه است؛ یعنی کارآیی رابطه است. مانند اینست که می‌گویید که سه عنصر ابتدایی داریم که زمان، مکان و کارآیی است که اینها نسبت به خودشان یک ضرب اولیّه پیدا می‌کنند و ۹ قید بدست می‌آید. این ۹ تا با آن ۳ تا، ۱۲ قید می‌شوند. اینها نسبت به منزلت که به معنی رابطه و اولین تعریف از رابطه است که در کیفیت قرارگیری می‌باشد. صرف و نحو ما صرف و نحو در قرارگیری است. آنوقت این به شما همان وسعت معنا را اجازه می‌دهد؛ یعنی همانگونه که صرف و نحو در خود کلمه می‌آمد و با اضافه شدن یک حروفی فرضاً

مفرد، تشبیه و جمع (اگر خواسته باشیم مقایسه بکنیم) و یا با اضافه شدن یک کیفیتهایی و تغییر در کیفیتهایی مثلاً مذکر، مؤنث و کیفیت ادا کردن مانند فتحه، ضمه، کسره و احیاناً تاء، نون، الف و امثال ذلک می‌گفتید حاضر، غایب، ماضی، مضارع بدست آمد؛ یعنی یک ماده‌ای داشتید که به آن یک نحوه تغییرات و گردیدنی راهایی در این کلمه برای بدست آوردن معنای جدید ایجاد می‌کردید. شما در این دستگاهی که دارید و تا آخر جلو می‌رود، آنچه برایتان مهم است، رابطه است؛ یعنی گردش رابطه‌ها و ارتباطها مهم است. تا آخر کار هم که بروید در معنای برنامه و تصمیم‌گیری هم می‌خواهید رابطه‌ها یعنی جاهای بکارگیری‌ها را عوض کنید. در پایان کار هم مثلاً می‌خواهید بگویید: میکروفن را از اینجا برداشته و آن جا بگذار. (یعنی این حالت پیدا می‌شود) این نحوه‌ی صرف که بر اساس یک فلسفه خاص مورد نظرتان است، اولین تغییرات، آن تغییرات تعاقب قیود است؛ یعنی قیدها چگونه پشت سر هم قرار می‌گیرند تا معنای جدید داشته باشند. ابتدا قیود را ۳ تا ۳ تا در یک خانه می‌آوریم و تعاقب آنها را مورد نظر قرار می‌دهیم. بعد هر ۳ تایی را در یک ۲۷ تا ۳ تایی، یعنی در هشتاد و یکی می‌بینیم. بعد بلوک‌های بسیار بزرگ ۷۶۰۰ میلیاردی از آن می‌سازیم. بعد ۳ تا بلوک را در هم به یک نحوه متشابه می‌کنیم؛ یعنی دوباره برای آن تقدم، تأخر و تعاقب درست می‌کنیم، بعد یک قطرگیری می‌کنیم. باز به یک دلیلی معنای خلاصه سازی را در آنجا می‌آوریم که قبلاً عرض شده است، به یک زیر بخش یا زیر عنوان‌هایی تبدیل می‌کنیم. حالا می‌خواهیم آن را در یک مدلی بیاوریم تا از این اصطلاحات، تعریف درست کند. در اینجا ابتدا تقوّم سطوح درست می‌کنیم. تقوّم سطوح الگو یا مدلی است که می‌خواهد وحدت و کثرت را متقوّماً ملاک تعریف قرار دهد. نه می‌خواهد بر کثرت تنها تکیه کند و نه می‌خواهد بر وحدت تنها تکیه کند. معنای طبقه‌بندی در اینجا غیر از نظام عناوین است که در آن می‌گویید یک نظام بسیار بزرگ داریم که ۷۶۰۰ میلیارد است و هر یک قسمت آن را که جدا جدا کنیم و بصورت منظومه، منظومه یا منطقه منطقه در بیاوریم، مثلاً یک ۷۲۹ تا یا یک ۲۷ تا بشود. اینگونه نیست. بلکه می‌خواهد طبقه‌بندی کند تا بگوید این ۲۷ یا این ۸۱ چگونه می‌تواند یک نظام و یک مجموعه شود. و این «یک» چگونه می‌تواند به «۲۷» یا مثلاً «۸۱» قید متقوم باشد. [در اینجا] این را می‌خواهد تعریف کند.

پس بنابراین اول برای اینکه بخواهید «یک» را به «۲۷» و «۲۷» را به «یک» ببرید باید قدرت سطح‌بندی داشته باشید. یعنی باید سطح متقوم تعریف کنید.

سطح‌بندی مدل غیر از سطح‌بندی و طبقه‌بندی‌ای است که در تعریف می‌آید. در این سطح‌بندی یک نحوه تناظری را درست می‌کند که همه هم سطح و افقی نیستند. در این جا می‌خواهد بگوید مثلاً زمان حکومت دارد یا اگر مکان حکومت دارد، یا کارائی. یعنی باید یک حاکم و محکومی در طرفین این درست کند؛ یعنی باید یک متغیر اصلی معرفی کند که به دو عامل دیگر ناظر باشد. (البته اگر ما قایل باشیم که سه عامل وجود دارد).

اگر به یاد داشته باشید گفته‌ایم که در «فاعل، زمان و مکان» مکان، زمانی، و زمان هم فاعلی تعریف می‌شود. ولی اگر کلمه فاعل، فاعلیت شد، در اینصورت زمان جای فاعل را می‌گیرد؛ یعنی زمان اصل در تعریف می‌شود، مکان، زمانی تعریف می‌شود و کارائی هم مکانی تعریف می‌شود. یعنی در معنای کارائی، قبلاً اگر می‌گفتیم چنانچه فاعل بخواهد به کارائی آن شناخته شود، خود فاعل از نظر سببیت تقدم دارد، ولی از زمان تأخر دارد. یعنی در مورد اشتداد فاعل اگر بگویند که فاعل در چه زمان رشدی است؟ می‌گویید که مثلاً فاعل در مرحله سال ۷۳ است. می‌گوییم پس بنابراین در فاعلیت (یعنی مسبباً) تأخر دارد. اگر نظام فاعلیت است که فاعل باید متقوم به نظام باشد، پس تکامل نظام، معرف امکان اشتداد قدرت فاعل است. لذا زمان در رتبه اول است و بعد از آن مکان، زمانی تعریف می‌شود و سپس فاعل متناسب با منزلتی که دارد تعریف می‌شود. پس فاعل نسبت به مراتب تکامل تأخر مسببی دارد. «در مراتب تکامل توسعه اصل است». چه زمانی باشد تا بگوییم که ظهور چه چیزی امکان دارد. اگر زمان صباوت و طفولیت است امکان ظهور تکلیف نیست. ولی اگر زمان بلوغ است حتماً امکان ظهور تکلیف است. حالا از اینجا بگذریم و وارد خود تقوم سطوح بشویم. «معنای تقوم سطوح این است که ما در اینجا توسعه را امر حاکم گرفته‌ایم؛ یعنی اگر یک ستون از اینطرف در سمت راست و یک ستون از اینطرف در سمت چپ درست کنیم و یک افق بالای سر آن بنویسیم، آنچه که نسبت به ساختار و کارائی رابط است و نحوه ربط آن، نحوه ربط حکومتی است؛ یعنی

متغیر اصلی است، زمان یعنی توسعه است. یعنی از طریق مراحل یا سطوح توسعه می‌توانیم سطح کارائی را به سطوح ساختار ملاحظه کنیم». اگر در توسعه گفتیم ۳ تا سطحی که زیر ظرفیت است، آنوقت می‌توانیم بگوییم ساختار را هم ۳ تا سطح بزنید؛ یعنی متغیر اصلی را در ساختار، متناظر با آن چیزی بگیرید که مثلاً در توسعه، «توسعه توسعه توسعه» یا «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» خوانده می‌شود. و در اینطرف آن هم متناظر با عاملیت هم که می‌خواهید نگاه کنید برعکس آن سیر را باید ببینید؛ یعنی به «عاملیت عاملیت عاملیت» که رسیدیم، ببینیم اینجا در آخر آخر، آخرین رتبه توسعه عاملیت یا کارائی است.

برادر پیروزمند: این آخرین رتبه توسعه با آخرین رتبه کارائی، عملکرد می‌شود.

ج: این آخرین با این اولین هم منزلت می‌شود. در ستون پایینی هم که بیاییم اینجا مثلاً در زیر ستون سمت راست باید عوامل اصلی را ببینیم و زیر ستون سمت چپ در آخرین قسمت آن، منتجهای نهایی را می‌بینیم که بعد از آن هم به وحدت می‌رسد.

س: آنوقت تقوم سطوح به معنی تقوم توسعه، ساختار و کارائی یا اینکه به معنی تقوم سه سطح تقسیمات اینها است.

ج: اول سه سطح توسعه، ساختار، کارائی با حاکمیت توسعه این هاست. بعد از آن در درون آن همین امر [جاری] می‌شود. در درون آن هم منزلتهایی را که به حسب توسعه خرد می‌کنیم ارزش ساختار و ارزش کارائی را موضوعاً و منزلتاً معرفی می‌کنید.

س: یعنی این حرف مربوط به سه سطح سه طبقه جدول است؟

ج: نه! بنا شد از اینجا که می‌آییم، اینها شاخص تعریف برای توسعه بشود. گاهی برای ساختن مدل خود اینها را ترکیب می‌کنیم و در این ۲۹ تا می‌نویسیم و یک وقتی هم است که منزلتها را تعریف می‌کنیم. (منزلتهایی که به فرمایش شما منزلتهای خالی است). می‌خواهیم بگوییم اینجا باید به این ستون ناظر باشد؛ یعنی کلمه «توسعه توسعه توسعه» بعداً بتواند منزلت ستون ساختاری تعریفمان را بگوید. اینطرف هم باید منزلت کارائی را بگوید. این ردیف دو، وسیله‌ی این [کار] است؛ یعنی دومین خانه سمت راست با

یک خانه به آخر مانده در سمت چپ متناظر می‌شود. این منزلت‌ها آن‌ها را می‌گوید نه ترکیبات درونی آن‌ها را؛ یعنی برای زیر بخشها عنوان می‌شود. حالا ما در اینجا تقوم سطوح را پی ریزی می‌کنیم. تقوم سطوح غیر از اینست که عناوین را از طریق ضرب کردن آنها ترکیب می‌کنید. در [ترکیب] عناوین از طریق ضرب کردن آنها، یک ضرب برای کارائی، ساختار، توسعه داریم که آنها را روی هم ضرب می‌کنیم و عناوین را در ستون سه قیدی دست راست می‌نویسیم. یک ضرب هم برای درون آنها داریم که این سه تا را در هم ضرب می‌کنیم و در این ۲۷ تا می‌نویسیم که در نهایت هم سمت چپ آنها را جمع می‌کنیم. ولی منزلت اینها را در تقوم، منزلت تقوم سطوح است نه تقوم عناوین داخل سطوح.

س: یعنی ما در یک مرحله که تقوم خود توسعه، ساختار، کارائی را انجام دادیم.

ج: یک مرحله منزلتاً تقوم می‌بینیم یا اینکه موضوعاً؟

س: منزلتاً توسعه را حاکم می‌گیریم بر ...

ج: که در اینصورت صحیح است که یک ستون در اینجا، یک ستون در اینطرف و یک ستون هم در اینطرف بکشیم، به گونه‌ای وسط آن کاملاً خالی باشد. بعد یک کار «قید» داریم؛ [یعنی] قیود و عناوینی که در اینجا ذکر شده است که از جمله کلمه توسعه، ساختار و کارائی است. یک کار هم درون آن از نظر منزلت‌بندی سطوح آن داریم؛ [یعنی] می‌خواهیم طبقه‌بندی سطوح را انجام دهیم. در طبقه‌بندی سطوح، سطح دوم را سه قسمت، اینطرف را هم سه قسمت و اینطرف را هم سه قسمت می‌کنیم؛ یعنی در حقیقت تأثیر هر یک از کارائی، ساختار و توسعه را در خودشان می‌بینیم. در اینجا هر سطح سه منزلت (یعنی سطح دوم ما) داخلی پیدا می‌کند. این سه سطح را هم می‌نویسیم. (البته در آن چیزها بهتر پیدا است).

س: در سطح دوم چه چیز با چیز دیگر تقوم دارد؟

ج: در سطح دوم به خوبی روشن است که عناوین به هم تقوم دارد. حالا در اینجا توضیح می‌دهیم که چگونه [به بهم تقوم] دارند. چون فرض شده است که توسعه ما که معنای زمان را می‌دهد یک امر بسیط نیست، بلکه داخل دارد که داخل آن باید هم تعلق به خود زمان، هم تعلق به ساختار و هم تعلق به کارائی

داشته باشد. لذا این سه تا خانه عنوان ظرفیت، جهت، عاملیت بنا به تقوم سطح یا بُعد زمان، عنواناً به عنوان ساختار و کارائی و خودش درست شد. این سطح ساختار هم به توسعه، خودش و کارائی سه تا عنوان پیدا کرد؛ یعنی اگر ابعاد را منعکس ببینیم نظیر آینه‌ای که روبروی هم می‌گذارند این سه تا عنوان نه عنوان تحویل ما داد؛ یعنی نه صورت تحویل داد. برای این نه صورت، سه تا زیر بخش نوشته‌ایم تا ببینیم انعکاس بعدی این سه زیر بخش در هم چگونه است که بیست و هفت تا می‌شود؟

س: ... ۲۷ تا که حالا باید بعداً ببینیم که چگونه ۲۷ تا می‌شود.

ج: حالا یک صحبت داریم که سه منزل در اینجا، سه منزل هم در اینجا غیر از قیود آن و سه منزل هم در اینجا داریم.

س: حالا می‌خواهید بگویید که این منزلت‌ها به چه چیز متقوم هستند؟ عنوان آن را که فرمودید.

ج: بله! حالا این منزلت‌ها چگونه خودشان همدیگر را می‌پوشانند؟ دوباره یک ستون سمت راست و یک ستون سمت چپ و یک ستون بالا درست کنیم؟ این یک فرض است. اینکه برای عناوین اصلی بود. اگر می‌خواستیم سه تا منزلت در سه تا منزلت در سه تا منزلت ضرب شود باید ۲۷ منزلت تحویل دهیم. (منزلت-ها را می‌گوییم و فعلاً کاری به قید آن ندارم) که این ۲۷ منزلت را، ما این ۲۷ تایی اطراف می‌دانیم که این ۲۷ تایی اطراف باید بتواند یک منزلت از آن، خود این سه منزلت را با یک عنوان تعریف کند، چرا اینرا حاکم می‌کنیم؟ یعنی اینرا بالا نمی‌بریم یک فرض این است که اینرا بالا ببریم و سه تا قسمت توسعه را کوچک کنیم. فرض دیگر این است که توسعه را حاکم کنیم؛ یعنی توضیح دهنده کنیم. یک فرض هم این است که متناظر بگذاریم، بگونه‌ای که یک خط صاف بکشیم.

س: که البته فرمودید که در مدل اینگونه عمل می‌کنیم.

ج: البته من داشتم در این شکل منزلتهای تقوم سطوح را در تعریف عرض می‌کردیم. اگر بخواهیم برگردیم در مدل و بگوییم تقوم سطوح را یک خط از اینجا می‌کشیم که سه ردیف را با همدیگر بصورت متناظر یک برش بزند [در نتیجه] برابر برابر قرار می‌دهد.

س: سه سطح را با هم

ج: ولی بعد سؤال ما این است که اگر سه سطح را برابر هم قرار دادیم، آنوقت آیا معنای حاکمیت را می‌دهد یا نه؟

س: یعنی حاکمیت به این نحو؟

ج: یعنی متغیر اصلی را به منزلت‌ها؛ به عبارت دیگر تعریف منزلتی را به زمان می‌سپارد یا تعریف منزلتی را مساوی [زمان] قرار می‌دهد؟ یعنی اگر سه بعد داشتیم منزلتاً مساوی مساوی بود. اگر مساوی داشتیم آنگاه صحیح بود که متناظر تمام بکشیم. اگر بنا بود که توضیح را به زمان بسپاریم و حتی از طریق زمان ارتباط ساختار را به کارآئی ببینیم، در این صورت صحیح بود که منزلت آن را حاکم کنیم. هم چنانکه مثلاً شاید صحیح‌تر باشد که بگوییم بهتر است این خط را در سطح بالائی نیز حذف کنیم. یعنی این خط تا اینجا بیاید ولی این خط پایین ساختار تا بالا نرود، تا اینکه بگوییم که از طریق زمان است که بیان می‌کنیم، قدرت کارآئی یا وضعیت ساختار چگونه است.

س: ... به نظرم می‌آمد در جدول تعریف هر گونه باید در جدول مدل آن هم، همانگونه باشد.

ج: نه! در جدول مدل یک مقداری با جدول تعریف فرق پیدا می‌کند، خدمتتان عرض می‌کنم. ما در اینجا صرفاً منزلت‌ها را عرض می‌کنیم. بعد از آن ببینیم آیا درون اینها چگونه می‌شود؟ بعد ببینیم که تغییراتی که جدول تعریف باید بکند چگونه است؟ ما می‌توانیم بگوییم منزلت زمان باید منزلت مشرف باشد، در سه سطح هم باید مشرف باشد؛ (یعنی صحیح است که در خط دوم هم بگوییم مثلاً حالا اگر اینرا در اینجا ببریم، آنوقت عیب آن این می‌شود که تداخل می‌شود. پس این نمی‌شود باید اینرا سر جای خودش بگذاریم؛ چون آنوقت معنای اینرا به این نمی‌رساند. یعنی این سطح اصولاً نباید هرگز سطح درونی تلقی شود. اگر اینرا تا آخر بیاوریم، در اینجا از این سطح درونی می‌شود) حالا اگر ما اینگونه فرض کنیم، آنوقت صحیح است که بگوییم این ۳ تا باشد و تقویم رتبه‌ی دوم این ۳ تا منزلت به همدیگر باز این است که این ظرفیت تا آخر این سطح آمده است (یعنی تا آخر ۳ تا عنوان محوری، تصرفی، تبعی، و این طرف هم تا آخر اینجا آمده است؛

یعنی تا آخر هماهنگی، وسیله، زمینه و ۲۷ تایی هم که می‌شود باز اینها حاکم می‌شوند؛ یعنی نقش مفسر ساختار و مفسر کارآئی را [دارند].

س: پس به طور خلاصه، در تقویم سطوح منظورتان این است که...

ج: حکومت زمان بر ساختار و کارآئی...

س: در سه سطحی که...

ج: در یک جریانی. اول در یک سطحی و بعد این وسط را همیشه از عناوین ساختاری خالی می‌بینیم یعنی اینجا، اینجا و اینجا یعنی خود زمان، شیب زمانی آن را نیز به عهده دارد که اگر بخواهیم با یک فلسفی نشان دهیم صحیح است که بگوییم که کار از اینجا به این طرف می‌رود. بعبارت دیگر این تسلط یعنی معرف، زمان است. اگر هم مثلاً اسم آن را جدول مختصات بگذاریم به معنی جدول شاخصه‌های تعریفی خود جدول است.

س: اگر این گوشه‌ها را که حذف کنیم که شاخص مختصات نمی‌شود.

ج: چرا نشود؟

س: چه چیزی مختصات است؟

ج: حالا خدمتتان عرض می‌کنم. یعنی اگر شما در این تا آخر کار یک جریان ببینید می‌گویید که این اصلی و این فرعی و این هم تبعی، یا این مثلاً مباحث، این ارزش و این هم فرضاً شاخصه‌ها و یا اینطرف شاخصه‌ها و این طرف هم مثلاً مقصد و امثال آن می‌شود که این همان شاخصه‌های تعریفی است. گوشه‌ها را هم حذف کنید آنچه که در اینجا تا آخر کار می‌بینید...

س: ... ۹ تای بالای جدول...

ج: ... این ۹ تا که احیاناً سه تا عنوان هم جلوی آنها ذکر می‌کنید و مثلاً موضوع، منزلت و مقصد می‌گویید. معرف جدول شما هستند، ولی معرف سطوح تقویم هستند؛ یعنی طبقه‌بندی‌ای که بعداً صحبت

می‌کنیم از رساندن کثرت به وحدت. باید به یک نحوه در جدول، تعریف داشته باشد. تعریف آن زمانی می‌شود.

س: ما الآن تقوم سطوح را می‌خواهیم قبل از وارد شدن به ستونهای داخل جدول بگوییم که ...

ج: ... یعنی قبل از وارد شدن به ۲۷ تائی‌هایی که پشت سر هم نوشته شده است...

س: ... که اسم آن را تقوم منزلت‌ها گذاشته‌ایم.

ج: ... که آن را تقوم منزلت‌ها گذاشته‌ایم، در این جا هم تقوم سطوح است.

س: پس ما باید در این ۳ سطحی که از یک، سه، نه و بیست و هفتی که در سه سطر جدول داریم مثل

تقوم سطوح معلوم کنیم. در تقوم سطوح یک وقت...

ج: سطح اول که ۳ قسمت بود.

س: این ۳ را فرمودید که بین خودشان ...

ج: بین خودشان با حاکمیت زمان درست شد. سطح دوم هم باز با حاکمیت زمان و سطح سوم هم با

حاکمیت زمان درست شد.

س: در سطح دوم، حاکمیت زمان در منزلت‌های آن چگونه است؟

ج: یعنی ظرفیت تا بالای سر محوری، تصرفی، تبعی می‌آید. در جدول، آخرین قسمتی را که پوشانده

است این ۳ تا تحت پوشش ظرفیت می‌آیند. کارائی هم هماهنگی؛ وسیله، زمانی، زیر عاملیت می‌آیند.

س: در اینجا اگر همان گوشه دار بکشیم بهتر نمی‌شود؟

ج: اگر گوشه دار بکشید، دیگر حکومت آن را نشان نمی‌دهد. به روبروی هم می‌رسند ولی به صورت

موازی و متناظر می‌رسند. البته در منزلت‌ها یعنی نقشه که غیر از عناوین است. نقشه هم باید این حاکمیت

را نشان دهد. مثل باکثری(?) که برای اتاق مدیر نسبت به اتاق مثلاً معاون می‌کشند، باید منزلتاً این را نشان

بدهد.

س: پس باید جدول مدل را هم بی شکل بشکیم؛ یعنی بدون گوشه بکشیم.

ج: اگر بدون گوشه بکشید آنگاه تقوم سطوح را بهتر می‌توانید تشریح کنید.

س: ظرفیت بر ساختار حکومت پیدا کرده است.

ج: ظرفیت بر ساختار حکمت پیدا کرده است؛ یعنی منزلتاً مشرف است و همین طور هم عاملیت بر

کارائی. حالا اگر درون آنها را هم که بخواهید انعکاس اینها را در همدیگر ملاحظه کنید توضیح کامل

می‌دهد.

پایان طرف A شماره ۴۹۱

می‌توان گفت که در اینجا یک خانه‌ای بگذارید و ظرفیت را به اینجا بیاورید، ولی صرف اینکه جایگاه آن تا

این سطح آمده است، به نظر ما کافی است؛ یعنی مانعی ندارد که داخلی خود این، بالای سر این قرار بگیرد.

حالا اگر ما تقسیم بار سوم را انجام بدهیم؛ یعنی ظرفیت را ...

س: یعنی اگر ما ابتدائاً تقسیم را نکنیم؛ یعنی در یک سطح که سطح سوم را نکشیم ...

ج: ... سطح سوم را نکشیم کاملاً درست است که فرضاً بالای صفحه هر چند کوچک یک بار سطح اول را

بکشیم، یک بار هم سطح دوم را بکشیم و یک بار هم سطح سوم را بکشیم. در سطح سوم هم صحیح است

که در آن بخش خود زیر بخش این، سه تای خودش را بنویسیم. در این هم زیر بخش خودش، یعنی ۹ تای

خودش را، اینجا هم ۹ تای خودش را و اینجا هم ۹ تای خودش را بنویسیم. در بار سوم که تقسیم می‌کنیم،

منزلت‌ها باز هم شارح ستون‌های خودشان هستند، به جز منزلت جهت، که قاعدتاً زیر آن خالی می‌ماند و الا

این ۳ بخش و این ۳ بخش نحوه طبقه‌بندی را نشان می‌دهند. به نظر می‌آید که زیر این ۳ تا چیزی واقع

نمی‌شود؛ یعنی ارتباطی ندارد. هر چند وقتی که شما مرتبه دوم را هم می‌نویسید به نظر می‌آید که چیزی

زیر این سه تا واقع نمی‌شود. و وقتی هم که در این سطح می‌آید بنظر می‌آید که چیزی جلوی اینها نیست.

اگر الان از هر جهت وسط آن خالی بود، به نظر می‌آید که نه چیزی جلوی این ۳ تا است و نه چیزی جلوی

این ۹ تا.

س: حکومت یک وصف از اوصاف توسعه بر کل ساختار می‌شود؛ یعنی مثلاً حکومت خانه‌های وسیله محوری ظرفیت بر کل این سطح سوم می‌شود.

ج: و حکومت این سطح بر ۹ سطح و حکومت این سطح از آن، بر ۲۷ سطحی که هنوز نیامده است. این طرف هم حکومت این سطح بر این، حکومت این سطح بر این قسمت و این قسمت [...] از آن که هنوز نیامده است و زیر آن خالی است. بعد، از آوردن قیود به دو شکل از ضرب، که یکی ضرب خود اینها در خودشان و نوشتن آن در این خانه‌های بیست و هفتگانه و یکی هم این ۳ تا را با ضرب کردن در خودشان و نوشتن این ستون و جمع کردن اینها و نوشتن این بخش که در اینجا دیگر از سطوح خارج شدیم. پس یک توضیح درباره سطوح بود که سطوح را در تعریف مدل آن دو قسمت کردیم که یکی عناوین و دیگری منازل بود.

س: پس تقوم سطوح به معنی تقوم سه سطح ۳، ۹، ۲۷ بهم مورد نظر نیست بلکه به معنی حکومت زمان بر ساختار و کارائی در ۳ سطح است.

ج: یعنی در حقیقت [تقوم سطوح]، شاخصه تعریفی بودن زمان بر دو بخش دیگر [بود] که بعداً هم می‌گوییم که تغییراتی که اینجا...

س: پس بهتر است اسم آن را تقوم ابعاد بگذاریم.

ج: تقوم سطوح که می‌گوییم.

س: چون تقوم سطوح متبادر می‌کند که ما ۳ سطح در اینجا داریم که تقوم بین این سطوح می‌کنیم.

ج: اگر بخواهیم تقوم ابعاد بگوییم مثلاً باید برای آن اولی بگوییم که سه بُعد است.

درون آن باید سطوحی باشد که تقوم سطوح را باید در اینجا بگوییم. بعد از آن هم باید تقوم منازل را

بگوییم. «در تقوم منازل هم عرضمان این است که عین همان چیزی که در اینجا شاخصه تعریفی می‌دانیم.

که در اینجا زمان است در اینجا هم تغییرات نسبت می‌باشد. تغییرات نسبت به معنی اینست که تغییر را

شاخصه تعریف ساختار و کارائی فرض کنید. موضوع ما نسبت است، [مراد ما] تغییر نسبت درونی و بیرونی

است]. البته تغییر همان امر توسعه است. به توسعه خُرد شده تغییر و به توسعه درشت شده توسعه و تکامل می‌گویید. کل آن جدولی که از اول اصطلاحات تا آخر کار داریم موضوعی را که روی آن دقت می‌کند و موضوع کلام آن است و به اصطلاح ما در صرف و نحو و معانی و بیان آن است رابطه است. چیزی را که از رابطه به عنوان شاخصه می‌داند، تغییرات رابطه است. آنچه را که می‌خواهد بکار بگیرد و دنبال آن است روش کنترل تکثیر رابطه، تنظیم نظام رابطه برای تعریف و تغییر رابطه در معادله است». شما پس از سطوح یک منزلی را ایجاد و آن منازل را متقوم به هم می‌کنید. بعد آن را تجزیه می‌کنید که باز غرضتان از تجزیه، کنترل تغییر رابطه است. رابطه درونی سطر یک سطر، زیر این عنوان، با خود این عنوان که این طرف و این طرف نوشته می‌شود؛ یعنی یک عنوانی داریم که یک اجزای داخلی دارد که آنها را با یک نحوه تحلیلی، تحلیل نسبت یا ربط آن را در تغییر معین می‌کنیم. ربط درونی این توسعه توسعه توسعه با بیرون خودش، یعنی پایگاهش نسبت به بقیه [را معین می‌کنیم].

س: با تجزیه‌ای که با درون آن می‌شود.

ج: درون آن که در برابر بیرون قرار می‌گیرد.

س: یعنی کل آن عنوان باید در برابر این باشد.

ج: کل آن عنوان با یک عددی هم عدد نسبتی آن است در کنار عددهای نسبتی به نحوه‌ای خاص قرار می‌گیرد. نه اینکه بریده از آنها است؛ یعنی یک نظامی برای ترتیب آنها قرار داده‌ایم که به آن نظام، نظام منزلت‌ها می‌گوییم.

س: آنوقت تقوم منزلت‌ها فقط با آن یک ستون شاخصه‌ها انجام گرفته است یا با بقیه آن هم در بیان تقوم

منزلت‌ها مشارکت دارند؟

ج: حال به این مطلب بیشتر دقت کنید. ستون ارزش واضح است که معنی تعاقب و ترتیب را در این موضوعات ۲۷ گانه مشخص می‌کند. حال آیا به همین اندازه برای ما کافی است یا اینکه می‌گوییم این کثرت می‌بایست تبدیل به وحدت شود؟ چیزی را که امروز می‌خواستیم عرض کنم این قسمت آخر بود. می‌خواهیم

بگوییم که به همان دلیل که این عنوان برای تحلیل یک نسبت ۳ تا زیر بخش پیدا کند و تجزیه بشود، مُقنع به همان دلیل باید مقنع باشد تا ۳ تا عنوان ما باز فرضاً توسعه و ساختار در یکی از اینجا بنشیند و ساختار و کارائی اینطرف بنشیند. درست است که منزلت آنها منزلت هماهنگی محوری جهت در موضوع بزرگ واحدمان است، ولی در طبقه‌بندی خودمان از نظر موضوع و نتیجه‌سازی، چیزی که می‌خواهد اینجا بنشیند باید توسعه ساختار باشد تا بتوانید اینجا بنشیند، که در جدول تعریف فرهنگستان می‌بینید که برابر این توسعه ساختار چه چیزی آمده است. اگر بگوییم مفهوم آن چیزی که اینجا می‌آید توسعه ساختار است آنگاه این اصول موضوعه روش مدل‌سازی می‌شود.

س: اصول موضوعه که نمی‌شود.

ج: انشاء الله می‌شود.

س: [؟...]

ج: ... از ۹ تا. آنوقت اینطرف آن چه چیزی می‌شود؟ یعنی اگر ما اینجا را در شکل دوم پر کنیم؛ یعنی یک بار به شکل مدل پر کرده‌ایم، حال می‌خواهیم به شکل جدول تعریف برگردانیم. ولی عناوین دیگری در آن نگذاریم، بلکه عناوین را از اینجا به اینطرف و اینطرف بیاوریم، یعنی بگوییم موضوعات جدید ما، توسعه ساختار و ساختار کارائی می‌شود. به عبارت دیگر بگوییم که این ۳ تا جای این ۳ تا را می‌گیرد.

س: آیا در جائیکه در سه سطر عناوین موصوف واقع شده‌اند؟

ج: این سه تایی که تحت سه عنوان در اینجا و در سه سطح تلقی می‌گردند داخلی این هستند. حالا عنوان این را هر چیز بگذاریم (فقط «عنوان» را می‌گوییم؛ چون سه عنوان دیگر برای این نداریم) ولی داخلی این هستند. ۲ تا از آن باید داخلی این باشد؛ یعنی این ۳ تا روی هم داخلی این هستند که باید به موضوع و به کارائی تقسیم شود.

س: در برگشت صحبت سر این بود که [؟...] جدول ما دیگر کاری به ستون شاخصه‌ها و ستون عناوین

نداریم؛ یعنی مانند اینست که وقتی می‌خواهیم برگشت جدول را در این خانه بکشیم، اینگونه می‌کشیم؛

یعنی این از اینطرف است و این هم از اینطرف است. دیگر این وسط، در برگشتی که می‌خواهیم وارد طبقه-بندی موضوعات بکنیم نیست.

ج: اینکه تبدیل می‌شود حرف درستی است. یک موضوعی تبدیل می‌شود. مثلاً اینجا آب و آهن و یک چیز دیگر بود، حالا اینجا مرکب و چیز دیگر شده است.

س: نه! قرار شد...

ج: تبدیل موضوعی پیدا می‌کند.

س: آیا تبدیل موضوعی پیدا می‌کند و آن ۳ وصف ۲ قیدی یکی می‌شوند یا ۳ قیدی ۲ تا می‌شوند؟

ج: نه! سؤال اینجا است که این دو قیدی‌ها که از درون آمده بودند خودشان شخصاً...

س: ما بعداً می‌خواهیم از طبقه‌بندی که می‌کنیم بگوییم اینها طبقه‌بندی موضوعات هستند و آنها طبقه-بندی آثار.

ج: ولی موضوعات خرد، که موضوعات کلانی در کار داریم، حالا موضوعاتی که...

س: تحلیل اوصاف دو قیدی برای این بود که موصوف را از وصف آن جدا کنیم.

ج: بله!

س: و لذا ترکیبی هم که بعداً واقع می‌شود در طرف ساختار باید ترکیب بین موضوعات و...

ج: یعنی شما می‌خواهید بگویید که ترکیب این ۳ تا محوری باید این ترکیب را بدهد.

س: نه! این دیگر ترکیب سه تا عنوان نیست.

ج: حالا من اینجا یک سؤال داری. هرگاه که ترکیب این ۳ تا این نتیجه را بدهد آیا این ۳ تا یک عنوان جامع هم داشته‌اند یا نه؟

س: عنوان دیگر برای چه می‌خواهیم؟ یک نتیجه موضوعی دارند که در جدول تعریف می‌آید که هم منزلت است و...

ج: ای احسن! آن نتیجه موضوعی، درون خودش دارد یا نه؟ اگر بخواهیم آن را تحلیل کنیم.

س: آن دیگر از اصطلاحات خارج می‌شود؛ یعنی به یک اصطلاح خاص نمی‌توانیم بنامیم، چون....

ج: حالا گاهی می‌گوییم عین همین را با تجزیه‌اش اینجا بیاوریم که باید یک تأملی روی این بکنید. آیا اگر این را بیاوریم می‌توانیم خود اینرا تجزیه و تحلیل کنیم؟ آن هم نه به عنوان سه تا عنوانی که درون آن، اینها هستند، بلکه به عنوان سه موضوعی که منته‌آنها اینجا می‌آید. (منته‌آ موضوعی اینجا می‌آید و منته‌آ کارآیی هم اینجا می‌آید). این یک احتمال است. یک احتمال دیگر هم این است که بگوییم ۳ تا محوری، ۳ موضوعی‌ای هستند که یک منته‌آ می‌دهند. احتمال دیگر این است که ما اصلاً به اینکه از اینجا یا از آنجا می‌آید کاری نداشته باشیم، بلکه یک امر دیگری را کار داشته باشیم و ببینیم که آیا همان قاعده‌ای که در تحلیل یک عنوان بکار بردیم، می‌توانیم درباره‌آ موضوعی که در اینجا و در اینجا قرار می‌گیرد، بوسیله‌آ این سه تا بکار بریم و این ۳ عدد هم، اعداد آن باشند؟

س: برای چی؟

ج: حالا دلیل آن را عرض می‌کنم. آیا وقتی می‌خواهیم نسبت بین ۶۴ ، ۳۲ و ۱۶ را ببینیم، نسبت خودشان در مجموعه‌آ سه تایی کفایت می‌کند یا هر سه تا روی هم یک نسبتی در مجموعه‌آ ۹ تایی پیدا می‌کنند و این ۹ تایی هم روی هم یک نسبتی در مجموعه‌آ ۲۷ تایی پیدا می‌کنند؟ می‌خواهم بگویم این طبقه‌بندی در محاسبه‌آ شما ضرورت دارد یا نه؟

س: آمده است.

ج: که بین منته‌آها و موضوعات آمده است. حال که بین منته‌آها و موضوعات آمده است ما وقتی می‌خواهیم تحلیل کنیم، آیا نیازمند به این هستیم که موضوعات و اوصاف آنها را جدا کنیم یا نه؟

س: حالا که جدا کرده‌ایم.

ج: نه! من دلیل اینکه این کار را انجام داده‌اند عرض می‌کنم.

س: آن را که جلسه‌آ قبل فرمودید.

ج: که موضوع اینطرف باشد.

س: دلیل آن، این بود که کنترل تغییرات از طریق کنترل آثار ممکن است و ایجاد تغییر از طریق تصرف در موصوف یا موضوعات آن انجام می‌گیرد. این حاصل بحث در ضرورت تفکیک موضوع از آثار شد. که این هم البته بعداً یک مشکلی به ذهنم رسید که اگر این حل شود این تمام است. و آن اینکه موضوعاتی که ما به واسطه تصرف در آن‌ها تغییرات را نتیجه می‌گیریم، موضوعات عینی خارجی است؛ یعنی در واقع اجزای موضوع، مورد بررسی است و حال آنکه کل جدول تعریف جدول اوصاف است. موصوف‌هایی را که بدست آورده‌ایم موصوفِ وصف است نه موصوفِ شیء موضوعی است. آن صحبتی را که می‌گوییم تصرف از طریق تصرف در موضوع و یا جزء و یا موصوف است، آن موصوف، موصوفِ شیء و موصوف موضوع است.

ج: مگر شیء شما به وصف تعریف نمی‌شود؟

س: بله

ج: پس منزلت وصفی آن اصل است نه منزلت شیء آن. اگر منزلت وصفی آن اصل شد آن وقت می‌توانیم به آثار آن، بین خود موضوع فرق بگذاریم. مثلاً برای آهن در فلان شرایط یک نقطه، ۲ نقطه، ۳ نقطه و ۱۰ نقطه به عنوان نقطه اثرهای آن ذکر کنیم، سپس بگوییم اگر جای آهن را عوض کنیم، نقطه اثرها عوض می‌شود.

س: ما در جدول، آهن نداریم؛ یعنی موضوع نداریم، جزء نداریم، بلکه تماماً وصف است. [...] این وصف را که عوض کنیم این وصف‌ها هم عوض می‌شود.

ج: سؤال مهم این است که آیا نظام اوصاف، نظام موضوعات را می‌دهد یا نه؟ گاهی می‌گویید که در ترجمه آن به شیء چه کار می‌کنید؟ می‌گوییم شیء را «به تعریف آن به آثارش» می‌شناسیم. آثار آن را طبقه‌بندی می‌کنیم. حالا من مثال آن را با آهن می‌زنم تا روشن بشود. مثلاً می‌گوییم آهن چیست؟ می‌گویید که جسم سختی است. می‌گوییم که سختی به چه معنی است؟ می‌گویید: یعنی مقاومت آن در برابر چوب، خاک و سنگ. شما دائماً به اوصاف آن به من جواب می‌دهید و مقاومت‌های آن را می‌گویید. بعد می‌گوییم که کارائی آن چیست؟ شما چند نقطه هم برای کارائی آن را می‌گویید؛ یعنی حجم و وزن مخصوص خاصی را

که شما می‌دهید. الان ما در خارج آن چه را که با آن برخورد می‌کنیم، می‌گوییم این چوب است یا آهن؟ از طریق اوصاف صحبت می‌کنیم؛ یعنی یک وصف آن انعکاس نوری است که به چشم حضرتعالی می‌خورد، یک وصف آن مثلاً وصف سنگینی آن است. وصف‌های متعددی دارد. «ارتباط شما به خارج از طریق اوصاف آن است».

س: بعد تصرف که بخواهید بکنید.

ج: حالا ما این گونه قایل هستیم که هرگاه بتوانید بین این دسته از وصف‌ها و یک دسته دیگری از وصف‌ها طبقه‌بندی کنید...

س: این دسته کدام بودند؟

ج: وصف‌هایی که رابطه این را با این شیء تعریف می‌کنند، نه تغییرات خود اینرا. مثلاً می‌گویند این سخت‌تر از این است، یا سنگین‌تر از این است. اینها یک قسم وصف است. یک وقتی هم وصف را در داخل خود این می‌بریم و می‌گوییم این وصف اگر چنین بشود تغییر می‌کند. این غیر از وصفی است که با این دارد. س: اینکه وصف نیست، بلکه تغییر وصف است.

ج: نه! تغییر وصف یعنی تغییر ارتباط؛ یعنی کارائی.

س: یعنی می‌گوییم چه کار بکنیم و چه ارتباطاتی عوض می‌شود تا این اوصاف عوض می‌شود.

ج: می‌خواهم عرض کنم که وقتی شما موضوع را به عنوان شیء می‌بینید با یک دسته از اوصاف می‌بینید و وقتی هم که به لحاظ کارائی یا مقصد خودتان می‌بینید، با یک دسته دیگری از اوصاف می‌بینید. به دو دسته از اوصاف شما می‌توانید یک چیز را بشناسید.

س: یعنی یک دسته از اوصاف، ناظر به کارائی آن هستند و یک دسته ناظر به چیستی.

ج: حالا کلمه «چیستی» بماند. بعداً درباره اینک که چه لقبی روی این بگذاریم صحبت می‌کنیم. فعلاً در این جدول به آن، موضوع می‌گوییم. این طرف هم کارائی و اثر می‌گوییم. ولی اینکه در نهایت چه اصطلاحی را برای این مطلب تمام کنیم [می‌ماند]. مثلاً بگوییم که دسته‌ای که رابطه‌ای با «وضع» آن هستند، لقب

موضوعی یا ساختار آن پیدا می‌کنند. و دسته‌ای هم که ناظر به «تغییرات وضع» هستند، لقب «کارآیی» را پیدا می‌کنند.

س: آنوقت تصرفی را که می‌کنیم باز از طریق این اوصاف نیست بلکه از طریق ذی‌الوصفها است.

ج: صحبت ما این است که وقتی از نظر ما جابجایی انجام می‌گیرد، تحلیل ساده آن این می‌شود که جابجایی ذی‌الوصف شد.

س: این جابجایی در خارج غیر از آن نیست؟!

ج: در مورد جابجایی در خارج سؤال همین است که اگر ما بگوییم که وضع با ارتباطات آن یک پارچه هستند، آن وقت وقتی جای این را عوض می‌کنیم، یعنی رابطه آن را عوض می‌کنیم در حقیقت دیگر شیء اولی نیست.

س: چگونه این رابطه را عوض می‌کنیم؟ یعنی مستقیماً می‌توانیم از طریق تغییر اوصاف، رابطه را عوض کنیم یا باید یک چیزی را در این تغییر بدهیم تا منجر به تغییر وصف شود.

ج: می‌خواهم بگویم یک وصف موضوعی این است که «این» آن در جایگاه خودش باشد. کجایی آن یکی از اوصافش است که از اوصاف مغفول عنه آن است.

س: این کجایی آن را که بخواهید عوض کنید چگونه صورت می‌گیرد؟

ج: به نظر ما می‌آید که اگر شما ولایت در تصرف داشته باشید، اراده شما می‌تواند، کجایی اینرا عوض کند؛ یعنی اراده شما...

س: اراده من چکار می‌کند؟ در چه چیز این تصرف می‌کند که منشاء تغییر این می‌شود.

ج: اراده من جای اینرا عوض می‌کند و آنطرف تر می‌برد.

س: برای اینکه جای اینرا عوض بکند چکار می‌کند؟

ج: نیرو وارد می‌کنم.

س: به کجای آن نیرو وارد می‌کند.

ج: حالا سؤال همین است.

س: من که اینگونه سؤال می‌کنم می‌خواهم بگویم که...

ج: نیرو به منزلت آن وارد می‌کنم. منزلت‌ها را به هم می‌زند. منزلت اوصاف تغییر می‌کند. مطلب همین

است که آیا ما موضوع را در منزلت اصل بگیریم یا اینکه بالعکس؟

س: نه! در مطالعه و برنامه‌ریزی و در آسیب‌شناسی‌ای که می‌خواهیم بکنیم حتماً منزلت اصل است؛ ولی

وقتی می‌خواهیم تصرف بکنیم بر عکس می‌شود. من وقتی می‌خواهم مطالعه کنم می‌گویم من میکروفن

برای فلان امر می‌خواهم و کارائی آن برای من مهم است.

ج: نه! من به نظرم می‌آید که صفت و رابطه درجه دوی آن را می‌بینید و وقتی می‌خواهید تصرف کنید

رابطه درجه یک آن را می‌بینید. اگر نتوانید جامع بین موضوع و رابطه‌اش کنید؛ یعنی هر دو را رابطه فرض

نکنید و هر دو را به وصف تعریف نکنید به عبارت دیگر هم کارآیی و ثمرات را و هم موضوع تصرف را اگر

نتوانید به یکی برسانید قدرت تصرف ندارید.

س: چگونه به یکی می‌رسانیم؟

ج: معنی به یکی رساندن این است که هر دو را وصف بدانید. حالا خارج از بحث فعلی و جزئی جاری‌ای

که داریم یک تأملی روی این مطلب داشته باشید. فرق بین اینکه ما بگوییم موضوع و اثر یا اینکه برای

موضوع بگوییم وصف رده یک و وصف رده دو. عنوانو جامع هر دو وصف باشد؛ یعنی به عبارت دیگر موضوع را

تابع ربط و منزلت ببینیم و این تبعیت را فقط در آثار نبریم، بلکه در خود آن هم ببینیم. اگر نتوانیم اینکار را

انجام دهیم جامع نخواهیم داشت. به این یک عنایتی بیاورید. آنقت وصف‌های موضوعی در کار ما کلاً یک

طرف می‌شود و وصف‌های کارائی هم یک طرف می‌شود. آن وقت نسبت بین این دو، وسیله تحلیل می‌شود.

س: نسبت بین این دو تا در جدول چیست؟

ج: وسیله تحلیل می‌شود.

س: یعنی نسبت آن...

ج: زمان می‌شود؛ یعنی زمانی که شما همیشه در رابطه‌ها تصرف می‌کنید، عین همان زمانی نیست که بلافاصله آثار خود شیء عوض شود، بلکه فاصله زمانی دارد. البته زمان شیء که شما تصرف می‌کنید به نظر ما از نظر فلسفه به زمان شما تعلق دارد و زمان اثر به زمان موضوع، تعلق دارد. این تأخر باید در آن باشد؛ یعنی شما فاعل تصرفی هستید، بنابراین زمان آن هم باید به تصرفات شما تعلق داشته باشد. بعد آن آثاری دارد که آثار آن، از خود آن اوصاف تبعیت می‌کند؛ یعنی خود اوصاف درجه‌بندی می‌شود. باز اوصاف اشیاء تبعی باید محوری، تصرفی و تبعی داشته باشد، هر چند در درون خودش باشد. فاصله زمانی آن باید همیشه حفظ شود. البته فاصله زمانی به معنای فاصله عرفی نیست، بلکه به معنای فاصله منزلتی زمان است که طبیعتاً فاصله مقدار حرکتی را هم می‌آوریم؛ یعنی باید زمان تبعی یا زمان کارائی از زمان موضوعی تأخر داشته باشد و به زمان موضوعی تعلق داشته باشد، هر چند در یک مجموعه هستند. در یک مجموعه هستند نه اینکه در دو مجموعه هستند، مانند انسانها که در یک مجموعه هستند. ولی باید زمان رشد آقای خامنه‌ای یا هر ولی‌ای با زمان رشد متولیان اختلاف مقیاسی داشته باشد. آن یک منزلت است هر چند هر دو در یک نظام اجتماعی هم قرار دارند. اینجا هر سه در یک موضوع هستند. موضوع آن هم این است. ولی آیا زمانی که برای این ذکر می‌کنید عین زمانی است که برای این ذکر می‌کنید؟ حتماً نه! چون می‌گویید این، متولی به این است و این، متولی به این بنابر تقسیماتی که در اینجا داریم باید مثلاً زمان این چهار باشد و زمان این ۲ باشد و زمان این، یک باشد. بر فرض اینکه چنین امری باشد آنوقت باید عیناً همین را بتوانید در این، در تحلیل خود این هم داشته باشید. آنچه را که ما بصورت خیلی خلاصه عرض می‌کنیم اینست که در تقسیم شدن اعداد یک وقتی است این خانه را با این خانه و این خانه را با این خانه می‌بینید و یک وقتی هم است که هر سه تای این‌ها را روی هم یک عدد فرض می‌کنید. (البته حاصل نسبت اینها نه اینکه حاصل خودشان) وقتی اینها را سه تا سه تا می‌کنیم باید حاصل نسبت این ۳ تا روی هم با حاصل نیست این سه تا روی هم موضوعاً و اثرأ دو تا باشند. حالا اینکه درون آنها چگونه ۳ تا می‌شود و این ۳ تا باید این ۳ تا باشد یا ۳ تا باید باشد، بحث دیگری است. ولی برای تعیین نسبت بین اینها و بین اینها و نسبت گرفتن این سه تا، اینجا ۳

موضوع لازم دارید. بعد برای اینکه نسبت کل این را روی هم، به نسبت این و به نسبت این بگیرید؛ یعنی در کلان ترین وضع ببینید، این موضوع و این موضوعات لازم است. آن چیزی که من می‌خواستم امروز عرض کنم فقط همین است.